Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

Marfat.com

Marfat.com

منابع تاریخ وجغرافیای ایران ۳۳۰.

تاریخ نادرشاهی

«نادرنامه»

تألیف
محمد شفیع تهرانی
«وارد»

به اهتمام
رضا شعبانی

Marfat.com

132954

از این کتاب
۱۵۰۰ نسخه در تابستان ۱۳۴۹ در چاپخانه‌های زر و خانهٔ چاپ
چاپ شد

Marfat.com

فهرست مطالب

پیش‌گفتار	یازده ـ بیست و شش
متن	۳—۲۵۸
ابتدای حال نادر	۴
شرح حالات طهماسب میرزا	۶
فرار طهماسب میرزا به یزد	۸
حرکت طهماسب میرزا به‌آذربایجان	۱۰
جنگ طهماسب میرزا با رومیان	۱۰
حرکت طهماسب میرزا به طهران	۱۱
حرکت اشرف افغان به طهران	۱۲
جنگ اشرف با طهماسب میرزا	۱۳
حبس و قتل ملک‌محمود	۱۵
ابتدای کار ملک محمود	۱۸
فتنهٔ ملانوروز	۱۹
پایان کار ملانوروز	۲۳
فرار نادرقلی به ابیورد	۲۴
نبرد مورچه خوار	۲۵
حرکت نادرقلی به‌شیراز برای دفع افاغنه	۲۷
فرار اشرف	۲۹

Marfat.com

شش	نادرنامه
محاصرهٔ بغداد	۳۱
طغیان محمدخان بلوچ	۳۱
محاصرهٔ هرات	۳۲
حرکت شاه طهماسب به‌بغد د	۳۳
تعقیب احمد پاشا	۳۵
شکست وفرار طهماسب میرزا	۳۷
بازگشت نادرقلی از هرات	۳۷
خلع طهماسب میرزا از سلطنت	۳۸
سلطنت عباس میرزا به‌جای طهماسب میرزا	۳۹
حرکت نادرقلی به‌صوب بغداد	۳۹
شکست سپاه احمد پاشا	۴۰
کشته شدن تغال به‌دست نادرقلی و شکست سپاه روم	۴۱
بازگشت نادرقلی به‌آذربایجان	۴۲
اجتماع سران مملکت دردشت مغان به‌دستور نادرقلی	۴۳
پیشنهاد سلطنت به‌نادرقلی	۴۳
جلوس نادرقلی بر تخت سلطنت	۴۴
فتح بلخ	۴۶
لشکرکشی نادر به‌هند	۴۹
لشکرکشی برهان‌الملك به‌شاهجهان‌آباد دهلی	۵۲
سرکوبی حسین‌خان افغان حاکم قندهار	۵۳
حرکت نادر به‌صوب لاهور	۵۳
فرار برهان‌الملك از پیش نادر	۵۴
شرحی دربارهٔ هندوستان	۵۵
حملهٔ افواج دکن به‌اکبر آباد	۶۷
جنگ افواج دکن با اعتمادالدوله	۶۸
مراجعت و اقامت اعتمادالدوله به‌پرکنه دتیا	۶۹
جنگ راجه رامچند بندیله با افواج دکن و کشته شدن او	۷۱
مراجعت افواج دکن به اوطان خود	۷۳

Marfat.com

حرکت امیرالامرا به سرزمین راجه‌ادهراج	۷۶
جنگ مجدد امیرالامرا با افواج مرهتهٔ دکن	۷۸
صلح باجی‌راد با امیرالامرا	۸۴
غارت شهر سابنهر	۸۵
کشته شدن تیرانداز خان	۸۸
مصالحهٔ امیرالامرا با غنیم	۸۹
تقاضای راجه‌ابهی سنگه	۹۰
تاراج خطهٔ کوالیر	۹۷
کشته شدن حسن‌خان	۹۹
جنگ سعادت‌خان برهان‌الملك با باجی‌راد	۱۰۱
شکست سپاهیان‌باجی‌راد	۱۰۶
عزیمت باجی‌راد به‌صوب دهلی	۱۱۰
محاصرهٔ دهلی	۱۱۲
زخمی شدن میرحسن‌خان کوکه	۱۱۵
کشته شدن شیو منکهه	۱۱۷
ورود اعتمادالدوله قمرالدین‌خان و فرار یاغیان	۱۱۹
مریض شدن برهان‌الملك	۱۲۲
ورود نادرشاه به‌خطهٔ هندوستان	۱۲۴
اسیر شدن برهان‌الملك	۱۲۵
فرستادن نادر محمدخان ترکمان را به‌رسم رسالت به‌دربار هند	۱۲۸
تسلیم شدن سران خطهٔ هند پیش از تصرف هندوستان	۱۲۹
تسخیر کابل به‌دست نادر	۱۳۰
گوشمالی مردم جلال‌آباد	۱۳۲
کشته شدن سفیران پادشاه	۱۳۳
انتقام پادشاه از قاتلان سفیران	۱۳۴
قلع وقمع افاغنه	۱۳۵
فتح پیشاور	۱۳۷
اسیر شدن ناصرخان حاکم پیشاور	۱۴۰

Marfat.com

آهنگ فتح هندوستان	۱۴۱
رایزنی محمدشاه باامیران	۱۴۲
فتح لاهور	۱۴۳
توطئه سرداران علیه یکدیگر	۱۴۴
ورود نادر به بلدهٔ کرنال	۱۵۱
اشغال دهلی به‌امر نادر	۱۵۲
برخ حالات شاه شرف شوعلی قلندر	۱۵۵
قتل و غارت بوره‌کیهره به‌دست سپاهیان نادر	۱۵۹
ورود برهان‌الملك به دارالخلافهٔشاهجهان آباد	۱۶۰
جنگ برهان‌الملك با سپاهیان نادر	۱۶۲
جنگ امیرالامرا خان دوران با سپاهیان نادر و شکست او	۱۶۵
کشته شدن مظفرخان برادر خان دوران	۱۶۶
زخمی شدن امیرالامرا خان دوران	۱۶۸
شرح بقیه احوال برهان‌الملك	۱۷۳
ملاقات نظام‌الملك با نادرشاه	۱۷۵
شمه‌ای از احوال کبك‌خان پادشاه‌ماوراءالنهر	۱۷۸
بقیه احوال نظام‌الملك	۱۸۱
مرگ امیرالامرا خان دوران	۱۸۲
انتصاب نظام‌الملك به‌سمت میربخشی‌گری	۱۸۲
ملاقات نادرشاه با محمدشاه پادشاه هندوستان	۱۸۳
فتنه‌انگیزی برهان‌الملك نسبت به نظام‌الملك	۱۸۵
دستور تاراج غله وسیلهٔ محمد شاه	۱۸۶
تسخیر دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد دهلی	۱۸۷
مرگ برهان‌الملك	۱۸۹
شورش و بلوای مردم دهلی	۱۹۰
امان دادن نادرشاه به‌مردم دهلی	۱۹۳
شرح قتل وغارت سپاهیان نادرشاه در دهلی	۱۹۵
علل فرمان نادرشاه دربارهٔ قتل‌عام دهلی	۱۹۷

Marfat.com

اوضاع و احوال مردم دهلی پس ازفتح نادرشاه ۲۰۰
اقدام بدن سنکه، سردار جاثان برای فروش غله بمردم دهلی ۲۰۸
تحمیل باج برمردم دهلی ۲۱۲
دستور تنبیه مردم شاه گنج از طرف نادرشاه ۲۱۷
ذکر بعضی حالات وصفات نادرشاه ۲۱۹
ذکر حالات محمدشاه پادشاه هندوستان ۲۲۲
بقیهٔ احوال محمدشاه پادشاه هندوستان با نادرشاه ۲۲۸
ازدواج میرزا نصرالله پسر نادرشاه ۲۳۲
تفصیل جواهر و اشیائی که نادر با خود بهایران آورد ۲۳۸
سخن نادر با محمدشاه در مصالح امور مملکتی ۲۴۰
مراجعت نادر بهایران ۲۴۶
بازگشت نادر بهایران ۲۴۸

حواشی و تعلیقات وفهرستها **۳۷۸—۲۵۹**

ابتدای حال نادر ۲۶۱
محمود غلزه ۲۷۰
ملك محمود سیستانی ۲۷۷
سیداحمد نوهٔ میرزا داود ۲۸۱
شاه طهماسب ۲۸۴
مقاومت مردم یزد در برابر افغانها ۲۹۵
اشرف افغان ۲۹۶
طغیان محمدخان بلوچ ۳۰۲
محمدشاه گورکانی ۳۰۹
غلزه ۳۱۴
علوی‌خان حکیم ۳۱۷
نبرد کرنال ۳۱۸
شورش دهلی ۳۲۳
ازدواج نصرالله میرزا ۳۳۰
تخت طاووس ۳۳۱

Marfat.com

ده	نادرنامه
ارمغان هند	۳۳۳
ارتش ایران	۳۳۶
تسخیر ترکستان	۳۴۶
هنرمندان هندی که به‌ایران آمدند	۳۵۴
طاهرخان	۳۵۸
اعلام (اشخاص)	۳۶۱
اعلام (اماکن)	۳۶۵
مآخذومراجع	۳۷۱

Marfat.com

به دوستم ، عمیق‌ترین الهام‌بخش
زنـــدگیم و عزیزترین کسانـــم
شعبانی

پیش گفتار

برای آن عده که در زمینهٔ تاریخ ایران تحقیق می کنند ، این نکته آشکار است که حوادث تاریخی ادوار مختلف عمر ملت ما تاکنون ، آنچنان که باید توجیه نشده و به‌رشتهٔ تحریردرنیامده است ، واین مسئله پیش ازهرچیز معلول کمبود منابع دست اولی است که می‌توانند بحد زیادی راهنمای محققان برای درك صحیح حوادث و چگونگی وقوع آنهاباشند . این نقیصهٔ بزرگ که بدلایل مهاجمات متعدداقوام‌بیگانه ، ازبین رفتن متون‌اصیل، سهل انگاری‌مردم درنگاهداری‌گنجینه‌های ادبی وعلمی وتاریخی، پراکندگی جغرافیائی مناطق مختلف فلات ایران، روی‌کار آمدن حکومت‌های ناپایدار وچندروزه که نه‌تنها مشوقی برای ایجاد وپایه‌گذاری ترتیبات حفظ اصول نبوده‌اند ، بلـــکه خود دانسته‌ونادانسته ، عوامل‌مناسب‌موجودرانیزازمیان برده و بی‌اثر ساخته‌اند و دلایل متعدد دیگری که بحث ازآنها رابه‌جای دیگری موکول بایدداشت و درطول همهٔ دوره‌هـــای حیات ملت ما به‌چشم می‌خورد ، موجب شده است که حقیقت زندگی وگذشتهٔ این‌ملك‌و ملت ، به‌طور صحیح بررسی نشده باشد .

بدیهی است آنچه که امروز درعرصهٔ دانش ، تاریخ خوانده می‌شود وخود به‌صورت علمی اساسی و منطقی با ضوابط و قاعده‌های بالنسبه مشخص درآمده است بـــا ترتیب سنتـــی نگارش آن کهاز دیرباز درکشور ما مرسوم بوده است ، به‌یکبار اختلاف دارد وهمانگونه که شش‌سدهٔ پیش، مورخ بزرگ اسلامی ابن خلدون بادرایت وروشن‌بینی خاص اعلام داشته ، پیش ازهرچیز « اندیشه وتحقیق دربارهٔ حوادث ومبادی آنهاو جستجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست. وعلمی است دربارهٔ کیفیات وقایع‌وموجبات

Marfat.com

وعلل حقیقی آنها ...»[1]

جای سخن دراینجا نیست که چرا وچگونه تمدنـی که اینگونه نشانه‌های بزرگ خردمندی وکاردانی دارد ومورخانی چون بیهقی و محققانی همسان رازی وابن‌سیناو... داشته است ، اینك باید ریزه‌خوار خوان نوآوران باختری باشد ودرهمهٔ زمینه‌ها ، حتی تاریخ و درك خویشتن وشناسائی موجودیتش به‌دست‌های بیگانگـان نگاه‌کند . چون براستی یکی ازمشکلات‌اساسی بررسی‌های حوادث وپیشامدهای‌تاریخی زندگی‌های‌ملل خاوری، هم‌اینست که اعتقاد مردم‌ازآنچه‌که خود دارند، سلب شده است وغالبا نوشته‌ها و اظهار نظرهای خارجیان که بیش وکم از درك روح حقیقـی این جماعات عاجزند ، ملاك قضاوت وسنجش قرار گرفته است .

تردیدنیست که هرگز نمی‌توان منکرخدمات‌صادقانهٔ شیفتگان‌درستکار علم‌وفرهنك بودکه طبیعتاً در میان همهٔ ملتها یافت می‌شوند ولی تعداد این قبیل علاقمندان بی‌غرض‌و جویندهٔ حقیقت معدود است وگاه موجب تأسف بسیار می‌شودکه برخی از همانها هـم بملاحظهٔ دور بـودن ازمحیط وپیشامدها واتفاقات ، درك‌نکـردن روحیهٔ اصلی و اصیل یك قوم وملت ، مسلط نبودن برزبان بیگانه ، وتشخیص ندادن ضابطه‌های فراوان عمیق وکهنی که برشرق حکمفرماست، درانجام نیات انسانی خویش کامیابی کامـل به دست نمی‌آورند وبالطبع تاریخی‌نیز که بوسیلهٔ‌آنها نوشته می‌شود،نمی‌تواند نمودار درست وبی‌کم وکاست احوال مردم مورد مطالعه باشد.

مشکل اساسی ما در زمینهٔ «شناسائی خودمان» آن نیست‌که دیگران ازهرکجا و بهرنیت درکم وکیف وجودی ما دخالت ورزند ، بلکه گرفتاری دردناك این است‌کـه معیاری برای درك صحیح ازسقیم درمیان نباشد وعقب‌ماندگی صنعتی مردم خاور ، ملاك تعالی وبی‌عیب ونقصی و «درستکاری» باختریان ازجهت بررسی فرهنگ وتمدن‌وتاریخ وماحصل‌معرفی‌ما به‌خودمان‌قرارگیرد. نتیجه‌این‌می‌شودکه محقق‌جوانایرانی نیزفی‌المثل قدرت اندیشیدن وتحقیق وتفحص‌را ازخودسلب می کند ودست‌کم درهمه‌جا،راهنمائی‌ها و خطوط مشخص مطالعاتی و اظهار نظرهای بیگانگان را نصب‌العین قرار می‌دهد . در آن وقت ما «ترجمه» ویا چنانکه معمول است «اقتباس و نگارش»[2] ویا الهام گرفتن از فراهم ساخته‌های دیگران را موجب افتخار خویش می‌شماریم وترك جوشی راکه‌بدین‌

۱ــ ابن خلدون ، مقدمه ، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی ، جلد ۱ ص ۲

۲ ــ آنطورکه خود اعلام می‌کنند .

Marfat.com

نمط تدارك دیده‌ایم ، هم به‌عنوان «اسناد اصیل» و « آئینه‌های تمام نما » به ابناء وطن عرضه می‌داریم !

بهرطریق مراد آن است که برای نگارش تاریخ زندگی یك ملت کـه « نمایندهٔ جدول ارزش‌هـای او است »[1] باید در بار نخست از منابع معتبر و اصیل وی استفاده جست و با استفاده ازشیوه‌های درست علمی که درنقد متون ، مرسوم است ، حقایق را بازشناخت واعلام نمود . بدون شك این روشی است که بیش ازهمه بـه واقعیت نزدیك است ودست‌کم ازلغزشهائی کـه به عمد یاسهو لطمه‌های سنگین برحیثیت مردمان وارد می‌آورد ، جلوگیری می‌کند[2].

و اما کتابی که اینك ازنظر علاقمندان می‌گذرد و با مساعدات بنیاد فرهنگ ایران به طبع رسیده است ، از روی نسخه‌ای خطی که درکتابخانهٔ ملی پاریس‌است عکس - برداری وتحشیه وتصحیح گردیده است .

بلوشه کـه کتاب‌های خطی کتابخانهٔ مزبوررا تنظیم‌نموده‌است، درذیل‌شماره233 Supplement Persanنویسندهٔ آن‌را طاهر بیگ هم‌وطن‌نادرشاه‌معرفی‌می‌کند که کتابش‌در عین‌حال‌مورداستفادهٔGentilمؤلف Souverain de l'Indoustan ou Empire of Mogol قرار گرفته است[3] . بطوریکه خواهیم دید این‌نظر درست نیست . مؤلف کتاب شخص دیگری است وقرینه‌ای نیزدردست نیست که Gentil از آن استفاده کرده باشد.

کتاب ژانتی کـه ذیل شماره Mss. Fr. 24 . 219 نسخه‌های خطی فرانسه کتابخانهٔ ملی پاریس ضبط شده است واینجانب با نهایت دقت آن را مطالعه کرده‌ام . حاوی شرح حال‌مختصر پادشاهان هند ، به‌ویژه ازروزگار سلطنت جانشینان تیمور است. بخشی ازآن‌که مربوط بـه روابط خاص ایران وهند درزمان نـادر شاه افشار مـی باشد

۱ــ فردریك ویلهلم نیچه ، چنین گفت زرتشت ، ترجمهٔ [illegible] جلد ۱ ص ۴ ۲ــ نگارنده بخصوص این‌نکته را در مورد بسیاری از [illegible] قدیم و جدید اروپائی «تاریخ افشاریه» بررسی کرده است که چگونگی آن را در [illegible] مجلداتی که تحت عنوان «تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه» در دست تهیه دارد ، بیان خواهد داشت .

3- Blochet, *Catalogue des Manuscrits Persans*. vol. I.P. 328.

Marfat.com

صفحه‌های ۳۸۰ تا ۴۰۷ کتاب را دربر می‌گیرد که شرح بـه قدرت رسیدن نادر شاه و وقایع سالهای نخست زندگی وی تا عزیمت به هندوستان را توجیه مـی‌کند . آنگـاه مجملی ازحوادث اتفاقیه درشبه قارهٔ هند را بیان می‌دارد وپس ازذکروقایع سال ۱۱۵۲ دنبالهٔ حوادث‌را تاسال ۱۱۷۳ه.ق می‌نگارد .کیفیت بیان مطالب ونحوهٔ استنباط‌های اونیز با شیوهٔ نویسندهٔ کتـاب حاضر تفاوت فاحش دارد ، به‌اضافه‌کـه مؤلف ما سلسلهٔ اتفاقات را فقط تا سال ۱۱۵۴ ه . ق . تعقیب نموده است .

واما ازاین‌که بگذریم مؤلف در چندین جای‌کتاب به‌کنایه از خود یاد می‌کند . نخست در صفحهٔ ۱۲ ، بـه هنگامی‌کـه از عزیمت طهماسب دوم ازتهران بـه سوی مازندران سخن می‌گوید ، می‌نویسد : « بعد از وقوع این اتفاق (شکست طهماسب‌از افغانها درنزدیکی تهران ــ ش) شاهزادهٔ مضطرب‌الاحوال، تأمل‌را در دارالایمان‌طهران که وطن آبای مسود این اوراق است و در خوبی یکتای آفاق ، سرمایهٔ چندین آفات دانسته ، ازراه حزم و احتیاط طریق‌کوه دماوندکه مسلك دشوارالعبور (کذا) بود،آسان تصور نموده قدم به‌راه توکل گذاشت ...»

ازاشارات دیگری که‌وی درخلال برخی صفحات نموده است ، پیداست که‌اساساً ازایرانیان مقیم‌هند بوده ودرخدمت بزرگان ایرانی که مصدر امور مهم درددربار پادشاهان هندبوده اند بسر می‌برده ، وهم‌به‌موجب تکلیف آنها وازجمله «خان سراپا فضل‌واحسان، مشفق احوال دردمندان ، نواب‌عالیجناب انتخاب امیران‌گردون مآب ، جان‌خوبی،نواب بیرم خان بن‌بیرم خان‌بن روح‌الله خان‌بن خلیل‌الله خان‌بن میرمیران نعمت‌اللهی» به‌تألیف کتاب حاضر مبادرت ورزیده است[1] .

متأسفانه مؤلف درهیچ جای کتاب به روشنی ازخودنام نمی‌بردوبا اینکه‌بسیاری ازاشعار کتاب‌راخویشتن‌سروده‌است، تنهادرچهارجای آن‌است که‌می‌توان‌نام‌یا تخلص‌مکرری را به اسم « وارد » یافت که همان‌ها نشانه‌هائـی را برای شناسائـی بهتر وی بدست مـی‌دهند .

ابتدا در بیان‌قتل عام دهلی است که درمقطع قصیده‌ای می‌گوید :

مکـن « وارد » از حد خود پـا دراز
چو بر جای خویشی به عالـم بساز[2]

وبعدضمن اندرزهای حکیمانه‌ای در تأیید نیکبختان می‌سراید :

۱ــ کتاب حاضر،ص ۴۹ ۲ــ کتاب حاضر،ص ۱۹۹

Marfat.com

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندی که این نادرخزانه — بود از حکمت خاصش نشانه
چو تقدیرش کند زباده افیون — پرد زنگ از رخ عقل فلاطون
چنین کرد اقتضا تا که قضایش — که از فرمان و ایمائی رضایش
برآید از خراسان آفتابی — بتخت سلطنت حالیجنابی
نماید روز افغان را چو اختر — ز ایران دور سازد دولت اغیار
بکام بخت افغان شرمه ریزد — که تا محشر صدا زو برخیزد
کند فتح صفاهان بار دیگر — عراق آید برون از قید نشتر
بزلی کوشش رومی را دهد تاب — که گردد کوشش هوشش کان سیماب
پی کشورستانی چون کند عزم — نه توران پیش او ماند نه خارزم
حصار قندهار از دست او لیست — بود همسنگ راه یکدست
بکابل تیغ او هر که علم شد — بفرمانش ممالک یکقلم شد

صفحه اول کتاب

Marfat.com

بفرق بخت تا افکند سایه   ربود از دست شاهان همایه

نمود اتفاقی و بدیع داشته که در سنه هزار و یکصد و پنجاه هجری در
سواد اعظم دیولاخ جهان دارالملک ممالک وسیع هندوستان فیروزی نشان
تیغ آزمای معرکه اظهار گردید بوالعجب داستانی و طرفه تقریر و بیانیست
که در معرض اظهارش عقل عقلای قباحت شناس عرفان اساس
آیینه دار عارض شاهد حیرانی و کلک صداقت سلک حقیقت نگاران
و قلم راستی رقم اخبار نویسان هنگام تحریر این ماجرای بدیع
و سرگذشت غریب عبارت آرای معنی بی معانی بلا تصنع و تکلف هرگاه
چشم حقیقت بین را بتماشای صورت حال این هنگامه محشر آشکار
میگشاید از رسائی ادراک مرآت صفحه ضمیر شان عکس پذیر تحیر میگردد
که کدام صورت شاهد رعنای این گفتگو را رونمای راسته بازار
سطور بدستیاری قلم کرد اند ازینجهت که تا شکست طرف نگارش
نیابد شکوه فتح طرف ثانی رقم پذیر اظهار نمیکرد؛ و نمود مقدمه
نخستین محال کلی و ثانی واقعی چنانچه مفصل ایمجمل ازینعالم معرکه آرای
عرصه بیان است که میرزا نادر قلی نام جوانی از بهادرزادگان
چرگ افشار که والد نامدارش تنبک آقاسی سلطان بلده
ابی ورد من اعمال خراسان از زمان قدیم بود و نادر قلی

صفحه دوم کتاب

Marfat.com

الهـی براین « وارد » رو سیـاه

ز عرفـان خود بـرگشا شاهـراه [1]

وآنگاه در توضیح مراسم عروسی نصرالله میرزا پسر نادر با دختر یزدانبخش، برادر زادهٔ محمد شاه می‌نویسد :

« واین احقرالعباد ، یعنی محرر این احوال نیرنگی مآل آشوب آغـاز جمعیت انجام چندبار تاریخ برای کدخدائـی شاهزادهٔ ایران میرزا نصرالله ولد شاهنشاه ، یعنـی نادر شاه ظفر دستگاه ، سریر آرای ممـالك عراق و خراسان ،که امروز نزدیك چهـار کشور، تابع امرونهی اواست ، موزون نموده ، جهت تفریح خاطر صاحبان معانی‌سنج نکته‌رس می‌نگارد . قطعهٔ اول تاریخ این است .

لمصنفه :

. . .بهر تاریخ چنین جشن معلی «وارد»

هاتف غیب شد از پردهٔ دل مژده رسان

که به‌صدعیش وطرب، دوش مبارك‌دیدم

بـا سلیمان زمان ، وصلت بلقیس عیان

قطعهٔ دوم تاریخ ، لمصنفه :

. . . از پی تـاریخ عـروسی رقم

کرد چنین « وارد » شیـدای هند

گـفت به ده سال از ایـن بیشتـر

طرفه سروشـی طرب افزای هـند

بـاد مبـارك بـه هـزاران نشاط

یوسف ایران و زلیخای هنـد» [2]

بدین قرار سرنخی بدست می‌آید که بتوان بوسیلـهٔ آن به‌جستجوی دیگر متون پرداخت. اوخود در چند جای کتاب نیز ذکری از تألیف دیگرش به‌نام «مرآت‌صادقی» یا «مرآت صادقین» می‌برد و مثلا بعد از بیان شمه‌ای از تلاش‌های نادر به‌منظور انصراف

۱ــ کتاب حاضر،ص ۲۲۸ ۲ــ کتاب حاضر ، صفحه‌های ۲۳۸ ــ ۲۳۷

Marfat.com

ازخدمت ملك محمود سیستانی می‌نویسد : « ومفصل این مجمل درتاریخ مرآت‌صادقی که متمم دو جلد تاریخ فرشته ، تألیف این رقم سنج صفحهٔ هیچمدانی است ، مندرج است ازاین راه دراین مکان بهمین قدر احوال اکتفا نمود . »[1]

ودگربار آنجاکه ازسبب‌تأخیردرتألیف‌کتاب سخن می‌رانند ، چنین می‌گوید : « لیکن درسنهٔ هزار ویکصد وپنجاه وشش روز یکشنبه آخر ماه جمادی‌الثانی ، باز به‌موجب تکلیف خان سراپافضل و احسان ... که درنخست احوال باعث تحریر و ترقیم تاریخ مرآت‌الصادقین متمم تاریخ فرشته ، ذات خجسته صفات آن والادودمان است باز مکلف‌تسوید اتمام تاریخ مذکور براحوال اقبال‌مآل شاهنشاه خورشیدکلاه‌گردون‌بارگاه نادر شاه ظل‌الله وخلدالله ملکه ودولته وعمره باید گردانید . » [2]

لازم به‌یادآوری است‌که تاریخ فرشته‌که مؤلف ، مدعی نگارش‌کتابی درتکمله آن است تألیف محمد قاسم هندوشاه (گلشن ابراهیمی) ، ملقب به‌فرشته است‌که در آن وقایع سرزمین هند تاسال ۱۰۱۵ ه . ق . (۱۶۱۲ م .) توضیح داده شده است و اگر چنین باشد لامحاله مورخ ما ، حوادث بعد ازاین تاریخ را تا زمان خود (۱۱۵۶ ه . ق = ۱۷۴۳ م .) درآن شرح داده است .

با جستجوئی‌که اینجانب در فهرستهای تنظیمی‌کتب بلوشه ، استوری ، ریو ، جیمز مردیث اونز ، محمد تقی دانش پژوه (نسخه‌های خطی‌کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) ودیگران‌کرده وشخصاً دربرخی ازمراکز علمی معتبر فرانسه، انگلستان ، ترکیه‌و ایران به‌تفحص پرداخته‌ام ، نه ازکتاب حاضر تحت‌هیچ عنوانی ونه از«مرآت‌صادقی» یا «مرآت صادقین» اثری به‌دستم رسیده است ، ولی درکاتالوگ Rieu ذیل عنوان «مرآت واردات »[3] توضیحاتی بدین نحو به‌چشم می‌خورد :

« این کتاب تألیف محمدْ شفیع وارد است و در تاریخ تیموریان هند نوشته شده است . [4] این نسخه مانند آن دیگری (شمارهٔ or. 2055 . برگ‌های ۴۰ و۷۷) باعبارات : « جهان جهان ستایش و آفرین پادشاهی را سزاست» آغاز می‌شود. قسمت

۱ـ کتاب حاضر ، ص ۲۴ ۲ـ کتاب حاضر ، ص ۴۹

3- Rieu, *Catalogue of Persian Manuscripts*, vol. 3 , P . 924 .

۴ - ریو به نسخهٔ دیگری از همان کتاب در صفحه ۲۷۵ کاتالوگ خود نیز ارجاع می‌دهد .

Marfat.com

عمدهٔ مقدمه آن نیز با نسخه‌ای که ذکرش رفت و به‌نام « تاریخ چغتائی » به جای « مرآت واردات» موسوم است هماهنگی دارد ... مختصر آنکه نسخهٔ مورد بحث حوادث اتفاقیه تا سال ۱۱۵۲ ه . ق . وحملهٔ نادر شاه به هندوستان را شامل می‌گردد و بخش آخر آن نیز در صفحه‌های ۲۴ـ۲۱ جلد هشتم «تاریخ هند» تألیف Elliot ترجمه شده است . چنین بنظار می‌رسد که عنوان «مرآت واردات» به نسخهٔ قدیمی‌تر این کتاب که تاریخ یازدهم رمضان ۱۱۳۹ ه. ق. بر آن است ، داده شده‌است (کتاب شمارهٔ or.20.55.). نسخه‌های دیگر خطی این کتاب که به تسخیر هند بوسیلهٔ نادر شاه ختم می‌شوند، غالبا نام «تاریخ چغتائی» دارند . »[1]

با وجود قرائنی که میان اعلام مؤلف ازباب محتوای کتاب « مرآت صادقی » با «مرآت واردات» مورد بحث وجود دارد باز بزحمت ممکن بود که تألیف آن دو را به‌اضافهٔ کتاب حاضر به یك نفر نسبت داد تا این که کتابی ازسرکار مورخ مشهور هند بنظر رسید که در آن از «محمد شفیع وارد طهرانی » به‌عنوان نویسندهٔ « تاریخ چغتائی » یا «مرآت واردات» نام برده بود[2] وبدینطریق براین بنده محقق گردید که مؤلف طهرانی‌ـ الاصل کتاب حاضر که تخلص «وارد» را برای خود برگزیده است «همان محمد شفیع وارد طهرانی » است و یکسان‌بودن سبك نگارش مرآت واردات با کتابی که اینك به ـ طبع رسیده است نیز براین امر دلالت دارد .

تاریخ تألیف کتاب:

آنچه که‌ازخود کتاب‌می‌شود استنباط کرد این‌است که‌مؤلف‌درحدود سنوات ۱۱۵۰ تا ۱۱۵۲ ه . ق . آغاز به‌کار نموده باشد . بخصوص که کتاب مرآت واردات... وی نیز وقایع این ایام را تا سال ۱۱۵۲ ه . ق . (۱۷۳۹ م .) ثبت کرده است وازطرفی می‌دانیم که به‌قیاس دیگر کتبی که بوسیلهٔ مؤلفان معاصر وارد نوشته شده ، برای مدرجه

1- Rieu , *Catalogue of Persian , Manuscripts*, vol. 3.P. 924 .

2- Jadunath Sarkar , *Fall of Mugal Empire* , vol. 1. P , X.

همین مؤلف نویسندهٔ کتاب دیگری تحت عنوان , *History of Nadir shah's invasion* Calcutta, M.C. Sarkar & Sons. 1922 در ۲ جلد است .

Marfat.com

هندی کسب خبر از حوادث جاری ایران و فی‌المثل ظهور نادر شاه وضرورت نگارش کتابی در شرح حال وی کمتر داعیه‌ای سوای اقبال شاه مزبور به هند می‌توانسته داشته باشد.»[1]

درآغاز کتاب، وقتی که از تسخیر بلخ بوسیله طهماسب‌قلی‌خان جلایر ورضاقلی میرزا صحبت می‌کند، می‌نویسد: «نوعی گرده ازبکیه را از آن ملك اخراج فرمودند که تا امروز که سنهٔ هزار و یکصد وپنجاه وشش است ازابتدای سنهٔ هزار ویکصد وچهل ونه آن حضرت، احدی را یارای دخول شهربلخ یا تماشای سواد بلدهٔ مذکور به‌خاطر ازدور نمی‌گذرد.»[2]

و باز همانگونه که پیشتر تذکر داده شد دربحث از سبب‌فترت درنگارش کتاب، «در سنهٔ هزار ویکصدوپنجاه وشش» مجدداً تشویق به ادامهٔ کار می‌گردد.[3]

یادآوری‌های متعددی که در صفحه‌های دیگر کتاب نموده، همه مؤید این هستند که کلیهٔ مطالب را در سال ۱۱۵۶ ه. ق. به‌رشتهٔ تحریر درآورده است[4] وبا توجه به این که توضیح وقایع را از حدود سال ۱۱۵۴ ه. ق. (۱۷۴۱ م.) پیشتر نبرده، و به اضافه، آن بخش ازوقایع مربوط به خروج نادر ازهندتا پایان ناقص کتاب راهم به اختصار تمام یادکرده است، باید اطمینان داشت که منابع متقنی برای کسب خبر نداشته است.

قطع مندرجات کتاب بدین صورت که حتی‌عبارت «پس‌از تنسیق وتنظیم آن‌بلاد مرد خیز توسن تسخیر سرزمین داغستان را» ناتمام گذاشته است، نشان می‌دهد که اگر نسخهٔ کنونی منحصر به‌فرد و اصل تصور شود، باید اتفاق دور ازانتظاری چون بیماری ویا مرك برای وی پیش آمده باشد که فرصت تکمیل عبارات را نیز به «محرر و مسود» نداده باشد. ازطرفی درصفحهٔ مقدم برسرآغاز کتاب‌نیزمهر «بهادر جنگ غضنفر بیرمخان

۱ــ برای‌مثال رجوع شود به‌تألیفات محمد علی‌بن‌محمد صادق حسینی‌نیشابوری نجفی پرهانپوری تحت عنوان‌های،

الف ــ مرآت‌الصفا به شماره‌های Add. 65 . 39 , Add. 65 . 40

ب ــ برهان‌الفتوح به‌شمارهٔ or . 18 . 84

نسخه‌های خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن.

۲ــ کتاب حاضر، ص ۴۶ ۳ــ کتاب حاضر، ص ۴۹ ۴ــ برای مثال رجوع شود به صفحه‌های ۶۱ و ۱۰۸ کتاب حاضر.

Marfat.com

۱۱۵۹» منقوش است که اگربتوان آن را دلیل برسال حیات حامی مؤلف ویادراختیار گرفتن نسخهٔ مکتوب به شمار آورد ، زمان تألیف ویا استنساخ نسخهٔ فعلی را از این حد بالاتر نمی‌برد .

اهمیت کتاب :

شایدگفتگو از اهمیت، دربارهٔ کتابی که دارای نقائص فراوانی ازنظر سبك‌سخن و موضوع ومحتوی است ، چندان خوشایند بنظر نیاید ، ولی با توجه به‌کمبود منابع مطمئن و دست‌اول برای بررسی دورهٔ کوتاه سلطنت افشاریه ونیز پیچیدگی وتعقیدی که درنگارش‌های مؤلفان این‌عصر وجود دارد، بتوان‌کتاب حاضررا حائزاعتبار مخصوصی دانست . برای بررسی تاریخ این دوره از حیات ایـــرانی ، اگر از کتاب های معروف « جهانگشای نادری » اثر میرزا مهدی‌خان ویا « نامهٔ عالم‌آرای نادری » تألیف محمد کاظم که اخیراً به‌حلیهٔ طبع آراسته‌گردیده ، بگذریم ، باید اعتراف کرد که متأسفانه‌منابع اصیل تحقیقی بسیارکم است و در مورد بزرگترین فاتح آسیا واقدامات متعددی که وی در دوران‌پرماجرای ظهورش‌درصحنهٔ سیاست ایران‌وجهان،انجام‌داده، اطلاعات مختصری داریم . مورخان‌ایرانی که‌بعدازمیرزامهدی‌خان آمده‌اند،اکثراً بدواقتدا داشته‌اند ودر بسیاری از موارد همان نوشته‌های وی‌را با بیش‌وکم کردن‌عباراتی چند ، ذکر کرده‌اند. این‌است که باملاحظهٔ معاصر بودن مؤلف وشاهد برخی از اتفاقات بودن خود او از یك سو ، و درباری‌نبودن‌و روح مجامله‌کاری‌نداشتنش ازجهت‌دیگر بتوان‌اذعان داشت که هرچه هست مجموعه‌ای اصیل ازهمه‌آنچه‌که دیده وشنیده واستنباط کرده ، به‌یادگار گذاشته‌است.

بدیهی‌است به‌قیاس آنچه که‌ماامروز از آن به‌عنوان«روح‌علمی» برای تاریخ‌نویسان درنظرمی‌گیریم، مؤلف‌این کتاب‌را مورخ نمی‌توان‌نامید، ولی‌این نقص‌عظیم‌هنوز خیلی کار دارد تا درکشورما واساساً درجهان تاریخ نویسی مرتفع شود و آنچه به‌این‌قبیل آثار از نظرشناسائی اعصار وجوامع و روحیات مختلف مردمان ، که درخلال نکات مختلف آشکارا می‌گردد ، اهمیت می‌دهد، از دیدهٔ تیزبین محققان دور نمی‌تواند باشد.

صادقانه باید اذعان داشت که ازنقطه نظرتوضیح مسائل داخلی اجتماع و آنچه که برای مردم طبقهٔ متوسط قابل درك بوده، کتاب کنونی حائز اعتباربسیاری است.مورخ با دید ساده وبی‌تکلفی به‌حوادث می‌نگرد ، آنچه را که می‌شنود، آنچه راکه می‌بیند ، آنچه راکه به‌عقلش می‌رسد و آنچه را که ضروری می‌پندارد باهمان روشنی و بساطت نظریك فردعادی ـ تمام بیانمی‌دارد. اعتبارات وسنن‌جوامع‌را محترم می‌شمارد وبااین

Marfat.com

همه‌گاه ازتذکر بجای عیوب ونقائص دریغ نمی‌ورزد.

برروی‌هم می‌توان گفت که درکتاب کنونی توضیحاتی دربارهٔ برخی مسائل وجود دارد که درهیچ یك ازنسخه‌های خطی وچاپی مربوط به‌این‌عصر نیست . درست است که مؤلف ما دربرخی ازموارد مرتکب اشتباهاتی شده وفرضاً تاریخ وقوع پاره‌ای اتفاقات را دقیق ذکرنکرده ویااسامی راآنچنانکه لابد شنیده ، یادداشت کرده‌است ولی این‌مطلب را علی‌الاصول باید در نظر داشت که متأسفانه در اکثر کتاب‌های این زمان ، حتی در تألیفات‌مرد مطلعی‌چون‌میرزامهدی‌خان که‌خود مورخ ومنشی نادر بوده و بالمآل در همهٔ مسافرت‌ها دررکاب شاهی حاضرمی‌شده‌است، به‌چنین مواردی برخورد می کنیم. «وارد» درنگارش این کتاب کوشیده‌است که ازکلیهٔ امکانات خود استفاده‌نماید ومسائل اجتماعی واندیشه‌های مردم‌را با دیدی موشکافانه بررسی کند.فی‌المثل‌جائی که‌ازبه‌تخت‌نشستن‌نادر در سال ۱۱۴۸ ه . ق.سخن می‌گوید مطالب را باکمال بی‌نظری توضیح می‌دهد[1]، و نیز ازکیفیت ارتش ایران ، روحیه افراد ، تشکیلات حکومتی ، نفوذ فرامین شهریاری، اقدامات نادر درهند، برخوردهای وی با سران لشکری و کشوری محمد شاه و شخص امپراطور، بواعث این لشکرکشی، انحطاط اخلاقی هندیان ، سوء تدبیرامراء وبزرگان درباری آن سرزمین و دلایل هرکدام ، به‌تفصیل تمام سخن می‌گوید .

جائی که از برخورد دو پادشاه ایران و هند حرف می‌زند، با اینکه اکثر مورخان معاصر وی ازنصایحی که شاهنشاه ایران به امپراطور شکست خورده اظهار داشته ، ذکر کرده‌اند ، اوچنان توصیف بجا ومعقولی از صحنه می کندکه اندرزهای بزرگمهر حکیم را درکشورداری به‌خاطرمی آورد، وآنچنان‌استادانه وماهرانه به‌توضیح مطالب‌می‌پردازد که اگرهم تقریرات دقیق نادرشاه نبوده‌باشد، بی‌شك تعبیرات صحیحی‌از وضع موجود می‌تواند به‌شمارآید .

درتوصیف حوادث جنگ تاریخی کرنال وعواقب‌آن ، از حامی خود مدد جسته است واین‌شخص که مقام عمده‌ای را در سپاه هند عهده‌دار بوده ، و به‌ادعای مؤلف ، در نبرد مزبور نیز شخصاً شرکت داشته ، توضیحات دست اولی دراین‌باره داده‌است[2].

گذشته‌ازاین‌ها ، بی‌طرفی اورا درتوجیه حوادث‌باید درنظرداشت که حتی در بیان سوانح فاجعه‌ای چون قتل‌عام دهلی‌نیز به‌هیچ‌وجه پا را ازجادهٔ عدالت و انصاف بیرون

۱ــ کتاب حاضر، صفحه‌های ۴۵ــ۴۳ ۲ــ کتاب حاضر، ص ۱۶۸

132954

Marfat.com

ننهاده‌است و با وجود دلسوزیهای بسیار ازاین پیشآمد تلخ وفلاکت‌های ناشی‌از آن‌که وی بـه‌رأی‌العین شاهد بوده، می‌نویسد : « و قتل عام شهردارالخلافه متعلق به ذات آن شهریار نبود ، بلاشك و به‌صد دلیل روشن کـه چون آفتاب عالمتاب در پیشگاه نگاه جهانیان شعشعه افروز فروغ افزائی‌است‌که دراین مقدمهٔ جهان خرابساز ، مطلق‌شاهنشاه را درآن دخلی‌نبود، بلکه اوباش بدمعاش سراپا پرخاش ورجاله‌کم بغل‌بی‌خانمان‌مصدر بلوای عام‌گردیده ، دو سه هزار کلاهپوش نادری[1] را ازهر کوچه‌که سر بر آوردند و به‌هر بازار وکوئی‌که پاگذاشت بی‌سروپاگردیده ، رهنورد وادی‌فناگردانیدند ومطلق‌برالحاح وعجز و زاری اونظرنفرموده ، بی‌دردانه وبی‌ترحمانه اقدام به‌قتل او می‌نمودند.»[2]

با اینکه درتعلیقات همین‌کتاب ،کوشیده شده‌است بااتکاء به‌نظرات کلی مورخان وبویژه‌هندیان چگونگی‌این‌پیشآمد سهمگین بررسی‌شود وفی‌الحقیقه نه‌ازجهت بری‌الذمه ساختن‌نادر، بلکه صرفاً برای درك عللی‌که منجر به‌چنین حادثهٔ شومی‌گردید، مطالعه‌ای تحلیلی و دقیق به‌عمل‌آید ،به‌نظر نیامدکه هیچ نویسنده‌ای اینگونه بی‌طرفانه وتااین‌حد مشروح وعینی به‌توصیف حادثات پرداخته باشد.

سبك نگارش:

روش تحریر مؤلف باتوجه به‌اسلوب معقد و پیچیدهٔ مورد قبول زمان ، درخور بررسی است. اوکه طبع شعر نیز داشته وچنانکه‌می‌بینیم‌گاه با تخلص « وارد » آنها را مشخص ساخته‌است ، نویسنده‌ای نسبتا زبردست‌است که‌گرچه ازگرفتاری غامض‌نویسی رهـا نمانده ، ولی با اینهمه در این فن نیز هرگز به حد میرزا مهدی خان[3] به مبالغه نگرایده‌است .

آشنائی او به‌اسلوب سخن قابل اعتناست وگاه به‌تقلید سخن سرایان نامی عبارات مطنطنی چون « آن گجرات‌که شاه بازار مصر درمقابلهٔ پس‌کوچه‌اش دکان همسری را تخته‌بند انفعال ساخته و حلب در معرض روکشیش آئینهٔ مصقل افتخار خود را به زنگ تیره روزی پرداخته»[4] آورده‌است .

باامعان نظربه سبك‌رایج‌نگارش‌این‌عصر که نظم و نثر آن [illegible]

۱ ــ طبق تقریر آقای دکتر فرهاد آبادانی [illegible] هندیان هنوزهم خارجیان وبه‌ویژه ایرانیان را به‌نام معمول، حلال می‌کنند.

۲ــ کتاب حاضر، ص۱۹۷ ۳ــ رجوع شود به دیبهٔ نادرنامه به کوشش دکتر شهیدی

۴ــ کتاب حاضر، ص ۵۵

Marfat.com

است و درهند وایران رواج تمامی داشته ، باید اذعان نمودکه مؤلف سعی فراوانی در زینت الفاظوباریکی‌وپیچاپیچی معانی آنهانموده‌است. شیوهٔ عبارت‌پردازی سبك‌هندی، دراینجا جلوهٔ آشکاری دارد وهم درآن می‌توان مواردی از استفادهٔ لغات ترکی ناآشنا به‌ذهن چون چپقلش[1]، کوکلتاش[2] وتزك[3] و... رابه‌چشم دید .

بااینکه کتاب بصورت کنونی‌خود ازنقائص ادبی ونارسا بودن عبارات‌دورنیست و بسیاری‌ازمواقع«کلك‌هرزه سلك[4]» به‌ترکیبات نامأنوس پرداخته ، وهم‌احتمال‌داردکه درحین‌استنساخ درنگارش‌لغات‌وترکیب‌جمله‌هادستکاری‌هائی‌رخ داده باشد ، مع‌الوصف می‌توان انسجام‌کلام‌آن را ستود، سعی فراوانی راکه برای‌آرایش سخن‌بکار رفته‌است، درنظرآورد وباتوجه به‌کمبود نسبی‌آثار ادبی این دوره، در ردیف منشآت خوب وقابل توجه عصر محسوبش داشت .

نام‌کتاب :

متأسفانه درهیچ جای‌کتاب ، ذکری از نام آن نرفته است و بااینکه بنیادفرهنگ ایران به‌ابتکار خودعنوان‌مناسب « نادرنامه » را برگزیده وهمانگونه که دیده می‌شود در سر صفحات متن ، چاپ کرده بود ، چون پیشترها کتابی تحت همین نام وسیلهٔ آقای محمدحسین قدوسی به‌طبع رسیده‌است[5]، با موافقت مقامات محترم بنیاد فرهنگ ایران، در نظرگرفته شدکه عنوان دیگری موافق معمول عصر مؤلف برای‌آن برگزیده شود .

به‌قراری که درفهرست تفصیلی‌کتاب‌های مورد استفاده درآخر همین‌کتاب‌به‌نظر می‌رسد ، بسیاری از تاریخ های منتشره به‌سبك هندوان ، مثلا « تاریخ محمد شاهی » و « تاریخ اکبر شاهی » و از این قبیل اطلاق شده‌اند، این‌بودکه باتوجه به‌نام‌های کتبی همانند « تاریخ نادری » و یا « زندگانی نادر شاه » که هم اکنون وجود دارند ، بهتر دیده شدکه مسمی‌به « تاریخ نادرشاهی » شود وبین‌الهلالین ازآن به «نادرنامه»مندرج درمتن،یادکرده آید.امیداست کهاین‌انتخاب،ازلحاظ‌خوانندگان‌گرامی‌کتاب ، حسن قبول یابد وهرگونه نارسائی آنرا به‌عین‌الرضا تلقی فرمایند[6].

۱ــ کتاب حاضر، ص ۱۰۷ ۲ــ کتاب حاضر، ص ۱۱۵ ۳ــ کتاب حاضر، ص۵۸ ۴ــ کتاب‌حاضر، ص۱۴۹ ۵ــ محمدحسین‌قدوسی، نادرنامه، نشریه انجمن‌آثارملی خراسان ، ۱۳۳۹ ۶ــ لازم به‌یادآوری‌است که برخی‌از نویسندگان ایرانی چون هادی هدایتی نیزاز کتاب حاضر به‌اسم « تاریخ نادریه » یاد کرده‌اند، رجوع‌شود به تاریخ زندیه ، فهرست کتب .

Marfat.com

روش تصحیح کتاب :

دربدو امر نظر این بود که توضیحات کتاب به‌دو دسته تقسیم شود ، نخست آن سلسله از لغاتی که معنای مصطلحی نداشتند بهمراه مطالبی که نیاز به تصحیح ساده و یا توضیح مختصری داشتند، باشرح‌لازم در ذیل هرصفحه ذکرشوند ودو دیگر آنکه‌مطالب تفصیلی درتعلیقات گنجانیده آید. براین‌پایه کوششی به‌کار آمد ونسخه‌ای مرتب گردید ولی باصلاحدیدمتصدیان محترم‌بنیادفرهنگ‌ایران‌توضیحات‌لغوی بهمراه حواشی‌ذیل صفحه‌ها حذف شد و ترتیب‌کنونی معمول گردید. اندیشهٔ اساسی این‌است که برای خوانندگان گرامی «تاریخ نادرشاهی» که قطعاً در زمرهٔ اهل نظر می‌باشند، شرح معانی لغات زائد می‌نماید و گذشته از آن از بروز اشکالات ناشی از نبودن نسخه بدل جلوگیری می‌کند .

بهرطریق ، ترتیب زیر برای تنظیم عبارات کتاب برگزیده شد :

۱ــ تمامی مطالب کتاب در متن گنجانیده شود.

۲ــ درصورت لزوم تصحیح، تغییر ایجاد شده در متن . در زیرنویس یادآوری گردد .

۳ــ هرجاکه‌کلمه ویا حرفی برای تکمیل عبارات ضروری باشد درمیان کروشه [ ] قرارگیرد.

۴ــ حتی‌الامکان سیاق اصلی کلام حفظ شود وفرضا لغاتی چون « لاچار »[۱] ، « بمعه»[۲] ، « توابعات و لواحقات»[۳] و غیره باوجود نادرست بودن آنها ، از آنجا که نشانه‌های مورداستعمال خاص درهندآن زمانند ، عیناً نوشته آیند .

درنگارش تعلیقات ، سعی شده‌است که نام و مشخصات کتاب‌های مورد استفاده در پاورقی‌ها نقل شود ، با اینهمه در فهرست کلی اسامی کتب نیز توضیحات تفصیلی بیشتری یاد شده است که بخصوص بتواند برای نسخه‌های خطی [illegible] باشد

۱ــ برای مثال رجوع شود به صفحه‌های ۳۶، ۴۰ کتاب حاضر ۲ــ برای مثال رجوع شود به‌صفحه‌های ۴۰ و ۵۰، ۵۱ و ۵۷ کتاب حاضر ۳ــ برای مثال رجوع شود به‌صفحه ۲ کتاب حاضر

Marfat.com

همچنین اتفاق افتاده‌است که از یك کتاب‌مانند جهانگشای نادری دو نسخه دردسترس بوده ، بنابراین هرجا که مراد از نسخهٔ تصحیحی آقای انـوار است عیناً بهمین طریق یادآوری شده و در سایر موارد که ذکری از آن به‌میان نیامده ، همان چاپ هند منظور بوده است .

از کتاب‌های « نادرشاه » لکهارت وجیمزفریزر نیز ترجمه‌هائی دردست است که عندالزوم از اصل ویا ترجمه‌ها استفاده به‌عمل آمده‌است.

تذکر این نکته را به‌جا می‌داند که در ترجمهٔ متون از زبانهای بیگانه نیز روش ترجمهٔ آزادکه وافی مفهوم بوده باشد، ترجیح داده‌شده است.

درخاتمه آرزومنداست که خداوندان دانش ، در آنچه فراهم گردیده است بـه دیدهٔ انتقاد و اصلاح نگرند و از توضیحات عالمانهٔ خود که موجب رفع‌عیوب‌وبهبود حقیقی است ، دریغ نفرمایند .

رضاشعبانی

تهران ، شهریورماه ۱۳۴۹

Marfat.com

مسمّٰی

تاریخ نادر شاهی

یا

نادر نامه

Marfat.com

Marfat.com

بسم‌الله الرحمن الرحیم

خداوندی که این نادر فسانه ‌ ‌ ‌ ‌ بود از حکمت خاصش نشانه

چو تقدیرش کند در باده افیون ‌ ‌ ‌ ‌ برد رنگ از رخ عقال فلاطون

چنین کرد اقتضا تا که قضایش ‌ ‌ ‌ ‌ که از فرمان و ایمای[1] رضایش

برآید از خراسان آفتابی ‌ ‌ ‌ ‌ به تخت سلطنت عالیجنابی

نماید روز افغان را شب تار ‌ ‌ ‌ ‌ ز ایران دور سازد لوث اغیار

بکام بخت افغان سرمه ریزد ‌ ‌ ‌ ‌ که تا محشر صدا [illegible]

کند فتح صفاهان بر دیار ‌ ‌ ‌ ‌ [illegible]

بر [illegible] کوش رومی را دهد تاب ‌ ‌ ‌ ‌ [illegible]

پی کشورستانی چون کند [illegible] ‌ ‌ ‌ ‌ [illegible][2]

حصار قندهار از دست او بست ‌ ‌ ‌ ‌ [illegible]

به کابل تیغ او هر که [illegible] شد ‌ ‌ ‌ ‌ [illegible]

بفرق هند تا افکند سایه ‌ ‌ ‌ ‌ [illegible]

نادر اشنفی و بدیع واقعه‌ای که [illegible]

سواد اعظم دیولاخ چهار دانگ [illegible]

۱ ـ متن : ایمائی ۲ ـ متن : خارزم

Marfat.com

معرکه اظهارگردید. بوالعجب داستانی و طرفه تقریر و بیانی است که درمعرض اظهارش عقل عقلای قباحت شناس عرفان اساس ، آئینه‌دار عارض شاهد حیرانی، و کلاك صداقت سلك حقیقت نگاران، وقلم راستی رقم اخبار نویسان، هنگام تحریر این ماجرای بدیع وسرگذشت غریب عبارت آرای معنی بی‌زبانی ، بلاتصنّع وتکلّف هرگاه چشم حقیقت‌بین را به‌تماشای صورت حال این هنگامهٔ محشر آشکار می‌گشایند، از رسائی ادراك مرآت صفحهٔ ضمیرشان عکس‌پذیر تحیّر می‌گردد، که به کدام صورت شاهد رعنای ایـن گفتگو را رونمای راسته‌بازار سطور بدستیاری قلم‌گرداند؛ ازاین‌جهت که تاشکست طرفی به‌نگارش نیاید، شکوه فتح طرف ثانی رقم‌پذیر اظهارنمی‌گردد ، و نمود مقدمهٔ نخستین محال کلی و ثانی واقعی؛ چنانچه مفصل این‌مجمل ازاین‌عالم معرکه‌آرای عرصهٔ بیان است که میرزا نادرقلی نام جوانی از سردارزادگان چریك افشارکه والد نامدارش یشك‌آقاسی سلطان بلدهٔ ابیورد من اعمال خراسان اززمان قدیم بود؛ ونادرقلی در ابتدای احوال به‌چندین رنگ برآمده ،آخرکار موجب نوازش خالق‌کریم و عطای عمیم فیّاض‌قدیم ، درکمترزمانی ومختصر مدتی رایت شوکتش آسمان پیوند و صدای کوس دولتش بلندگردید. خصوص در آن ایام که محمود مردود غلزه ازحصار قندهار بدراه‌کرمان با بیست وچهارهزار افغان ،که بر دوازده [هزار] شتر فی شتری دوکْس سوار ساخته ، عازم تسخیر دارالسلطنهٔ صفاهان گردید وعلم فتور و کوس‌آشوب را درهر بلده از بلاد ایران‌زمین که عبارت از کنار دریای جیحون تـا ساحل بحر فرات است فلك‌رفعت و رعدخروش گردانید : چنانچه در هر سری هوای خودسری و شهی ، و در هر دلی خیال سروری‌وفرماندهی جاگرفت، چنانچه شازده‌تن به‌هوای سریرآرائی وحکومت، سر تمنّا ازجیب خودرائـی برآورده خویشتن را پادشاه مستقل نافذفرمـان بدیقین می‌دانستند؛ به‌همان مثل‌که: «بیشه چون‌خالی بود روباه‌شیری‌هاکند».

ابعدای حال نادر

Marfat.com

چنانچه گروه افغان ابدالی با سی‌هزار سوار در بلدهٔ دارالحکومت‌هرات علم انّه ولاغیری را مرتفع داشت. ودرمشهد مقدس‌طوس ملك محمودخان سیستانی که خودرا ازجملد اولاد صحیح‌النسب کیان می‌گرفت، صاحب خطبه وسکه گردیده بود. ودر شیراز میرزا داود مسندآرای خودکامی بود. بدهمین دستور هرکه در هر مکانـــی اقتدار و اعتبار بهم‌رسانید لب بدعوی نامداری گشوده دیگری را معدوم‌الوجود می‌دانست. قضا را نادرقلی افشار ازمشاهدهٔ نیرنگی روزگار شعبده‌آثار و بوالعجبی گردش لیل و نهار یعنی تسلّط سراپا تغلّب گروه افاغند بر دیارعراق‌عجم، [که] ازعدم‌اتفاق بلت ازعین‌نفاق امیر و وزیر روداده وچمن‌پیرای[1] خون یك‌جهان سادات ستوده‌صفات سلاطین‌صفوی کـــه بدآبیاری تیغ ظلم آن گروه انبوه برگشته‌شکـــوه در بهارستان مظلومی بدرنك و بوی بی‌کسی گل‌کرده بود و زبان حال روزگار در آن دم مترنم بداین ترانه می‌گشت:

همچو من بیکس شهیدی هیچ‌کافر دیده است

صبح محشر بردمید وخون من خوابیده است

با عالم عالم تأیید آسمانی، و جهان جهان بخت و اقبال کشورستانی، [illegible] انتقام بعزیمت استرداد دولت ومال بر کمر همت [illegible] بر مسند دولت [illegible] آفتاب عالمتاب ازمطلع مشرق ابیورد، [illegible] دل دارد، و خراسان [illegible] سینهٔ روی زمین گفته‌اند. آن جان جهان طلوع [illegible] نمود. [illegible] لایزال خالق بی‌همال در جمیع احوال شامل حال آن مؤید [illegible] مدتی سپاه کینه‌خواه [illegible] بسیار [illegible] و ظفر گردیده مانند [illegible] بخودسری و خودکامی، [illegible] میدان [illegible] گردیده، علم اشتهار را خورشید [illegible]

۱ – متن: چمن پیرائی.

سیادت‌جناب طهماسب میرزا بـن شاه سلطان حسین ، ختم‌السلاطین والانژاد صفوی، کوس موافقت را رعدخروش ساخته تیغ‌آزمای معرکهٔ تدارك گشت .

شرح حالات طهماسب میرزا

بنابران بدشرح حالات نیرنگی‌آیات پادشاهزادهٔ عالی‌گوهر فرخنده‌آغاز نکبت انجام می‌پردازد و سرگذشت نخستین آن نورالعین تاج ونگین به‌این صورت رونمای مرآت وقوع‌گردیده‌که درهنگام محاصرهٔ صفاهان سنهٔ‌هزار و یکصد وسی وچهارهجری قرعهٔ تقدیر به‌این‌نوع نقش‌بند تدبیرگردیدکه یکی ازشاهزاده‌های صاحب‌عزم را روانهٔ بلاد ابزرباجان بایدگردانید تادرآن ضلع کـه محل اجتماع سپاه کینه‌خواه است به‌تحصیل جمعیّت افواج محیط امواج پرداخته، رایت امداد ازاین جانب[1] برافرازد ؛ واگر جنود تقدیرمساعدت‌این تدبیرننماید ، باری بطورخویش هنگامه‌آرای سلطنت‌گردیده ، شایدآب رفته را به‌جو بازآرد .

به‌این خیال درست تمثال طهماسب میرزا را که ارشد و افضل فرزندان شاه سلطان‌حسین شهید مظلوم بود از قلعه[2] برآورده ، در شهر داخـل خانه‌ای کـه لیاقت جلوس چنین عالـی مکانی داشت نموده ، بفکر سرانجـام سفر مذکوره توجه مبذول داشتند . قضا را ازبرگشتگی طالـع دشمن‌کام ، چنین مقرر گشت که این شاهزادهٔ والاجرأت را دراین وقت ، ازخود جداساختن و به‌دست خود عالی دستگاه‌گردانیدن جهت خویشتن‌دشمنی قوی پیداکردن‌است. درین صورت بهتر آن است که این شاهزاده را به‌درون حصار طلب داشته ، به‌دستور سابق پابند کنج زندان بایدگردانید وبجای او دیگری از فرزندان[2] بی‌جوهر که بدجز نام سلاطینی استعداد شخصیت نداشته باشد بایـد فرستاد بداین مشورت دورازکار پیام‌طلب درون‌حصار ، شرف‌صدور پذیرفت . ازآنجا که درآن ایام محمدعلیخان قاجّرآقاسی ولد اصلان‌خان‌که ازجمله‌امیرزادگان

۱ ــ متن : از پنجاب ۲ ــ متن : فرزند .

Marfat.com

قدیم‌خاندان صفوی بود، معاملهٔ روزگار را برخلاف قیاس‌عزیزان مشاهده‌کرده شاهزاده طهماسب‌میرزا[1] را نگذاشت‌که باردیگر به‌خدمت‌والد بزرگوارخود رفته مقیّد زندان ابدی‌گردد . ازاین جهت‌که رهائی ازآن محبس‌خوابی بود فراموش، شباشب با سه چهار امیردیگرکه درآن ساعت خلاصی ازآن مهلکهٔ جانفرسا [را] حیات دوباره می‌دانستند، بدهم‌رکابی شاهزادهٔ مضطرب الاحوال رو به راه آوارگی‌آوردند. اگرچه شاهزادهٔ مجبور ، درآن روزآتش‌افروزکه بلاتکلّف محشر بیدادی بودآشکار، مفارقت ازخدمت‌والد نامدار برخودگوارا نمی‌نمود ؛ لیکن موجب صوابدید رفیقان‌که مکرر درآن ساعت بدین تقریر محفل‌آرای تدبیر گردیدند کـه : افاغنهٔ ملاعنه عنقریب بـر شهر و حصار مستولی‌گردند وغلبهٔ آن‌گروه انبوه بدصددلیل متیقّن ومبرهن ، وامداد واعانت محصوران بعیدالوقوع ، دراین وقت‌که هرفردی از افراد بنی‌نوع بشر بدفکر انجام کارخویش، حیرت پرست آئینه‌خانهٔ تقدیر است بدهمان مثال:

هرکه را دیدیم در عالم گرفتار خود است
کارحق برطاق نسیان مانده ازکار خوداست
کیست کز دوش‌کسی باری تواند برگرفت
کل همه‌عیسی‌است درفکر خر و بزخوداست

دراین ایام‌که هر احدی نوعی مستغرق درخیال انجام‌کارخویش گردید، که پدر ازفکر چگونگی احوال پسرمستغنی‌مزاج است و مادر ازفکر اجرای دختر فراغت دستگاه ، درچنین حالتی الا بدطرفی از ابنای [illegible] رسانیده، مامنی دوردست بدست باید آورد تا هنگام [illegible] باشد .

امید قوی‌است‌که بعد از استقرار درآن صنع، کسر [illegible]

۱ ـ متن : مرزا .

Marfat.com

ازسحاب افضال خالق غریب‌نواز، طراوت از سرگیرد و یقین‌که در این‌حرکت سراپابرکت ، بدکمتر ترددی‌آب رفته باز به‌جو می‌آید .

شاهزادهٔ حیرت‌دستگاه مطابق وانمود رفقا هنگام شام بمعهٔ زن و فرزند وسیصدکس از صداقت‌پیمایان طریق رفاقت، ازشهر صفاهان نهانی رایت نهضت به‌صوب بلدهٔ دارالعبادت یزد مرتفع‌گردانید ودر تاریکی شب، نوعی سرمه‌آسا از رهگذر مخوف باریك‌گردیده ، قدم درطریق دشت‌نوردی‌گذاشت‌که دیدهٔ اطلاع طلایهٔ افغان از غبار فرار آن جمع پریشان آثار کحل بینش ندید چنانچه بعد از سه چهار روز محمود نامسعود از پرواز آن شاهباز آشیان فرمانروائی اطلاعی پذیرفته ، فوجی‌گران‌سنگ جهت تعاقب آن‌گوهر اکلیل سلطنت باکمال استعجال ازقفا رهگرای وادی یزد گردانید ودر آن روزی‌که افواج افاغنه گردباد آسا غبار اظهار را فلك‌پیوند گردانیدند ساکنان آن شهر کرامت بهر ، از نمود این‌حال سراپا اختلال رفیقان شاهزادهٔ نو رسیده را که میهمانان عزیز بودند ودرعرض راه‌کمال استعجال را کار فرموده و هنوز نفسی راست نکرده، ازتکلیف قتال وتردد جدال معاف داشته، هم‌نبردی فریق افاغنه را برذمهٔ همت خویش‌گرفته ، صف‌آرای میدان سربازی وجانستانی‌گردیدند. خصوص شیربیشهٔ شجاعت ومردانگی ونهنگ دریای تهور وفرزانگی‌عنایت‌الله بیك منك‌باشی حاکم آن بلده نوعی قدم در معرکهٔ کارزار با آن گروه انبوه گذاشت وبدرنگی درآن عرصهٔ جان‌ستان، ومیدان خون‌چکان ، چمن‌پیرای گلشن ترددگردیدکه فتح وظفر به‌دو دست‌گل‌های بلند نامی، برگوشهٔ دستارش چید ودشمن ودوست برتیغ وبازوی‌آن یکه‌تاز میدان جوانمردی لب تحسین و زبان‌آفرین‌گشود وافغانان‌کثیرالبنیان با وجود افزونی چندین درجه افواج ونصرت‌اندوزی چندین معارك به‌قسمی‌شکست خورده روبه‌راه انهزام آوردند که ازآن قبیح‌تر وضعی نخواهد بود .

فرار طهماسب میرزا به یزد

Marfat.com

از وقوع این فتح نامدار که سرمایهٔ فتوحات بسیار گردیده ، مردم در محافظت شاهزادهٔ فیروزی‌قدوم به‌جان ودل‌کوشیده مستعدکارزارآینده‌گردیدند به‌تحقیق پیوسته‌که افاغنه ازوقوع این‌شکست فاحش‌که درعالم‌کارزار تدارك درستی‌پذیر نبود به قسمی مضطرب آهنگ ساز انتقام بودند که مافوق آن در عالم‌خیال محال می‌نمود .

آخر کار محمود بعد از مشورت همدیگر فوجی دریا موج ، و جنود نامعدودکه به‌چندین درجه مضاعف سپاه سابق بود بابسیاری آلات مضاربت‌که جهت محاصرهٔ شهر مقرر نموده بود فرستاد وهنگام رخصت به‌پایداری حرب وکمال جهد درتسخیر شهرمذکور وصیت فرمود، دراین‌مرتبه میرزا عنایت‌الله بیك منك‌باشی‌که پلنگ‌کوهسار جوانمردی بود از استماع اخبار نزول اعداء بلاتأمل علم نصرت برافراخته بامردم شهرکه دست تولا بدفتراك سمند هم‌عنانی او زده بودند ازمقام حرب سابق بدچندین درجه سبقت‌اندوز گردید و در آن روز نوعی‌کانون قتال وکورهٔ جدال مشتعل‌گشت‌که ساز وبرگ مناقت افغانان از تاب شعلهٔ‌آن رزمگاه، تمام وکمال سوخته، خاکستر ادبار برفرق‌آن قوم مذال ذال[1] سریع‌الزوال فرو ریخت و در آن روز عنایت‌الله بیك فنرد ستاده شهر بذات خویش مصدر تلاشی گردید که از شش جهت صدای تحسین و آفرین گوشزد اهل‌عالم‌گردید. افاغنه لاچارخایب وخاسر ازپیش قورشنجی بدون‌مساهله عمارات‌شهر سربدگریبان شرمساری دزدیده قدم درمار ق فرار گذاشتند لاکن شاهزاده بعد از اقامت سه چهار ماه لوای نهضت بدجانب تلاش تبریز برافراشت لیکن عنایت‌الله بیك صاحب اقبال تا چندین سال نامعدود محمود مردود ، صف‌آرای عرصهٔ سپاهیگری و مرجع ارادتمندی جانشانی با آن فئه‌کثیره می‌گشت چنانچه مدام سمو فرمودی و شفقت بر آن

۱ ـ شاید: مضل ضال.

Marfat.com

حرکت طهماسب میرزا به آذربایجان

سراپا جگر و تمام‌دل می‌وزید و هرگز چنان نشدکه گاهی افغانان رایت غلبه برافراخته یك قدم از رزمگاه پیشتر گذاشته باشند. بازقلم راستی‌رقم به‌سرگذشت روداد احوال فرخنده‌فال‌شاهزادهٔ بی‌همال می‌پردازدکه‌هرگاه ازبلدهٔ یزد ،کوس رحیل‌را به‌صوب ابزربایجان بلندآهنگ ساخته وقتی‌که به‌سرمنزل مدعا سایه نزول افکند افواج بحرامواج ترکمانان از اخبار فرحت‌آثار قدوم عشرت لزوم پادشاهزادهٔ غربت‌دستگاه اطلاع پذیرفته ازچهارسو روی‌ارادت به‌موکب والای شاهی‌آوردند چنانچه درکمترایامی ومختصرمدتی بسیاری از فریق سپاه درظل رایت ظفرکنایت مجتمع‌گردیدند. ازقضای ربانی ونیرنگ‌آسمانی‌هنوز

جنگ طهماسب میرزا بارومیان

آن شهریار غربت شعار نفسی به راحت نیارمیده بود و دمی به‌فراغت نکشیده که افواه آمدآمد افواج روم روز روشن ساکنان آن ضلع را تیره‌تر از شام ظلمت‌پیام گردانید . به‌مجرد بلند آهنگی این اشتهار محشرآشکار ، شاهزادهٔ شجاعت‌شعار مطابق مصلحت دید رفیقان ، نخستْ دفع رومی را که دشمن پهلونشین آن ضلع بود، مقدم بر تسخیر عراقْ عجم و دفع افغانان دانسته، علم نصرت ورایت فیروزی به‌مقابلهٔ رومی مرتفع‌گردانید ودر عرض مدت شش‌سال چندین قتال‌قیامت‌اتصال فی‌مابین عراقی و رومی صف‌آرای عرصهٔ اظهارگشت. ودراین‌مدت مکرّرکارزارهائی معظم، تیغ‌آزمای‌میدان وقوع‌گردیدکه مافوق آن متصور خیال از عالم محال‌است، لیکن چون بخت و دولت از آن خاندان می‌خواست که رو برتابد آنهمه تلاش وتردد نفعی نبخشید و به‌غیر از نقصان خویش نفعی عاید نگردید، چنانچه درسال هفتم نوعی‌شکست براعضای طاقت آمدکه امید درستی درهیچ عضوی از اعضای تدبیر نماند .

از تماشای این نیرنگی روزگارکه در هر نفس چون حربا و بوقلمون به‌چندین رنگ جلوه‌فرمای دیدهٔ اهل تماشاست، پادشاهزادهٔ حیرت دستگاه ، به‌دستورمعارك سابق، همت به‌جمعیت سپاه برگماشت. ازکوتاه دستی اقبال‌دست

Marfat.com

بهم نداد، بلك دراین‌مرتبه بعضی از رفقای قدیم‌که دراین‌مدت رفاقت با وجود وقوع صعوبت ، قدم اخلاصشان هرگز لغزش نپذیرفته بود جاده پیمای مسلك بی‌وفائی گردیدند . از نمود این‌صورت‌حال ومخالف‌آهنگی قانون طالع ناکام، شاهزادهٔ حیرت‌انجام به‌یقین دانست که الحال ازاین حرکت مذبوحی[1] نفعی فساد مترتب نمی‌گردد ، بلك اقامت این مکان سرمایهٔ برخاستن چندین جان‌رباست .

حرکت طبهماسب میرزا به‌طهران

آخرکار بایك جهان‌ندامت وحیرت، دست‌امید ازسرآن سرزمین برداشته به‌هرصورتی‌که درخورآن ایام‌بودخودرا ازتبریزخونریز، طریق‌طویله پیموده، بدارالامان طهران‌کد حاکم‌نشین ری و شهریار است بایك جهن پریشانحالی رسانید وجهت دفع‌کلفت سفر مشقت‌اثر چندی در آن مکان فیض توامان رحل اقامت افکنده شب و روز در فکر انجام کار خویش قرعهٔ تدبیر بر تختهٔ خیال می‌افکند وهر نفس درانتظارالطاف‌خالق‌کریم بنده‌نواز چشم امید بدراه لطیفهٔ غیبی‌داشت‌کدآیاازکدام جانب ابواب‌فلاح برروی روزگار این‌جانب‌واخواهد شد که بناگاه خطوط نیاز مضامین عقیدت و نمودیت معانی سرداران خودرا ممالك خراسان که ازابتدای شورش افغنه وبدو ایجاد حوادث بدخود نهمی قدم در میدان دعوی می‌گذاشتند چنانچه در این مدت دهسال خود را حریف باستقلال وممالك ملك یقین تصورکرده ، دیگر حسام قرب وجوارخویش را لایق پنداشته ، وجودی نمی‌گذاشتند متواتر پرتو ورود افکنده و شاهزاده در آن نزدیکی ازتسلط اشرف ارازل[2] نسب که بعدازمعدومی محمود [illegible] سریرآرای تمامی ممالك[3] عراق عجم وبلاد فارس گردیده بودند [illegible] روزگار علم شوکتش نسبت به‌محمود بلندتر بود [illegible] بلاد دوردست را که در ایام دولت محمودی در تصرف افغنه بوده [illegible]

۱ ـ متن : منبوحی ۲ ـ متن : ارازل ۳ ـ متن : ممالك تمامی .

Marfat.com

زمان اشرف در قبضهٔ اختیار درآمد ، و اشرف از اطـلاع نزول موکب شاهـی به‌دارالایمان طهران باوجود پریشانحالی و بی‌سامانی به‌فکر این‌معنی افتادکه آن غزال رمیده خصال را به‌هر نوعی‌که وقت اقتضای‌آن نماید اسیر دام اختیار وپابند سلسلهٔ اقتدار خویش بایدگردانید ، ازاین‌جهت‌که به‌غیر ازاین یك‌تن، دیگری از نژاد سلاطین‌صفوی امروزجلوه‌فرمای سریر اظهار نیست ویقین‌حاصل است‌که این طایر بلندپرواز از دام جسته، هرگاه گرفتار قفس‌قدرت ما گردید جمیع فتنه‌وآشوبی‌که دراین‌ایام خرابی اظهار وسرمایهٔ عدم انتظام‌است یکباره معدوم‌الوجود و مفقودالاثر می‌گردد .

به‌این‌خیال دور ازکار ، درفکر مقید ویا مقتولی شاهزاده سرگـرم تلاش و قدم‌فرسای کوی تردد گردید. لیکن قبل‌از آنکه خدنگ‌کید اعدا برهدف مدعا نشیند شاهزادهٔ حیرت‌سرانجام نیز جهت حفظ جـان وپناه ناموس ، ارادهٔ حرکت به‌طرفی‌که دست تسلط مخالفان از دامان قرب‌جوارآن‌کوتاه باشد، شب وروز می‌جست‌که بناگاه‌عرایض‌حکام‌خودکام‌خراسان‌متواتررسیده. سلسله‌جنبان عزیمت‌آن ضلع‌گردید وبعد از وقوع این‌اتفاق شاهزادهٔ مضطرب‌الاحوال، تأمل را در دارالایمان طهران‌که وطن‌آبای مسوّد این‌اوراق‌است ودرخوبی یکتای آفاق ، سرمایهٔ چندین‌آفات دانسته از راه حزم واحتیاط طریق‌کوه دماوندکه مسلك دشوار العبور بود ،آسان تصورنموده قدم به‌راه توکل گذاشت و اشرف وقتی‌که‌خبر[1] اقامت‌آن سریرآرای بی‌خانمانی را دربلدهٔ مذکور دانست‌ازعالم یلغار واستعجال نهانی‌عازم‌آن صوب‌گردید ودرعرض راه به‌زبان‌حال نغمه‌سنج معانی این ابیات می‌بود ، لمؤلفه :

حرکت اشرف افغان به‌طهران

گراین‌مرغ‌رم‌کرده افتد به‌دام — سحر برزند از گریبان شام
شود منعدم فتنه یکبارگـی — دهم ملك و آفاق را انتظام

۱ ـ متن : خبروقتی‌که .

Marfat.com

شاهزاده از اخبار متواتر آمد آمد و تصمیم عزیمت اشرف بداین صوب نوعی سیماب‌فروش کانون اضطراب گردیدکه ازعدم فرصت، قبایل ومتعلقان را در دارالامان طهران گذاشته جهت حفظ ناموس تأکید بلیغ بداشرف آن مقام و رئیسان خاص و عام فرموده ، بلاتأمل داخل درهٔ کوه دماوندگشت . طرفدتر آنکه صبح شاهزادهٔ بی‌خانمان داخل کتل آن خیل معدوم‌الجاده گـردیـد و پیشقدمان جنود اشرفی هنـگام شام سایهٔ نزول برسواد شهـر افکنده بدسراغ آن طایر تیزپرواز ، هر طرف بال تفحص‌گشودند . از آنجا کد آهوی گذشتد و بدغیر از غبار وحشت پیام‌آثار ازآن رمیده خصال جلوه‌فرمای میدان اظهار نبود ، لاچار از بی‌دستگاهی طاقت ، در آن شب تیره بدتعاقب سلطان فرس‌تاز توکل ویکه‌تاز وادی بیخودی‌گردیدن، دور ازطریق تدبیر ومخالف راه حزم واحتیاط دانسته بدغیراز اقامت، مصلحتی دلنشین نگشت . لیکن شرفی بدهٔ دارالامان طهران در همان شب مسلک تردد را خالی از وجود متعرضان تصور نموده متعلقان شاهی را محفوظ ازتشویش اطلاع مخالفان ، در کنف حراست ایزدی ازشهر برآورده به مأمنی دوردست کد دست قدرت اعدا از دامن آن مکان‌کوتهی داشت رسانیدند وبعد ازچندی کدطریق تعرض ازمسلک راه ، معنی هستی مخالفان پاک دانستندآن جمع پریشان خاطر را ازعالم مختلف‌الاوضاع ازآن مرکز دایرهٔعافیت، نهانی برآورده درخراسان [illegible] میرزا بن‌شاه‌سلطان‌حسین شهید مظلوم شرف اندوز دولت ملازمت [illegible] این‌همه سعی و تلاش درپاس ناموس و عدم‌هتک حرمت [illegible] دارالامان‌طهران واقع[1] گردید. وحقایق رویداد ومقدمات [illegible] صورت جلوه‌فرمای مرآت اتفاق است [illegible] صاحب اقتدار ، اول صبح صادق داخل [illegible] آسمان [illegible]

حملهٔ اشرف باطهماسب میرزا

۱ ــ متن : وقوع .

Marfat.com

استعجال وعالم عالم اضطراب قدم درطریق دشت‌نوردی و کوه‌پیمائی گذاشت .

غصه همزانو الم هم خواب وکلفت همنشین
مرگ درپس آرزو درپیش وحسرت درکنار
پادشاه اهل دردم خوش بدحشمت می‌روم
فتنه پیشاپیش ومحنت دریمین، غم‌در یسار

لیکن جهت سد راه اعدای گران سنگ، چند نفر از تفنگچیان قادرانداز که دیدهٔ مور را در شب تـار نشانه ساختند ، به تیر بندوق از مژگـان اثری نمی‌گذاشتند و حدقهٔ دیده را آسیبی نمی‌رسید ، بداین سبکدستی درفن مذکور ید بیضا می‌نمودند ، بر دهن دره در کمینگاه نشانیده مانـع مدعیان قفا تـاز گردانید و روز دیگر کـه افواج افاغنه نزدیك بد کـوه ، رایت اظهار مرتفع گـردانیدند تفنگ اندازان قـوی‌بازو در آن دم ید طولائی[1] به عرصهٔ ظهـور آوردندکه دست از دامان تجسس‌شاهزاده درآستین بی‌اختیاری واکشیده پای ندامت فرسای بدصوب بازگشت‌گذاشتند. اگرچه تمام روز افغانان ازهرجانبی تك وتاز نموده ، چپقلش‌های جانبازانه به‌عرصهٔ نمودآوردند . ازآنجاکه مقام قلب و برق اندازان رعـدخروش بی‌خطا ، هرگـاه افاغنه یك قدم سبقت اندوز جرأت می‌گـردیدند از تیزدستی آن آتش‌افـروزان صد فرسنگ راه عـدم می‌پیمودند . ودرآن ساعت‌که سواد شام‌کحل مأیوسی در گلوی‌آن‌گروه انبوه فرو ریخت، افغانان نادم وپشیمان ازگرد وجوانب‌کوه پا واکشیده رو به‌جانب مقام اقامت خود آوردند و بدین نوع تا سه روز هنگامهٔ جانفشانی و معرکهٔ سربازی‌گرمی کامل[2] داشت . روزچهارم اشرف خود برسرآن منفذ متعذرالعبور رسیده ، سرگرم تماشای محاربهٔ رهنوردان عالم سفلی باساکنان جهان علوی نموده، بدیقین دانست‌که بدغیرازسر به‌سنگ زدن دسترسی نیست بادل‌مأیوس و

۱ ـ متن : طولانی ۲ ـ متن: کمال ۳ـ اصل: دست داده رونمود « رونموده » .

Marfat.com

کف افسوس روبه‌جانب صفاهان آورد وشاهزاده بعد از مشقت فراوان ومحنت بی‌پایان‌که درعرض راه به ملازمان‌آن سلطان بی‌خانمان رو نمود[1] آخرسر از گریبان ممالك خراسان برآورده قدم درکوی امنیت‌گذاشت ازتشویش استیلای افاغنه برآسود ، وسرداران‌آن ضلع هریکی از مقام اقامت خویش قدم‌فرسای وادی ملازمت شاهی‌گردیدند .

حبس وقتل ملك‌محمود

درآن ایام خان معظم وسپهسالار مکرم نادرقلی‌بیك افشار قدم درطریق هم‌رکابی‌گذاشته دست بدامان هم‌عنانی زده مطابق استدعای خویش ، مخاطب به‌طهماسب قلی‌خان سپهسالار گردید ونخست ازهمه استیصال ملك محمودخان سیستانی که از ابتدای شورش افاغنه مطابق احکام پادشاهی به حکومت تون و طبس من‌اعمال خراسان کارفرمای خودکامی بود و بعد از آن موجب کام‌بخشی روزگار ، نوعی‌که درحالات ملك محمودخان‌رستم نژاد رقم‌پرداز تحریر خواهد شد ، بدارائی بلدهٔ طیبهٔ مشهد مقدس معلی ، علم اقتدار برافراخته بود ، وجههٔ[1] همت خویش‌وپیشنهاد خاطر والای شاهزادهٔ مجبور گردانید ومحمودخان ازنزول موکب جلال شاهی اطلاع پذیرفته جنانکه سابق یاد شد بوجود قدرت ونیروی طاقت سوء ادب ودور از عالم نمك‌خوارگی دانسته بدستیاری مورچال کوه‌تمسال بسته جهت محافظت خویش اقدام[2] نموده بعد از محاصره مدتی که درتاریخ‌حال‌مذکور قلم صداقت‌رقم مذکور خواهد گردید ، افواج نصرت‌امتزاج شاهی‌را بانقیاد بازوی سپهسالارافتتاح ابواب‌شهر میسر گردید ، چنانچه داخل

تمامی شهر اولیای دولت را مسخر گشته و شهر [illegible]

پریشان‌حالی داخل کوهستان گردیده [illegible]

صعب می‌نمود ، ودر آن زمان که آن [illegible]

۱ ـ متن : دست داده رونمود ۲ ـ متن : اقتدام ۳ ـ [illegible]

Marfat.com

طی گردید وآن شهریار پریشانی آثاربمعهٔ رفیقان سر از گریبان سرحد خراسان برآورده سایهٔ چتر بلندپایه بر فرق ساکنان آن ضلع افکند ، چندی از امیران خودسر آن بلاد از استماع اخبار نزول موکب شاهی چنانچـه بعضی از راه نمك خوارگی قدیم و بعضی ازدست ستم‌شریکی همسایه‌های قوی که هر روز خودرا درمعرض فنا و زوال به‌یقین می‌دانستند به‌ملازمت والای آن شهریار فلك اقتدار رسیده ازتسلط اعداء مطمئن‌خاطر گردیدند . قضا را درهمان ایام خان معظم قدم درطریق هم‌رکابی گذاشته دست به‌دامان هم‌عنانی زده و ملك محمودخان باتمامی متعلقان و اخـوان خود را به‌حصار ارك رسانیده به‌دفع[1] مخاصمان همت مبذول داشت وبعد ازچندی‌که آثار عجز وعلامات بیچارگی در خویش مشاهده نمود ، لاعلاج از در مصالحت و مدارا درآمده فیض‌اندوز ملازمت‌گشت وبه استدعای خان معظم وسپهسالار اعظم جم‌حشم هماندم مقید و محبوس باجمیع اقربا که قریب بیست و دو تن بودند وهر فردی خود را ثالث رستم واسفندیار روئین‌تن می‌دانست به‌زندان شاهی[روانه] گردید .

قضا را بعد از مختصر مدتـی و قلیل زمانی روزی شاهزادهٔ کشورشکار به‌عزم صیدافکنی فرس‌تاز میدان نشاط‌گردید ، وسپهسالار نامدار یا از پیش خویش یامطابق فرمان شاهی در اردوی کیهان‌پوی اقامت ورزید . به تحقیق پیوسته که سپهسالار جم‌اقتدار. ازآنجا که پی به‌سرمنزل ضمیر منیر شاهزادهٔ نیك خصال برده بدصد علامات وآثار یقین می‌دانست‌که عن‌قریب ملك‌محمود خان بمعهٔ تمامی اخوان ،کامیاب دولت می‌گردد از وقوع این اتفاق، در آن روزکه آن شهریار بی‌اختیارکم‌اعتبار به‌عزم شکار صحرا نورد وادی دور دست گردیده بود ، سپهسالار کامل‌عیار فرصت وقت را از دست نداده آن سردار قوی بازو راکه هریکی از اخوانش تهمتنی بود درمیدان شجاعت بمعهٔ بیست

۱ - متن : بدفعیه .

Marfat.com

و دو تن دریك نفس پایمال جنود فنا گردانید وبعد از قتل آن گروه سهراب‌شکوه وقتی‌که شاهزادهٔ بی‌دستگاه‌کم قدرت نزدیك خیمه‌گاه پرتو نزول‌افکند سپهسالار فلك‌اقتدار پیاده قدم‌فرسای استقبال گردیده بدعرض والا رسانید که متصدی چنین خرابی ومرتکب چنین امری بدون حکم اقدس و رضای مقدس گردیدن‌کمال ابرام است از آنجا که این معنی را خیرخواه دولت ابد پیوند بدصد دلیل‌متیقن و متحقق می‌دانست‌که ذات ستوده صفات پادشاه ترحم‌دستگاه هرگزراضی بدهلاك این بندگان خودسر که تربیت ونوازش دوصدسالهٔ خاندان رسالت وامامت را بداندك تغییر روزگار کالعدم پنداشتند، خطبه وسکهٔ این‌دیار را بدنام خویش بلندآوازه و رایج‌العصر گـردانیدند وسوای این‌معنی برجسته زمانی که اخبار میمنت‌آثار نزول موکب والا دراین سرزمین واستماع سریر-آرائی ذات مقدس بر اورنگ موروثی ، حاقد فکین گوش نزدیك ودور گردید ، مطلق‌تن بدانصاف درنداده ، سرتکبر وگردن تجبر برافراشتند. نیست تا آنکه سایهٔ لوای‌گردون‌سای برفرق ساکنان این صانع و دیار نور دلستر گشت و غبار مراکب جنود معلی، کحل بینش در دیدهٔ خود بینان این‌مقام والاشید حبل‌المتین تسلط اقبال بی‌زوال این دولت ابد پیوند دست ولگردن گردنکشان وسرتابان تمامی بلادخراسان را یك دست، دست بربسته وسیه‌روی از صغیر و کبیر بی‌باکان تبه‌رای که عمری در تیه‌کبر اهمی بمحمود کامی گذرانده بی‌اختیار خودرا منسلك در زمرهٔ ملازمان فلك آستان والا [illegible] که مطلق تن بدقبول اطاعت درنداده در بادیهٔ غوایت و ضلالت [illegible] نخوت وغرور سیر می‌نمودند، اقامت کابن عمهٔ[1] [illegible] اینکه این فتوی صادق‌العقیدت ملازمت دولت ابدمدت این معدومان [illegible] ولایت توأمان ندارد فرصت را از دست ندادند، بی‌امر والا [illegible]

۱ ـ متن : عطبه .

Marfat.com

سوء ادب[1] گشت .

پادشاهزادهٔ معدوم‌الاختیار از راه آنکه یارای بازخواست وقدرت انتقام نداشت بدظاهـر غیراز قبول، چاره‌ای ندانسته در باطن به‌یقین دانست‌که این سرافـرازساختهٔ خداوند یکتا و برافراختهٔ کـریم بی‌همتا طاقت همسری و همچشمی احدی ندارد واین معنی به صد دلیل روشن متحقق‌گشت‌که ازآثار و علامات اقبال ایـن امیر صاحب سریرعن‌قریب جهانگیرمی‌گردد . با وجود عدم دستگاه اگر دست ازسرهستی این بی‌سرو پا برداشته در زمرهٔ احیا نگاه دارد احسانی‌است بالادست ازآنجاکه استعداد تدارك ازانقلاب تقدیرآسمانی ضعیف‌الاحوال بود باوجود تشخیص این‌صورت حال، نقاب بررخسارشاهد مدعا افکنده تن بدتقدیر در داد . لمؤلفه :

گذارد گر فلك یك دم مرا یارب بدحال من
بهشت عافیت خواهم شمرد این کهنه دنیا را

ابتدای کار ملك‌محمود

وحقیقت عروج ونزول‌ملك محمودخان سیستانی‌از این عالم جلوه‌فرمای میدان وقوع‌گردیده ،که درآخرهای سلطنت شاه‌سلطان‌حسین صفوی‌که افاغنه سر بدشورش برداشته بودند جهت استیصال‌گروه مذکور واستخلاص‌حصارقندهار اسمعیل قلی‌خـان سپهسالار از دارالسلطنهٔ صفاهـان رایت نهضت برافراخته سرادقات ابهت‌دربلدهٔ طیبهٔ مشهدمقدس‌برافراخت ازآنجاکه درآن ایام منقلب‌الاوضاع، نوعـی تسلط افاغنه بردلهای خاص وعام ساکنان عـراق وخراسان استیلا پذیرفته بودکه شرح وقوع‌آن حالت خالی ازغرایبی‌نیست، ازآن جمله از عالم مثل شمدای بیان می‌نماید که از اتفاقات نیرنگی زمانهٔ بدیع فسانه شبانی چوبی در دست درصحرا تنها به‌گله‌چرانی[2] اشتغال می‌ورزید ، به‌یـك ناگاه فوجی‌ازگروه قزلباشیه مسلّح ومکمل‌که همه یکه‌سواران میدان‌شجاعت

۱ ـ متن : سوی ادب ۲ ـ متن : گله‌چرائی.

Marfat.com

بودند نمودار شد به مجرد نمود آن گله‌بان بی‌اختیار از خانهٔ زین قدم برزمین گذاشته مطابق اشارهٔ آن خرس صحرائی تمامی آن پلنگان کوهسار تیغ‌آزمای، بی‌دست و پاگردیده ، به دست همدیگر دست‌های خود می‌بستند وآن یکه مالك تمامی اموال وافراس آن جمع می‌گردید وحاکم برجان آنها بود. هرگاه شکوه صولت گروه بدین نوع علم اشتهار مرتفع گردانیده اسمعیل‌خان سپهسالار بدبهانهٔ بعضی سرانجام ضروری تا دو سال رحل‌اقامت‌دوام در مشهد مقدس معلی افکنده مسندآرای حکومت آن ضلع از پیش خویش گردید و در آن زمان‌که افاغنه بدمحاصرهٔ صفاهان اشتغال می‌داشتند و[در] تمامی ممالك ایران آشوب اظهارگشت غلامان سپهسالار بدخیال ناقص خویش صفحهٔ خیال را ازنقوش بزخواست وتعرض متعرضان مصفا دانستند ، دست تصرف برمال وجان ساکنان آن مکان مقدس درازگردانیدندکه خاص وعام بعد ازنومیدی بزپرس وعدم عدالت سپهسالار یکدست سرازگریبان خودسری برآورده، بدستگیری همدیگر همدست‌گردیده یکباره مستعد پرخاش وآمدهٔ مخالفت گشتند .

فتنهٔ لاانوروز

قضارا در آن ایام آشوب سرانجام فتنه‌ای بدنده لاانوروز ، که یکی از آحادالناس ساکنان محلهٔ منوس بود قدم سبقت ازتمه می مستعدان این کار فرا گذاشته زیاده ازحوصلهٔ طاقت سعی می‌نمود. واین‌قتال بلاانفصال واین جدال تسلسل اتصال تانصف سال ، هر روزی هنگامه‌آرای نو تازه فتنه‌ای [illegible] چنانچه مردم شهر از دم صبح‌صادق تا سرشام در دلاانوز مجتمع گردیده مانند بنی‌سقیفه بنای کار وپیش آمد روز کار خویش را [illegible] مشورت می‌نمودند تا آنکه کار [illegible] گشت و مردم شهر آخر کار تمام نفی واذلال سپهسالار [illegible] بلندآهنگ گردانیدند وزمانی گذشت که مردم [illegible] برافراشتند اقامت آن سردار [illegible]

Marfat.com

شهر نیز ازتقلب رعایا وخودسری برایا اندیشدناك‌گردیده بدغیراز فرار چارهٔ کار روزگار حوادث‌آثار ندانستند جهت حفظ مال و ناموس نخست تاچند روز منزوی در کنج خمول گردیده هنگام فرصت پنهانی برآمده قدم بدکوی صحرانوردی گذاشت . از وقوع این‌اتفاق خاص‌وعام مشهد مقدس معلّی روز جمعه در مسجد جامع اجتماع پذیرفته قرعهٔ تدبیر جهت نصب حاکم در میان افکنده مدار کار بداین نقش درست صورت گرفت که هرگاه در زمان طغیان حشم سپهسالارکه حرمت وناموس صغیر وکبیر و وضیع وشریف در معرض تلف بود ملانوروز هرروز قدم سبقت درمیدان هجوم عام‌گذاشته کارفرمای تدبیرات خاص می‌گردید .

در این ولا که وجود نامسعود حاکم معدوم الاظهار است، به غیر ازو دیگری استحقاق این‌امر بزرگ ولیاقت این دولت سترگ‌ندارد. بعداز درستی مشورت ملای نکبت‌آشنای بی‌سروپای قدم‌برچهاربالش حکومت‌گذاشته نوید امن وامان در داد . من‌کلام مولوی‌معنوی :

چون فلك‌آهنگ نیرنجات کرد روستائی شهرئی را مات‌کرد

از نوازش زمانهٔ دون‌نوازکوس دولتش بلند و شقهٔ رایت شوکتش فلك پیوند گردید . چنانچه درمختصر ایامی حاکم نافذفرمان وامیر سلاطین‌نشان گشت بدتحقیق پیوستدکه هرگاه سوار می‌شد پنجاه‌کتل باساز مرصع‌جنیبت‌کشان پیش پیش‌او می‌کشیدند . از این قیاس تجملات دیگر باید نمود و سوای شهر مشهدمقدس معلّی دیگر توابعات ولواحقات‌آن ضلع تمامی داخل‌قلمرو فرمان اوگشت وهر فردی از ملازمانش خودرا امیر صاحب‌اقتدار می‌شمرد و صولت شکوهش نوعی در دل‌های‌حکام قرب‌وجوار رعب‌افزا گردیدکه یك‌نفس‌خواب فراغت‌ازبیم جنود او نمی‌نمودند. لیکن‌ازلعبت‌بازی زمانهٔ شعبده‌باز ونیرنگ سازی لیل ونهار فتنه‌آغاز درآن ایام‌که روزگار به‌کام و سلطنت دراستحکام و

Marfat.com

دولت را کمال قیام واعدا گم‌نام وطایر مدعا پابند دام بودکه بناگاه اراجیف شهر وفتنه انگیزان دهر اخبار وحشت‌آثار توجه افاغنهٔ غلزه بصوب خراسان نوعی بلندآهنگ ساز اشتهارگردانیدندکه تسکین خاطر ازاعلی وادنی رمیدهٔ آهوی صحرای وسیع عدم‌گردید ازوقوع این‌اتفاق ملانوروز سیدروز بارفیقان درباب مدافعهٔ افاغنه انجمن‌آرای مشورت‌گشت بعدازگفتگوی دور ودراز وقطع طریق نشیب وفراز چنین‌مقررگردیدکه بغیراز صولت‌کوه شکوه ملک‌محمود خان بنای‌کاخ جرأت افاغنه پامال جنود فنا نمی‌گردد بهتر آنست‌که بهر نوعی که میسرگردد ملک‌محمودخان مذکوررا باخود متفق ساخته محفوظ از آسیب اعدای‌قوی قدرت باید بود ودر آن زمان که این مصلحت دورازکار دلنشین تمامی سرداران‌آن دیارگردید ملای عاقبت نشناس مکررخطوط طلب بجانب ملک ارسال داشت وبنوید امیرالامرائی وسپهسالاری خویش‌مستظهر گردانید اگرچه درپیام نخستین از عالم پخته‌کاری قبول حرکت از مقام اقامت خویش نمود از آنجا که مکاتیب طلب بصد خواهش از جانب ملانوروز پرتو ورود افکند و مکرر آمد وشد سفیران تسلی‌افزای خاطر گشت [illegible] کیخسروی و دبدبهٔ رستمی از تون و طبس رایت بعزت بصوب مشهد مقدس معلی برافراخته وقتی‌که درچهارفرسنگی آن بلدهٔ طیبه مقدسه سرادقات اجلال را آسمان‌شکوه‌گردانید از عالم تدبیر عرض‌داشتی باین مضمون بنام [illegible] ملانوروز نصیحت‌اندوز ارسال داشت و خلاصهٔ مضمون آن این [illegible] معنی الظهور بودکه این‌احقر فدوی مطابق‌طلب آن‌جناب [illegible] بقدم صداقت پیموده با این مقدم [illegible] راه مخلص‌نوازی فردا قدمی چند باستقبال این [illegible] موعود ملازمت رنجه فرمایند [illegible]

حافظ شیراز :

مـا بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر لطف شما پیش‌نهد گامی چند

ملانوروز که صبح اقبالش همنفس شام ادبار گـردیده بود ، روز دیگر مطابق استدعای ملك تایك فرسنج راه ازشهر به‌استقبال باکمال‌شوکت واجلال توجه مبذول داشت و در آن ساعت که ملانوروز حسرت اندوز روبروی ملك محمودخـان جلوه‌فرمای توسن اظهار گـردید غلامان ملـکی به زور بازوی جلادت ابرام وخشونت تمام ازسمند دولت بذیر[ش] آورده تکلیف بوسیدن رکاب ملك نمودند . از آنجا که در آن حالت عنان اختیار از دست ، و پای تمکین ازرکاب بدررفته بود ، به‌غیراز قبول چارهٔ کار ندانسته طوعاً و کرهاً سر برقدم ملك‌گذاشت‌وملك‌محمودخان جهت‌شکست بازار اعتبارآن ناکرده‌کار تایك فرسنج راه پیاده در جلو خویش در کمال خفت و خواری به راه‌پیمائی واداشت[1] لیکـن هنگام داخل شدن شهـر مـوجب التماس بعضی از رفیقان خویش حکم سوارشدن فرمود ودرآن ساعت‌که سایهٔ نزول بر در دارالامارت افکند، خود بدولت واقبال برمسندحکومت جلوس‌اجلال‌فرموده نخست نوید عدل و داد بساکنان شهر وآن بلاد در داد ومالای مفلوك را درپیشگاه نگاه تمامی اصاغر و اکابر آن مقام سعادت‌فرجام مقابل نظرهیبت‌منظر خویش برپا درصف غلامان خویشتن داشت و تا آخر مجلس حکم نشستن نفرمود. اگرچه از وقوع این‌اتفاق ملانوروز مانند مار سرکوفته برخود می‌پیچید لیکن‌طرفدتر اینکه هرگز بخاطرش خطور ننموده‌که ملك‌محمودخان چنین ادای خفت‌نما بکمترین ملازمان وغلامانش تواند رسانید تا به‌خودش چه‌رسدکه به‌یك‌ناگاه برخویشتن مشاهده نمود بهمان مثل‌که :

---

۱ ـ متن : راه‌پیمائی داشت .

132954

Marfat.com

با هرکــه حرف دوستی اظهار کرده‌ام
خوابیده‌دشمنی است کــه بیدار کرده‌ام

پایان کار ملانوروز

آخر کار هنگام شام رخصت انصراف بدخانهٔ قدیم خویش که در محلهٔ طوس بود یافته ، خایب وخاسر نادم وپشیمان تا سدروز خاندنشین گردیده در خیال انجام کارخویش بودکه بدناگاه روزچهارم اول‌صبح غلامان ملك‌محمودخان بدسر وقتش رسیده آن ساده‌دل دور از شعور را با یك‌جهان بی‌اعتباری پیاده درجلوخویش تا در دولت‌سرای ملکی که یك فرسنج راه بودآورده مطابق اشارهٔ ملك‌محمودخان مقید بدزندان ابدی گردانیدند .

ازنمود این‌صورت‌حال تماشائیان صاحب‌هوش را طرفه عبرتی سرمدکش دیدهٔ تحقیق گردید. لمصنفه :

دیروز بدآن‌شوکت وشأن واجلال امروز بدین‌خفت وخواری پیمال
بر وضع زمانه اعتمادی منما صدسال اگر بود غلامت ، اقبال

اگرچه ملك محمودخان با آن نادان عالم حزم واحتیاط بی‌وقوع سببی از اسباب مخالفت چنین سلوك ناهموار وظالم دور از کار بدغرضهٔ ظهور آورد ، ازآنجاکه قضا وقدرهر نفس‌چشم بدرادمکافات دارند، بعد از مختصر ایامی درعین کامرانی وکمال‌شکوه وابهت تماشائی‌جمال شاهد نکامی گردید وخود بسزای آنچه دید وکشید آنچه کشیدگویند که بعد ازمحبوسی بیشه‌ی احوال ملانوروز حسرت‌اندوز بدتحقیق پیوست که [illegible] گل‌افشان گلشن اختتام گردید وملك‌محمودخان [illegible] توابعات مشهد مقدس معلی را بدقلیل‌توجهی مسخر گردانیده [illegible] بدالقاب خویش مزیّن‌ساخته‌کمال استقلال بهم رسانید ومعظم امرای خراسان قایل این قولند که درآن ایام [illegible] ملکی انتظام داشت وتا چندی درسلك رفیقش منسلك بود [illegible]

Marfat.com

کردار وهمت بلند وعزیمت آسمان‌پیوند آن مقبول درگاه خداوندی اطـلاع پذیرفته درفکر انهدام بنای قصر دولت خداداد توجه برگماشت . ازآنجا که هنوز پردهٔ موافقت فیمابین‌حایل‌بود وبه‌یك‌روئی‌کار مخالفت نکشیده، خواست که در عالم نهانی دام تزویر گسترده ، آن شاهباز فلك‌پرواز را پابند اختیار خویش‌گرداندکه ازامداد بخت وتأیید غیبی درپیشگاه ضمیرمنیرش این‌معمای سربسته رونمای مرآت انکشاف‌گشت . نادرقلی‌که درکنف حمایت خالق‌خیر وشرمحفوظ ازکید اعدای مأیوسی‌انجام می‌بود ازهوای سلوك ملك‌محمودخان پی به اصل کار برده روزی کـه قابوی کار و فـرصت وقت اقتضای آن تدبیر داشت ازعالم اختفا با رفیقان صداقت‌پیمان خویش رهنورد کوی فرارگردید و درهمان روز وشب طریق طویله پیموده سایهٔ نزول به‌مکانی افکند که از بیم تعرض متعرضان مطمئن‌خاطر گشت وبعداز رسیدن ابیورد و مرورایام رفته‌رفته کار بدجائی کشید کـه سپهسالار نامدار اکثر مواضع متعلقهٔ ملك را نوعـی می‌تاخت‌که بعداز تاراج‌آن‌آبادی‌را آتش به‌مساکن‌آن‌مقام‌در زده ، دل‌ملك محمودخان راکباب خام‌سوزآتش‌حسرت وندامت می‌گردانید وملك ازنمودآن آتش غول، هرقدر برجناح استعجال فرس‌تاز میدان تدارك می‌گشت ، به‌غیراز غبارآهوی رمیده‌کحل بینشی ازعالم‌سراغ میل‌تردد در دیدهٔ طلبش‌نمی‌کشید، لاچار خایب و خاسر باجهان جهان خجالت عنان بازگشت به صوب معاودت می‌آورد واین‌معامله مدت‌ها فیمابین ، رایت عناد را مرتفع داشت وآثار غلبه مدام ازجانب سپهسالار جلوه‌فرمای‌میدان اظهار می‌گردید ومفصل این مجمل درتاریخ مرآت صادقی‌که متمم دوجلد تاریخ فرشته، تألیف این‌رقم‌سنج صفحهٔ هیچمدانی است مندرج است از این راه در ایـن مکان به‌همین قدر احوال اکتفا نمود .

فرار نادرقلی به ابیورد

از آنجا که تأیید خالـق بنده‌نواز هم‌عنان سمند اقبال نادری بود در

Marfat.com

قلیل زمانی افواج کثیر بهم‌رکابی آن یکه‌تاز میدان جوانمردی و در عالم خودسری فتح‌های عمده وتسخیر بلاد متعدده بقوت بازوی خویش تیغ‌آزمای عرصهٔ اظهار گردانید و بعد از آن که شاهزادهٔ والاگوهر طهماسب میرزا را دست‌مایهٔ مدعای خویش ساخته، شمشیر جهانگیری از نیام همت برافراخته، دست جرأت به‌تسخیر بلاد واسترداد ممالک‌صفوی درازگردانید بدهمان مثل :

همت اگر سلسله‌جنبان شود مور تواند که سلیمان شود

نبرد مورچه خوار

به هر تقدیر آن‌شهسوار میدان جوانمردی‌دل ازچگونگی حالات‌خراسان جمع‌نموده ، بدمجرد اطلاع حرکت اشرف بدارادهٔ هم‌نبردی شاهزاده بدصوب خراسان خان معظم و سپهسالار مکرم سکندرحشم جم‌خدم بقتیل سپاهی که بیش از شش هفت هزار سوار موجودی رایت هم‌عنانی برنیفراخته بود کوس استقبال افاغنه را رعدخروش گردانید و بالاوسواس دلیرانه قدم در کوی نبرد گذاشته، تا بلدهٔ مورچه‌خوار که مابین صفاهان و مشهد مقدس معلّی در وسط راه آباد است اتفاق مقابله افتاد اگرچه اشرف برگشته‌بخت به جهان جهان سرانجام نیرو وعالم‌عالم سپاه‌کینه‌خواه رو بدوادی قتال آورد وسپهسالار سکندر اقتدارکه در آن ایام به والاخدمت قورچی‌باشی صدرآرای ایوان اقتدار بود مطلق از تشخیص صورت‌حال مخالفان مرآت ضمیر را از [illegible] وهن واحتمال نگردانیده رستمانه قدم را درمیدان سربازی وجانستانی گذاشته اسکندری‌گردانید . بدتحقیق پیوسته‌که در آن روز آتش افروز [illegible] و سپه‌دار کوه وقار با همان‌قدر فوجی که در رکاب داشت [illegible] کوکب‌افروز آسمان نبرد گردانیده بودند. تا [illegible]

گویندکه در آن روز قیامت‌افروز چون سرزلف تیغ‌مجاهدان بدین [illegible] سورهٔ : انا فتحنا لک.... [1] ضبط می‌نمود و زبان جنبش جز این [illegible]

۱ ـ دراینجا دوکلمه شبیه « انجامسأعوا » بود که مفهوم نشد .

Marfat.com

اعدا نوعی درازگردیده‌که خصمان را به‌غیرازآنکه دم در گلو بربندند[۱] یارای نفس‌کشیدن نماند. اگرچه‌قبل‌ازآن‌مدت‌هشت‌سال کامل یك‌افغان بریکصد[۲] قزلباش رایت‌غلبه وعلم تفوق‌می‌افراشت درآن روز بدولت‌صاحب اقبالی‌سپهسالار نامدار یك قزلباش برهزار افغان تیغ‌آزمای نصرت می‌گشت باوجودکمال پایداری‌که از اشرف دون‌نژاد درآن روز معرکه‌آرای عرصهٔ جدال گردید ، ازآنجاکه بخت‌برگشته بود واقبال بدمخالفت برخاسته آن‌همه سعی وتردد نفعی نبخشید آخرکار بعد ازپایداری بسیار وتردد ، رو ازمیدان‌کارزار برتافته باصد جهان حسرت وناکامی روبدصوب صفاهان آورد ودرآن ساعت‌که این خبر بهجت‌اثر بدساکنان صفاهان رسید دست جرأت از آستین بیباکی برکشیده بدتیغ انتقام اقدام بدقتل افغانان باقی‌مانده کد در شهر اقامت داشتند فرمودند ، اگرچه دومرتبه در زمان محمود مردود افاغنه به قتل‌عام مردم شهرصفاهان تیغ‌آزمای جرأت‌گشتند وسه‌مرتبه درعهد اشرف، لیکن‌صفاهانیان دراین‌یك مرتبه عوض هرپنج مرتبه را یك‌بار بدعمل‌آورده بریکی ازآن فریق ابقا ننمودند ودریك روز در تمام شهر احدی از فریق افغانان را زنده نگذاشته جمع مخارج و مداخل شهر را بدمدمه‌های جنگی مضبوط‌کرده مستعد قتال‌گردیدند . ازاین خبر کدورت‌اثر اشرف ناکام به یقین دانست کـه الحال تماشای دارالسلطنت صفاهان مگردرعالم ارواح میسرآید وگرنه به‌چشم هستی‌خوابی‌است‌فراموش. لاچار بادل حسرت‌منزل عنان توسن عزیمت را گردانده به جانب بلدهٔ شیراز که در آن ایام محل اجتماع تمامی افاغنهٔ سرزمین ایران بود معطوف داشت وبعد ازنزول منزل مذکور به‌سرانجام حرب ثانی همت برگماشته چند فرسنج

۱ ـ این لغت ناخواناست وظاهراً (دروند) نوشته شده است‌که روشن است حرف یا حروفی ازآن درکتابت ساقط شده است .

۲ ـ متن : ویکصد .

Marfat.com

از شهر برآمده به‌طرف صفاهان دمدمه‌های کوه تمثال راسخ بنا ، و بـر آن توپ‌های رعدخروش نصب نموده در انتظار ورود قزلباش چشم بدراه نشست و ازطرف ثانی خان معظم وسپهسالار مکرم اسکندرحشم جم‌خدم بعداز حصول دولت فتح از منزل مورچه‌خوار ، علم اقبال برافراختـه سایهٔ رایت نزول بر صفاهان افکند وصفاهانیان ازاین‌خبر بهجت‌اثر شهر راآئین‌نشاط بسته تاچند فرسنج راه به‌استقبال پرداختند . ازآنجاکه هنوزکارعمده یعنی استیصال اشرف وافاغنه مطابق دلخواه بدعرصهٔ ظهور نیامده بود، شاهزاده طهماسب را برسریر فرماندهی جلوس اجلال فرمود و خود با فوج ظفرموج لوای نصرت فیروزی را جهت مستأصل ساختن افاغنه بد جانب شیراز خورشیدپرچم گردانید و در آن زمان که از هر دوسو سپاه‌کینه‌خواه کمر قتال همدیگر برمیان جان بسته صف‌آرای‌میدان نبردگردیدند زمین ازخون‌کشتگان طرفین حکایت‌کنان بدخشان پیداکرده ، آینه‌دار عارض‌شفق‌گشت و نهال‌خون‌افاغنه نوعی‌ریشه به تحت‌الثری دوانیدکه اگرآن‌مکان را تابدکاوند مشت خاکی بدغیرازگل ارمنی وشنگرف حاصل نگردد . لراقمه :

حرکت نادرقلی به شیراز برای دفع افاغنه

ز خون یلان اندر آن رزمگاه ... زدی در شفق غلغله تا سپهر
بدگلگون قبا خنجر تیز بود ... بدلگف تیغ این سخن‌ها شنود

هرقـدر افاغنه درین معرکه خیال فرار را از ... افراط تلاطم[1] دریای خون محوساخته بدتقصیر ازخود ... کدورهٔ اهل‌ظلم‌وطغیان رو بداختتام آورده بود ... انصاف‌گزین ، دراول ظهور ، جانبازی و پایداری آن ... سرمایهٔ فیروزی بدست نیامد واز آن تاخیر و تردد ... حاصل نگشت . گویندکه درین نبرد قیامت ... ا

۱ – متن : طلاطم .

Marfat.com

ظهور جلوه‌فرمای دیدهٔ تماشائیان گشت که اگر رستم دستان آن چستی وچالاکی و زور بازوی همت مشاهده می‌نمود بلاتکلف لب به تحسین می‌گشود . گویند که دراین‌مرتبه قورچی‌باشی سپهسالار توپی ازصفاهان باخوداورده بودکه به‌یك سردادن آن اژدهای آتش‌فشان‌جهانی بی‌پا وسر وخلقی باخاك‌راه‌همسرمی‌گشت.

و در آن زمان که کوس قتال رعدخروش را بلندآهنگ میدان کارزار گردانید وتفنگ برق آهنگ پرده در گوش سامعان گردید ودرآن ساعت که شمشیر دو دم ازکوچهٔ بند نیام قدم بیرون گذاشته ، به‌یك روئی دم‌زدن‌گرفت وکمان باوجود قد دوتا درمعاوضهٔ تیرافکنی نوعی‌راست ایستاد که اهل‌خلاف باهزاران خم وچم بدون آنکه مانند خدنگ پهلو به خاك گذارند دسترسی نبود قضا را درآن ساعت فرنگی‌که برآن توپ مأموربود ، پرساخته، خواست که سردهد، درآن دم‌که دست بالا نموده اراده‌کردکه ماشه خواباندکه بناگاه نظر اشرف ارازل[1] برآن فرنگی‌افتاد[2] بلاتکلف وتصنع به یك چستی وچالاکی سمندزیران‌را برانگیخته به‌سروقت آن‌فرنگی‌خودرا رسانیده به‌قسمی کارفرمای تیغ‌آزمائی گردید که تاخبردار شدن صف نادری، دو پرکاله ساخته ، بدهمان سرعت خودرا بدفوج خویش رسانید که تماشائیان هردوصف را تحیر دست‌داد و از زبان[2] اکثر مردم شیراز که در آن معرکه‌پابرجای تماشا بودند به تحقیق پیوست‌که اشرف باتمامی افاغنه‌که از اخبار تعیناتی قزلباش باردیگر درشیراز اجتماع پذیرفته درمقام دیگر مسکنت نداشت وصغیر وکبیرآن قوم در یکجا بودند واحدی ازآن فریق برگشته توفیق مجتمع‌گردیده، درآن‌عرصهٔ جان‌ربا صف‌آرای میدان جانبازی نگشت . اگرچه سردار وسپاه درمعرض سربازی پا قایم‌نموده‌داد ثابت‌قدمی‌دادند ، اما ازآنجاکه اقبال‌ودولت‌سرازگریبان مخالفت برآورده دست ازدستگیری آن برگشته‌بختان واکشیده بودآن‌همه سعی وتردد

۱ ـ متن : ارازل ۲ ـ متن : زبانی .

Marfat.com

فرار اشرف

نفعی نبخشید وبدجز خودشکنی مقدمد نبرد درستی نپذیرفت وآخرکار باجهان جهان حسرت وناکامی رو ازمعرکهٔ قتال برتافتد قدم دروادی فرارگذاشتند ، و آن خزاین و اموال سلاطین صفوی‌که اندوختهٔ دوصد سالهٔ آن خاندان سیادت عنوان بود و اشرف قبل از آنکه بدمحاربهٔ خان معظم از صفاهان بدجانب مورچه‌خوار رایت نهضت برافرازد از راه دوربینی [از] اموال وخزاین آنچه بدان دسترس او رسید بر استران[1] بادرفتار و شتران باربردار قطار قطار بر کرده بدجانب شیراز فرستاده بود وبعداز شکست ثانی آن اموال و اثقال را به خود برداشتد از راه بیابان کرمان که محمود نامسعود ازهمان طریق عازم تسخیر صفاهان‌گردیده بود راهنورد وادی فرار گشت . خان معظم و سپهسالار مکرم تا بلدهٔ شیراز بدتعاقب شتافتد یکی‌از اقربای قرینهٔ خویش رااکه بدصفت شجاعت و جگرداری و تدبیر و بردباری اتصاف داشت از قفا فرس‌تاز وادی تعاقب‌گردانید .گویندکه بدون اسیری ویدمقتولی اشرف معودت ازغایل ممتنع الوقوع شناسد ودر عرض راه مکرر چپقلش‌هائی رستمانه بدعوصلهٔ ظهور جنود فرمای معرکهٔ تیغ آزمائی می‌کردید تا آنکه روزی بعداز تقطع حنکین منازل درهٔ‌کوهی تنگ‌منفذ ، ازپیش وازپس پشت، افواج نادرش لارکب اقبال تیغ برق شعاع ازنمود جنود اعدا وعبور ازآن‌مکان | به | یک چون [illegible] تأنی متعذرالعبور بود ، بدغیراز ایمن اشرف و اتباعش ، [illegible] طریق نجات باشد ندانستد تمامی اموال بحرو بر آن را [illegible] از پشت اشتران بر زمین افکندیدند ، ودهن [illegible] گردانیده بلاوسواس قدم بدصوب [illegible] ساعت که سپاه ظفرپناه سپهسالار معظم قدم در آن [illegible] را ازخزاین و اموال لبالب یافتند ودهن دروازه‌ها را [illegible]

۱ – متن : اشتران .

Marfat.com

پراز جواهر مسدود دیده به غیر از آنکه آن دولت بادآورد موفور و مـال نامحصورکه بهرطرفـی پراکنده افتاده بود ، مجتمع ساخته متصرف شوند ، طریق‌صواب دیگررو ننمود، لاچار سردار وسپاه، همت برگردآوردن‌آن اسباب پراکنده برگماشتند، قضا را تا دوسه روز تلاش‌آن‌نقد و جنس‌متفرقه‌که تا یك روزه‌راه بدهرطرفی رایگان افتاده بود، بدسر برده بعد ازفراغ اینکار وقتی‌که پی بدسرمنزل آن‌آهوی رمیده و طایر پریده بردند بدیقین دانستند که الحال به تعاقب آن نسیم‌خرام برق‌پیام قدم‌فرسای طلب‌گردیدن باد بدمشت و آفتاب بدگزپیمودن‌است. همان بهترکه دست از دامان جست وجوی‌آن‌گم‌گشتهٔ بادیهٔ آوارگی‌که سراغش پی بدآشیان عنقا برده ، واکشیده ، قدم بدصوب بازگشت بایدآورد. بداین تدبیرمطابق تقدیر عنان معاودت بدصوب شیراز بمعهٔ اندوختهٔ تمامی بحر وکان رایت مراجعت برافراشت وزمانی‌که خبر نزول‌آن جنود سراپا مسعود شنود معروض جناب والای خان معظم وسپهدارمکرم‌گردید ، سه‌چهار فرسنج‌راه بداستقبال‌آن‌فوج واموال توجه مبذول داشته، درحین‌ملاقات سرادق اقامت مرتفع ساخته تمامی غنایم لاتحد ولاتحصی[1] را درهمان صحرای وسیع عریض یکجا مجتمع نموده، سردار آن‌جیش‌را مخاطب بداین‌خطاب‌گردانیده معاتب ساخت‌که غرض‌این‌جانب ازتعاقب افاغنه، مدعا ذات اشرف دون‌خصال یا سران برگشتداقبال بود. هرگاه بطمع اموال دست ازسرتلاش‌واکشیده نظر براین‌مال‌که در پیشگاه اهل‌همت مشتی خاکستر بیش‌نیست افکنده، چشم از مشاهدهٔ جمال شاهد همت وغیرت پوشیده باشد. هرگاه این‌مزخرفـات دنیوی را بهتر ازآن مدعـی سلطنت دانستی همان بهترکه بااین مال کوه‌تمثال تـا محشر توامان باشی‌بعداز ادای این‌تقریر[با] موجب حکم سردارذوی‌الاقتدار یعنی سپهسالار نامدار ، آتش در آن نقد و جنس ازشش جهت زده شعله‌ور

۱ ــ متن : لاحد ولانحنا .

Marfat.com

گردانیدند و زمانی که التهاب آن آتش فلک‌نصب گشت سردار سپاه تعاقب را دست وپا بسته درآن آتش افکندند، چنانچه دریک نفس بمعهٔ اموال‌خاکستر گردیده برباد فنا رفت .

بعدازوقوع‌این اتفاق بداستیصال‌گروه بختیاری[1] همت‌ملوکانه برگماشته، آن‌خودسران سیه‌بخت را در عرض مختصر مدتـی نوعی پامال جنود انتقام گردانیدکه بار دیگر ازبخت وطالع، اثری مشاهده ننمودند . وبعد از فراغ این کار علم دولت و رایت اقبال بدصوب بغداد رفعت‌پیرا[2] گردانیده توجـه بدمحاصرهٔ شهر وحصارمبذول‌داشته ، نبردهای‌معظم وکارزارهای‌کبری بدعرصهٔ ظهورآورد و زمانی‌که افتتاح ابواب حصار عن‌قریب درنشاط بر روی روزگار مجاهدان نادری می‌گشاد که بناگاه خبر بغی وطغیان محمدخان بلوچ حاکم فارس متواتر گـوش‌آشوب خان‌معظم وسپهدار مکرم‌گردیده . صوابدید وقت راهنمای طریق این مشورت گردید کـه الحال دست ازسرتسخیر دارالاسلام بغداد برداشته قدم بدجانب گوشمال آن کافرنعمت که قدر فلاح حال خویش ندانسته دربادیهٔ غوایت آوارهٔکوی‌گمراهی است ، برید گذاشت . بدل‌نشینی این تدبیر پای جهان‌پیمای از سرزمین بغداد واکشیده ، روی توجه به [illegible] انتقام وتدارک اعمال‌آن بدفرجام‌آورد . ودرآن سمت‌که تقریب فریقین [illegible] المقام‌واقع‌شد ، سپهسالار نامدار بذات والای خویش [illegible] داشت سرادقات‌اقامت را خورشیدطلعت گردانیده افواج [illegible] ظفرانمود را بمعهٔ جنـد سردار جان‌نثار به استیصال [illegible] داشته ونامزد فرمودند وجهت سرانجام کار ، اندرز [illegible] فرموده ، بیشتر از خویش [illegible] طرف ثانی بداجتماع سپاه‌کینه‌خواه [illegible]

محاصرهٔ بغداد

طغیان محمدخان بلوچ

۱ ــ متن : بخباری. ۲ ــ متن : پیرا.

بحرامواج موفور به‌استقبال سپاه ظفردستگاه آن مقبول‌الله ازشیرازتایك هفته راه سبقت‌اندوز گشت. ودرآن روز آتش‌افروز که ازهر دوسو جنود نامعدود صف‌آرای جانستانی گردیدند. ازنیرنگی روزگار میزان کارزار از هر دوسو مساوی‌الاوزان بوده هنگام شام بدقایمی از هم‌دیگر کشته خیمه‌گاه اقامت برافراشتند. ازنامساعدی بخت بناگاه افواج محمدخان‌که درپردهٔ ظلمت شب فرار را مغتنم شمرده بدهرطرفی که فلاح‌حال‌خود متصور بود، راه‌پیمای طریق بیوفائی گشتند ودرآن زمان‌که سفیدهٔ صبح ازمطلع مشرق‌طالع‌گشت، به‌غیراز سدهزار کس قدیم که بسیاری از آن پیاده وکمتری سوار بودند با محمدخان بلوچ هم‌عنان موافقت نماند لاچار از آن منزل ویرانی‌آثار روی توجه به‌صوب‌آوارگی آورد وعساکر نصرت‌اثر خان‌معظم ازاستماع پریشانی احوال آن برگشته اقبال بلاتأمل دشت‌نورد تعاقب گردیده، بعد از تلاش فراوان و سعی بی‌پایان روزی به‌سروقت‌آن بی‌سر وپا رسیده دمار ازروزگارش برآورده، سرپرشورش‌راکه هوای سروری در دماغ داشت‌بریده، ازنظر انورکیمیااثر خان مؤیدمنصورگذرانیدند. بعداز فراغ اینکارلوای فلك‌فرسای عزیمت پادشاهانه را بدتأدیب وتنبیه قوم بلوچ وتسخیرهرات‌آفتاب شعاع ساخته رایت نهضت را به‌صوب خراسان درجنبش‌آورد. چنانچه تامدت هشت‌ماه به‌محاصرهٔ حصار و بلدهٔ طیبهٔ دارالسلطنهٔ هرات توجه ملوکانه مصروف داشته، آخرکارکوس نصرت وعلم فیروزی را رعدآهنگ وآسمان پیوند گردانید ودر استیصال‌گروه افغان ابدالی که از مدت سیزده‌سال برآن شهر وبلاد مستولی بود، کمرانتقام نوعی بربست‌که، دیگر طاقت دعوی سرداری و گردن‌فرازی ازآن قوم معدوم‌الوقوع و مفقودالاظهارگشت، و الله‌یارخان پادشاه مستقل‌آن‌مقام وفرمانروای‌آن‌گروه انبوه دست عبودیت بربسته، گردن به‌طوق بندگی‌آن جناب سلطنت‌مآب درداد. وپس‌ازفراغ [از] تسخیرهرات به استیصال‌گروه‌بلوچ سمندعزیمت راگرم‌عنان

محاصرهٔ هرات

Marfat.com

وگران رکاب گردانید و به‌حدی درمالش آن خودسران پای توجه را همسر سدسکندری ساختند ، دست تأدیب ازآستین طاقت برآورد که آن قوم حیوان نژاد جبهه[1]سای کوی بیچارگی گردیده قبول بندگی درگاه آسمان جاه را سرمایهٔ نجات وباعث بقای حیات دانستند . ودر آن ایام‌که سپهسالار نامدار یعنی قورچی‌باشی والا اقتدار به‌تسخیر بلدهٔ طیبهٔ دارالسلطنهٔ هرات صانهاالله عن‌الآفات و تنبیه بلوچان شریرالذات همت ملوکانه مبذول داشتند ، بعضی از مقربان درگاه طهماسبی معروض پایهٔ فلك سایهٔ سلطنت‌گردانیدند‌که سپهسالار نامدار باوجود قدرت وطاقت تسخیر دارالسلام بغداد و گوشمال احمدپاشا ، اغماض‌عین راکارفرموده به‌بهانهٔ بغی وطغیان محمدخان بلوچ دست از آن کار عمده واکشیده قدم به‌صوب بازگشت‌گذاشت. اگر آن یادگار سلاطین صفوی علم نهضت به‌آن‌ضلع مرتفع سازد به‌کمتر توجهی احمدپاشا مستأصل وبغداد مسخر می‌گردد شاه‌طهماسب‌میرزا به‌این‌افسون‌ابلهفریب ارکان‌دولت‌ازجارفته، به‌عزیمت این‌کار مرجوعه ازصفاهان رایت ره‌نوردی برافراشته سرادقات[2] ابهت و اجلال را هم‌قبهٔ جوزا گردانید وتا دربندشروان که مسمی به‌دربندآهنین است و خسروعادل نوشیروان دری از آهن نصب کرده ، به‌این لقب شهرت‌سمر آمده گردانید و از آن پیش به باب‌الابواب مخاطب بود فرس‌تاز میدان خودکامی گشته درجمیع مقامات و بلاد ، رایت تفرج برافراخته ودر هیچ مکانی [illegible] اقامت قایم نفرموده یك راست تا ساحل دریائی کرد که عبارت از باب‌الابواب است عنان توسن عزیمت را واکشید و آخر کار به موجب [illegible] رفقای دولت که دریای خاطرشان موج‌زن این تدبیر گشته [illegible] محیط اینایی عبور فرموده ، بلاد آن ضلع را در قبضهٔ تسخیر [illegible] آورد که از تأیید آسمانی درین مرتبه [illegible]

حرکت شاه‌طهماسب به بغداد

١ ـ متن ، جبه ٢ ـ متن : سردقات.

Marfat.com

رعب‌افکن ضمیر مخالفان گردیده که تا نزول این مکان که سرزمین متعلقهٔ روم است افواج معاندین به‌عزم هم‌نبردی غبار اظهار را فلک‌پیرا نگردانیده‌اند همان بهتر که در چنین وقتی که اعدای شیرخصال مانند روباه محیل سر از سوراخ نمی‌توانند برکشید[1] فرصت وقت را مغتنم دانسته دست ازسر تسخیر آن روی آب نباید برداشت به‌این اراده دور ازکار ازآن آب عبور فرموده تاچندمنزل درتاخت و تاراج ازخود مقصر بماند ، لیکن درضمن این‌فتح‌آثار شکست از مرآت اظهار رونمائی آغاز نمود ، به علت اقتضای تقدیر خداوندی ، افراس اکثر ازسپاه شاهی روبه‌تلف‌آورد چنانچه درقطع منازل وطی‌مراحل پیاده‌روی را کارفرما گشتند و در طویلهٔ سلطانی نیز عدم افراس وجود تمام پیدا کرد اگرچه بعضی از رفقای عاقبت‌بین خردسکال معروض داشتند که الحال فرصت وقت راهنمای طریق بازگشت عساکرگردون‌مآثر بدجانب سرحد قلمرو خویش است همان بهترکه قبل‌از اشتهار پریشانی ، جنود رکاب نصرت‌انتساب خودرا به‌مأمن عافیت رسانندکه غفلت تمامی مخالفان را دلیل جبن و ناتوانی نتوان نمود بلك درکمین فرصت قابوطلب باشند[2] :

تغافل کردن او بی‌سبب نیست فریب صید باشد خواب صیاد

اکثری ازامیران حضورکه تصرف تمام درمزاج شاهی‌داشتند قبول‌حدیث مستحسن عبارت صدر ننموده ، به‌دلایل دورازصواب اقامت ملك‌غنیم‌را موجب ازدیاد شوکت واستحکام بنای دولت دانسته‌آن شهریار بیهوده‌اطوار را مشغول چند موضع‌آن سرزمین داشتند تا آنکه احمدپاشا حاکم بغداد خبر نزول آن شاه‌گم‌کرده راه را درسرحد قلمرو متعلقهٔ روم به‌جناب والای قیصر برنگاشت تاآنکه جنود نامعدود باسرانجام حرب سلطانی رسیده تقویت‌افزای احمدپاشا با چندی دیگر ازامیران‌کثیرالاحشام‌گردیدند. احمدپاشا بعداز اجتماع سپاه

۱ ـ متن : نمیتواند برکشید ۲ ـ متن : باشد .

Marfat.com

دلخواه از دارالسلام بغداد علم تقابل شاهی مرتفع ساخته ، نخست سایهٔ نزول بر بلاد ابزرجان که حاکم‌نشین آن شهر تبریز است افکنده ، درخرابی ملك و ویرانی بلاد تقصیری ننمود ودرآن زمان‌که این خبرکلفت‌اثر معروض جناب شاهی‌گردید، لاعلاج دست ازسر تسخیر بلاد روم برداشته قدم به‌صوب متعلقهٔ خویش‌جهت استرداد مواضع قلمرو قدیم برداشت واحمدپاشا باوجود افزونی لشکر وبسیاری سرانجام‌حرب وکمال قوت‌وقدرت ، عنان معاودت از استماع توجه شاهی به‌آن ضلع برتافته طریق آواره روی را شعار خویش‌گردانید، و شهریارایران‌مراجعت اورا به‌اطراف ملك‌خویش تصور زبونی وناتوانی‌نموده، رایت تعاقب آن حریف پخته کار قوی‌قدرت را سهل پنداشت . و آن صیاد فسون‌پرداز تا چند ماه موکب والای شاهی را به اطراف بلاد نزدیك و دور سرگردان وحیران می‌نمود بههمان مثل‌که : «صید را چون اجل‌آید سوی‌صیاد رود». اگرچه سپاه ایران درین سفر نوعی پریشان‌حال وخراب‌احوال گردیده بود که اکثری از عمدهای دولت شاهی پیاده قطع طریق طویل این سفر می‌نمودند و کمتر کسی رنگ آسودگی بهروی خویش داشت جمعی از هواخواهان این‌دودمان از روز اول مانع این‌حرکت بیجا بودند، خصوص در آن روزکه از دریای‌کرد در بند عبور به‌متعلقهٔ روم واقع شد چندان موانع و بدفرجامی آن عزیمت را بهزبان صریح درمعرض‌تقریر خاطرنشین صغیر و کبیر گردانیدند که مافوق‌آن نتوان بیان نمود ازآنجا که مقتضی تقدیر در آن ایام تغییر اوضاع قدیم و استحکام آثار جدید بود ، صوابدید عقلای [illegible] خاطرنشین متنفسی نگشت . باز در وقتی که ازتبریز به‌اراده مدافعه احمدپاشا و تنبیه عساکر روم علم‌تعاقب باوجود عدم استعداد و پریشانی لشکر بسبب وفور سفر عسرت ایجاد می‌افراختند همان خردمندان دوربین از تشخیص [illegible] امیران‌وسپاه باردیگر درمنع‌عزیمت بیجا کوشیده نفعی بر آن [illegible]

تعقب احمدپاشا

شاهد اظهارگردانیدند .

از آنجا کدکلك قضا در فکر صورت‌سازی صفحهٔ تازه، رقم پرداز ایجاد بود پنبهٔ غفلت از گوشی برنیامد بلك آن تقریرکیمیاتأثیر ، حکم سیماب پیدا کرد . لمؤلفه :

فلك چون کند عزم نیرنگ‌ها ز یك پرده آرد برون رنگ‌ها
گهی زهر بخشد گهی شهدناب گهی جلوهٔ سایه گه آفتاب

برخلاف اهل هوش و فطرت کوتاه‌بینان پست‌همت قول دانایان را در پیش‌نادانی خویش‌نپسندیده ، به‌توجهات ناموجه در ردآن‌کوشیدند، تاآنکه شاهزادهٔ تنگ‌حوصله بداندك جلوهٔ شاهد اقبال‌چشم ازقباحت انجام‌کار پوشیده بدهمان‌حالت‌خرابی‌آشکار روی توجه به‌مقابلهٔ غنیم صاحب استعداد والاقدرت آورد . اگرچه درنخستین ایام احمدپاشا باحشر انبوهی ازسپاه مستعدکارزار گاهی ازصف‌آرائی باوجود قرب جوار ، پهلو تهی‌کرده بدغیر ازهشت فرسنج و ده فرسنج سرادق اقامت نصب نمی‌نمود ، وناقص‌استعدادان این‌جیش‌خسته حال خراب‌احوال حمل برفرار آن سردار کامل عیار می‌کردند . از وقوع چنین اتفاقات ابلدفریب شاه وسپاه با وجود عدم قدرت و قوت و ناتوان‌حالی فوج، دلیرتر گردیده درتعاقب سرگرم‌تر ازسابق‌گردیدند، وزمانی‌کد دوسه ماه برین‌منوال بد هرطرفی تاخت‌وتاز نموده نزدیك بدبغداد رایت نزول برافراشتند حریف قوی‌بازو دست بدقتال دراز ساختند به یك ناگاه خودرا بدسروقت آن غفلت‌پرستان مغرور رسانید .

ازآنجاکد افواج قزلباش از پریشان‌حالی وعدم سواری به‌پیاده‌روی طی مراحل می‌نمود به‌کمتر آویزشی کناره‌گزین کوی سلامت گردید لاچار شادطهماسب سخن‌نشنو بدهمان مثل‌که قدماگفته‌اند :

Marfat.com

هرکس ننهد گوش سوی پند عزیزان

بسیار بدندان گزد انگشت ندامت

شکست و فرار طهماسب میرزا

از بی‌استعدادی لشکر طاقت تحمل شداید حرب رومی نیاورده قدم بصوب وادی فرار گذاشت و تا در دارالسلطنهٔ صفاهان درهیچ مقامی سرادق اقامت نیفراخت. خان معظم وسپهسالار مکرم بعد ازمحاصرهٔ هشت ماه کامل وقتی که کامیاب دولت فتح و ظفر گردید بناگاه اخبار شکست شاهی متواتر گوش آشوب آن والاعزم سراپاغیرت گردیده، کدورت‌بخش خاطر گشت. از وقوع این اتفاق محشراشتقاق، بیتاب انتقام گردیده بلاتأمل رایت نهضت صفاهان را درحرکت آورده، پس‌از قطع‌طریق طویله مابین‌روزی‌که سایهٔ نزول برآن دیار افکند نخست درباغی‌که متصل شهرچمن‌پیرای بهرستان‌گل‌افشانی بود سرادق اقامت مرتفع‌گردانید.

بازگشت نادرقلی ازهرات

ازآنجاکه غضب اظهاری سپهسالار علم اشتهار برافراشته بود وشاه وسپاه ازاستماع این‌خبر درمعرض‌توهم بسرمی‌بردند. درآن روز شاه طهماسب‌میرزا جهت دلدهی وخاطرجویی خان‌معظم وسپهسالار مکرم خود سوارگردیده [illegible] نزول برآن باغ افکند. سپهسالار از اطلاع قدوم‌شاهی پیاده ازخیمهٔ خویش باستقبال تا بیرون لشکر شتافته، در رکاب شهریارمعظم‌الیه تا درباغ پیاده راه‌پیما گشتند، شاه نوجوان نادان را درون باغ صدرآرای ایوان اقامت گردانیده واز لوازم ضیافت [illegible] ، [illegible] باغ، شاه‌طهماسب‌میرزا را نگاه‌داشته روز دیگر [illegible] باده‌پیما بعداز اکل‌طعام میل باستراحت [illegible] درخیمهٔ خویش اجلاس امیران [illegible] زبان بتشخیص پادشاه تازه [illegible]

Marfat.com

ازآنجاکه دوسه‌تن از اکابر[1] قوم‌را تهمت‌آلود جرمی ساخته ، بلاتحاشی بردار کشیده بود وبعداز آن به‌این تقریر انجمن‌آرای اظهارگشت که این شاهزادهٔ معدوم‌الغیرت[2] بی‌جرأت‌که هنوزمادر وخواهر درتصرف افاغنه درزمرهٔ‌کنیزی بدسرمی‌برند واو از عالم بی‌حمیتی روز وشب به‌مداومت شراب وهماغوشی با پری‌پیکران رشك مـاه وآفتاب شغلی دیگر ندارد عزیمتش ازین‌عالم و عقل وتدبیرش به‌این رنگ که باوجودعدم‌استعداد حرب وپریشانی‌لشکر وخرابی ملك و تغافل غنیم آن همه به‌تعاقب قدم‌فرسای وادی نبرد گردید که اعدای صاحب قدرت فزون‌قوت برگشته صف‌آرای قتال و معرکه‌پرداز جدال‌گشت ، چنانچه‌شکست فاحش‌به‌افواج ایران‌زمین‌که مکرر برسپاه‌روم ظفراندوزبود در آن روز به‌قسمی روبه‌هزیمت‌آوردکه خیل شغال ازمشاهده جمال‌شیروپلنگ و این همه به ساکنان عراق به‌دولت کم خردی این شهریار ناکـرده‌کار رسید. بلاتکلف اگرچندی برسریر فرماندهی جلوس‌فرما باشد یقین‌که آبروی یك‌تن از مردم عراق عجم[3] برجا نخواهد ماند .

خلع طهماسب میرزا ازسلطنت

اگر فرمانروا این شهریار است[4] خرابی‌ها بسی برروی کار است

همان بهترکه به‌جای این نامبارك قدم دیگری ازخاندان صفوی را بر اورنگ سلطنت جلوس داده ، به‌تدارك شکستی‌که بهیچ‌وجه دراین‌عهد[5] درستی پذیر نیست باید پرداخت ..

حضار محفل ازتماشای سربلندان‌دار ، ومشاهدهٔ شکم‌چاکان پیش‌دربار، به‌غیر از قبول‌مسلك خلاصی [ندیده] وطریق جانبری ازشش‌جهت مسدود و معدوم‌الاظهار دیده بایك جهان نشاط وطرب وعالم‌عالم طوع ورغبت این امر والا را به‌ذات معلّی‌صفات‌آن سردار گردون‌اقتدار واگذاشتند ، چنانچه همان

۱ ـ متن : اکابران ۲ ـ متن : عدوم‌الغیرت ۳ ـ متن : عراق وعجم
۴ ـ متن : اگرفرمانروای شهریار است ۵ ـ متن : در عهد این .

Marfat.com

سلطنت عباس‌میرزا به جای طهماسب میرزا

زمان سکهٔ شاهی و خطبهٔ جهان‌پناهی بداسم عباس‌میرزا ولد شاه‌طهماسب[1] که در آن ایام دوماهه بود ، رایج‌الوقت و بلند آهنگ قانـون اشتهار گشت و طهماسب میرزا درهمان باغ مقید ومحبوس‌گردید اگرچه یکی از همشیرهای طهماسب‌میرزا ولد شاه سلطان‌حسین‌میرزا را قبل‌از آن درعقد ازدواج خویش داشت . دراین ولا [عقد] همشیرهٔ دوم شاه طهماسب‌میرزا [را] باپسرخویش منعقد گـردانید و بعد از چندی بـا دو صد مرد افشار عباس میرزا را بدبلدهٔ دارالسلطنت قزوین‌فرستاده و خود بدولت واقبال بدانتقام‌آن هزیمت وتدارك آن شکست،کمر همت بربسته علم توجه بدصوب بغداد فلك‌رفعت‌گردانید .

حرکت نادرقلی به‌صوب بغداد

درآن ضمن تغال نام وزیر ممالك وسیعه روم مطابق احکام قیصر رایت نزول درعراق عرب[2] برافراخت . گویند که همرکاب وزارت پناه درآن سفر نکبت اثر بیش‌از صد هزار سوارکه بدعبارت هندوستان یك لك نامند بود و سوای‌آن تمامی افواج متعینهٔ آن‌ضلع بدهمعنانی او مأمور بودند .

درآن‌ایام‌که سپهسالار سرادق دولت را درسواد دارالسلام بغداد آسمان شکوه و آفتاب‌کله گردانید ، احمدپاشا بدهم‌رکابی تغال وزیر وعالم عالم سپه کینه‌خواه از عزیمت پادشاهانه[3] سپهسالار نامدار کامکار نصرت‌شعار اخلاصی پذیـرفته رایت‌مقابله ومقاتله برافراشته،صف‌آرای میدان نبردگردید از اتفاقات روزگار شعبده‌کردار نیرنگ‌آثار بعد از پیکار محشرآشکار وقتال قیامت‌اتصال که درآن دشت و صحرا هرطرف چشم حقیقت‌بین می‌گشود سوای لاش [illegible] اسب‌که برهمدیگر افتاده بود چیزدیگر بدنظر نمی‌آمد واین‌لاشه‌ها [illegible] تاچند فرسنج در سرزمین رزمگاه‌گل‌کرده بود . [illegible]

بدحدی در آن دشت افتاد مرد [illegible]

محاسب ز تشخیص آن کشتگان [illegible]

۱ ـ متن: طهماسب میرزا ۲ ـ متن : عراق و عرب ۳ـ متن : پادشاه .

Marfat.com

غباری‌که برخاست زان رزمگاه شفق در هوا می‌شمردی نگاه
ز بس کشته افتاد بر روی هم عیان شد بسی پشته پهلوی هم
در آن رزم خان معظم چو شیر درآمد بمیدان مردی دلیر
در آن عرصه خان فلك‌اقتدار به میدان درآمد پی کارزار
بسی سر جدا از تن دشمنان درآن دم نمودآن جهان پهلوان

ازآنجاکه با قضا سرپنجگی نمودن خودرا بی‌دستگاه ساختن‌است؛ ودر پیش‌سیلاب قدر ، پا قایم‌کردن دست ازسرخویش برداشتن‌است؛ ودرآن زمان که بسیاری ازرفقای سپهسالار نامدار درآن کارزار کشته وافگارگردیدند[1] ، و ما بقی تاب ثبات قدم بدولت غلبهٔ اعدا درخود مشاهده ننموده ، دست جرأت درآستین بی‌دستگاهی واکشیده قدم بازگشت بدصوب فرارآورده بودند لاچار تن بدتقدیر در داده ، بلك رخسارهٔ طاقت را بدگلگونه زخم شجاعت آراسته رایت توجه بدجانب همدان که از آن مکان بعُد راهی داشت به‌تنها و یکه برافراشته ، قدم بدقطع طریق طویله گذاشته ، بی‌خوف وهراس بیابان‌نوردی می‌فرمود تاآنکه درمنزل سیم یکدسواری ازجنود [به] آن شهسوار میدان یکه‌تازی، دچار[2] گردیده فرس‌زیران خودرا بایك‌جهان ابرام‌وفراوان‌الحاح، پیشکش‌نمود ازآنجاکه فحوای[3] کلامش از حسن ارادت نشانی داشت التماس او بدمعرض قبول اقتران پذیرفت وبمعهٔ آن رفیق بعدازطی طریق سایهٔ نزول برفرق بلدهٔ همدان افکنده سواد آن سرزمین را به‌نور طلعت خویش رشك مطلع مشرق‌آفتاب عالمتاب‌گردانید . به‌تحقیق پیوسته که در عرض چهل روز چنین شکست عالم آشوب را درستی و چنین پریشانی راکه تا سه روز تنها بیابان‌ها بریده و بادیه‌ها پیموده بدرنگی‌جمعیت بخشیدکه عقل‌عقلای دوربین‌در وقوع این‌مقدمهٔ نیرنگ‌آثارحیرت‌پرست مرآت استعداد این سرداراسکندر

شکست‌سپاه احمد پاشا

۱ ـ متن : گردید . ۲ ـ متن : دوچار ۳ ـ متن : فهوای .

Marfat.com

آثار ارسطوکردارگردیده، بدهرصورت بعد ازاربعین‌خودرا وافواج‌ظفرامتزاج بحرامواج را نوعی‌آب برروی کارآورد که مافوق آن مقدور قدرت بشری ، ومعدوم‌الوقوع‌است، وازهمدان‌علم تدارك محاربه سابق را بدرنگی فلك رفعت گردانید که به‌یك ناگاه کوس رعدخروشش پرده‌در گوش مخالفان گشت و تا آنکه خود را جمع نموده صف‌آرای معرکهٔ قتال کردند که سپهسالار رستم کردار در دل‌شب‌خودرا بردرخیمهٔ تغال‌که درآن‌دم بادوصدهزارسوار موجودی، بی‌خبر از نیرنگ روزگار و بی‌تشویش از انقلاب لیل ونهار ، اقامت داشت رسانیده پیاده بدرون خرامیده سر پرغرور وزیرگم‌کرده‌تدبیر را بادست‌مبارك خویش از بدن جدا ساخته طرفدشوری وعجایب محشری در آن لشکر بی‌سر گریزپا افکنده رایت فیروزی را آسمان‌پیوند گردانید و در آن شب تیره صبح محشری برپا نمود که باقیامت صغری[1] همسری داشت و از آوازهٔ چنین فتح معظم ، طاقت هم نبردی از افواج بحرامواج روم یکسر معدوم‌الوقوع گردید .

کشته شدن تغال بدست نادرقلی و شکست سپاه روم

گویند که تغال اسبی داشت مشکین رنگ که هرروز سی فرسنج‌راه را بدقسمی می‌پیمود که‌گویا همین‌ساعت ازآخور[2] واگردیده وقدم‌دررا نگذاشته، داخل‌خاصه سواری سپهسالار گاه‌گار گردید چنانچه اکثر اوقات در آن فرس بد رفتار سوار می‌گردد وکمتر بردیگراسبان سواری خاصهٔ خویش توجه مبذول می‌دارد . وبعداز کشتن تغال برگشته‌اقبال درمدارش سرداران روم را بر بلاد سرحدی قلمرو روم[3] نوعی‌کوشش را کار فرمود که [illegible] روم باجمیع وجوه آئیندار شام اوبند برای تعیین [illegible] روز سیاهی بدغیراز فروتنی وعجز وابکسار [illegible] خم ساخته جبهاسای وادی قبول تلافی مافات [illegible]

۱ ـ متن : صغرا ۲ ـ متن : آخر ۳ ـ متن : دوم.

Marfat.com

شود خصم غالب چو روز مصاف بریزد ز هم شوکت کوه قاف
رود طاقت و تاب از دل برون چو بیند بمیدان علم سرنگون
گر افراسیاب است ور پور زال که روز هزیمت شود پایمال
ز تیغ عراقی چو رومی شکست کمر را دگر از پی‌کین نبست

بازگشت نادرقلی به آذربایجان

سپهسالار نامدار وخان معظم مکرم بعد از حصول این فتح کبری ، هوای سروری در سر و خیال شاهنشاهی در دل جا داده زمانی که مطابق دلخواه خویش مقدمات‌آن ضلع‌را صورت انجام بخشید وخاطرعاطرازحرکات بیجای لشکر روم جمع‌نموده عنان معاودت به‌صوب بلاد ابزرباجان‌که ازچندین‌سال پایمال عساکر طرفین می‌بود ، خصوص از لگدکوب جنود روم‌که در این ولا ازنزول وزارت پناه تغال‌که با دوصد هزارسوار جرار درخرابی متعلقهٔ‌ایران زمین درازدستی را کار فرموده بود ، سپهسالار عالی وقار نخست احکام قضا توأمان‌جهت اجتماع سرداران ورئیسان ایران‌زمین‌که عبارت از کنار دریای جیحون تا ساحل بحر فرات است ارسال داشته ، سزاولان شدید از برای آوردن‌گروه مذکور برگماشت چنانچه درعرض‌مختصر مدتی تمامی سرداران فارس وعراق‌عجم و خراسان وگیلانات و شروانات[1] ومازندران دربلدهٔ چول مغان[2] من اعمال ابزرباجان مجتمع گردیدند . بعد از وقوع جمعیت روزی درسنهٔ هزار ویکصد وچهل وهشت انجمن‌آرای اجلاس‌گشته اول‌بار درحضور ایلچی روم‌که جهت بنای مبانی[3] مصالحت ازپیش قیصر رسیده بود دوکس از مشاهیر لشکرخویش‌راکه[از]سرداران‌کثیرالحشم وامیران‌عالی‌شوکت بودند، طلب‌داشته بی‌موجب تقصیر وبی‌وقوع‌گناهی مصدر عتاب ومنشأ[4] خطاب‌ساخته، حکم‌بدقتل‌آن‌اجل‌رسیدگان فرمود چنانچه همان ساعت‌یکی برسلم دارپاگذاشته

۱ ـ متن : شروان‌نات ۲ـ متن : چون مغان ۳ ـ متن : مبانی بنای
۴ـ متن: منشاء .

Marfat.com

عازم سیر افلاك گشت و دویم راکه شکم چاك نموده بودند مسندآرای عرصهٔ خاك گردید . وزمانی که ازین‌کار مصلحت‌آثار فراغت دست داد روی توجه بسوی سرداران هرقوم ورئیسان هرشهر وامیران حاضرالوقت با جبان‌جهان غضب وعالم عالم قهرآورده درباب تعیین[1] پادشاه نافذفرمان وقهرمان والاشأن نکته‌سنج عنوان بیان‌گردید . گویندکه درآن روز خاص وعام خلایق راکه در آن مکان اجتماع پذیرفته بودند[2] آئیندار عارض حضور ساخته آثار و علامات سیاست در پیشگاه نگاه جهانیان جلوه‌فرمای عرصهٔ اظهار گردانیده سخن ازعزل ونصب حاکم مستقل فرمانفرما درمیان آورد . تمامی حضارمحفل والا بلاتأمل معروض داشتند که امروز در تمام روی زمین که عبارت از هفت اقلیم است، بدغیرازآن جناب عالم‌مآب دیگری سزاوار سریر سلطنت وجهان آرائی نیست. همان بهترکه الحال خود قدم میمنت توأم باجهان‌جهان دولت واقبال وعالم‌عالم شکوه واجلال برادورنك فرماندهی گذاشته ، ممالك متعلقهٔ ایران راکه ازعمری ، منزل آشوب و مکان فتن گردیده مأمن عافیت و محل امن وامان سازند ، از این جهت که درین ایام بخت ودولت رو ازخاندان صفوی برتافته، چنانچه با هزاران دست وپا زدن دامان شاهد مدعا بدست نمی‌آید وبایك جهان تلاش و تردد ، پایهٔ تخت بخت آنها در ایران استقلال استقرار نمی‌پذیرد ، درین‌صورت نظر بر فلاح حال خلایق که بدایع ودایع حضرت خالق‌اند ، فرموده ازشکنجهٔ حیرانی خلاصی بخشند . از این رو که شکوه دولت از خاندان صفوی معدوم‌الاظهار گشته و [illegible] تعرض را خالی دیده ، درخرابی دنیا وپریشانی برای تصاحب [illegible] کار نمی‌فرمایند ودراستیصال مظلومان روز وشب مستعد ، هرگاه صورت حال روزگار بدین‌رنگ نقش‌بند صفحهٔ اظهاراست بهتر آن است که حدود متصل

اجتماع سران مملکت در دشت مغان به‌دستور نادرقلی

پیشنهاد سلطنت به نادرقلی

۱ ـ متن : تعین ۲ـ متن : بو . .

Marfat.com

امور[1] ملکی ومالی گردیده بلاشریك وسهیم فرمانروای ملك وملت گردند ویقین حاصل است که بمجرد اخبار جلوس ابدمأنوس جناب والا بر وسادهٔ سلطنت، شورافزایان آفاق وفتنه‌انگیزان دوران، ترك زیاده‌سری راکار فرموده قدم‌از سرحد طاقت خویش فراتر نخواهندگذاشت وجهان پرآشوب یکباره بدامنیت خواهدگرائید. موجب التماس سرداران و سروران ملك وبلادکد بدون اظهار این‌معنی خان ومان را درمعرض فنا وزوال مشاهده می‌نمودند، همان روزپای فلك فرسای را براورنگ خلافت‌گذاشته حکم قرائت خطبه وضرب سکه از پیشگاه فرمانروائی شرف نفاذ پذیرفت.

جلوس نادرقلی بر تخت سلطنت

گویندکه روزی شیری جهت شکار از بیشه برآمده ، بهر طرفی سیر می‌فرمود قضا را درعرض راه به‌گرگی و روباهی دچار[2] گردیده بعد عرض‌نیاز به‌همراهی مأمورگردیدند. درهمان اثناآهوی جوانی گرفتارکمند شیرگردید، وبه‌یك سرپنجه‌کد بران‌آهوزد غزال رمیده‌خصال، صحرانورد وادی عدم‌گشت. شیرخشم‌خصال رو بدصوب‌گرگ بدنفس نموده[3] ایمای تقسیم‌آن فرمود. گرگ طامع بعرض والای شیررسانیدکه دل وجگر باجوارح نفیسهٔ دیگرکه سریع الهضم[4] ونافعند بدولت خودتناول فرمایندومابقی ماهردو خدمتکار پس‌خورده بکار خواهیم برد . بمجرد استماع این تقسیم خیانت‌اظهار شیر غضب‌آلود گردیده بیك افشاندن دست،سرگرگ را صد قدم از بر و دوشش دورترافکند بعداز آن روباه مکار را مخاطب ساخته درباب تقسیم اعضای‌آهو امر فرمود. روباه عاقبت‌بین بعرض والا رسانیدکه دل وجگر ودماغ با دیگر اعضای زود هضم صبح ، ازعالم ناشتا بکاربرند و دیگر هردو دست و گردن و سینه هنگام نصف‌النهار حاضری فرمایند وهردو ران وپشت، وقت شب تناول نمایند. شیر

۱ ـ متن : امورات ۲ ـ متن : دوچار ۳ ـ متن : سریع‌الحضم
۴ ـ متن : حضم .

Marfat.com

از این قسمت دلخواه به‌نظر التفات درحال روباه نگریسته با کمال بشاشت و مهربانی فرمودکه : «ای‌روباه دون‌همت چنین تقسیم مستحسن ازکه آموخته‌ای؟[۱]» روباه بعد از ادای زمین‌بوس معروض داشت که : «عمرو دولت شهریار کامکار معدلت‌آثار تاابد پاینده‌باد! این‌حسن‌خدمت ازاین گرگ سربریده فراگرفتم ! »

این مثل بدان‌آورده شدکه بعینه حقیقت نادرشاه درروز جلوس سلطنت آئینه‌دار عارض صورت حال‌گرگ وشیراست ازاین جهت‌که نخست دو تن از امیران عمده را بی‌موجب تقصیر سیاست فرموده در باب تعیین[۲] سلطنت سخن درمیان آورد. دیگران ازترس جان خویش یک زبان و یک دل به‌عرض والا رسانیدندکه سوای ذات‌کرامت صفات امروزکسی دیگر مستحق این امر معظم نیست . از آنجا کــه جهت همین‌کار حشر انبوهی ازعظمای دیار وسروران روزگار رامجتمع ساخته بود مطابق معروضی امیران ورئیسان محضری دراین باب درست نموده وخط قبول این امر به‌عبیر اکابر قوم وشرفای قبیلن بدن مخرد جداگانه‌گرفته ومنت موفور بر آنها گذاشته مرتکب امور[۳] تاجداری گردید و درآن‌ساعت‌که خاطر ازچگونگی حالات آن ضلع جمع گردانید رایت استیصال افاغنــهٔ قندهار را آسمان‌رفعت ساخته همت بر تسخیر حصار و دفع مخالفان برگماشت . چنانچه نخست طهماسب میرزا را دربندهٔ سپاه [illegible] دراختیار سه چهار هزار افشار خونخوار خشونت‌کردار [illegible] پاس خاطرجوئی شهریار برگشته روزگار [illegible] لسان باطنی خداوند عالم الغیب آگاه است‌که [illegible] برگشته‌بختان گم‌کرده‌دولت زیاتر دارند [illegible] «الخیر فی‌ماوقع»[۴] و روی دوم نقش تعیین [illegible]

۱ ــ متن : آموختهٔ ۲ ــ در سراسر این متن همه‌جا الف تعیین بصورت [illegible] نوشته شده است ۳ ــ متن امورات ۴ ــ متن : وقعه .

Marfat.com

ازمحاصرهٔ قندهار به‌موجب صوابدید بخت واقبال طهماسب[1] وکیل‌که باوجود عدم حوصلهٔ ذاتی خود را وارث ملك بیقین می‌دانست همراه مهین اختر برج فرمانروائی رضاقلی‌میرزا که خلف ارشد ارجمند اوست جهت تسخیر بلدهٔ ام‌البلاد بلخ ، رخصت فرمود ، چنانچه طهماسب[1] وکیل السلطنت به‌همعنانی شاهزادهٔ اسکندر اقبال ، رایت نهضت به‌صوب بلخ افراشته بلاممانعت غیر و بلاتعرض‌متعرضان بلخ رابه‌قبضهٔ اختیارخود درآورده نوعی‌گروه انبوه ازبکیه[2] را ازآن ملك اخراج فرمودندکه تا امروزکه سنهٔ هزار ویکصد وپنجاه وشش است ازابتدای سنهٔ هزارویکصد وچهل ونه‌آن حضرت احدی را یارای دخول شهربلخ یا تماشای سواد بلدهٔ مذکور به‌خاطر ازدور نمی‌گذرد .

فتح بلخ

وشاهزاده بعدازتسخیربلخ یکباره یابه‌موجب[3] اشارهٔ والدبزرگوارنامدار یا ازپیش خویش رایت تسخیر بخارا مرتفع‌ساخته ، وفراوان کشتی برساحل دریای جیحون مجتمع‌گردانیده، باحشرانبوهی شاهزادهٔ شجاعت‌شعار بی‌وجود طهماسب[1] وکیل‌که چندی قبل‌ازحرکت شاهزاده مطابق‌طلب نادرشاهی به‌صوب قندهار رهنورد کوی ملازمت‌گردیده بود رضاقلی‌میرزا ازجیحون عبورفرموده تاقرشی‌که چهارمنزل‌ازبخارا به‌جانب بلخ‌آباداست رایت نزول برافراشته‌عنان معاودت به‌صوب بلخ منعطف‌گردانید. وساکنان عرض راه اکثری‌گردن‌به‌کمند بندگی‌درداده‌قبول‌اطاعت نمودندو بعضی به‌علت‌مکان‌قلب‌و بعضی به‌دولت‌مانی‌ترادان مهزاد رقم تصویرساز اظهارکردند به‌صد دست‌کاری ونزاکت‌نگاری شمه‌ای از آن‌رونمای‌صفحهٔ نمودنتوانندنمود ازآن ساعت‌که رایت این‌ماجرابلندی‌گرفت وبه‌عرض والای شهریار فلك اقتدار رسید تمامی امیران حضورفیض‌گنجور در پیشگاه‌نگاه‌اقدس اعلی‌مجتمع‌گشته هریکی‌مطابق‌رای خویش مرآت تدبیر را عکس پذیر شاهد بیان می‌گردانید از آن جمله بعضی بی‌جگران نرم‌دل بنای

۱ ـ متن : طهماس ۲ ـ متن : اذبکیه ۳ ـ متن : یکبارا یا موجب .

Marfat.com

مشورت‌را به‌بستن درقلعه وکشیدن چوبهای پل‌خندق به‌درون حصار تعمیرفرما گشتند لیکن مبارزالملك سربلندخان بهادرکه در آن ایام ازاو عمده‌تری در حضور نبود قفل دولتخانهٔ مصلحت صواب اندیش را بدکلید این قسم گفتگو گشود که در بستن در حصار ابواب انواع محن و بلایا بر روی ساکنان شهر گشودن است یقین‌که غنیم لئیم جرأت دخول شهر یکایك نخواهد نمود لیکن اجامره و اوباش بدرنگی فساداندیش وآشوب افکن‌خواهند گردیدکه خزان غارت وقتل‌آن مخالفان درمعرض‌گلچینی‌مردم‌شهر رنگ همرنگی نداشته باشد بهتر آنست‌که چندی ازامیران موجود را جهت حراست‌شهر وقیام ساکنان آبادی مردم بیرون شهر باید فرستادکه‌آن خودسران بی‌باك دست تاراج نتوانند دراز گردانید ازدرستی‌این تدبیر نخست ذات اشرف اقدس عمدةالملك امیرخان ولد عمدةالملك‌امیرخان‌ناظم‌دارالملك‌کابل‌که مانندا‌وحاکمی بلك‌پادشاهی‌دران‌دیار نافذفرمان‌نگشته بدحضور سعادت‌گنجور طلب داشته چنانچه‌نکته‌سنج مضمون این‌معانی گردیدکه امشب‌درپایان دیوارحصار بسربرده پیش‌از آن‌که طلیعهٔ جنود سحر درفضای عرصهٔ آفاق تك وتاز نماید بایدکه باسپاه‌کینه‌خواه خویش بیرون رفته شهررا پس‌پشت‌نهاده صف‌بسته ایستاده‌باشند ونگذارندکه آن قوی‌حملان ازپس‌پشت بدشهر دخول نموده قباحتی نمایند وجهت پس این‌غلت نمانند باید که نوعی بدحراست شهر قیام واقدام نمایندکه درآبادی آن‌ضلع خللی نیفتد و درازدستی آنهاکوتاهی پذیرد به این دستور چندی دیگر ازامیران مامور پاسداری شهر و عدم وقوع کارزار گردیدند و در بساط حدود [illegible] سبقت‌اندیشی‌مبالغه‌ها زبانزد اظهارفرمودند قضارا سعادةالسلطان‌امیرخان ودیگر از زمرهٔ امیران حضورهرکدماًمور بدصف‌آرائی ومنع تیغ‌آزمائی گردیده بود درآن صبح‌قیامت‌علامت خودرا بدآن وادی رسانیده صف مصابعت مراحمت را تسلسل‌بسته مستعد تیغ‌آزمائی ازشهر برآمده ودیوارپشت‌آبادی راپشت‌پناه‌خود

Marfat.com

ساخته ایستادندقضارا میرحسن‌خان‌کوکه، که به منصب عمدهٔپنجهزاری پنجهزار سوار مفتخر ومباهی وبداروغگی جوکیخاص اختصاص داشت باعالم‌عالم غرور وجهان‌جهان نخوت خصوص درآن صبح ظلمت‌آثار به‌یك نوعی برخود غلط راه می‌پیمودکه درعرض راه به‌هر امیری‌که دوچار می‌شد، سربستهٔ عدم خبر می‌داد مشغول تادیب‌وتنبیه‌آن فرقهٔ ضالهٔ‌گمراه بوده، بعدازفنای وجودبسیاری ازسرداران وعالمی‌توابع ولواحق‌که برباد نیستی رفته رخت هستی رابه‌سیلاب آب شمشیردردادند وقدری‌که مابقی ازآن صافی‌مکدر بازمانده، تن‌به‌اطاعت درداده نطاق اطاعت را در ربقهٔ جان افکنده درزمرهٔ رعایای باج‌گذار خود را منسلك ساختند وابقاء نوع‌آن صنف به‌دولت قبول اوامر ونواهی‌شاهنشاهی جانی تازه از زیر دم شمشیرشجاعان لشکرمنصور بدر بردند.

بعد از حصول انتقام ازآن‌گروه‌کالانعام[1] رایت نهضت باردیگر به‌صوب بلدهٔ دارالملك کابل در اهتزاز آورده هنگام نزول منزل مذکور نوید عدل وانصاف که سرمایهٔ جمعیت خلایق و موجب رضای خالق است بلندآهنگ ساز اشتهارگردانید و درآن شهر فردوس‌بهر چندی سکونت ورزیده گوش بر آواز حرکت و سکون افواج بحرامواج هندوستان نشسته تا پنج ماه دیگر ازچگونگی حالات نکبت‌آیات این‌ممالك دیولاخ سواداعظم هند اطلاع‌کلی پذیرفته قدم سبقت پیش‌گذاشته، نخست سایهٔ علم نزول برسواد بلدهٔ پیشاور کـد حاکم نشین‌آن ضلع از چندین سال مقررگردیده بود افکنـد و حقیقت صورت حال این‌ماجرا ازین‌عالم‌مرآت تقریررا رونمای شاهد اظهارمی‌گرداند که در آن زمان که کلك حقایق‌نگار به‌این مقام رسید به‌سبب بعضی موانع روزگار دست‌ازترقیم این مقدمهٔ ندرت‌آثار واکشیده قدم‌به‌دامان اقامت‌پیچیده دیدهٔ جهان‌بین ازسیر وتفرج گلستان تحریر وترقیم فروبسته درخامهٔ قلمدان

۱ ـ متن : کال‌انعام .

Marfat.com

واخوابید و تامدت چندسال و چند ماه مطلق توجه بداین‌عالم مبذول نداشت. لیکن درسنهٔ هزارویکصد وپنجاه وشش روز یکشنبه آخرماه جمادی‌الثانی باز بدموجب تکلیف خان سراپا فضل واحسان مشفق احوال دردمنـدان نـواب عالیجناب انتخاب امیران‌گردون مآب ، جان خوبی ، نواب بیرم خان بن‌بیرم خان بن‌روح الله خان بن خلیل‌الله‌خان بن‌میرمیران نعمت اللهی‌که در نخست احوال باعث تحریر و ترقیم تاریخ مرآت‌الصادقین متمم تاریخ فرشته ، ذات خجسته‌صفات آن والا دودمـان است باز مکلّف تسوید اتمـام تاریخ مذکور براحوال اقبال‌مآل شاهنشاه خورشید کلاه گردون بارگاه نادرشاه‌ظل‌الله وخلدالله ملکه ودولته وعمره بایدگردانید . ازوقوع این ایما بار دیگرقلم صداقت‌رقم راستی‌شیم سرگرم تحریروترقیم‌گردید چنانچه حقیقت‌آمدن نادرشاه بی‌ممانعت اغیار وبی‌مزاحمت غیرکه نخست بدغزنین وکابل وبعداز اقامت قلیل‌که بیش از دو سه هفته نبـود در آن شهر محفوظ ازآفات اقامت جایز نداشته رایت نهضت بدتسخیر بلاد لاهور و دارالخلافه شاهجهان‌آباد دهلی‌مرتفع ساخته‌گوش رعدخروش را بلند آهنگ ساز رحیل گردانیده و بی‌تضییع وقت از معبر غیر متعارف موجب وانمود ساکنان‌آن صفع چهار پنج فرسخ بالاتر ازکنار مقابل کدسلاطین هندوستان درین مدت دوصد وچندسال بلغیر ازهمین معبر متعارف راهی دیگر عبور ازآن دریا نفرموده‌اند ملک‌شاهنشاه سکندراقبال لاشعه طالع ازبالارویهٔ آب بادولت راهنمای ساکنان‌آن راوش در [illegible]

لشکرکشی نادر به‌هند

عبور فرمود :

هرآن‌کس را که طالع شد مدد‌گار [illegible]
به هرجـا پا گذارد بر سر خـاک [illegible]
جهانی را به یک عزم جهـان‌گیر [illegible]

بعداز عبور دریای نیلاب‌اتک حکم والا بنشر [illegible]

Marfat.com

این دریا تا ساحل راوی که در پایان شهر لاهور موج‌خیز تلاطم[1] اظهاراست هرآبادی وقریه[2] عرض راه پی‌سپر تاراج ساخته ساکنانش را به‌سرافشانی تیغ تیز خونریز یکدست بی‌پا و سر ساخته رهگرای وادی عدم سازند و بر هیچ بنی‌نوع ترحم را کارفرمای جان‌بخشی نگردانند واین‌حکم قضانفاذ مطابق‌امر جلیل‌القدرنوعی به‌عمل‌آمدکه سرموئی فروگذاشت نشد. چنانچه ازدرازدستی لشکر شاهنشاه خاك‌آن سرزمین هم‌برباد فنا رفت و اثری ازساکنان‌آن بلدان برروی زمین باقی نماند.

هنگامی‌که قلم حقیقت‌رقم کاروان‌گفتگو را بدین مقام رسانید از عالم ربط‌کلام وسلسلهٔ سخن‌لازم شدکه سطری چندازصورت حال پادشاه هندوستان و امیران صاحب‌سامان این عهد و دوران رقم‌پرداز صفحهٔ بیان گرداند تا برجویندگان حقیقت این عصر ، مآل احوال طرفین آئینه‌پرداز صفحهٔ اظهار گردد . بنابرآن مرآت تجلّی بینات حقایق‌گفتگو به‌این‌وجه رونمای شاهد تقریر می‌سازدکه در روزنخست، زمانی‌که حقیقت تسخیر کابل وغزنین به‌عرض اقدس اعلی پادشاه دوران سلطان روشن‌اختر محمدشاه رسید موجب مشورت دید امیران حضور خصوص‌امیرالامراء خان دوران صمصام‌الدوله منصورجنگ بخشی‌الممالك‌که ازو عمده‌تری در پیشگاه حضور سلطانی امیری دیگر نبود وازچندین‌سال‌حکومت‌کابل بمعه تمامی‌متعلقهٔ‌آن ضلع به‌نام اومقرر وناصرخان به‌نیابت اومسندنشین ایوان انتظام‌آن ممالك بود وجمیع امیران حضور و دور گوش برآوازش می‌بودند چنانچه وزیر یارای‌آن نداشت‌که سرموئی تجاوز از مصلحت‌دید او تواند نمود .

ازآنجاکه‌آن بلاد متعلق به‌ذات‌آن عمدهٔ روزگاربود شهریار نوجوان‌که چنین‌مقدمات را تا آن زمان به‌دیدهٔ عبرت‌بین هرگزمشاهده نفرموده بود وبر

۱ ـ متن : طلاطم ۲ ـ متن : قریه‌جات .

Marfat.com

تدبیرات او کمال وثوق[1] داشت عنان توسن این آفت را درقبضهٔ اختیار آن والا امارت گذاشته، آنچه صوابدید او بود، بدقبول مقترن می‌گردید، ومآل حقیقت این ماجرا ازاین عالم آئینه‌دارعارض شاهد وقوع گردید که ازاستماع خبر نزول شاهنشاه خورشیدکلاه به خطهٔ دارالملک کابل و تسخیر حصار آن شهر، مطابق وانمود امیران بدتاریخ مختار که به موجب تشخیص اهل تنجیم ورصد بدان زیج‌فهم اصطرلاب‌شناس مقرر گشته بود، پیشخانهٔ والا بدستور قدیم که جمیع رایات شهریاری ایستاده، رهنورد وادی شوکت بمعهٔ نقاره ونفیر که پیش‌پیش رایت نصرت آیت نواختدمی رفتند. اول روز ازقبعه برآمده بهمین شکوه و تجمل بریک فرسخی حصار دارالخلافه، فلک‌رفعت و خورشیدکله گردید. [illegible] هشت ماه کامل آن خیمه‌ها خالی درآن صحرا ایستاده [illegible] سوای فراشان وچندی از برقانداز[2] که جهت حراست آن [illegible] مقرر گردیده بودند، دیگر احدی درآن مکان قدم نزول نگذاشت.

هرگاه اخبار استیلای شاهنشاه متواتر [illegible] ارکان دولت واعیان سلطنت درون دولتخانهٔ معلّی مجتمع گردیده [illegible] برتختهٔ گفتگو بهم می‌افکندند، آخرکار [illegible] مقبول تمامی اهل مجلس می‌گشت بنای [illegible] خویش می‌آوردند وباز بطلان [illegible] باز بدتازگی محفل آرای تدبیرات می‌گردیدند [illegible] اسکندرسپاه سلیمان‌دستگاه [illegible] بهادر [illegible][3] خان [illegible] گردیده خود را بمعهٔ شب [illegible] زمانی که این خبر [illegible]

۱ ـ متن: وسوق ۲ ـ متن: برقنداز ۳ ـ متن: [illegible]

Marfat.com

تدبیر گردید به‌غیراز آنکه سرکن وپرکن از دارالخلافه برآمده بی‌قرارداد مشورتی رو به‌راه آرند دیگر مصلحتی رونمای مرآت خاطر احدی از ارکان حضور موفورالسرور نگردید. اگرچه یکی ازامیران حضور را جهت‌آوردن برهان‌الملك سعادت‌خان نیشابوری[1] که ازجمله نواخته وسرفراز ساختهٔ دوران محمدشاهی بود، مرخص فرمودند چنانچه آن امیر درکمال استعجال خود را به‌بلدهٔ اوده‌کور کهپور که دارالحکومت سعادت‌خان برهان‌الملك بود رسانیده سرگرم تقاضاگردید.

ازآنجاکه درآن ایام برهان‌الملك بدعلت وقوع امراض مختلفه، تکیه بربستر ناتوانی داشت وطاقت حرکت ازمقام اقامت متعذر، بنابرآن تاچندماه آن امیر سزاول درهمان مقام مسکنت ورزیده بعداز قدری تخفیف‌کد درآن امراض‌شدید روداد، برهان‌الملك باده‌هزارسوار وپانزده‌هزار پیادهٔ موجودی قدم درطریق دارالخلافه‌گذاشتد، هرروزی یك فرسنج یادو فرسنج ازوقوع ناتوانی و ضعف مزاج می‌پیمود و اکثر اوقات از اشتداد مرض درمنزلی چهارمقام پنج مقام واقع می‌شد، بلك دربعضی‌منازل عرض‌راه یك‌هفته ودوهفته اقامت دست بدهم می‌داد. آن امیر نیز بدهمعنانی برهان‌الملك درآمدن تعلّل وتمکّن می‌ورزید، چنانچه بعداز پنج ماه که قریب دوماه درعرض راه بدحرکت و سکون گذشت بر دارالخلافه، سایهٔ رایت افکند[2]:

لشکرکشی برهان‌الملك به‌شاه‌جهان آباد دهلی

اگرچه از مقام اقامت برهان‌الملك که عبارت از اوده‌کور کهپور باشد تا دارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد دهلی بیش‌از یك ماهه‌راه که درکمال تأنّی وآرام توان قطع طریق مابین نمود نبود لیکن بدعلت وقوع چندین مرض مزمنهٔ مشدّده این‌همه توقف وتأمل رو داد ودرآن ایام‌که سلطان محمدشاه [به] موجب تقاضای شدید امیران‌کد متعبد صف‌آرائی باشهنشاه ظفردستگاه‌گردیده بودند،

۱ ـ متن: نیشاپوری ۲ ـ متن: سایهٔ رایت برمحل‌افکند.

Marfat.com

لاچار با دل ناخواسته و باطبع متنفر ازحرکت ظل‌ظلیل‌شوکت وحشمت برسواد بلدهٔ کرنال که چهار منزل راه به‌جانب دارالسلطنت لاهورآباد است افکند و شاهنشاه آسمان‌بارگاه کـه از سرحـد روم نخست انتظام‌بخش بـلاد مردخیز ابزرباجان، وبعد از فراغ‌آن ضلع روی توجه به‌صوب تنسیق عراق عجم وفارس آورده رایت توجه به‌صوب خراسان رفعت‌پیرا گردانید ، و زمانی کـه خاطر متعلقهٔ ممالك خراسان جمع ساخته به‌محاصرهٔ حصار فلك‌شكوه‌كوه بنیاد توجه مبذول داشته ، شعله‌افروز کانون قتال وجدال ساختند ، تامدت یك و نیم سال دایره‌وار گرد آن نقطهٔ راسخ‌البنیان حلقه زده در تسخیر آن کمال اهتمام داشت تاآنکه حسین‌خان نبیرهٔ میرویس[1] افغان غلزه حاکم مستقل قندهار و بلاد توابع آن که از مدت هشت سال صاحب سکه و خطبهٔ آن دیار بود عاجز گردیده تن بزبونی درداد ، تاآنکه ساکنان درون حصار ازطول محاصره بجان آمده ، دل به‌موافقت شاهنشاه یکجهت گردانیدند ودر روز موعود از دری که متعلق به اینها بود فوج نادرشاهی را داخل قلعه گردانیده بی‌خبر بسر حسین‌خان مذکور رسانیده ناگهانی او را دست‌بسته درپیشگاه شاهنشاه [illegible] ساختند ، بعد از تشبیر تمام لشکر ظفراثر، محبوس زندان ابدی گردانیدند . و زمانی‌که فراغ خاطر از تنظیم وتنسیق آن بلاد دست داد [illegible] ساکنان غزنوی و کابل علم آفتاب‌پرچم به‌صوب [illegible] درکمال آسانی بی‌ممانعت ومزاحمت مسخر ساختند [illegible] لاهور در اهتزاز آمد ، چنانچه بعد [illegible] توسن فلك‌تاز را به‌مقابله ومقاتله [illegible] روز سیوم که هر دو لشکر محاذی همدیگر [illegible] گردانیده ، در انتظار صف‌آرائی بودند [illegible]

سرکوبی حسین‌خان افغان حاکم قندهار

حرکت نادر به صوب لاهور

۱ – حسین برادر محمود وفرزند میرویس است .

دارالخلافهٔ شاه‌جهان‌آباد دهلی که بیش‌از یک‌شب در بلدهٔ مذکور اقامت نورزیده درکمال استعجال و باجهان‌جهان سرعت ، چنانچه از ده‌هزار سوارکه هم‌رکاب خویش داشت ، قریب دوسد هزار سوار هـم‌عنان رسیده لوای فلک‌فرسای را برساحت صحرای قتال‌افکند وعساکر بی‌جگرهندوستان را طرفه دلگرمیی و جانسردیی درآن‌دم حاصل‌شد .

بدتحقیق پیوستد که یقین مردم از رسیدن سعادت‌خان برهان‌الملك برفتح ونصرت متیقن ومتحقق گردید ونوعی‌شادمان شدند کدگویا برشاهنشاه ظفریافته رایت‌فیروزی‌افراخته ازچگونگی نیرنگی روزگار ودورنگی لیل‌ونهارفارغ‌بال گشتداند ، ازآنجاکه نظر از حق سبحانه وتعالی وتقدس‌کد جمیع‌کارهای عالم وابستهٔ تقدیراوست، دوخته، دیدهٔ امید بداعتضاد و امداد اوگشوده، مطمئن‌خاطر گردیدند، ازوقوع این اتفاق مرآت‌لایزال تقدیرخداوندی برعکس‌شاهد تدبیر این‌گروه،رونمای وقوع گشت،چنانچه چشم دل عبرت‌بینان را از نمود این‌صورت حال کحل‌الجواهر بینش بصرافزای مردم سوادنشین وادی شهرستان دیده‌گردید. آری‌هرکد ازخالق برحق‌خویشتن روتافتد،وقوع‌استمداد واعانت ازمخلوق‌داشته باشد آن‌گم‌کرده طریق راستی مبتلابه چندین بلای معظم‌کبری[1] گرددکه مردم لشکرهند را از نزول جنودنامعدود نادرشاهی رسید ومفصّل این‌مجمل عنقریب رقم‌پرداز صفحهٔ ایجاد می‌گردد.

فرار برهان الملك از پیش نادر

ازآنجاکد قدری‌ازشکوه وعظمت‌این‌ممالك وسیعه‌که به‌چهاردانگ هفت‌اقلیم علم‌شهرت را فلک‌رفعت ساخته[2] نگاشتن‌واجب نمود، تابی‌انصافان عالم خودرائی که به‌کور باطنی محروم ازتماشای عالم‌تحقیق‌اند، هنگام‌مطالعهٔ این‌صورت‌حال‌از سواد هر سطرش، میل در دیدهٔ خودبین خود واکشیده حسن رخسار اصل‌حقیقت رامشاهده نمایند . بنابران قدری ازچگونگی حالات این سرزمین فردوس‌آئین

۱ ـ متن : کبرا ۲ ـ متن : رساخته.

Marfat.com

شرحی درباره هندوستان

که به خرمی و سرسبزی بر تمامی ربع مسکون تفوّق دارد و بدولت آبادی، هندوستان را سیاحان صاحب‌تحقیق، راستی‌تقریر صحرای آدم گفته‌اند، فی‌الحقیقت نسبت به‌هر هفت‌کشور آبادان‌تر است، چنانچه روندهٔ راه درهنگام سفر هرجا که سر برداشته هرگاه بچپ و راست خود نظر نماید[1] نگاهش گلچین گلشن آبادی می‌گردد ودرتمامی هندوستان یك فرسنج راه بی‌کشت وزراعت و بی‌قریه ودهات یافته نمی‌شود. برعکس این‌عهد که عالم‌عالم قریه‌جات وقصبات و دهات که از دوصد سال وسیصدسال روی خرابی را درخواب هم مشاهده نکرده بودند درین دوران یکسر پی‌سپر خرابی ودستخوش تاراج بنوعی گردیده‌اند که بدصد امعان نظر وباهزار غور [و] تفکر آثار[2] آبادی از آن سرزمین معدوم‌الاظهار و مفقودالآثار است. چنانچه ازکنار دریای نربده تا سواد شهر مستقر الخلافهٔ اکبرآباد سربسر ازطغیان[3] افواج مرهتهٔ[4] دکن [illegible] نقش‌هستی آن بلدان ازصفحهٔ روزگار محو گشته وساکنانش بدرنگی درشکنجهٔ حرمان [illegible] پابند، که شجر وجودشان نم ساز وبرگ خرمی[5] وشادابی را [illegible] صد سال دیگر هم بگوش نخواهند شنید تا ندیدن [illegible] گجرات که ضرب‌المثل [و] زبانزد اهل عالم بود [illegible] نکته‌سنج تقریر می‌گردیدند کمال توصیف آن [illegible] گجرات که شاه‌بازار مصر درمقابله پس [illegible][6] [illegible] ساخته وحسب دردمعرض روکشش آئینهٔ مصفای [illegible] پرداخته وآن گجرات امروز [illegible] ازمدت بیست سال سابق قسمی پامال [illegible]

۱ ــ متن: نمایند ۲ــ متن: آثاری ۳ ــ متن: [illegible] ۴ ــ مرهته، این کلمه به صورت مرتهه، مرتیه و مرهاته نیز بکار برده شده است از اقوام ساکن دکن هستند. مؤلف «جغرافیای هند» ۵ ــ متن: خورمی ۶ ــ متن: دوکان.

که ساکنان دوصد ساله وسیصد سالهٔ آن شهر وتمامی توابع ولواحق دست از سرخانمان‌قدیم برداشته قدم در وادی غربت‌گذاشته ومحل‌اقامت خود ازترس‌آن غارتگران بی‌باك بریك‌ماهه راه و دو ماهه راه قرار داده ، آری، مظلومان معدوم القدرت وستم‌رسیدگان مفقودالطاقت به‌غیر ازآن‌که ترك سکنای[1] وطن‌اختیار نموده قدم‌فرسای طریق بی‌خانمانی‌گشته، خودرا به‌مأمنی رسانند، دست تلاش و ترددشان به دامان‌تسکین و پنجهٔ تمنای جمعیّت خاطرشان به‌گریبان‌شخص آسایش نمی‌رسید . لمصنفه :

چه‌کند عاجز مسکین بدجز ازترك وطن
چـون کند ظالم بی‌باك ستم بـر ضعفا
غیر حـق منتقمی نیست دگـر در عالم
که به داد غربـا وارسد از عـدل بجا

وممالك[2] صحت‌مسالك بنگالا که ازچندین قرن ماضیه، وفراوان سال، نقش پای بیگانه برخاك نمناك آن سرزمین نبسته بود مگر دراین چند سال پیش که افواج مرهتهٔ دکن از راه ترکتاز دریای شور عمان، بعد قطع طریق بلاد چهارگنبد کد بر ساحل دریای مذکور آباد است و تمامی صحرای مشرقی و مغربی و شمالی‌آن[3] نوعی از اشجار پر خار درختان صحرائی بی‌شمار کثرت پذیرفته که تردد پیاده به‌غیر از صعوبت کلی متعذّر است تابه‌سوار چه رسد !

آن اولاد یأجوج و مأجوج که در حقشان صاحبان عالم تحقیق چنین فرموده‌اند : « نمیرد یکی تا نزاید هزار » این‌گروه مرهتهٔ دکن‌هم این‌حکم داردکه به‌هرطرف رایت توجه می‌افرازند کم از هشتاد هزار سوار وصدهزار نمی‌باشند. به‌این‌قرار چندین‌افواج به‌هرطرفی ازاطراف بلاد متعلقهٔ هندوستان بعد از انقضای موسم برسات ومفقودی باران و صاف شدن راه‌ها ازگل و لای

۱ ـ متن : مسکنت ۲ـ بعد ازممالك (و) اضافه در متن‌آمده است ۳ ـ متن: او

Marfat.com

وکمی آبشارهای مابین منازل منتشرمی‌کردند، چنانچه درسنهٔ هزار ویکصد و پنجاه وسهٔ هجری از راه مذکور بعداز طی منازل وقطع مراحل سرازگریبان سرزمین ملك گنگ‌که عبارت ازبلاد جکتات اوریسه[1] باشد، برآورده دست بدتاراج قراء وقصبات عرض راه دراز ساخته، خودرا بد بلدهٔ مخصوص آبادکه حاکم‌نشین دوماهه راه کامل ممالك بنگالاست رسانیده سرادقات اقامت برافراختند. اگرچه درنخستین محاربه، غلبهٔ غنیم لئیم‌رایت تفوق برافراشت، چنانچه تامدت چهارپنج ماه در آن سرزمین رحل‌سکونت[2] افکنده بدتاراج گرد و جوانب آن ضلع، نشاط‌افزای خاطر می‌گردیدند و علی‌وردی‌خان مهابت جنگ ناظم‌الملك نخست بدجنگ صف جرأت‌آزمای تیغ انتقام‌گردید، لیکن از کثرت آن فئهٔ[3] باغیه پی‌بداصل کار برده ازمیدان رو بد سپر آورد و نوعی‌مداخل ومخارج شهر را ازآلات و ادوات توپخانه استحکام بخشیدکه مجال عبورآن منافذ، معدوم‌الوقوع گشت وتامدت چندین ماه اکثر[4] اوقات بدمقاتله و گاهگاهی بد مقاتله گذشت و بعد از آن که طرفین طاقت و توانائی خودرا بد رأی‌العین مشاهده نمود| ند | تن بد صلح در دادند چنانچه مهابت جنگ قبول ادای مبلغ کلی نموده درچند روز بدوصول رسانید| ند | آن غارتگران جهان خراب‌کن، بعد ازتحصیل زر، رو بدصوب اوطان خود آوردند. [illegible] پیوستدکه قریب دوسد هزار شتر از اطراف آن مکان بدوش آورده بودند پر از زر نقد بسعهٔ دوصد وچند فیل وهزاران گاو [illegible] اجناس نفیسه‌که بد از زر ولوهر توان‌گفت نبود وازغنایم [illegible] اسبان خود زر نقد بارکرده، خود پیاده قطع [illegible] حصول چنین دولت بادآورد، برخود گوارا وسهل [illegible]

۱ ـ متن: ادویسه ۲ ـ متن: مسکنت ۳ ـ متن: فیه ۴ ـ متن: الاثری
۵ ـ متن: خودها.

Marfat.com

از نقد وجنس آنقدرها بدوطن خود رسانیدند که در هیچ عصری ازاعصار آن مقدار مال درخیالشان نگذشته بودکه بدستشان افتاد .

ازآنجا کد در مرتبهٔ نخستین از تاراج یك ضلع کـه بیش‌از چند ده و پنج وشش بلدهٔ مختصر ، از دست‌اندازشان به تاراج رفت ، تمام بلاد مشرقی و مغربی وشمالی بنگالا ازآفات آن بقیهٔ افواج جنکری محفوظ ومصون مانده بود ، در سال آینده باز سرداران مجتمع گشته از همان راه رو بدآن ممالك زرخیز بی‌شور و شر آوردند ، ازآنجاکه بار اول ناگهان نزول این ستمگران درازدست ، دست داده بود مهابت‌جنگ بی‌دست وپا گردیده به‌حکمت عملی خود را نگاهداشت بد همان مثل‌کد : افعی‌گزیده می‌رمد ازشکل ریسمان ، دراین سال قبل، آمدن‌آن‌گروه انبوه نوعی استعداد حرب وتزك سپاه به‌عرصهٔ ظهورآوردکه آن بی‌باکان قوی‌قدرت را یارای‌آن نماند که دست تصرف و ید قدرت به‌تاراج بلاد توانند گشود ، لاچار به هرقدر زری‌که مهابت‌جنگ بر آنها مقرر نمود راضی گردیدند ، لیکن مهابت‌جنگ تا دو سه ماه آنها را بدوعدهٔ امروز وفردا فریب داده روزی‌که وعدهٔ ادای مبلغ مذکور مقرر بود ، تمامی سرداران ، آن غـارت پیشگان را جهت بعضی مشورت ضروری طلب داشتد هنگـام رخصت بدمجرد آنکه قدم از سرادقات مهـابت‌جنگ بیرون گذاشتند یکسر، سر بر باد فنا در داده ، تمامی سرداران بی‌سر گـردیدند و افواج متعلقهٔ آن مقتولان ازنمود این صورت حال دست وپا گم‌کرده به‌غیراز آنکد سر به‌صحرای آوارگی برزنند فلاح حالشان متصور نگشت .

از وقوع این اتفاق ، نادم و پشیمان روی ادبار به‌جانب ممالك خویش کد سد ماهد و دوماهد راه ازمتعلقهٔ بلاد دکن بود آوردند وبه‌هزار خرابی و پریشانی ، جانـی مفت بدر بردند و مهابت جنگ بعد از قتل بیست سردار ذوی‌الاقتدار مصدّع احوال لشکر آنها کـه مانند مور وملخ از تعداد و شمار

Marfat.com

افزون بودند نگردید، چنانچه آنها به‌خاطرجمع رو بدراه اوطان‌خود[1] آوردند. باقی باید دید که سال آینده مقدمهٔ مذکوره به‌کدام رنگ در گلشن وقوع گل خواهد کرد.

و آنچه از تواریخ معتبرهٔ هندوستان بوقوع پیوسته، از این عالم جلوه‌فرمای محفل تحریر و تقریر است که چهاردانگ دیولاخ سواد اعظم هندوستان جنت بنیان، مقام ومحل حکومت چندین رای[2] و راجهٔ کثیرالحشم صاحب خزاین بوده، و این معنی مقرر است که اقلیم هند از چندین کان زر و جواهر تفوق بر اقالیم سبعه دارد، و زری که از محصولات زراعت این سرزمین به‌حصول می‌پیوندد از قید تحریر هندسه‌دانان رقوم‌سنج وحشت‌خراه است و هر دشت خاکش با زر خالص همسری پیام، و آنقدر زر که هر سال داخل خزاین سلاطین هندوستان می‌گردد نه قیصر روم و نه شاه ایران و نه خان توران و نه خاقان ختا[3] و نه والات مصر و نه نجاشی حبش و نه امام یمن و نه شریف مکه و نه حاکم مغرب که طلای عمل کیمیا در آن سرزمین معمول است و لهذا کسی از سکان آن بلاد فسحت[4] بنیاد از علم کیمیاسازی محروم خواهد بود، [illegible] مقیمان مغرب‌زمین این عمل را دستمزد حد بس دارند. [illegible] خرج مایحتاج نمی‌سازند. حاصل هندوستان را [illegible] در [illegible] [illegible] داند چنانچه هر [illegible] خاک مزروع این سرزمین [illegible] دوبار داخل خزانه مملو می‌شود و افواج واشکر [illegible] مسالک از پنج شش [illegible] افزون. [illegible] ملازمان شهریاری و توابع امیران [illegible] از سرکار پادشاه می‌یابند [illegible]

۱ ــ متن : خودها ۲ ــ متن : راد ۳ ــ متن : ختا

۴ ــ متن : فصحت

Marfat.com

فرسنج وپنج فرسنج راه فوجدار علیحده[1] که بعضی ازآنها صاحب پانصد سوار وچارصد سوار می‌باشد وبعضی از فوجداران بلدهٔ بزرگ صاحب دوهزار وچهار هزار سوار مسندآرای ایوان حکومت است و ناظمان چهارده صوبهٔ متعلّقهٔ هندوستان که بعضی از آنها مالك پنجاه هزار سوار وبعضی چهل‌هزار و بعضی سی‌هزار و بعضی بیست وبعضی ده و بعضی پنج هزار سواراند سوای شش صوبهٔ ملك‌دکن که امروز درتصرف نواب نظام‌الملك‌آصف جاه بمعهٔ دیگر بلاد متعلقه راجهای موفورالحشم که درقبضهٔ اختیارآن والا دودمان است به‌یکتائی‌رایت استیلای‌آن بلاد برافراخته، تمامی‌گردنکشان خودسر را نوعی پابستهٔ سلسلهٔ اطاعت خویش‌گردانیده‌که درمعرض‌خودکامی وطغیان‌خیالی یکسر بی‌دست‌وپااند وامروز ازکنار دریای شورکه عبارت ازسرحد جزیرهٔ پیکو و سراندیب است تاکنار دریای نربده‌که فیمابین‌چهارماهه راه مقرری است به‌تنهائی فرمان‌فرمای سروری وسرداری است واز فضل الهی تمامی بلاد متعلقهٔ او آباد وساکنان‌آن ضلع‌محفوظ ومصون ازآفات روزگار وارزانی غلّه درآن سرزمین به‌حدکمال و دراین مدت سی‌سال که علم تسخیرآن ممالك را آصف‌جاه مذکور خورشید رفعت ساخته هرگز حادثهٔ خشك‌سال درآن دیار حادث نگشته ومتوطنان آن[2] همه‌ازصغیر تاکبیر واز اعلی تا ادنی بی‌تشویش‌خاطر با دل جمع اوقات عزیز خویش بسر می‌برند. برخلاف‌ساکنان هندوستان‌که به‌مجرّدآمدن ستارهٔ سهیل وکمی‌آب‌های عرض راه جان درقالب این‌ستمدیدگان‌آفت رسیده حکم سیماب پیدا می‌کند ودرانتظارآفات رنگارنگ چشم جهان‌بینشان‌حیرت‌پرست انظار می‌باشد. فی‌الواقع کسانی که هرسال یکسر پامال جنود غارت و دست فرسود عساکر تاراج می‌گردیده اند[3] چگونه تسکین خاطر وجمعیت دل نصیب آنها خواهد بود و این‌همه افواج بحراموج از متعلقهٔ عساکر سلطانی‌است سوای

۱ ـ متن : علحده ۲ ـ متن : او ۳ـ متن : می‌گردیده باشند.

Marfat.com

سپاه رانا و رای[1] و راجها که زمین‌داران متعلقهٔ هندوستان‌اند ، سوای ممالك دکن وبنگالا که قریب دوصدهزارکه به‌عبارات اهل‌هند دو لك نامند، زیاده می‌باشد چنانچه نزدیك به یك لك سوار در سرکار رانا که سرآمد تمامی زمین‌داران بلاد هند و دکن وبنگالا است موجودی همرکاب آنها فرمان‌پذیر احکام‌اند وبعد از رانا زمین‌دار بلدهٔ جودهپور و میرتد که ملقب به راتهور اند کم ازهفتاد وهشتاد هزار سوار جنگی که درتمامی اقوام راجپوتیه به شجاعت وجبالت مشهورآفاقند ودیگر راجه اینروسانکانیر که قبل‌ازاین درسنهٔ حال که هزار ویکصد و پنجاه[و]شش هجری است درماه ربیع‌الثانی به‌مقر اصلی خویش روآورد .

اگرچه اسم قدیمش بجی سنگه علم اشتهار برافراخته، لیکن محی‌الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازی عادل، کفرکاه بت‌شکن بتخانه‌سوز، لفظ سوائی را بر نام قدیمش افزوده، چنانچه بجی‌سنگه‌سوائی زبانزد آفاق بود ودرعهد فرخسیری به‌خطاب ادهراج یعنی راجهٔ قدیم و سردار تمامی راجپ[illegible] مخاطب گردانیده و عظمت و شوکت آن کافرمسند و بی‌باك خودسر به‌جائی رسیده بود که [illegible] پنجاه هزار سوار ملازم‌رکاب کفرانتساب او می‌بودند [illegible] حاکم‌نشین که بعضی حکام آن مکانات پانصد سوار و[illegible] سوار [illegible] می‌داشتند وسوای وقت کار موافق آن [illegible][و] [illegible] از راجها که آب را کشته بلاد متعلقهٔ مقتولان را به‌تصرف خود آورده [illegible] طغیان وتیغ بی‌باکی را برافراخته [illegible] زبده که مابین هندوستان و دکن، سرحد [illegible] قدرت و نه ضعیف‌الاستعداد را [illegible] رهگرای وادی ممالك عدم گردانید [illegible]

۱ – متن : داد .

کارفرمای عرصهٔ وقوع نمودکه اثری‌ازآن برگشته بختان معدوم‌الاقبال بمعهٔ اولاد وخویش واقربا درجلوه‌گـاه وجود موجود نماند، وهمه را یکقلم نقش هستی ازصفحهٔ روزگار حك‌گردید وگروه مرهتهٔدکن به اغوای‌آن جهنم‌سرشت ازآب نربده‌گذشته قدم نخست به‌ملك مالوه‌که حکومت‌آن بلاد تعلق به‌ذات او داشت گذاشته ، دستخوش تاراج‌گردانیدند ، وسال آینده مطابق راهنمائی آن مذّل ذال[1] بعد از تاراج وغارت، بربعضی از قصبات آن ضلع نایبان خود[را]نشانیده رو به‌صوب اوطان خود[2] آوردند، و نایبان راجه‌ادهراج به‌موجب[3] اشارهٔ آقای خویش بی‌جنگ وجدل‌مکانات اقامت خود رابه‌گروه مرهته واگذاشته پای فرار بدصوب بلاد خویش‌گذاشتند ودرسال‌سیوم نایب سوائی راجهٔ مذکورکه درشهر اوجین‌می نشست مطابق مزاج‌شناسی سردارخویشتن بدون جنگ زرگری به‌مجرد استماع نزول‌آن ملاعین‌ازآب نربده، ترك‌اقامت‌دارالحکومت‌خویش نموده قبل‌از آنکه‌آن‌غارتگران نزدیك شهرخیمهٔورود برافرازند[4] همت‌باخته‌باتمامی‌سپاه متعینه دست ازآب آبرو شسته روی غیرت[4] ازمشاهدهٔ حمیّت راجپوتیه برتافته ، راه وطن پیش گرفت و تمامی بلاد مالوه که قریب بیست روزه راه تواند بود به‌تصرف‌آن ملعونان واگذاشت ، چنانچه تا امروزکه قریب هجده سال‌گذشته، درقید تسخیرآنهاست و به‌همین دستور سال دیگرخودرا تا بلدهٔ نرور و قلعهٔ کوه‌بنیاد فلك‌رفعت کوالیرکه برچهارمنزلی مستقرالملك اکبرآباد آگره است رسانیده آنچه از ناطق و صامت یافتند مال موروثی آبای خود بیقین دانسته متصرف شدند و برهیچ متنفّسی چه هنود و چه اهل اسلام کارفرمـای ترحم نگردیده[5] جهانی را به‌گدائی محتاج ساختند وبعد از انقضای دو سه سال که

---

۱ ـ احتمالا : مضل ضال ۲ ـ متن : خودها ۳ ـ متن : موجب .
۴ ـ متن : که آن ۵ ـ متن افتادگی دارد وجمله چنین است « کارفرمای ترحم ..... و برضعیف نگردیده » .

Marfat.com

هر سال موافق معمول در موسم سیر وشکار خویش دست غارت و تاراج تا دو منزلی وسه منزلی مستقرالممالك اکبرآباد دراز ساخته ، عملی که در دیگر بلاد متصرفهٔ خویش بهفعل آورده بودند، در این‌مکانات نیز مستمر گردانیدند، چنانچه ساکنان آن سرزمین یکدست بی‌سر و پا گردیده غنی و فقیر یکدست ، دست به‌گدائی برآورده ، همدست یکدیگر گردیدند و دست از سر خانمان قدیم برداشته ، در کمال بی‌سر و سامانی دشت‌نورد وادی غربت گشته و جهان‌جهان بی‌نوائی نوای‌طلب را دستمایهٔ اظهار احوال خویشتن ساختند .

ازوقوع این اتفاق شهریار فراغت‌شعار کم‌آزار که فنای وجود مور و مار را روا نداشته تا بهقتل وقمع جنود نامعدود بشری که فنای وجود جهانی[1] در آن وابسته ، چگونه طبع والای مروت‌پسند دردمند سراپا فضل و احسان اجازت بخشد . آری ایزد تعالی و تقدس خاصه عنصر شهریاری را به‌حدی مهربان بر بنی‌نوع انسان که در حقیقت بدایع ودایع خالق کریم‌اند ، ساخته که اگر احدی به‌قتل جمعی کارفرمای تیغ بی‌باکی گردد و در پیشگاه شریعت غرا به اثبات پیوندد و وارثان مقتولان در بازخواست خون‌های بهحق کمال تاکید داشته باشند ، پادشاه ترحم‌دستگاه به‌قتل آن بدکاری عرصهٔ [illegible] فرمان نداده و نمی‌دهد و نخواهد داد . لیکن از وقوع کمال [illegible] مزاج وهاج صاحب تخت و تاج [illegible] بیرون شهر دارالخلافه [illegible] گردانیده به‌استیصال آن [illegible] رایت عزیمت به‌صوب مستقرالممالك اکبرآباد آفتاب‌شعاع [illegible] مقام در سواد بلدهٔ فریدآباد [illegible] شاه‌جهان‌آباد دهلی آباد است پرتو افکنده [illegible] از آن مقام حرکت [illegible]

۱ ـ متن: جهالی

Marfat.com

دوسه هفته جهت تشخیص راه‌که از کدام طریق قطع منازل و طی مراحل باید فرمود ، تمکن واقع شد . آخـر کار مطابق مصلحت‌دید امیران صواب‌اندیش و ارکان دولت خیریت‌کیش ترك مسلك شاهراه نموده از دریای جمنه که درایام سابـق از قدیم طوفان‌خروش اشتهار بجون بود عبور فـرموده ، علم حشمت و شوکت در آن روی آب مرتفع‌گشت وتا دو هفته جهت سرانجام بعضی اسباب ضروری اقامت در آن طرف دریا واقع شد . آخرکار دولت‌خواهان سلطنت عظمی باز رو از آن‌طرف برتافتد معاودت این طرف دریا بدراه شارع قدیم آوردند . دراین ضمن وزارت پناه اعتمادالدوله قمرالدین‌خان چین بهـادر نصرت جنگ‌بن‌محمد امین‌خان بهادر اعتمادالدوله وزیر اعظم‌ازمافی‌الضمیر سلطان خاقان‌نشان قیصرشأن اطلاع پذیرفته بعرض والا رسانید که سرانجام مهمی تا از ما غلامان تواند انجام پذیرفت ذات ملـکی‌صفات حضرت شاه را مناسب دولت وناموس کبرای سلطنت نیست. ذراین‌صورت اولی[1] و انسب آن است که این غلام فدویت‌کیش را مأمور گوشمال آن گروه بداندیش‌سازند . قضارا شهریار فراغت‌شعار آسایش‌اندیش که درانتظار چنین‌لطیفهٔ غیبی چشم بدراه داشت همان‌ساعت بدستارخاص‌که درآن‌ساعت برفرق‌مبارك شرف‌اندوز افتخار بود سرفراز فرموده رخصت نهضت به‌صوب محل اقامت غنیم‌لئیم ارزانی فرمود . و روز سیم خود بدهولت واقبال راه‌پیما گردیده سرادق اقامت دیوان اعلی‌را مهبط انوار تجلّی‌گردانید. وبعداز تمکن ساعتی عنان توسن فلك‌خرام را به صوب بازگشت گردانیده ، داخل دولت‌خانهٔ معلّی گشت ، چنانچه روز دیگر وزارت‌پناه شوکت‌دستگاه قدم به‌راه‌نوردی و کوه‌پیمائی‌گذاشته بعد از قطع منازل متعارف زمانی‌که سایهٔ نزول برفرق‌سواد مستقرالممالك اکبرآباد افکند ازآنجاکه غنیم‌لئیم از اخبار توجه وزیراعظم به استیصال آنها از مقام

۱ ـ متن : اولا .

Marfat.com

اقامت خویشتن که درجوار مستقرالممالك اکبرآباد مقرر نموده بودند حرکت به‌صوب اوطان خودآوردند. لیکن ازبسیاری اسباب واموال تاراجی ازبس‌که گرانبار بودند، درطی‌طریق‌طویله اهمال می‌ورزیدند اعتمادالدوله چین بهادر ازاین‌خبراسباب زیادتی را بمعهٔ مردم حرمسرا درمستقرالممالك گذاشته جریدهٔ توجه به‌یلغار مبذول داشت، لیکن آن غارتگران جهان‌خراب‌کن از تعاقب وزیر مختصرتدبیر معتدل‌شمشیر مطاع گشتند. ظروف[1] مس‌را که از اهل اسلام به‌دست‌آورده بودند[2] فی‌روپیه چهارآثار وسه‌آثار درعوض‌راه به‌دست ساکنان بلاد متفرقه که از چند سال [پیش] از جمله رعیه و مطیعان آنها بودند بمعهٔ دیگر اشیای تاراجی بقیمت سهل فروختند. خودرا سبک‌بار گردانیدند ودر قطع طریق طویله کارفرمای استعجال گشتند، از تشویش‌مقابله ومجادله مطمئن خاطر گردیدند.

به‌تحقیق پیوست که اعتمادالدوله بسپاه مغولیه[3] که همراه خویش داشت، وقتی که هشت منزل ازاکبرآباد به‌طرف ممالك مالوه که از عمر ان سال [illegible] است منزل گزید منهیان اخباررسان متواتر خبر [illegible] گردهٔ شیطان‌رجیم‌اند [illegible] از رخسارهٔ شاهد یقین برافکند [illegible] اعتمادالدوله به‌عزم رزم‌سوار سمند اقبال گردیده رو بمقابلهٔ آن مفسدان آورد ودر آن ساعت که خودرا به‌مقام اقامت دوشنبه آن ملاعین [illegible] صداقت‌گفتار به‌عرض آن سردار ذوی‌الاقتدار رسانیدند که آن [illegible] چهار فرسخی این‌مکان رایت اقامت برافراخته منزل گزیده‌اند [illegible] آن روزسپاه اعتمادالدوله به‌علت قطع راه [illegible] بودند جرأت حرکت از آن مکان‌معین داشته [illegible] دیگر بعدازطلوع طلیعهٔ سحر عزیمت تعاقب [illegible]

۱ ـ متن: ضروف ۲ ـ متن: آورده بود ۳ ـ متن: مغلیه.

Marfat.com

ساختند . وزمانی‌که به‌آن مقام‌که محل اقامت دیروزهٔ آنها بود علم نزول را آسمان‌رفعت گردانیدند مخبران تجسّس‌شعارخبرآن گروه بدکردارکه بریك منزلی ازعساکر وزارت دستگاه پیش‌می‌رفتند رسانیدند . قضارا به‌همین‌دستور وقتی‌که سدچهار منزل‌راه پیموده شد بدناگاه درعرض راه فرمان‌طلب پادشاهی باکمال تأکید طلب، شرف نزول افکند اعتمادالدوله نزول فرمان را در حق خویش فوزی عظیم ودولتی معظم بدیقین دانستد ازهمان مکان‌که فرمان طلب رسید بعد از مطالعه ، عنان معاودت به صوب بازگشت گردانیده ، درکمال استعجال خود را به حضور موفورالسرور رسانیده ، شرف‌اندوز ملازمت والا گردید .

قضارا سال آینده وقتی که اخبار نزول آن ملاعین برچهارفرسخی شهر مستقرالممالك اکبرآبادگوش‌آشوب ارکان سلطنت‌گشت مظفرخان برادرخرد[1] اعیانی امیرالامرا صمصام‌الدوله خان‌دوران منصورجنگ بخشی‌الممالك‌متعهد دفع‌آن بدبختان‌گردیده ازپیشگاه حضور رخصت نهضت یافت .

بدتحقیق پیوستد و بد رأی‌العین مشاهده نموده شدکه مظفرخان در آن روز بدیك تندی وتلخی ازقلعهٔ مبارك که محل اقامت شهریاری است برآمده راه‌نورد وادی سرادقات خویش، که دربیرون شهر برپا ساخته‌بودند ، گردید که تماشائیان آن‌صورت‌حال به یقین دانستندکه این امیر غضب‌اظهارتصویرکه عقدهٔ چین ابرویش‌درهیچ حالی‌نمی‌گشود ومدام بدهیئت غضب‌آلود جلوه‌فرمای عرصهٔ نمود می‌گردید، چنانچه ملازمان مقرب‌الحضرت اوجرأت عرض‌مقدمات مرجوعه یکایك نداشتند ، خصوص درآن روز که از پیشگاه حضور سلطانی چهره‌افروز غضب سوار سمند برق خرام گردیده رو به‌جانب پیش‌خانهٔ خویش که در سواد دارالخلافه برافراخته بود آورد کـه بصد دلایل بدیههٔ ظاهری

۱ ـ متن : خورد .

Marfat.com

شاهد این معنی بندنقاب از چهرهٔ خود می‌گشود یعنی بدین‌شکل وشمایل و به‌این سرعت رفتار بدغیر ازآنکه سران سپاه غنیم‌رجیم را پامال جنود افواج خویش‌گرداند دست از برق‌خرامی نخواهد برداشت ویقین حاصل‌که در دوسه روز راه طویلهٔ دوهفته را باکمال‌استعجال‌پیموده تیغ‌آزمای فرق‌آن‌گردنکشان خودسرخواهدگردید لیکن برعکس اوضاع واطوار روزنخستین داخل‌پیش‌خانهٔ خویش تا مدت یک‌ماه نوعی اقامت‌سنج کوی تغافل بود که منهیان خبرکوچ آن ظلم‌پیشگان غریب‌آزار بدجانب بلاد خویش‌آوردند ازاستماع این اخبار بهجت‌آثار درکمال تأنی وتمکین رو بدراه مقدمهٔ مرجوعه آورد و زمانی که خیمدگاه نزول در سواد مستقرالممالک اکبرآباد برافراخت غنیم سیدبخت تیره‌اقبال ازکریوهٔ دشوارگذار کتل بندهٔ نرور که بر هشت نه منزلی اکبرآباد واقع شده گذشته بود بدین نوع کمر تعاقب‌آن برق‌تازان بدخرام بسته قطع طریق و طی‌اراضی می‌نمود. و روزی‌که یک منزل بیشتر ازآن مکان که وزیر اعظم اعتمادالدوله [بد]موجب نزول فرمان شهریاری وطغرای غرای تاجداری برگشته رو از تعاقب برتافته راه‌پیمای طریق دراخلاف‌گردیده بود. [illegible] دعوی‌که یک منزل بیشتراز وزارت‌پناه غنیم سبقت برافراخته شد جهت اشتهار عالم افتخار کفایت است. بدین خیال رایت بازگشت بصوب دارالخلافه رهگرای‌گردانید و روزی که شرف‌اندوز ملازمت سپهرسریر گردید [illegible] مذکوره زبانزد اظهار نمود که تلاش و سعی بلیغ در قلع و قمع [illegible] جهنم‌سرشت بدحدثی کرسی‌نشین انجمن وقوع گردید که [illegible] از مکان معاودت دیوان اعلی سیفت‌اندوز تعاقب [illegible] غنیم عاقبت‌وخیم در امور تاراج بلاد دیار [illegible] کشت ودرسال آینده باز مزرع متعهده [illegible] خیره‌چشم گردیده [illegible]

حملهٔ افواج دکن به اکبرآباد

Marfat.com

در اکبرآباد آگره گذاشته رو به‌جانب مقام اقامت آنها آورده بعد از رسیدن بلدهٔ کوالیر جاسوسان صداقت‌بیان ، به‌عرض وزارت‌پناه رسانیدند که مخالفان ملت ودین و معاندان ملك ودولت ازشاهراه متعارف یك‌سو گردیده، در بلاد بندیلهٔ کهند درجوار ایرج بهاندیر اقامت دارند.

جنگ افواج دکن با اعتماد الدوله

ازگوشزد این‌خبر مابقی کارخانجات رکاب را درکوالیرگذاشته جریده به آن ضلع رایت توجه برافراخت و بعد یلغار پنج شش روز به‌سروقت آن سگان پاسوخته رسیده بدجنگ صف‌تیغ‌آزمای معرکهٔ قتال‌گشت وبسیاری از آن بی‌باکان دلیر درآن روز رهگرای وادی فنا گردیدند . آخر کار هنگام نماز عصر عنان معاودت به‌صوب مکان اقامت خود گردانیده بعد از نزول به‌منزل خویش و گذشتن یك پاس شب نوعی سبك‌خرام گشته تاصبح قریب بیست فرسخ راه دیگر تا سرشام قطع کرده کـه ازتعاقب فارغ‌بال نشستند و روز دیگر اموال و اسباب و خزاین تاراجی را در مکانات قلب متعذرالعبور مستحکم ساخته ، عنان به‌صوب مقابله و مقاتلهٔ وزیر اعظم معطوف داشته به یك ناگاه رسیدند . ازقضا این مقدمه هنگام کوچ درعرض راه واقع شد بنابرآن در آن روز قدری غلبهٔ غنیم اتفاق افتاد ، اگرچه به‌دولت پاسداری و خبرداری اعتمادالدوله کاری نساخته تهیدست رو به‌منازل خود[1] آوردند در آن روز نخست اگرچه آن بی‌باکان خیره‌سر به‌حدی رایت غلبه را آسمان پیوند گردانیدندکه راجه بهدوریه‌که برمیسره راه‌پیما بود نوعی فیل‌سواری اورا از چهار سو در میان گرفتندکه نزدیك به‌گرفتاری رسید . آخر کار از نمود این حالت سراپامالالت محشرعلامت، راجه‌مردم خود را که درآن وقت دنبال‌فیل جا داشتند طعن و تهدید بلیغ نموده به‌این عبارت نکته‌سنج معنی عبرت‌افزائی گشت کـه در این ایام سرداران عساکـر این جانب مردی و نام و ننگ را

۱ ـ متن : خودها .

Marfat.com

فراموش‌کرده بی‌غیرتی را شعارخویش‌ساخته‌اند. ازاستماع این‌نوای غیرت‌افزا چندی از سرداران راجهٔ مذکور با جمعی از سپاه مـوجودی از قفای فیل فرس‌تاز میدان گردیده پروانه‌سان‌خودرا برآن لئیمان زده، شعله‌وار ،گرم‌جدل گشتند و غنیم وخیم‌العاقبت را ازگرد وجوانب فیل پراکنده ساخته ازپیش‌روی خویش برداشتند . دراین اثنا عظیم‌الله‌خان بنی‌عم و یزنهٔ وزیر خود را به‌مدد راجه رسانیده، آن محصوران را خلاصی بخشید وآن‌جهنم‌سرشتان عالم‌خراب‌ساز آخر روز از میدان نبرد رو برتافته به جانب منزل خویش معاودت نمودنـد و طرفه‌تـر از همه آنکه هـرقدر افواج وزارت پناه می‌خواستند کـه معدد صف‌آرائی‌گشته تیغ‌آزمای نبردگردند دراین مدت مقابله هرگز میسر نگشت. ازاین‌راه که بعد ازفراغ قتال برگشته بر ده فرسنج یاهشت فرسنج اقامت‌گزین کوی آسایش می‌گردیدند و منبیان اعتمادالدولد را یك هفته می‌بایست تا بی به‌سرمنزل آنهـا برده خبر برسانند و آن سرحدبرق‌رفتار قبـل از رسیدن جواسیس بدیك ناگاه فرس‌تاز میدان حرب می‌گشتند و تا هنـدمی‌که خود را غالب مشاهده می‌نمودند با عالم‌عالم پایداری واستقامت کارفرمای سیف وسنان مسندآرای دیوانی اعلی رسانیدند لیکن بدغیر از قدری غله و چند خانه و بندوق شکستهٔ ناکاره ، واصل سرکار وزیر ، نقد و جنسی نگردید

مراجعت و اقامت اعتماد الدوله به برکنه‌دتا

وزیر بعداز آنکه بدست آوردن آن زاغ‌لکان دیده[1] را | معدوم، معدوم‌الوقوع دانست چندی درآن سرزمین توقف جایز داشته بعد از انقضای سه‌چهار هفته بخشی سرکار خویش مسمی به میرمهرالحق[illegible] من‌جمله ملازمان رکاب به حکـومت آن سرزمین و[illegible] مقررساخته جهت مددبخشی راجه رامچند والد ولیت[illegible] کـه از عهد عالم‌گیر در زمرهٔ امیران حضور منسلك می‌بود و بعد از رحلت

۱ ـ متن : کماندیده متعذر .

Marfat.com

خاقان معظم بهادرشاه و کشته شدن سلطان‌محمد عظیم‌الدین عظیم‌الشأن بهادر که راجهٔ مذکور در زمرهٔ هواخواهان آن‌جناب انتظام داشت ازپیشگاه حضور سلطانی رهنورد گردیده مسندآرای اقامت وطن تامدت بیست سال می‌بود . در این ولا که وزارت‌مآب رایت نزول بر سرزمین متعلقهٔ او برافراخت راجه رامچند بندیله شرف‌اندوز هم‌عنانی گردید وبعداز آنکه بخشی را به‌بودن‌آن مقام مفوض‌گردانید راجه را نیز به‌مدد اوهم‌رکاب رفاقت ساخته، علم معاودت به صوب دارالخلافه مرتفع ساختند فیض‌اندوز ملازمت سلطانی گشت. لیکن بعد از چند ماه دیگر بهکونت‌ارارو از استماع خبر بی‌خبری بخشی و طلب داشتن فوجی‌که جهت حراست مکان و سدّ راه گردیدن غنیم قابوطلب مانند ساحل برکنار دریا تمکن داشت و هرگاه سپاه مخالف از آن طرف آب طوفان‌خروش بحراظهارمی‌گردید آن فوج بدموج‌خیزی جوهر شمشیر سراعدا حباب‌آسا بر باد فنا می‌داد . در این ولا از تلاطم محیط تقدیر از کنار بحر کناره‌جو گردیده مانندگرداب سر درگریبان تغافل فروبرده به‌هم‌رکابی‌بخشی قدم‌ازکوی احتیاط وتجسس واکشیده مقیم‌کوی فراغتند. درآن روزکه منهیان صداقت‌گفتار بداظهار ماجرای مذکور نواسنج بیان‌گردیده بودند بهکونت‌ارارو بلاتأمل ازآب دریا عبور فرموده مانند بلای ناگهانی به‌سروقت بخشی ، سایهٔ تیغ وسنان نزول حوادث افکند و زمانی که بربخشی عبور ازآن دریا متحقق و متیقن‌گشت به‌همان مثل لمنصفد :

جستم از دیده سراغ دل‌گم‌گشتهٔ خویش
گریه‌ای کرد ونشان دادکزین آب گذشت

لاچار درآن حالت بی‌ترك افواج وبا عدم سرانجام حرب وکمی توپخانه که به‌علت دوری‌گاوان عرابه‌کش که جهت چرا برچهار فرسخی وپنج فرسنگی

Marfat.com

اقامت گزین وادی دوام بودند کـه به‌یك ناگاه چنین اتفاقی دست و گریبان وقت‌گردید . از این‌حالت قیامت‌علامت از شهر رو بمیدان نبردآورد .

جنگ راجه رامچند بندیله با افواج دکن و کشته شدن او

راجه‌رامچندبندیله از گوش‌آشوبی این اخبار وحشت‌آثار کـد بخشی سرکن وپرکن رو به‌میدان قتال‌آورده معرکه‌آرای عرصهٔ تیغ‌آزمائی‌گردید. ازسنوح این‌حادثهٔ ناگهانی بلاتأمل سوار فیل‌گردید واز قفای بخشی فرس‌تاز دشت کارزار گشت از آنجا کـه تقدیر قبـل از رسیدن راجه‌رامچندبندیله کارفرمای نیرنگی گردیده بود از قضای یزدانی بدکمتر محاربه افواج بخشی رو از معرکه برتافته یك‌راست قـدم در وادی دارالخلافـه گـذاشته در هیچ مقامی از متعلقهٔ غنیم لئیم اقامت‌گزین کوی آسایش نگشتند آخرکار ومابعد کارزار بخشی نیز با دل مأیوس وباکف افسوس سرخجالت درپیش ، رو بدراه هزیمت نهاد و زمانی‌که راجه‌رامچند صف‌آرای میدان سربازی گردید از بی از سپاه وزارت پناه ونشانی ازبخشی جلوه‌فرمای معرکهٔ اظهار نگشت. لاجرم بدتعصب همچشم، رو ازمعرکهٔ تیغ‌آزمائی برتافتن شرط مردی وغیرت ندانسته خود را بـرصف غنیم لئیم‌زده نخست صف هراول را ازپیش برداشت لیکن بدعلت‌کمی رفقای جانباز وقتی‌که از چهارسو فـوج مخالف رسیده او را پرگار گرد آن نقطهٔ شجاعت حلقه زدند لاچار خود را ازفرس افکنده بزیر زمین گرد از افلاك و انجم برآورد . آخرکار بدهمان ضربه‌ئی‌که از آن زبانزد تقریر است :

چو پروانه خود را زند برچراغ ... دهد بردل دشمن داغ

دست وپائی زده بی‌سروپا گردید و نقد حیات مستعار را ... در داد . سپاهش بعد از کشته‌کشتن سردار ، دست از ... بدصوب فرار گذاشتند و بهادران جهنم‌سرشت ... مستولی گردیده ، دست ظلم بدتاراج متمولان شهر و قصبات دراز ...

Marfat.com

آن بی‌دست وپایان‌کوی نامرادی را تهی‌دست از دستمایهٔ خویشتن‌گردانید و در مرتبهٔ ثانی که وزارت‌مآب را در بلاد بندیلهٔ کهند با غنیم عاقبت‌وخیم مرهتهٔ دکن اتفاق محاربه افتاد ، چنانچه قبل از این رقم‌پرداز تحریر گردید و در عرض[1] دوهفته سه‌چهار قتال محشراتصال تیغ‌آزمای معرکهٔ سرافشانی گشت و هر مرتبه به‌مقامی ازهم جدا گردیدند ، نه‌این را ظفر و نه آن را شکست ، لیکن وقوع جنگ وجدل در اختیار آن خیره‌سران چیره‌دست مقرر بود ، از این راه که بعد از انفصال قتال آن گریزپایان بادرفتار ، تا خبردارشدن که آیا در کدام سرزمین رحل اقامت خواهند افکند قریب بیست کروه راه طی کرده آسایش‌گزین منزل می‌گشتند و قبل‌از آنکه جواسیس اخبار ، تعین‌مکان آن بی‌خانمانان صحرانورد معروض جناب وزارت‌مآب نمایندکه ،آن شغالان آهوخصال خود را در عرض راه هنگام کوچ به یك ناگاه از چارسو رسیده کارفرمای معرکه آرائی می‌گشتند. ازوقوع‌این‌حالت پیش‌از آنکه غارتگران دست به‌تاراج احدی دراز سازند اعتمادالدّوله و دیگرامیران هم‌رکاب موافق تدبیر وزیر خجسته‌تخمیر ، نوعی بنگاه را در میان گرفته برگرد و جوانب اسباب واموال‌افواج حلقه بسته و در پیش‌روی‌سپاه‌آلات توپخانه مانند جزایر و بندوق ورهکله وتوپهای خرد[1] وبزرگ تعبیه‌کرده از اول‌منزل تاآخر منزل به‌همین طریق قطع مسالك وطی‌طریق مهالك می‌فرمود و از هر طرفی‌که آن برگشته‌بختان فرس‌تاز میدان اظهار می‌گردیدند تیزدستان توپخانه ، به‌ممانعت افکندن بآن و رهکله‌ها و جزایر نمی‌گذاشتندکه قدم فراتر نهاده دستبردی نمایند و از هر طرفی‌که ارادهٔ دخول می‌نمودند به‌ضرب آتش‌افروزی توپخانهٔ رعدخروش برق‌آهنگ ، شرار تفرقه در خرمن جمعیت آن ملعونان می‌افکندند و زمانی چندین نبرد به همین عنوان صف‌آرای میدان وقوع

۱ ـ متن : خورد .

Marfat.com

گردید برآن‌گروه شقاوت‌سرشت، متیقّن و متحقق گشت که بیهوده سر به‌باد فنادادن‌است لاچار دست ازکارزار واکشیده رو به‌صوب اوطان خود[1] آوردند و اسباب و اموال‌که اندوختهٔ زمان ماقبل محاربهٔ وزیر بود به‌خاطرجمع دربلاد عرض راه فروخته درکمال تأنی و آهستگی طی راه نموده دربعضی منزل دو مقام و چهارمقام‌کنان می‌رفتند و تا جائی‌که قدم آنها رسیده ، باج و خراج خویش برذمهٔ ساکنان‌آن‌مکان مقرر نموده ، یکی‌از برهمنان خودرا بدطریق حکومت جهت تحصیل زر مقرری خویش گذاشته ، خود بددکن می‌رفتند و سال‌آینده باز معاودت بدهمان سرزمین نموده ، دست بدتاخت وتاراج دیگر بلادکه در سال گذشته قدم در آن مکان نگذاشته بودند در ایام حال نخست بدغارت پرداخته بعد ازحصول اسباب واموال و زر نقد که ازغنائم تعدی خویش متصّرف می‌گردیدند هنگام مراجعت حاکمی از جانب خویش درآن سرزمین گذاشته ، عنان بازگشت بدطرف دیگر معطوف می‌داشتند و افواج پادشاهی هرگاه جهت گوشمال آنها ازحضور مأمور می‌گردید هنگام مقابله ومقاتله درفکر نگاه‌داشتن خویش‌سعی بلیغ می‌نمودند تابدخیال استیصال آنها کوجرأت وکرایارای‌گوشمال بدهزارتلاش‌چه وزیر وچه امیر بدتر ازمحافظت ذات خود طاقت زیاده ازاین معدوم‌الاستعداد می‌شمردند برعکس دوران عالم‌گیری‌که صد سوار پادشاهی برهزار سوار غنیم رایت غلبه برمی‌افراخته و هرگز چنین رو نمی‌داد که هزار سوار مرهتهٔ دکن بر صد سوار هندوستان تیغ‌آزمای سبقت‌گردیده باشند ومدام این‌صد سوار [illegible] کثیره تاخته شمشیر خون‌ریز را ازسرافشانی آن تیره‌دلان [illegible] می‌گردانیدند و سنان نیزهٔ راست‌قامت را سینه جرامان [illegible] عندلیب نغمه‌سنج‌گوش‌نصرت‌صدا را بلندآهنگ نوای فتح وفیروزی‌می‌سرودند

مراجعت افواج‌دکن به‌اوطان خود

۱ ـ متن : خودها .

Marfat.com

برعکس‌این‌عهد وزمان‌که هزار سوار سرکار شهریاری به‌مجرد نمود صدسوار مرهتهٔ دکن مانند خیل زاغ که‌از دیدن کمان پر پرواز می‌گشایند راه فرار پیموده به‌غیراز آنکه درمقابل آن زبردستان پشت دهند پای تدبیرشان قایم نمی‌گشت و دست همت‌آنها به‌جائی نمی‌رسید .

از وقوع چنین اتفاقات آن گنریزپایان هزیمت‌خصال الحال نوعی پا درمیدان قتال قایم می‌سازندکه در زمان سابق افواج پادشاهی می‌نمودند .

باز خامهٔ عنبرین‌شمامد بسدسر سخن آمده به ترقیم مابقی احوال وزارت‌دستگاه‌که بعد سه چهار نبرد سرسری که درعرض راه به‌طریق دستبرد رو می‌داد ازاین عالم جلوه‌فرمای عرصهٔ اتفاق‌است‌که از روزفراربخشی وکشته شدن راجه‌رامچندبندیله تمامی متعلقهٔ پرگنات پادشاهی که قریب بیست لك روپید جمع [عایدات] آن می‌شود درقبضهٔ اختیار بهکونت‌ارارو بود دراین ولا از خاطرعاطر وزارت پناه خواهش استردادهٔ ممالك مذکور و استیصال آن خیره‌سر خودرأی سربرزد . از این‌جهت که برچهارپنج منزلی آن سرزمین رایت نزول مرتفع ساخته نبردآزمای معرکهٔ افواج دکن‌گشته بود ازآنجاکه بعضی موانع سد راه این‌عزیمت که در عالم غیرت وحمیت مقدم برجمیع‌امور[1] واجبی بودگردید چنانکه ازهمان مکان‌لوای فلك‌فرسای معاودت را دراهتزاز آورده فیض‌اندوز ملازمت معلای سلطانی گشت و از قضای سبحانی و اقتضای گردش‌آسمانی دراین‌مرتبه امیرالامرا خان‌دوران صمصام‌الدوله بخشی‌الممالك که به‌منصب هشت‌هزاری هشت‌هزار سوار دو اسبه وسه اسبه افتخاراندوز زمرهٔ امیران حضور و دور بود و در دودمان بابری به‌غیر از ابوالحسن آصف جاه ولد ارشد خواجه غیاث اعتمادالدوله‌که درابتدای عهد حضرت اعلی‌شهاب‌الدین محمدسلطان خرم شاهجهان پادشاه غازی عادل صاحب‌قران ثانی به منصب

۱ ـ متن : امورات.

Marfat.com

هشت‌هزاری مفوّض‌گشت و بعد از آنکه بمعهٔ هر سه سلطان والاعنوان یعنی فرزندان صاحب‌قران ثانی و دیگر سلاطین مقیده در اکبرآباد شرف‌اندوز دولت ملازمت‌گردید بمنصب نه‌هزاری نه‌هزار سوار سه اسبه وچهار اسبه بر اخوان و اقران شرف فضیلت اندوخت و سوای او دیگری به این منصب سرافرازی نیافته مگر نظام‌الملك آصف‌جاه و امیرالامرا خان‌دوران که این دو امیرگردون‌سریر به‌منصب هشت‌هزاری هشت‌هزار سوار دواسبه و سه اسبه امتیاز داشتند .

در یك روز وزارت پناه و امیرالامرا هم‌عنان یکدیگر از حضور موفورالسرور رخصت تنبیه افواج دکن کدرایت شوخی وبی‌باکی را فتنه‌ارتفاع ساخته عالمی را پامال حوادث رنگارنگ ، در این مدت چند سال بی‌خوف و هراس نموده ، علم تفوق برافراشته بودند ، یفتد ، رایت نهضت برافراختند ، وبعداز هم‌عنانی سه‌منزل راه امیرالامرا رو بدصوب اوطان فریق راجپوتیه آورد و وزارت‌مآب فرس‌تاز طریق اکبرآباد گشت حقایق سرگذشت دیوان اعلی اعتمادالدوله قبل از این رقم سنج صفحهٔ ترقیم گردید ودر این مقام صورت حال امیرالامرا مدارالمهام تمامی سلطنت که وزیر و وکیل مطلق گوش و هوش بر احکام او داشتند می‌پردازد یعنی زمانی که امیرالامرای منصور جنگ ازهم‌رکابی وزیر عنان بدصوب دیار منعطف سرعت رویدانی وادی مدعا گشت. از آنجاکه راجه‌جیسنگ‌دهراج راجهٔ بانوسا [illegible] که درعهد فراغت مهدسلطان روشن‌اختر محمدشاه [illegible] ششصد سال دارالخلافه حضرت اجداد اوست شهری بنام [illegible] شاهجهان‌آباد دهلی مسمی | به | یکی‌ملك [illegible] کمی‌از دارالخلافه ندارد و کاسبان جمیع اکتساب در آن شهر [illegible] صنعت‌طراز فنون پیشهٔ خویشند و سوای آن شهر ، بناد و سوزنی [illegible]

Marfat.com

درکمال استحکام برگرد شهرمذکور برپا گردیده که باکوه دعوی همسری دارد و هر برجش که مانند گنبد هرمان مصر خیال انهدام را برطاق بلند گذاشته از کثرت توپ و تفنگ شعله‌افروز کانون همسری باکره اثیر[1] اگر گردد چراغ دعوی خود را بصد دلیل آتش‌افشانی روشن می‌تواند نمود .

حرکت امیرالامراء به‌سرزمین راجه ادهراج

امیرالامرا بعد از قطع ده پانزده منزل راه ، وقتی که سرادقات ابهت و اجلال در سرزمین راجه‌ادهراج کجهواهه‌آسمان‌رفعت گردانید ، از آنجا که راجهٔ مذکور از دوران سلطان فرخ‌سیر دست گرفته واز خاك برداشته و بر افلاك رسانیدهٔ امیرالامرای حال بود و جمیع خطاهای[2] بزرگ او در پیشگاه حضور نوعی بحسن کردار برعکس مقدمه واجبی رونمای مرآت شاهد اظهار می‌گردانیدکه موجب نوازش تازه وسزاوار عطایای عالی می‌گشت و به دولت دستگیری امیرالامرا خان‌دوران دست قدرتش[3] همدست ید بیضای خودکامی گردیده یکدست ، دست بسیاری از قوی‌دستان بسته ، دست تصرّف بر بلاد متعلقهٔ آنها دراز ساخته ، مالکان را تهی‌دست از دست‌مایهٔ ملك ومال‌و اوطان گردانید . چنانچه از کنار دریای نربده تا دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد یکسر سران ملك را ، دوش از بار سر ، سبك گردانیده سراسر بلاد و مواضع آن سرگشتگان کوی برگشته‌بختی را متصرت گردید وتا مدت سی‌وچند سال‌کامل بدیکتائی رایت تفوق برجمیع اخوان واقران رفعت پیرا و فلك‌پیوند گردانید ومالکان ملك را بدهرقسمی که‌وقت اقتضا کرد ازپا درآورده بنای قدیم راجگی آنها را از روی زمین برکند و احدی از وارثان بلاد مذکوره را جلوه‌فرمای عرصهٔ شهود ونمود نگذاشت وسوای مواضع وقراء[4] زمین‌داران خرد[5] وبزرگ یکصد و بیست موضع حاکم‌نشین ملك پادشاهی که هرموضعی از آن حاکمی

۱ ـ متن : اسیر ۲ ـ متن : خطای ۳ ـ متن : دست قدرش .
۴ ـ متن : قریه‌جات ۵ ـ متن : خورد .

Marfat.com

جداگانه داشت به‌یکباره به‌تصرف خویش درآورد . زمین‌داران ستم‌رسیده و حکّام تظلم‌دیده تا مدتی فریاد الغیاث را گوش‌آشوب امیران حضور گردانیدند لیکن احدی گوش به‌حرف‌آنها نداشته مرهم تسلی بردل مجروحشان نگذاشت. آخرکار مأیوس گشته ناامید وحرمان‌اندوز ازپا نشستند ودست از دامان توقع واکشیدند و بعضی از زمین‌داران که از شکنجهٔ عقوبت وکمند ستم‌پیوند او مانند آهو از دام‌جسته خود را به‌حضور رسانیده بعد ازتلاش‌وتردد فوق‌طاقت، وقتی که‌دانستندکه به‌علت جانب‌داری امیرالامرا دراین‌عهد بدکام دل‌نخواهند[1] رسید ویارای برگشتن و رو بدوطن‌آوردن ازبیم هلاك که درخاطرشان ازآن سفاك بی‌باك به‌یقین نقش‌کالحجر[2] گردیده بود نداشتند اقامت‌گزین دارالخلافه گردیده، ایمن ازبودن حضور می‌بودند ،آخرکار بدهمداستانی امیرالامرا شبی مردم ادهراج بی‌خبر بد سروقتش رسیده، آن سایه‌نشین ظل یزدانی[را] که بدولت بودن حضور معدلت‌گنجور مطمئن‌خاطر از تشویش کید اعدا می‌بود ، یکباره پاره‌پاره کرده ، بی‌تعرض متعرضان و بی‌تشویش بازپرس محتسبان ، رو به‌مقام خویش آوردند و بعضی را در روز روشن به‌درون حرم‌سرای آن مظلوم ، قدم‌فرسای کوی طلب گشته ، ناگاه آن مقیم کوی بی‌خبری را تاخبردارشدن بی‌خبر از اخبارحیات مستعارگردانیدند .

ازاین قبیل چندی از راجه‌های بی‌خانمان که سرزمین متعلقهٔ آنها در تصرف خویش‌داشت بداین‌نوع خاطر خودرا ازتشویش هستی آنها فارغ‌گردانیده واین‌همه بدولت حمایت امیرالامرا بدوقوع انجامید و دیگر [illegible] بیست سال خاندنشین گردیده ، هرگز از وطن رو بدارالملک [illegible] ومکرر بدتماشای جنگ فیلان که ازمدت ششصد سال معمول [illegible] بوده و دیگری یارای این شوخی و جرأت چنین نداشت و راجهٔ مدکلیر

۱ ـ متن : نخواهیم ۲ ـ متن : کل حجر .

Marfat.com

می‌پرداخت. و اگرچه منهیان به عرض والای شهریاری می‌رسانیدند لیکن از جانب‌داری امیرالامرا جمیع اداهای همسری او را یکسر به‌تغافل بسر برده، ناکرده می‌انگاشت و هرگزحرف بازپرس وسخن عتاب‌آمیز بلندآهنگ قانون اظهار نمی‌گشت. دراین ولاکه امیرالامرا قدم درسرحد سرزمین وطن اوگذاشت قدری راه از مقام اقامت خویشتن از عالم استقبال توجه مبذول داشته بعد از ملاقات همدیگر امیرالامرا عنان اختیار خود را در این سفر به‌دست آن کافر مشدّد متعصب داده خود را درجمیع امور معذور داشت. وهرگاه از آن منزل کوچ فرموده قدم فراتر نهاد بسیاری از راجه‌های بلاد راجپوتیه خود را بدملازمت امیرالامرا رسانیده بدامید فلاح حال به هم‌رکابی رهنورد وادی رفاقت و به‌هم‌عنانی جاده‌پیمای کوی موافقت گشتند.

جنگ مجدد امیرالامرا با افواج مرهتهٔ دکن

از کهن‌سالان جهان‌دیده به تحقیق پیوسته که امیرالامرا خان‌دوران باکثرت احشامی از پیشگاه حضور علم عزیمت استیصال کرده، مرهتهٔ دکن را آسمان‌نورد گردانید که در زمان قدیم محی‌الدین عالم‌گیر و بعد از آن خاقان معظم بهادرشاه علیه‌الرحمه و در این عهد امیرالامرا به شوکتی و ابهتی رایت نهضت برافراشت که راجه ساهو پادشاه تمامی ممالك دکن‌که جمله غنیم در زمرهٔ ملازمان او منسلکند و موجب حکم او به تاخت و تاراج هندوستان قدم‌فرسای وادی جهان‌خرابی می‌گردند، از استماع اخبار نهضت امیرالامرا، باجمعیتی‌که کوه از بار آن گروه به ستوه‌آمده ودشت وصحرا به‌تنگ فضائی مطعون گردیده نوعی سراسیمه و پریشان‌خاطر گردیدکه به‌هزار دلیل بر استیصال خویش متیقّن‌گشت. ودر خاطر نظام‌الملك آصف‌جاه که در صحرای خودسری به‌شکار غزال مدّعا می‌پرداخت، نشطتی راه یافته ازاین راه‌که قریب هفتاد هشتاد هزارسوار راجپوت به‌معهٔ چندین راجه‌های صاحب حشمت وسوای آن نزدیك به‌چهل هزار سوار اهل اسلام در رکابش از دارالخلافه برآمده

Marfat.com

مستعد جان‌فشانی و تیغ‌آزمای سرافشانی بودند کـه بدناگاه تمامی امور[1] آن مهم [را] موقوف برصوابدید راجه ادهراج واگذاشت. چنانچه مطابق وانمود او امیرالامرا بدعمل می‌آورد و تخلف از فرمودهٔ او بدصدق تمام کافرماجرائی می‌شمرد.

از وقوع این اتفاق لشکر اسلام غیرت‌التیام باجمعیت تمام عرق انفعال برجبین آورده، روز و شب از تغافـل سردار و مدار کار بـر سر گروه کفّار چـون مار هر نفس بر خویش می‌پیچیدند و چارهٔ کار بنجز صبر و تأمـل نمی‌دانستند. لیکن دراین‌مدت‌کد راجد ادهراج زشت‌کردار همدست موافقت وهم‌پای مرافقت بود هرچد ازعالم تدبیر انجمن‌آرای وقوع گشت بنجز خفّت امیرالامرا وبی‌اعتباری سلطنت وسبك وانمودن اسلام مدعای دیگر زوتنی آئینهٔ ضمیر صغیر وکبیر نبود ومنقل این مجمل ازاین‌عالم جلوه‌فرمای عرصهٔ وقوع گردیده‌کد تامکنددره درهیچ مکانی افواج دکن صف‌آرای میدان انتهار نگردید، مگر بعد ازعبور درهٔ مذکور بدسود آمد. لیکن به تحقیق پیوسته کد نخست از مرهتهٔ دکن چهارهزار سوار از دریای نربدد گذشته وس‌تر میدان نمودگردید، وازکنار دریای نربده ازهر بلده‌ای و دهی دوسه‌ار وچهارسه‌ار کمر رفاقت آن ملعونان بسته بدتمنای اموال غارت، هرطرف روان می‌گشتند تاآنکه نزدیك بدهشت‌هزار سوار کد چهارهزار ازایشان وچهارهزار از [ ] مجتمع گردیده بدیك ناگاه ازموضع شهر بولندی دوسه‌میل [ ] کد غبار اظهار آن خیره‌سران چیره‌دست کحال بینش [ ] سلطانی کشید. گویند کـه بدمجرد شدن آن [ ] امیرالامرا خان‌دوران، بیست ویك حصه [ ] اردو جهت استیصال و پایمال ساختن آن [ ]

۱ ـ متن : امورات ۲ ـ متن : ارازل.

Marfat.com

ادهراج بدرنگی از انهدام بنای وجود شقاوت‌آمود آن‌گروه قلیل ترسانید که نگاه گرم برروی‌آنها مژه در دیدهٔ زندگانی خویش شکستن‌است. یعنی‌کشتن و دستگیر نمودن اینهـا چندان کاری نیست لیکن فردا کـه به‌طلب‌انتقام خون قوم خویش زیاده از مـور وملخ رو بدایـن وادی آورند کدام والاحشم عالـی‌سرانجام امروز در عرصهٔ شهود رونمای مرآت نمود است که از عهدهٔ کارزار آن فریق گم‌کرده طریق تواند برآمد.

هرچند سرداران عساکر پادشاهی از حمیت اسلام وغیرت دین ، چندان نکته سنج بزم مشورت گشتند که از نواب ایمائی و از ما تیغ‌آزمـای معرکهٔ سرافشانی‌گشتن، وان‌شاءالله تعالی وتقدس درکمترزمانی ومختصرمدتی تامنتهای دکن کـه ساحل دریای عمان است در حوزهٔ[1] تصرف ملازمان عالـی درآمده جمیع گردنکشان آن ضلع سرنخوت برپای‌کمترین متوسلان[2] این‌آستان نهاده باد غـرور از بروت بیرون خواهند نمود و از اخبار نهضت‌جنود ظفرآمود ، زلزلهٔ بیم و هراس دربنای خاطر ادنی و اعلی افتاده ، چنانچه خواب راحت ازچشم ، وتسکین دل ازطبایع سردار وتوابع[3] آن سرزمین رمیده و طایرهوش وطاقت نوعی پر پرواز گشاده که بجز شاخسار هوای‌عالم بی‌چارگی آشیان‌ساز اقامت نمی‌گردد وجهت فنای هستی این‌مشت ناکس‌که به‌صد خیرگی وبی‌باکی، موجب اغوای راجه‌ادهراج که به‌ظاهر دراظهار دوستی وهواخواهی‌جلوه‌فرمای محفل نمود است ودرباطن به‌سرانجام اسباب دشمنی تمام وکمال سرگرم تلاش وتردّد اقامت‌گزین‌کوی پایداری‌اند اگر به‌کمترین ملازم سرکار امرعالی به‌نفاذ پیوندد، دریك‌نفس بدفشارگلو حبس‌نفس‌آنها می‌تواند نمود وبعد از فنای‌وجود نامسعود مردود این‌گـروه سنگ تفرقه برشیشه‌خانهٔ مابقی افواج گران‌سنگ دکن افتاده ، نوعی پریشان ومضطرب‌آهنگ ساز تفرقه خواهد گردانید که تا

۱ـ متن : حوضه ۲ ـ متن : متوصلان ۳ـ متن : تابع .

Marfat.com

قیامت سلسله‌بند محبس‌عدم خواهند بود و آنچه راجه‌ادهراج از عالم مشورت نکته‌پرداز عبارت دیوان دغل است ، بر آن عمل نمودن دیده و دانسته ابواب خسران دوعالم برروی خودگشودن است و آبروی دین ودولت برخاك مذلّت ریختن ، وخود را به بی‌غیرتی وانمودن ، و سراسر مطعون خلق به بی‌حمیّتی گردیدن ، و درحقیقت مصلحت‌سنجی راجهٔ مذکور بالاتردد آبی‌است درتدکاه پنهان ، پاگذاشتن همان ویك نیزه‌آب ازسر گذشتن همان ، اعتماد بر دوستی اونمودن ، بدست خود شمشیر بدست قاتل خویش دادن است .

هرقدر رفیقان صاحب‌غرض از این عالم عبارت پیرای معانی فدویت گردیدند ازآنجاکه امیرالامرا قول راجه‌را گفتار افلاطون و تدبیرش را زیاده از صواب‌دید ارسطو می‌دانست وحدیث دولت‌خواهان را محض واهی ولاطائل شمرده ، بر اقوال دوستان صداقت‌اظهار عمل ننمود و آنچه آن کافر مردود فرمود بدصدق تمام سمع و طاعتا راکارفرمای وقوع گردانید ، چنانچه روز اول‌که آن ملعونان کفرمشرب ، صف‌آرای میدان نبرد گردیدند ، از این‌طرف مغلان کلاه‌پوش‌که قبل از نادرشاه بدهم‌عنانی علی‌مردان‌خان شاه ولایت بخست بدعنوان رسالت از پیش شاهنشاه فغفورستاده بدولالجیت سلطان زیبش احمد محمدشاه فیض‌اندوز ملازمت گردید و بعداز او محمدامین‌خان قلماقنی ولد اصلان[1] خان قلّر آقاسی نیز بدطریق سفارت بدهندوستان آمده بملازمت در بندر تهتهه بهلهر و دیعت حیات مستعار سپرد وطریق [illegible] از هم‌عنانی آن مردو ایلچی اقامت‌گزین بلاد هندوستان [illegible] قریب‌سیصد سوار درسرکار امیرالامرا منسلك بودند [illegible] آنها نیاورده چهار سوار از زمره سیصد سوار معین [illegible]

۱ ـ متن : اسلان ۲ ـ بعد از این کلمه عبارت : « درسرکار امیرالامرا منسلك بودند که درآن روز، دوباره‌تکرار شده‌است .

Marfat.com

گردیده خودرا برآن فئهٔ کثیره زده ، تیغ‌آزمای فرق مخالفان‌گشتند . از آن جمله یك تن‌ازآن چهارسوارسر درپی بد، جلوی برباد فنا داده مابقی سه‌سوار دو سر غنیم لئیم عاقبت وخیم را از تن زشت پیکر آنها جداکرده ، با کمال چستی وچالاکی خودرا به‌صف جنود خویش رسانیدند ودرهمان روز یك‌سوار دیگر از بابت غنیم بدمعهٔ اسب، زنده دستگیر افواج‌اسلام گشت. لیکن موجب پیغام راجه، آن اسیرعساکر اسلام‌را به‌اعزازتمام‌رخصت‌انصراف به‌سوی خیمه‌گاه خویش داده ، و او جانی بد دولت مربی‌گری راجه ، مفت بدر برده و مطابق وانمود آن مشفق کفار و رضای آن زشت‌کردار آن هرسه سوار کلاه‌پوش که خودرا برافواج اعدا زده ازمیان ده‌هزار سوار، دوسر سرکشان بریده، به‌امید آفرین و تحسین‌آورده ، نذر سم سمند آقای خویش ساخته بودند مورد عتاب و مستوجب خطاب‌گردیدند .

از نمود این ماجرا بعضی سرداران لشکر اسلام کباب خام سوز آتش غیرت وحمیّت گشتند لیکن امیرالامرا بدقسمی تابع احکام راجه گردیده بود وبه‌صریح می‌دانست‌که از وقوع این‌امور شنیعه، دست ازسرنام وننگ برداشتن وشرم وغیرت مردی را الوداع گفتن است . ازآنجاکه عنان توسن اختیار در کف آن غدار داده خودرا درجمیع امور بی‌اختیار مطلق داشت وآن بی‌انصاف هرگز نظر برخفّت وبدنامی اونکرده درتمام هندوستان به‌بی‌جرأتی وبی‌جگری تشهیر نمود و امیرالامرا از اول روز ملاقات تا هنگام معاودت هیچ امری از پیش خویش نافذ نگردانید وخودرا تمام وکمال پیش‌کش راجه ساخته هرفعل[1] قبیح که ازو درظاهر وباطن سربرمی‌زد امیرالامرا همه را به‌تن برمی‌داشت و هرگز پی بداصل کار او نبرده آن شقی مخالف را دوستدار یك‌رنگ خود می‌شمرد . لیکن آن بدبخت جهنم‌سرشت مطلق پاس آبروی چنین یار وفادار

۱ ــ متن : افعال .

Marfat.com

به‌کار نداشت وهرچه‌کرد سبب رسوائی وعلت بدنامی اوگردید و اصل حقیقت آن است‌که غنیم از بیم افواج بحرامواج اسلام، جرأت گذشتن ازآب نربده نداشت ، لیکن مطابق طلب راجه که متعهد آبرو ونقد زندگی آنها گشته ، بحدی خیره‌سر و چیره‌دست گردانید که آن ضلالت‌کیشان[1] گریزپا با وجود آنکه عشر عشیر از لشکر اسلام نبودند ، به‌مقابل سرادق ابّهت برافراخته به‌صد شوخی و بی‌باکی متصدی طاب چهارم حصهٔ محصول تمامی هندوستان گردیدند و آخر کار مدار صلح براین معنی صورت انجام پذیرفت که مبلغ بیست وپنج لك روپیه هرسال ازخزانهٔ عامرهٔ شهریاری بدسرداران آن گروه می‌رسیده باشد . لیکن باجی‌راد[2] رأس و رئیس فریق مرهته با وجود آنکه ازقوم برهمن بود[3] جرأت‌آزمای هم‌نبردی باجنود نامعدود سلطان انجم حشم گشت ومدام رایت تفوق برجمیع امیران و ارکان سلطنت برافراشته و احدی از سرداران حضور شهریاری را وجودی کالعدم[4] می‌پنداشت و فی‌الحقیقت قیاس[5] آن برهمن راه تحقیق می‌برد از این‌جهت‌که هرگاه بدجای زنّار تیغ دو دم را بدیك روئی‌حمایل افکنند شمشیر جرأت امیران پادشاهی یك قلم زنگ‌بسته قدم ازکوچهٔ تنگ غلاف بیرون نگذاشت و از آب نربده تا کنار سواد دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد دهلی که درمعنی دومنهد راه است جمیع راجه و رانادراد و دیگر ساکنان صاحب استعداد غرض راه تمام سیر مزاحمت جهان جهان عجز و نیاز در پیشش افکنده قبول اوامر و نواهی ان برهمن را چیوت خیال نمودند . چنانکه[6] راجه‌دهراج جکله بوجود چهل هزار سوار موجودی‌که مدام در رکاب او حاضر می‌بودند [illegible]

۱ ـ متن : ذلالت‌کیشان ۲ـ بعد ازاین اسم «که» زائدی درمتن آورده‌شده است.
۳ ـ در اینجا بعد از فعل «بود» فعل وصفی «گردیده» نیز آمده است‌که اضافه است
۴ ـ متن : کل‌العدم ۵ ـ متن : قیاس ۶ ـ متن : چنانچه .

Marfat.com

استعداد توپخانهٔ او به‌جائی رسیده بودکه به‌آن ساز وسرانجام اگر قصد محاربه قیصر وخاقان می‌نمود استبعادی[1] نداشت. با این‌همه ساز وبرگ قتال، ابواب مصالحت‌گشوده از مدت ده دوازده سال هرسال مبلغ پانزده ، بیست لك روپیه از خزانهٔ عامرهٔ شهریاری ، بدوطن خود ، به‌معرفت امیرالامرا از عالم نهانی طلب داشته آنچه به خاطرش می‌رسید به مامی‌رام سردار مرهتهٔ دکن می‌داد و مابقی زر مذکور[را] خود متصرف می‌گشت. و زمانی‌که دوازده سال به‌این منوال گذشت و مقدمهٔ مسطور استمرار پذیرفت به‌همان مثل که چاشت خور بتر ازمیراث‌خور[2] گفته‌اند در این ولا که امیرالامرای خان دوران متعهد قتال و جدال آنها گشته با شوکتی و حشمتی که از حساب وکتاب افزون بود و از قیاس و تخمین[3] بیرون از آنجا که بردوستی راجهٔ منافق‌خصال اعتماد نموده سررشتهٔ اختیار خویش را درکف او نهاده بر اقوال صواب اتصال هواخواهان معتمد یك‌سر پشت داده ، روی قبول به سخن‌مخالفانهٔ راجه آورد تا آنکه بعد از قیل و قال فراوان بنای صلح بر این وجه رونمود که چهل لك روپیه در وجه مواجب سی‌هزار سوار فوج مرهته هر سال از سرکار سلطانی به آنها تنخواه می‌شده باشد وآن فوج خودرا در احکام پادشاهی مطیع و منقاد ساخته بدهرکاری‌که مأمورگردند به‌جان و دل کوشیده تغافل و تهاون نورزند وچنان مقررگردید که باجی‌راد به‌معهٔ دیگز سرداران موجودی بزم‌آرای هم‌کلامی با امیرالامرا گردیده سخن مصالحت را بی‌وجود میانجی روبرو درمیان آورده رایت مراجعت بدصوب اوطان خود برافرازند .

صلح باجی‌راد با امیرالامرا

به‌این قرار روزی‌که وعدهٔ ملاقات رونمای مرآت تحقیق گردیده بود امیرالامرا درتمام روز از دم‌صبح تا سرشام درانتظارآن گروه مغرور منکربسر برده بعد از گذشتن یك پاس شب ، از ملاقات آنها ناامیدی دست داد چنانچه

۱ـ متن: ابعادی ۲ـ منظور چشته‌خور بتر از میراث‌خور است ۳ـ متن: تخمیناً.

Marfat.com

روز دویم با وجود قرب جوارکه مقابل یکدیگر سرادق نزول برافراخته بودند آخر روز بهملاقات امیرالامرا توجه مبذول داشته ، چهار سردار که در زمرهٔ ملازمان باجی‌راد[در]دیوان اعلای[1] راجه‌ساهومنسلك بودند ازجانب باجی‌راد جهت استحکام بنای مصالحت رو بهسرادقات امیرالامرا آوردند . وقتی‌که چهار سردار معتبر مصاحب خان‌دوران از فریق هنود رفته ازعالم‌گروگان در خانهٔ آنها نشستند آن زمان بی‌خوف و هراس سوار گردیده به خیمه‌گاه امیرالامرا بهمعرفت راجه‌دادهراج جلوه‌فرمای محفل اتحاد گردیدند و هروعده‌که فیمابین ایجاب وقبول پذیرفته بود . دراین صحبت از تقریر زبانی رقم‌سنج صحیفه تحریر گشت وقضا را چند روز که ایام صلح وصلاح بود سه چهار هزار سوار غنیم بهتاخت وتاراج بلاد پادشاهی فرس‌تاز عرصهٔ غارت‌گشتند . از این خبر صداقت‌اثر راجه‌دادهراج موافق مصلحت دید خویش از امیرالامرا به همعنانی ملازمان پادشاهی که در آن روز در زمرهٔ متعینهٔ او مقرر گشته بودند روی‌توجه بهصوب وطن‌خویش آورد. قضا را روزی‌که بر دو فرسنگی [illegible] که در [illegible] هندوستان بهسیر حاصلی زبانزد خلایق بود خیمه‌گاه دولت برافراخته بود [illegible] منهیان راست‌گفتار خبر تاراج آن شهر کثیرالشهر درخیر آوردند . راجه [illegible] مطلق گوش به اخبار این مقدمه نداشته سخن جواسیس معتبر را [illegible] فراموش انگاشت و روز دیگر عنان توسن عزیمت را از آن [illegible] ساخته با کمال استعجال رایت توجه بهصوب وطن [illegible] بی‌باك نوعی مطابق اغوای راجه در تاراج آن [illegible] گشتند که خانه‌های بسیاری از اغنیا [را] [illegible] رسانیدند خصوص خانهٔ قاضی آن مقام که از [illegible] شریعت بود به اشتهار تمول [illegible] دادند و آن

۱ ــ متن : دیوان اعلی راجه   ۲ ــ متن: معموری .

پیر منحنی را درشکنجهٔ توبیخ و تعزیر[1] کشیده هرخفتی‌که مقدور طاقت‌آن ملعونان جهنم‌سرشت بود جلوه فرمای دارالمظالم بی‌ایضاح گردانیدند ویك خانـهٔ مفلوك از دستخوش تاراج آن ستمگـران محفوظ نماند و زمانـی که سه چهار روز به خاطر جمع اقامت گزین آن مکان گردیده پی سپر غارت و دستخوش تاراج نمودند وهنگامی که این معنی متیقن‌آن مردودان گشت که الحال هیچ احدی دراین بلدهٔ آباد سلامت از دستبرد آنان[2] نمانده و به روز سیاهی گرفتار گشته که نان شبینهٔ آنها به‌جز قرص ماه پیدا نیست .

بعد از تحقیق این ماجرا دست ازخرابی آن شهر واکشیده قدم به‌صوب مقام اقامت خویش‌که محاذی سرادقات امیرالامرا فلك رفعت‌گردانیده بودند گذاشتند و راجهٔ لعین از دوفرسنجی‌آن مکان غارت‌زده که هنوز جنودخرابی برآن موضع نتاخته بود به تغافل گذشتن دلیل رضای‌آن کافر مشدد به‌وضوح می‌پیوندد ، خصوص در آن روز آتش‌افروز،کـه چهل هـزار سوار موجودی بد همرکابـی او فرس‌تاز میدان رفاقت بوذنـد ، سرسری از سر آن سرزمین گذشته رو بدوطن خویش‌آورد وفوج اسلام‌که امیرالامرا بدرفاقت راجهٔ مقهور مردود ، مقرر نموده بود به‌موجب اظهار راجه خرج سد چهار روزه برداشته بودند ودراین‌ولا که ده دوازده روزگذشت وجنود سلطانی جهت قوت هرروزه کمال تصدیـع کشیدند سرداران اهـل اسلام مکرر به عرض راجـه صورت تهیدستی خویشتن را نقش‌بند جراید اظهارگردانیدند و هنگامی‌که این‌ماجرا به تکرار انجامید و به غیر از تغافـل جوابی از راجهٔ مذکور مسموع آنهـا نگشت لاچار چندی از سرداران فریق احدی و خاص جوکی وخاص جلو و دیگر فرقدهای[3] معتبر پادشاهی مجتمع‌گردیده با راجه نکته‌سنج انجمن بیان

۱ ـ متن : تعذیر ۲ ـ متن : مایان ۳ ـ در متن : قبل از «فرقه‌های» حرف «که» آمده است .

Marfat.com

گشتند چنانچه فیمابین سخنهای پست و بلند زبانزد تقریر گردید . آخر کار بر زبان راجه گذشت که جهت خرج کمال تصدیع روداده پیش‌سردار خود رفته ظاهر سازند و اگر شش‌ماه دیگر در این مقام اقامت‌گزین کوی احتیاج خواهند بود یك دام کسی به‌شما نمی‌دهد . و از مراجعت بهترامری[1] جهت فلاح حال‌شمایان متصور نیست، بعد ازگوش‌آشوبی این سخن بعضی‌ازسرداران قریب دو سد هزار سوار از عساکر راجه با خشونت و سخت‌گوئی تمام جدا گردیده جاده‌پیمای وادی مراجعت به جانب خیمه گاه خویش کد در لشکر امیرالامرا برپا بود گشتند . از آنجا که با راجد بدرستی سلوك مخالفانه در میان آورده بودند موجب اغوای آن دشمن اسلام فوج‌گران سنگ غنیم در عرض راه سدّ طریق آن بیچارگان کوی بی‌خبری گردید ، و با وجود آنکه مخالفان بد چندین درجد مضاعف فوج اسلام صف‌آرای معرکهٔ قتال گردیده بودند لیکن بدقوت دین متین نوعی تیغ تیز را کوکب‌افروز دیدهٔ آن سیدبختان تیره‌روز گردانیدند که کاری نساخته هنگام شام عنان انصراف بدصوب مقام اقامت خویش آوردند . از آنجا که قرب مقام بدوطن راجد داشت از این خبر کدورت‌ثمر شباشب فوجی بزرگ با عالم عالم اسباب توپخانه، هنگام سحر رسیده آن خوف زدگان عرصهٔ جدال را قوی‌دل ساخته رو بدمیدان معرکه آرائی آوردند .

در این روز تیراندازخان سردار بسیاری از فریق احدی غیرت و شجاعت حمیّت اسلام را کار فرموده نوعی پا را در آن میدان جان ستان هستی‌بند اسکندرگردانید که دوست و دشمن بر تیغ و بازو وپردلی و صاحب حکمرانی او نغمه‌سنج قانون تحسین و بلند آهنگ سازآفرین گردیدند لیکن از دم صبح تا جلوه‌فرمائی لعبت شام ظلام دستبردی نمود که بد بیضای شجاعت از کف

۱ ـ متن : اموری .

Marfat.com

دستش شعشعه‌افروز دیدهٔ اعدا گردید . از آنجا که قلت رفقا و کثرت فوج مخالف در آن روز از حساب افزون بود تیراندازخان وقتی‌که از رفیقان کم کسی را پا برجای جانبازی مشاهده نمود و امداد اعداء هر نفس در افزایش بدرأی‌العین دیده ، دست ازآب حیات مردانه شسته پا را قائم‌گردانید تاآنکه نقد زندگی را بەتاراج عساکر نیستی در داده مردانه روی توجه بەصوب عالم عدم آورد وسرخ‌رو پیش خالق وخلق خود را وانمود . وسوای او بسیاری از سرداران[1] در آن روز حسرت‌اندوز بی‌کسانه بر خاك هلاك افتادند که کسی بەسر وقتشان توجه مبذول نداشته بەکفن ودفن آنها نپرداخت ومفت بەعلت اغوای راجه قریب پانصد تن بەاین خواری وخفت جادەپیمای وادی عدم گردیدند و قریب پانصد تن از تنگی عرصهٔ کارزار خود را پیاده ساخته پلنگ پا از آن معرکه جانی مفت بدر بردند . و بسیاری را اسب و سلاح[2] ولباس‌که در بر داشتند از دست رفته عریان و تهیدست گدائی‌کنان بعضی زخمی وبعضی صحیح و سالم ، خود را بەخانهٔ خویش رسانیدند وآنها که رو به لشکر امیرالامرا آورده عرض احوال خود را درجناب آن امیر زنگ بستهٔ شمشیر ، معروض داشتند . لیکن جهت رضای خاطر راجه ظلم‌کیش آن بیچارگان تاراج گردیده را درمعرض عتاب وخطاب مستوجب گوناگون‌گناه ، وسزاوار انواع جرایم گردانیده حکم اخراج آن بی‌خانمانان ستم کشیده از لشکر خویشتن فرمود وبعد از آنکه آن ظلم دیدگان[3] در پیشگاه سلطنت خود را بەحالتی که گدایان دربدر بر آنها تفوق داشتند رسانیده صورت احوال خویش را آینه‌وار شاهد اظهار گردانیدند ، شهریار دوران محمدشاه روشن‌اختر [فرمود] که جمیع کسانی‌که مصدر پرخاش با راجه‌ادهراج گشته معرکه‌آرای

کشته شدن تیرانداز خان

---

۱ ـ متن : هرسرداران ۲ـ متن : صلاح ۳ ـ متن : تظلم دیدگان .

Marfat.com

افواج غنیم گردیده‌اند یك قلم برطرف و اسمشان از دفترخانهٔ پادشاهی محو سازند.

مصالحهٔ امیرالامرا با غنیم

و بعد از تحریر سرگذشت ملازمان سلطانی به نگارش صورت حال مصالحه امیرالامرای خان‌دوران باغنیم عاقبت وخیم می‌پردازد که آن هرچهار سردار که از جملهٔ ملازمان باجی‌راد، ملازم راجه‌ساهو، بعد از ملاقات امیرالامرا و استقرار مواعید طرفین، عنان معاودت بدخیمدگه خویش معطوف داشته حقیقت صلح معروض باجی‌راد گردانیدند دیگر موجب وانمود راجه‌ادهراج سند مبلغ مواجب سی‌هزار سوار مرهته ازسرکار پادشاهی و سند حکومت بلاد مالوه که ازچندین سال متعلق به راجه‌ادهراج بود وغنیم مطابق اغوا و راهنمائی او متصرف گشته در این ولا به نام باجی‌راد، سردار افواج مرهته مرقوم نموده هر دو سند را بدمعرفت راجهٔ مذکور پیش باجی‌راد ارسال داشت، اگرچه غنیم محتاج سند امیرالامرا نبود و از راه خودسری از پنج شش سال [پیش]، تمام ممالك مالوه بمعهٔ دیگر بلاد قرب جوار به کمال استیلا در قبضهٔ تسخیر خویش داشت و بر هر بلده جداگانه حکمی از جانب خویش نشانیده محصول آن مواضع راکه قبل‌از این در سرکار پادشاهی واصل می‌شد از روز تسخیر تا امروز که خود متصرف می‌شود الحال صاحب سند گردیده روز دیگر کوچ نموده به تاراج بلادی که تا این زمان دست‌قدرت آن گریز پایان به دامان قرب وجوار آن ضلع نرسیده بود بعد از مقوله بی‌خوف و بیم وهراس علم ایبت را فلك‌ارتفاع ساخته بعد از [illegible] مواضع نیز از طرف خویش حکام نصب فرمود و بعد از ادای مقدمهٔ مذکوره امیرالامرا بدخاطرجمع سرادقات معاودت را بدجانب دارالخلافه هسته قمری‌گردانید. لیکن امیرالامرا یقین می‌دانست که راجه‌ادهراج در پرده لعبت دغل می‌بازد ومدتهای او بدغیر از بی‌اعتباری سلطنت و [illegible]

Marfat.com

ارکان حضور دیگر ماجرا رونمای مرآت شاهد اظهار نمی‌گردد .

ازآنجاکه بر اتحاد راجه کمال اعتماد و بر دولت‌خواهی او وثوق کلی داشت و به‌تحقیق می‌دانست کـه او به‌غیر از دغل و مکارگی فعلی دیگر بعمل نخواهد آورد ، می‌دید ویارای دم زدن نداشت . لیکن رفقای امیرالامرا چه از زمـرهٔ امیران و چه از سلك ملازمان عمدهٔ خانـگی از غیرت ایـن صلح به‌زور کـه از جانب مدعیان تمام غرور و سرکشی و باوجود صلح هرروزی به‌تاراج یك‌طرفی علم عزیمت را مرتفع ساخته ، ازصامت وناطق اثری درآن آبادی نمی‌گذاشتند ، و امیرالامرا این‌همه خرابی ملك را به‌دیدهٔ ظاهربین می‌دید و می‌شنید واز بیم آزردگی راجه‌ادهراج یارای ممانعت باوجود کمال قوت وجهان جهان قدرت نداشت. اگرچه راجه ابهی‌سنگه زمیندار جودهپور میرتهد سردار قوم راٹهور که باسی‌هزار سوار درآن ایام بدهم‌رکابی امیرالامرا دشت‌نورد کوی رفاقت بود مکرر به‌عرض رسانید کـه این احقر بی‌استدعای مدد و اعتضاد افواج پادشاهـی به نیروی بازوی خـویش مطابق حکم عالـی بداستیصال ایـن گروه فتنه‌انگیزآشوب‌افکن می‌پردازد و متعهد انهدام بنای هستی این‌گروه انبوه می‌گردد امیرالامرا از استماع این ماجرا به‌جواب دور از صواب مبادرت نموده می‌فرمود کـه ما را از وقوع شوخی این خیره‌سران به‌تغافل بسربردن مصلحتی است عالی و سرسری از سر این چیره دستان عالم خراب‌کن به‌تأمل‌گذشتن دلیل مقدمهٔ عمده باید شمرد . از این‌جهت به‌مدارا ومواسا مقابل سلوك ناهموار ایشان[1] سلوك می‌فرمائیم تااین‌گروه انبوه برگشته شکوه از سر جهان‌آشوبی درگذشته ترك خرابی بلاد وآزار عباد نمایند . از این‌جواب بعضی از نوکران خانگی‌که راه عرضی درخدمت آن امیر داشتند بلاتحاشی به‌عرض رسانیدند که قبل ازاینکه نواب اقامت‌گزین دارالخلافـه

تقاضای راجه ابهی سنگه

۱ ـ متن : اوشان .

Marfat.com

بودند این قدر جرأت‌آزمای بی‌باکی نمی گردیدند ، الحال که فیض‌اندوز ملازمت عالی گردیده‌اند قدم جسارت پیش گذاشته دست بیداد بتاراج بلاد و آزار عباد نوعی دراز ساخته‌اند که بلاشك از ظلم این یأجوج‌طینتان بنی‌نوع انسان شاید که در این ممالك پابرجا نتواند بود . از این راه که هر سال پایمال لگدکوب این سیدلان بی‌ترحم گردیده ، اندوختهٔ عمرها بر باد فنا برداده ، محتاج لب نانی می‌گردند وآن‌هم بعد از ماهی اگر مانند هلال از دور رونمای اوج اظهارگردد ، باهمدیگر به مبارکباد لب‌گشوده ، بهمان رؤیت فقط دلی شاد می‌نمایند ! در این صورت اقامت آنها در مقام خویشتن به‌کدام دلیل وبرهان تصور توان نمود ویقین حاصل است‌که هرگاه درپیشگاه نگاه نواب نامدار بتاخت و تاراج قرب و جوار خیمه‌گاه می‌پردازند و شهر سانبهر را که به دولت بسیاری محصول از جملهٔ بلاد معظمه می‌شمارند در این وقت که خود بدولت و اقبال نواب عالی‌جناب درقرب آن مکان سرادقات ابهت واجلال را افلاك رفعت ساخته باشند آن بدذاتان خیره‌سر نوعی بتاراج آن ضلع آتش‌افروز بیدادی گردیدند که خاك آن مواضع را برباد داده بنیش به آب رسانیدند و راجه‌دهراج بر دو سه فرسخی آن مکان خیمه‌گاه نزول برافراشتند بافوجی که جنود غنیم لئیم دیدند[1] آن فوج نبوده طاق کوشش به فریاد مظلومان ستم‌رسیده نداشته بتغافل پرداخت، وسریع ممالك پادشاهی را بغارت داده ، خجالتی نمایان باز گذاشت و وای از آن روز که نواب [illegible] به صوب دارالخلافه خواهند آورد این دون‌نهادان[2] [illegible] و قرار نگردیده از پس پشت چه قیامت‌ها که بوقوع [illegible] !

یقین حاصل است که از قفا زده دست از سر [illegible] این فوج [illegible] برداشت . از این جهت که این چاشت‌خوران[3] ازچندین سال کوش بر [illegible]

۱ـ متن : ده بکن ۲ـ متن ده‌نهادان ۳ـ [illegible]

Marfat.com

راجهٔ مقهور دارند و موافق راهنمائی او بعمل آورده‌اند و می‌آرند ، وآنچه در این مدت از تدبیرات عالی راجه جلوه‌فرمای عالم اظهار گردیده به‌غیر از خفت اهل اسلام و بی‌اعتباری سلطنت و انفعال‌اندوزی ارکان دولت در پیشگاه نگاه اهل بصیرت ماحصل دیگر متمشی نگشت . از این قبیل‌گفتگوی فراوان هواخواهان آبروطلب زبانزد تقریر گردانیدند لیکن امیرالامرا همه را به‌تن برداشته ، باطن خود را به هواداری راجه بحدی محو داشت که نه برخرابی ملك ونه بر تصدیع خلایق وند بر زبونی سلطنت و آبروی خویش نظر تأمل فرمودآخرکار به‌مجردکوچ نمودن آن امیر ازآن مکان همان حرف وحکایت ناصحان عاقبت‌بین به‌وقوع آمد . چنانچه بلادی که قبل از این دست تصرف آنها به آن سرزمین نرسیده بود درایـن ولا بعد از مصالحه به‌خاطرجمع در تسخیرآن مواضع‌کوشیدند .

لمصنفه :

چو سردار نامرد باشد به‌جنگ — کند کار روباه جنگـی پلنگ
سپه گـر بود نامـدار و دلیر — وزان هر یکی همچو غرنده شیر
چو افتد به سردار مجهول کار — شود زال آن رستم نـامـدار
دلیـری و مردی دم کارزار — چه جوئی ز سردار ناکـرده کار
چو سردار باشد ز روی یقین — دلیر و بهـادر بـه میدان کین :
دود بر صف شیر شرزه شغال — کند رستمی هـا یقین پیر زال

و شهریـار دوران سلطان روشن‌اختر محمدشاه تازمانی کـه امیرالامرا رهنورد وادی سفر بود مدام در روز پنجشنبه وجمعه طعام‌های لذیذ ونفیس پخته به‌مسجد جامع که مستحقین بسیار به دولت آثار مبارك در آن مکان متبرك بسر می‌بردند می‌فرستاد و می‌فرمودکه جهت سلامتی ذات امیرالامرا دست دعا بردارند و از برای زود آمدن آن امیر نیز اشتغال می‌ورزیده باشند تا روزی

Marfat.com

که امیرالامرا فیض‌اندوز ملازمت والا گردید ارسال طعام هرروز پنجشنبه و آدینه استمرار پذیرفته بود و در روز ملازمت آن همه عیش و نشاط از ضمیر منیر آفتاب تنویر پادشاه عشرت‌تخمیر سر برزد کـه ترقیم صورت حال این بهجت و سرور مقـدور نقش بندان مانی‌قلم و بهـزاد نـژادان رنگین رقم نتواند بود.

اگرچه در این عزیمت‌که در مدت‌العمر خویش، ازآن بخشی‌الممالک کد سردار تمامـی افواج بحر امواج پادشاهی بود، سراسر نکـرده کاری و ناسرداری جلوه‌فرمای عرصهٔ شهودگردیده ازآنجاکه در مدت بیست وپنج سال ایام امارت و دارائی ومدارالمهامی خویش. حرکت مذبوحی[1] کد بعمل آمد همین سفر خجالت‌ثمر است و سوای این مهـم بی‌جنگ و قتال، هرکـز از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد چد در ایام سلطنت شهید مظلوم سلطان فرخ سیر بن سلطان عظیم‌الشأن فلاطون‌فطرت ارسطو تدبیر سکندر شکوه، رستم یزدان چد در این‌عهد بیداد مهد، قدم از آبادی بدصحرا نهاده ودر این سفر آنچه بدلشکر نکبت‌اثر شهریاری رسید صدر این‌صفحه مخ آن حکایت، وقبل از نهضت امیرالامرا سد چهار سال بیشتر مظفرخان برادر خرد[2] امیرالامرا [illegible] دفع این بلای هند خراب‌کن آمده، تا نزدیکی بلدهٔ سرهند [illegible] مالوه هنگام بازگشت آن مفسدان بدسوی اوطان قریبهٔ خویش [illegible] تعاقب بدخیال خویشتن گردیده از بلدهٔ مذکور [illegible] منصرف گردانید، چنانچه هنگام داخل شدن آن امیر [illegible] غلط یکی از ظرفای این شهر تاریخی گفته [illegible] [است] یافتند اعداد لفظ مظفر هم از روی [illegible] هشتاد وپنج وفی الحقیقت این اتفاق در سنهٔ هزار و یکصد [illegible]

۱ ـ متن: مذبوحی ۲ ـ متن: خورد

Marfat.com

شاهد اظهارگشت[1] وبه‌علت تغافل امیرالامرا از استیصال گروه مرهته و دیگر مقدمات انفعال بینات ظریفان دارالخلافه قصاید غرا وغزلهای طولانی وبسیار از اشعار آبدار رنگین مضامین موزون نموده زبانزد اشتهار گردانیدند. چنانچه در آن شهر کم کسی باشد که به‌زبان فارسی آشنا بوده به‌تقریر این اشعار بلند آهنگ ساز اظهار نگردیده و هیچ مجلسی و محفلی در آن ایام خالی از این ذکر نبود و خوش‌طبعان حسن معاشرت. چه نغمه‌های مخالف آهنگ خارج نوا که در حق امیرالامرا نکته‌پرداز بیان نمی‌ساختند، لمصنفه:

به افعال قبیح ناسزاوار — نگردد هیچ‌کس یارب گرفتار
هرآن‌کس راکند تشهیر یزدان — نخستین او شود محکوم شیطان
از او افعال چندی سر برآرد — که رسوائیش یکسر بر سر آرد
خلایق زو شود یکباره بیزار — جهان خیزد برو از روی انکار
نماند قدر او در چشم مردم — شود صد ساله قدرش در دمی گم
هرآن‌کس راکه حق بخشید عزت — نبیند تا دم آخر مذلت
هرآن‌کس راکه خوار وزار سازد — دل مردم ازو بیزار سازد

و از روزی که پادشاه عهد وزمان سلطان روشن‌اختر محمدشاه [را] اخبار عبور آن ملاعین از دریای نربده، وخیمهٔ دعوی به‌مقابلهٔ امیرالامرا برافراشتن مسموع [شد] اکثر ایام پنجشنبه و آدینه طعام‌های لذیذ نفیس پخته به‌آثار مبارك که در مسجد جامع موجب حکم بهادرشاه گذاشته بودند فرستاده به‌مساکین ومستحقین قسمت می‌نمود و دعای سلامتی ذات امیرالامرا

---

۱ ــ متن: پس از این مطلب دوباره‌چنین آورده است: «واعداد لفظ جنگ هفتاد و سه باشد و فی‌الحقیقت این اتفاق در سنهٔ هزار و یکصد و پنجاه وسه جلوه فرمای شاهد اظهارگشت».

Marfat.com

وبه‌خیریت بازگردیدن‌استدعا می‌کرد و روزی که به‌همعنانی ابهی‌سنگه راجه جودهیورمیرتهه که پایتخت بلاد تاروارا ند مفتخر و مباهی بدملازمت پادشاهی گردید هرچند راجه ابهی‌سنگه خواست‌که حقیقت دغل‌بازی راجه‌ادهراج و وانمودن صفت‌شیر آن شغالان را درپیش امیرالامرا وصولت آنها در دل‌دیگر امیران افکندن به‌عرض والا رساند که امیرالامرا پیشدستی کـرده به‌خبط دماغ وطغیان[1] مرض ماخولیا اورا درخدمت والای شهریاری متهم‌گردانید و به‌نوعی تقریر دلپذیر خویش به‌برهان و دلیل دور از کار دلنشین آن صاحب تاج و تخت نمودکه هرگاه راجه به‌اظهار آن ماجرا می‌پرداخت شهریار زمان بدتبسم ،گرم تکلم‌گردیده اورا مشغول دیگر حدیثات می‌گردانید و نمی‌گذاشت که او سرسخن این‌ماجرا گشاید . آخرکار وقتی‌که متیقن و متحقق گشت‌که سلطان عهد نیز مانند خان‌دوران از استماع نیرنگسازی راجه‌ادهراج پنبهٔ تغافل درگوش است ترك اظهار مدعای خویشتن را اهم و انسب دانستند ، آن مقدمهٔ صداقت‌آثار را خواب فراموش وخیال لاطائل تصور نموده از سر بیان آن درگذشت وتا مدت یك‌سال کامل درحضور سراپاسرور عیش گنجور اقامت ورزیده بدموجب امر شهریاری رایت مراجعت بدخوب وطن برافراشت لیکن راجه‌ادهراج از خبث باطن و قساوت قلب اورا درحضور پابند مطالب ضرور دانسته بدغنیم لئیم اشارهٔ تاراج و خرابی بلاد متعلقه اونمود . آن بدبختان شقاوت‌شعار بدهمان مثل‌که :

در جنون دیوانه را دنکی بس است

خـانه پر شیشه را سنگی بس است

وبزرك نژادان عالی‌فطرت وعالی فطرتان بزرك‌نژاد فرموده‌اند که: گرگ را دریدن میاموز کـه این صفت خود ، خوی اوست ، جاده‌پیمای آن

۱ ـ متن : طغیانی .

Marfat.com

سرزمین گردیده مرتهه را که بلدهٔ معظم آن وادی است به‌حدی جرأت‌آزمای غارت و تاراج گردانیدند که شرح آن بجز خرابی بصره مضمون تازه ندارد وسوای‌آن شهر بردیگریات[۱] قریات[۲] ومواضع‌دست‌تصرف‌درازساختد تاجائی‌که قدم شوم این بوم‌نژادان رسید ، دران مرز وبوم اثر آبادی و علامات معموری نماند وراجدابهی‌سنکه درحضور این خبرفتور وفساد استماع نموده مانند مار نیم‌کشته برخود پیچید لیکن بدعلت بعد مکان و طول طریق مطوّله از تدارك دست بدست خود را معذور داشت انتقام این بیداد را به‌وقت دیگر حواله نمود لیکن آن غارتگران گریزپا ، درعرض چند روز مختصر ازتحصیل مدعا واپرداختد فرس‌تاز وادی معاودت به‌صوب خانمان خویش گردیدند ودر عرض راه زیاده ازسالهای‌گذشتد بدعمل قبیحهٔ خویش پرداختند ، وسال دیگرهنگام عزیمت خویش از وطن مألوف بدصوب هندوستان بدهمان دستور استمراری خود نخست قدم دربلاد مالوه‌گذاشته خزانهٔ زر تحصیل‌آن سرزمین‌که درمدت مابعد جمع شده بود روانهٔ دکن گردانیده و بدتازگی آن بلاد متعدده را تنسیق و انتظام بخشیده رعایا را درکنف حمایت خویش محفوظ داشت .

به تحقیق پیوسته کد از روز اول قرارداد محصولات مواضع بلاد متفرقه آنچه فیمابین مشخص گردیـده دامی و درمی سوای آن زر از رعایا به‌خرج نیامده ، برخلاف عهد حکام شهریازی که سوای مبلغ سرکار سلطانی دو چند دیگر اخراجات بالا دست از مزارعان و برزگران می‌گرفتند گویند کـه از عدالت پیرائی فریق مرهته بحدی رعایای آن ضلع درمهاد امن و امان آسوده حال واز کشمکش[و] زیاده طلبی حکام ماقبل فارغ‌بالند که درهیچ دورانی و زمانی بداین فراغت و راحت نشان نمی‌دهند وهرگز محصل زر بر در خانهٔ رعیت سرگرم تقاضا در این مدت چند سال نگردیده و ساکنان آن به دولت

---

۱ ـ متن : دیگر بر ۲ ـ منظور « قراء » است .

Marfat.com

فرمان پذیری غنیم بی‌خبر ند. ازحدوث نوایب دوران دراین سال‌که سنهٔ هزار و یکصد وچهل وهشت هجری است غنیم لئیم عاقبت وخیم قدم جرأت بدسبقت اندوزی و دست جسارت به‌پیشدستی فراخ‌پای ودراز ساخته نخست ازسرزمین متعلقهٔ بلاد مالوه پیش گذاشته و هیچ مکانی اقامت‌گزین کوی تفکر و توهم نگردیده به تاخت و تاراج حوالی آن ضلع پرداختند و از آن مکان بدیك فرس‌تازی معرکه‌آرای سواد کوالیرکه برچهار منزلی مستقرالخلافهٔ اکبرآباد واقع شده ، گردیده بدغارت مواضع متعلقهٔ‌آن پرداختند وازآن مکان که قبل از آن دو سد سال پامال سمند غارت می‌گردانیدند ، دراین سال رایت سبقت برافراخته خودرا بریك فرسخی مستقرالخلافهٔ اکبرآباد رسانیده سرادق نزول بی‌خوف انتقام وبی‌خیال تنبید وتدارك درآن مقام مرتفع ساخته درطلب چهارم حصهٔ خویش کد امیرالامرا نوشته عنایت فرموده بود واز آن تحصیل آن از پانزده صوبهٔ هندوستان وبنگالا وپورب وکابل وکشمیر و تبته پیکبر ومالوه وگجرات و اجمیر داده بود طلب داشتند لیکن بدسبب بعضی موانع بدحرف و حکایت پرداخته زیاده از آن مرتقاضا نپیچیده بعد از اقامت دو سه روز غنیم معاودت بدصوب بازگشت منصرف‌گردانیدند و لاد وجوانب مستقرالخلافه تا جائی کد دست تصرف آن مقهوران بد آن مکان رسید تاراج عالمی دراز دست گردیدند و بعد از غارت جهانی و تاراج عالمی سالما و غانما[1] بدسمت جهان اطمینان خاطر جمعیت دل بدسوی اوطان مألوف خود بریك جهان تسلی تأمل درهمد منزلی دو مقام وسه‌مقام نموده اجناس تاراجی را

تاراج خطهٔ کوالیر

فروخته رواورد ند ومطلق جنبشی وتحریکی ازجانب افواج

طبایع مخالف‌آن بی‌باکان نگذشت و از بیم انکه

وجود عدم سرانجام حرب وقلت رفقا و

۱ – متن : غاتما .

Marfat.com

نصرت وفتح را آسمان رفعت و تیغ خونریز را صاعقه بار وکوس ظفرصدا را رعد خروش گردانیده‌اند وازمدت دوصد سال مدام افواج شهریاران هندوستان برممالك دکن استیلا پذیرفته نوای فلك فرسای غلبه را تا منتهای آن سرزمین شش‌ماهه راه‌که ازسواحل سراندیب‌گذشته تا ریز باد پیکوواجین برافراخته‌اند، بیمی در دل داشتند ، لیکن از روز مصالحه امیرالامرا و مشاهدهٔ چنان فوج گران سنگ‌که کوه فلك شکوه البرز و دماوند طاقت همسنگی آنها نداشت و دشت وصحرای وسیع آن فضای روزگار برآن سپاه بی‌دستگاه تنگی می‌نمود بحدی دلیر ومغرورگردیدند که خیال مقابله ومقاتله لشکر پادشاهی باخویش معدوم‌الوقوع پنداشتند وبه‌آهنگی قطع طریق‌نموده ، اقامت‌سنج اوطان خود گشتند . ودرسال آینده که سنهٔ هزار ویکصد وچهل ونه هجریه بود باجی‌راد مدارالمهام سرکار راجدساهو ولد راجه‌سینا ابن راجدسیوا که سرلشکر تمامی افواج محیط امواج ممالك دکن بود، دراین‌سال خرابی منوال با صدهزارسوار موجودی عازم تسخیر بلادی کـه تاآنْ زمان قدم شوم آن بومان جغد خصال به‌آن مرز وبوم نرسیده بود گردیدودرکمال تأنی وتأمل طی مراحل و منازل بسبب انتظام مواضع مفتوحهٔ قدیم‌که ازچندین سال درتصرف داشت می‌نمود و در آن ولا که به‌شهر کوالیر رایت نزول برافراخته به‌غارت قصبات‌وقریات[1] درازدستی را کارفرما گشت . و ازْ طرز و اندازآن ملعون به‌یقین پیوست کـه امسال دست از سرخرابی مستقرالخلافهٔ اکبرآباد برنداشته ، بدون دستبردی بالا دست، دست نخواهـد کشید . ساکنان مستقرالخلافه نظر بر بی‌دستگاهی حکام خـویش که از مـدت بیست و پنج سال به‌غیر از نایب راجه‌ادهراج دیگری مسندنشین ایوان حکومت نبود و راجه ادهراج به‌دولت دستگیری امیرالامرا از دوران شهید مظلوم سلطان فرخ‌سیر به‌ناظمی شهر وتمامی متعلقهٔ

۱ ـ منظور « قراء » است .

Marfat.com

مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و بلدهٔ اجین کـه دارالحکومهٔ سرزمین مالـوه است مفتخر ومستقل می‌بود، آخر بعد ازحکومت چندین‌سال‌که درهر دوجا نایبانش می‌بودند ، با مرهته ساخته تمامی ممالك مالوه را به تصـرف آن ملعونـان واگذاشت . چنانچه به‌اغوای او کار به‌جائی کشید کـه در این سال باجی‌راد جسارت پناه جرأت‌دستگاه، خود را به دروازهٔ شهر دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد دهلی رسانیده برسپاه پادشاهی تیغ‌آزمای معرکهٔ مردی گردیده بعد از اقامت یك شب‌که در سوادمزار فایض‌الانوار قطب‌الاقطاب حضرت خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی کاکی قدس سره‌العزیز[1] بسربرده به‌مجرد طلوع [illegible] طلیعهٔ جنود سحر وانهزام افواج‌انجم ازآن‌مکان متبرکه سوارگردیده [illegible] گذاشته ، بیم‌افکن تمامی ساکنان آن شهر که بدجهت [illegible]

از آنجاکه ازمدت یك قرن‌کامل، مستقرالاقبال [illegible] عهد، سلطان روشن اختر، محمدشاه‌که در این ولاهیه‌سامان بدولت [illegible] او از مدت بیست وشش سال زینت پیرایست از احـ [illegible] پذیرفته فوجی را جهت نگاهبانی شهر بدطرفی که [illegible] ضلع رسانیده بودند مقرر ساخته بجند امید دلیل رخصت فرمود [illegible] بدجلوی حسنخان کوکه داروغه خواصیخاص پادشاهی که بدخیال خود [illegible] این عهد وافراسیاب این‌دوران خودرا می‌شمرد از [illegible] خود قریب پانصد سوار چوکی خاص را بی‌وقوع حسنخان وجدال [illegible] داده از رسیدن چند زخم شمشیر لباس وسلاح [illegible] جاکرد وقریب پانصد اسب داغ بادشاهی داخل‌الحـ [illegible] با اسلحه ولباس کدار بدن کشتگان، بسیاری ازمنسبداران پادشاهی که [illegible] ترك لباس و یراق جنگ و اسب‌سواری نموده کـ [illegible]

کشته شدن حسن خان

۱ ـ متن : قدس سرهو العزیز .

Marfat.com

شمرده بعداز تسلیم اشیای مذکور به‌هرصورتی‌که درخور آن وقت بود خودرا به‌خانه‌های خویش رسانیدند .

و مفصّل‌این مجمل از این‌عالم، معرکه آرای بیان است که در این سال فساد اتصال که سنهٔ هزار ویکصد وچهل و نه هجری است درآن ولا که افواج مرهتهٔ دکن بر سه چهار فرسخی مستقرّ الخلافهٔ اکبرآباد ، رایت ظلم و بیداد مرتفع ساخته دست‌انـداز غارت گردید [ند] صرّافان آن شهر عشرت بهر و دیگر متمولان صاحب سرانجام[1] از نمود این صورت‌حال محشر خصال دست وپا گم‌کرده ازبی‌دستگاهی به‌غیر از آن‌که رو به‌راه دارالخلافه‌آرند دسترسی نماند و زمانی‌که خود را به‌حضور سراسر سرور رسانیده حقیقت عدم قدرت وطاقت حکام و رعایای آن موضع به‌عرض والا رسانیدند. لمصنفه :

چو خصم قوی بست راه نجات نویسد برات قضـا بر ممـــات
اگر عاقلی پیش از آن چاره جو دگر حرف صبر و تحمل مگـو
اگـر پیشتر از نـزول بـــلا بزودی رهایی دهی خویش را
یقین دان‌که‌ازمرگ جان‌برده‌ای تن[2] و جان بدر رایگان برده‌ای
و گر پیش بینی نکردی شعـار نیـابی دمی از فلك زینهـــار

شهریار دوران از پریشان‌حالی ساکنان مستقرالخلافه و بی دستگاهی حکام‌که نایبان راجه‌ادهراج‌اند وازعدم‌توجه او، فوج وسپاه ازآن‌مکان، مفقود الاظهارگردیده و یقین حاصل است‌که بیش از چهل وپنجاه هزار مفلوك مرده شکل هم‌عنان ناظم که نایب راجه مذکور است نمی‌باشد و این همه تدبیر مستحسنه آن دشمن اسلام شقاوت سرانجام بهت بی‌اعتباری سلطنت وکسر[3] شأن دین متین ابد قیام ازاو بظهورآمد. لیکن درپیشگاه حضورغفلت‌گنجور مطلق، نه شاه ونه‌وزیر پی بدسر مدعای‌این مقدمه نبرده باکمال چاپلوسی‌مدام

۱ ـ متن : وصاحب سرانجام . ۲ ـ متن : تن جان ۳ـ متن : کثر .

Marfat.com

در پاس خاطر آن بدباطن سیه‌دل‌کوشیده به‌غیراز صوابدید اوکه دشمنی است دوست‌نما درمقدمه افواج دکن به‌عمل نمی‌آرند.

و دیگر آنکه خود با پنجاه و شصت هزار سوار موجودی در وطن کد بیش‌از هشت روزه‌راه نیست به‌فراغت نشسته، مطلق بدامداد مسکینان مستقر الخلافه که از ستم شعاری آن کافر ماجرایان گرفتار انواع بلاها و محن گردیده بودند نپرداخت. آخر کار موجب صوابدید ارکان سلطنت و اعیان دولت به‌این رنگ‌گلستان تدبیر ازبهارستان تفکرگل‌کردکه ازیك طرفی سرو خیابان وزارت،اعتمادالدوله قمرالدین خان چین بهادر، تیغ‌خون‌ریز راشاخ گل‌ریز سازد و ازجانب دیگر گلبن ابهت و امارت امیرالامرا[1] خان دوران صمصام‌الدوله منصورجنگ سنان نیزه شمشاد قامت را ما[illegible] قدان بلند بالا عقده‌گشای غنچهٔ دل مخالفان گردد!

بداین قراردادآن هردو امیر انجم‌حشم‌گردون‌خیم سرادقات [illegible] را در سوادشهرآسمان رفعت گردانیدند و بعد از اقامت ده [illegible] نهضت را برفیل‌گردون‌شکوه جاده پیمای طریق مذکور ساختند. ازان میان عنان کمیت قلم راستی نژاد[2] را منعطف ساخته بدصوب معرکه آرای خیم لئیم با شیربیشهٔ شجاعت وتهتك محیط شهامت، سیادت [illegible] برهان الملك غازی مجاهد می‌سازد. ازآن‌جاکه ربط کلام در این مقام [illegible] بر سبقت این ماجرا واقع شده می‌پردازد و تفصیل این اجمال [illegible] معرکه آرای میدان بیان است که در این باب باجی راو [illegible] بدجناب والای شهریاری عرضه داشتی جهت طلب چهارم حصهٔ تسلی محمدشاه هندوستان ارسال داشت وبعدازآن بدجمیع حکام بلاد پرگنات [illegible] نخوت رقم‌گردانید. نواب سیادت جناب، سعادت خان برهان‌الملك که بجانب

جنگ سعادت خان برهان الملك با باجی راو

۱- امیرالامرای ۲- متن : وراستی نژاد.

Marfat.com

را از شیرخدا کـه جد اعلای او می‌شد موروث داشت از وقـوع این اتفاق نفاق اشتقاق برآشفته ، باسی هـزار سوار جرار خونخوار به‌عزیمت نبرد آن سردار کفار از مقام دارالحکومت خویشتن لوای فلك فرسای نهضت را صحرا نورد وادی قتال وجدال‌گردانید . قضارا زمانی‌که بر سه‌چهار منزلی اکبرآباد رایت نزول را فلك پیوندگردانید مخالفان مغرور بی‌خبر ازآمدآمد آن ظفر دستگاه جهت تاخت و تاراج آن طرف آب دریای جمنه‌که درزمان سابق ، به بحرجون اشتهار داشت و دراین ولا اززمان سابق از پایان شهر موج خیز تلاطم[1] اظهار است بـا فوجی گران‌سنگ عبور نموده آتش بیداد بـه‌هر قصبه و قریهٔ‌آن ضلع در زده ،شعله‌افروز کانون تاراج می‌گردانیدند تا آنکه بردو سه منزلی آن طرف آب دریا جهانی را دست فرسود غـارت و پی سپر تاراج گردانیدند . در عین بزن بزن و بگیر بگیر ، بیك ناگاه غبار موکب برهان الملك کحل‌دیدهٔ آن مقهوران گشت . نخست دست از سرآن گـرفتاران دام بیداد وا کشیده قدم به مقـابله و مقـاتله برداشتند و به دستور دیگر افواج امیران حضور این عساکر ظفر مآثر را تصور نموده فرس‌تاز سبقت گردیدند .

از آن جا کـه ابوالمنصورخان همشیره زاده و داماد برهان الملك به پیشقدمی مأمور بود با آن قوم یأجوج‌نهـاد برخورده تیـغ آزمای کارزار گردید. قضارا به‌مجرد غائلهٔ[2] و شروع مقابله، جنود شام ظلام تاخت برلشکر روز جهان افروزآورده پردهٔ ظلمت لیل‌را درپیش‌بصیرت هر دو لشکر حجاب گردانید. ازآن‌جاکه‌آن ملعونان جهنم سرشت دراکثر معارك برلشکرامیران حضور سبقت‌اندیش گشته جرأت و جسارت آن سپاه را من‌کل‌الوجوه فهمیده رایت غلبه مکرر برافراشته‌اند، به‌همان خیال‌ربط تمثال این سپاه ظفر دستگاه نصرت پناه رادانسته، یکه‌تاز میدان جانبازی گردیدند. لیکن‌ازوقوع حجاب

۱ـ متن : طلاطم ۲ـ متن : قابله و .

Marfat.com

آرائی شام ظلمت پیام غالب و مغلوب متمیز نگشته هردو لشکر از هم دیگر جدا گردیده مقامی ومسکنی جهت خود اختیار نمودند و از هردو جانب تمام شب بافکندن بان و بندوق و جزایر و توپ قیام و اقدام داشتند. لیکن فوج غنیم‌تمـام لشکر فیروزی منظر ابوالمنصور خان و برهان‌الملك را مرکزوار احاطه نموده ، مانند نقطه در میان داشتند و از عالـم غلبه به محاصره می پرداختند . لیکن برهان الملك غازی مظفر از سر شام تا طالـع شدن طلیعهٔ جنود سحر شوخـی و خیره سری و چیره دستی آن لعینان را بر خود گـوارا ساخته افواج نصرت امواج خودرا نمی‌گذاشت که قدم از مقام اقامت خویش بردارند و جهت پاس و حفظ جان و مـال رفقا کمال حزم و احتیاط را کار فرمای تجسس در آن شب می‌بود و به مجرد دمیدن صبح آفاق فروز نخست ادای فریضهٔ نماز بامداد بجاآورده از درگاه خالق‌کفر و اسلام بدو دست نیاز و عجز و زاری دعای فیروزی برآن گروه انبوه کـه ظالم مظلوم آز بودند استدعا نمود.

آری، قامت صداقت‌علامت هرمضطرب‌الاحوالی که در میدان بیچارگی مانند کمـان خم گشته باشد یقین که تیر دعایش هرگاه چله نشین عجز و نیاز گردد وازگوشهٔ خاطر محزون ، پر پرواز عالم بالا گشاید اگـر بدهدف اجابت جا کند بعیـد نخواهد بود ، و این معنی صورت حال برهـان الملك فیروزی پناه است که بعداز فراغ وظایف و ادعیه با دلی واثق و قلبی سوار فیل کوه پیکر فالك منظر گردیده رو به اعدای دین آورد تا که وقت انتقام آن مردودان در آن روز مقرر و موعود بود ، ازهردو جانب دست قتال وتیغ‌جدال از آستین ونیام برآورده برهمدیگر به یکروئی تاختند. از وقوع این اتفاق جهـانی از توسن حیات پیاده گردیده خاك نشین صحرای وسعت پیرای معدومی گردیدند و از هردو سو بر متنفسی ابقا نمی‌نمودند و

Marfat.com

دراین نبرد دست و گـریبان از اول روز تا وقت زوال آفتاب عالمتاب به سر افشانی همدیگـر پای همت را استوار ساخته و بازوی جرأت‌گشاده، داد خون ریزی دادند. آخرکار نسیم فیروزی برشقه علم اهل اسلام وزیده رایت کفار اشرار را نگونسار گردانید و آثار فتح برپیشگاه نگاه مجاهدان غازی گره ازنقاب شاهد اختفا گشوده به رأی‌العین روی‌نمای اظهارگشت :

نسیم نصرت آمـد در وزیـدن سر اعدا به تیـغ کین بریدن
ظفـر شد همـدم افـواج اسلام شکست افتـاد بر کفر بد انجام
مخالف آن قدر افتـاد بر خاك کد شد دامان دهر ازلوثشان پاك
درآن میدان‌کین با تیغ خونریز تمامی اهـل ایمان‌گـرم آویز
به‌دست هر یکی تیغ سر افشان پـی کافر کشی تکبیر گویـان
در آن میدان کین تنهای کفار به پشت افتاده هرجانب نگونسار

از فضل خداوند بنده‌نواز درآن صحرای وسیع‌الفضاء آنقدر لاش کفار بر خاك هلاك افتاد کد تعداد آنرا یقین کـه به غیراز حضرت عالم الغیب و الشهادت دیگری نتواند شمرد.

اگر چه در آن روز از راه غلط فهمی غلبـه خویشتن بر دیگر افـواج شهریار و امیران نامدار، پای گیرو دار را بدحدی در عرصهٔ جان ربا همسر سد اسکندری گردانیده داد دست‌برد و حق پایداری داده کـه دست از سر ستیز و آویز بر نمی‌داشتند آخر کارکه طاقت هم‌نبردی دردست و بازوی‌آنها نماند قدم همتشان لغزش پذیرفتـه رو از میدان حرب برتافتند و جنود نصرت آمود اسلام ازمشاهدهٔ زبون احوالی اعداء قوی دل‌گردیده بازوی خصم‌افکنی را همدست قبضهٔ شمشیر ساختند و تا جائیکه نیروی طاقت هم‌عنانی نمود شیر مردان اهل اسلام دست از سرافکنی و جان ربائی وانکشیده از تعـاقب آن شغالان‌گریزپا قدم‌واپس نگذاشتند وطرفه‌تر ازهمه آنکه هنگام عبور دریای

Marfat.com

جمنه که بعد از فراوان‌تلاش ، پایابی یافته از آب گذشتند ؛ جهت نشان آن مکان وتعیین آن مقام چوب درازکشتی که کشتیبانان بد آن اندازه عمق آب‌گرفته به‌زورآن چوب‌کشتی می‌رانند بسیاری جمع‌کرده درآن مقام نصب کرده بودند تاهنگام معاودت ازهمان‌گذرکه پایاب است عبور واقع شود زمین داران و رعایای آن سرزمین که ازستم‌ایجادی آن گروه آنبوه و بیداد نمائی آن فریق‌گم کرده طریق از دل آزاری به جان آمده بودند ، بمجرد استماع خبر بهجت‌اثر هزیمت آن ملاعین و نوید عشرت‌تمهید نصرت قسمت نواب برهان الملك‌آن چوبها راکه‌نشان کمی آب و علامات پایاب بود از آن مکان برکنده در آن مقام که آب دریا از سر سرار می‌گذشت [illegible] بیت کمال اسماعیل :

امشب که دلم از غم او در تب و تاب است
از سیل سرشکم مژه پاك نیزه در آب است

لمصنفه :

میازار دلهای آزرده را — مده غم دلی را بجمع اندوه
که از یك دل آزاری سرسری — یقین دان که شهری به سر آوری
که یك دل شکن آفت عالمی است — حواپن نفس شومت که بدمی است
چه خوش گفت فردوسی پاکدین — به شهنامه بینی چه [illegible]
میازار موری که دانه کش است — که‌جان‌دارد و جان‌شیرین خوش است
ز آزار موری هزبران دین — حذر کرده‌اند ای [illegible]
ستمگر مکافات اعمال خویش — یقین دان که دارد به [illegible]

آن چوبها را که در حقیقت سنگ نشان بودند ، در معبر آب برکنده نشانیده خودرا بدکنارکشیدند . ازقضا در آن دم‌که برق شمشیر خونریز سودر حیات‌آن جمع بدذات بود واز پیش آب دریاکه مانند نهنگ از هر دو ساحل

Marfat.com

شکست سپاهیان باجی‌راد

دهان گشوده مستعد کـه یك بـاره هر دو فـوج دریا موج دست بگریبان[1] همدیگر برکنار دریای عدم پهنای رسیدند، طرفه اتفاقی جلوه فرمای عرصه کارزار گردید که آن اجل گرفتگان را از نیرنگی قضا و قدر به‌این رنگ محیط تقدیر تلاطم[2] بلا برداشته طوفان خروش‌گرداب فنـا گردانید[3]، یعنی آبدم تیغ مجاهدان غـازی از قفا و آب دریای ذخـار خونخوار ازپیش، بوالعجب حالتی در آندم مخالفان دین را رونمای مرآت صورت حال‌گردید که از میان آن دو آب آبروی عزتشان برخاك مذلت ریخته راه پیمای وادی آتش جهنم گردیدند.

لمصنفه:

خصم را جز پشت دادن دسترس دیگر نماند
روز میـدان گشت تا آن شیر صفدر روبـرو
گر کشد شمشیر خونریز از نیام آن شهسوار
توسنش بنـدد حنا تا سینه از خون عـدو
تیغ تیز او کند هر گه شنه در خون خصم
از سر اعدا بدست آرد در آن دریا کـدو
مصرع تیغش همـین معنی سراید دم به دم
کای عدو دیدی چوردیم زندگی دیگر مجـو

با هزاران برق خرامی و گرم آهنگی مانند شعله با صد تب و تاب، زمانیکه کنار دریا علامات ونشان مقرری موج خیزبحر اظهارگردید. دلهای آنهـا در سینه چون در در صدف از ابر تسلی آبی خوردن گرفت بی‌خبر از پیشآمد محیط تقدیر که به‌چه نوع‌کشتی حیات آن جمع پریشان حال را غریق گرداب نیستی خواهد گردانید.

۱ـ متن. دست وگریبان ۲ـ متن: طلاطم ۳ـ متن: گردید.

Marfat.com

بیت استاد :

ما به‌دریای غم افتادیم وهائی بر نخاست
خوش فرورفتیم ودست‌آشنائی بر نخاست

درآن حالت اضطراب و ساعت پرپیچ و تاب به‌سراغ آن چوبها که در حقشان حکم چوب دار داشت با دل مطمئن از بیم آب تیغ یك‌باره خود را برآن‌آب زدند وبعداز عبور ربع دریا به‌یك ناگاه‌گرفتار دام امواج‌گردیدند که به‌صد دست و پا زدن رهائی از آن کمند بلا دست نداد. چنانچه بسیاری ازافواج غنیم‌رخت هستی‌را به‌سیلاب نیستی در دادند وکمتر کسی کشتی وجود خودرا به‌ساحل سلامت رسانید، زندگی دوباره را غنیمت شمردند وجمعی که تعدادشان از دوهزار گذشته برآن‌کنار ازچپقلش وکثرت و سراسیمگی و تعب پیاده‌روی اسیر غازیان عرصهٔ اسلام گردیدند. ازآن جمله چندی ازسرداران آن‌گروه انبوه بدست افتاده بودند که آخرکار نواب سیادت‌جناب دامت از سر قتل گرفتاران واگشیده هر فردی را به‌خرج راه نوازش نموده رخصت انصراف به‌صوب مقام ومنزل آنها ارزانی فرمود .

اگرچه بسیاری از رفقای آن نهنگ بحر جوانمردی به‌صد دلیل و برهان مصدر قتل آن‌گم‌کرده هوشان‌کوی ناامیدی گردیدند از ان‌جا که آن فرزند اسدالله الغالب ، غالب‌کل غالب ، نظر بردشمن‌نوازی خود ماحضر خویش کرده سخن هیچیك از رفقا را بدسمع رضاگوش نداده آن محبوسان زندان مأیوسی را به‌فضل وکرم عمیم خویش آزادی ورهائی بخشید . هر یك از اصحاب القتل که در شریعت و چه در طریقت ، یقین‌که چاره نخواهد بود از ان‌جا که جوانمردی ذات عالی‌نظر بر اعمال آنها نفرموده مستعد خلاصی ایشان‌گشته‌اند بهتر آن‌است‌که دست از سر عام این فریق بی‌توفیق کم کرده طریق برداشته

Marfat.com

آزاد سازند وچندی ازسرداران که پابند سلسلهٔ گرفتاری‌اند پیش‌خویش باید داشت و بعد ازکمال عجزوالحاح باجی‌راد که اینها دست وبازوی اویند و او بدون اینها وجودی‌است معطّل‌خلاصی باید بخشید، برهان‌الملك چهارتن‌از آن سرداران را درکنف نوازش خویش‌آسوده حال داشته‌مابقی‌را به‌معه خرج راه رخصت مراجعت داد وسوای‌گرفتاران چندهزارکس‌که به‌علت عدم فرصت هنگام عبور دریا عنان توسن‌بی‌اختیاری را به‌دست‌صحرای‌آوارگی‌در داده رو به‌طرفی‌که قدری از تعاقب تخفیفی می‌نمود دادند. لیکن از سواد هرآبادی که عبورآنها واقع می‌شد ساکنان آن مکان باتیغ خون‌چکان برسرآن‌گم‌کرده راهان حیرت‌پرست رسیده تامقدور، ابقا نفرموده درقتل‌آن ستمگران خود را مقصر نمی‌داشتند و به‌این نوع خاك وجود عالمی از آنها برباد فنا رفت و از آوارگان شاید قلیلی‌که درحیات‌آنها برات بقای چندی دیگر موشح به‌طغرای تقدیر بود جان از دست مردم آن ضلع مفت بدربرده تا امروزکه سنهٔ هزار و یکصد و پنجاه شش هجری است و از مقدّمه مذکور هفت سال‌گذشته باز روی عزیمت به‌صوب آن وادی نیاورده‌اند وباجی راد سردار همه، از مشاهده این ماجرا دست و پا گم کرده در مآل کار خویش اندیشه داشت که برهان‌الملك سعادت‌خان‌آیا به‌کدام رنگ، چمن پیرای بهارستان نبردگردد و گلشن انجام به‌چه طرح‌گل‌افشان فتح و نصرت گشته بوی ظفر به‌دماغ‌که رساند که به یك ناگاه وکیل اوکه قبل‌ازین سه‌چهارماه جهت طلب چهارم حصه محصول‌ممالك شرف‌اندوز ملازمت والای شهریاری به‌معرفت‌امیرالامرا خان‌دوران‌که ازقدیم به همداستانی راجه ادهراج مبلغ مذکور ازخزانهٔ عامرهٔ شهریاری می‌رسانید گردیده و جواب و سؤال این ماجرا متعلق به ذات آن سر خیل امیران واقع می‌شد. دراین‌ولاکه امیرالامرا به‌هم‌عنانی وزارت پناه جهت نهیب‌وچشم‌نمائی غنیم لئیم ازپیشگاه حضور موفورالسرور رایت نهضت برافراشته بود وکیل نیز

Marfat.com

در رکاب آن امارت دستگاه رهگرای آن وادی‌گردیده در این‌ولا که متواتر از اخبار ظفر یافتن برهان‌الملك و شکست آن جهنم سرشتان بدذات به آن رسوائی وگرفتاری جمعی ازآن‌گروه انبوه باجهان جهان تفکر درخیال‌تدارك این معنی‌کوشید که ازسالهای فراوان این شغال‌طینتان را به‌شیردلی وپلنگ خوئی مدام ستوده‌ام و در این ولا که پیش برهان‌الملك به این طریق رهنورد وادی هزیمت و گرفتاری گردیده‌اند بلاشك جناب اقدس اعلا به نیرنگسازی وخلاف‌نمائی‌این‌جانب متیقن می‌گردد. دراین‌صورت بهتر آن‌است‌که بدهر نوعی که دست دهد پای جرأت را در راه مدعا طلبی، دشت پیمای وادی خوف‌ورجا بایدگردانید، شایدکه‌آب رفته بدجو بازآید ونقش قدیم برجای خویش‌نشیند. به‌این تدبیر وکیل‌مزبور را رخصت انصراف بدصوب موکل ـ که شب درمیان راه اقامت او بود ـ داده جمعی‌را از زمرهٔ ملازمان سرکار خویش‌جهت حفظ وحراست راه مابین هم‌عنان وکیل‌گردانید. چنانچه آن وکیل دو روزه راه را بایك جهان استعجال در یك روز قطع نموده خود را بدموکل خویش رسانید لیکن‌فوج امیرالامرا ازآن مکان‌که مشاهدهٔ رایات غنیم‌دقیت وحیم‌حدود مدتی دیدهٔ تماشائیان می‌گردید، از وکیل رخصت یافته[1] روی بازگشت به جانب خیمه‌گاه خویش آوردند وروز دیگر برهان‌الملك مطابق‌خط طلب، به‌ملازمت امیرالامرا بعدازعبور دریا رسیده، مستعد کارزار باحریف‌راد، که سردار لا فریق مرهته دکن است‌گردید. چنانچه بدهمسری اوسرداری ازسرزمین تسلط ممالك وسیعهٔ دکن سرازگریبان هستی برنیفراخته‌از آب دریا عبوده همان روز در خیال سیفت اندوزی می‌خواست که ده ساعت صبح راه پیش‌رفته فردای آن صف‌آرای معرکهٔ قتال وجدال‌گردد.

از دریافت این ماجرا امیرالامرا به‌عنوان سیافت بالامال جهد وتلاش

---

۱ ـ متن : گردیده.

Marfat.com

نگذاشت که آن پلنگ کوهسار تهور و شیربیشهٔ شجاعت، قدم از سرادقات اقامت او پیش گذارد . از آنجا که امیرالامرا بخشی‌الممالك و سردار تمامی امیران حضور ودور واقع شده بود ، وسوای‌آن ازحضور سلطان مأمور بمرافقت و تبعیت و اطاعت او گردیده بود لاچار دست از سر آن عزیمت برداشته پا بدامان اقامت پیچید وطرفه‌ترآنکه برهان‌الملك را بافسون وفسانه در پیش خویش به وعده آنکه به هم‌عنانی هم‌دیگر صف‌آرای نبرد خواهیم گردید نگاه‌داشته ودرنهانی به‌باجی‌راد اشارهٔ رفتن دارالخلافه ، به‌استعجالی که گرد از برق وباد ستاند ، فرمود . چنانچه موجب به‌امر مربی همان ساعت‌که پیام امیرالامرا به‌گوش‌هوش او رسید ازآن‌مکان کوچ نموده ازمسلك غیرمتعارف ازشاهراه بالاتر ، جاده‌پیمای یلغارگردیده تا دارالخلافه شاهجهان‌آباد دهلی، درهیچ مکانی رنگ اقامت نریخت وبه‌یك ناگاه به‌همان مثل‌که : زمین ترقید وپیدا شد سرخر، ازسواد جنوبی دارالخلافه بریك‌فرسخی مقامی است ملقب به‌کالکا ، و بسیاری از هنود اهل دفاتر وغیره ، در آن روز به‌آن معبد رفته بودند وباجهان جهان‌نشاط وعالم‌عالم عیش بعضی درباغات، بعضی درمکانی‌که بیرون باغات صورت احداث پذیرفته ، اقامت‌گزین کوی تماشا بودند که به‌ناگاه غنیم برآن مجمع ریخته داد دستبرد دادند وبعضی از متصدیان سرکار والا را که به‌شأن ظاهری زینت پیرا بودند مقید نموده باخویش‌بردند. طرفه حالی وعجایب احوالی درآن ساعت که شاید ربع روز باقی بود برتماشائیان آن مکان که از احاطهٔ شمار و انحصار تعداد افزون بودند گذشت و بعضی‌که در دادن لباس بدنی قدری تأمل ورزیدند، به‌جای لباس زخم‌برداشته وآخرکار لباس را نیز از دست داده خودرا از خوف جان ، افتان و خیزان به‌خانه‌های خویش رسانیدند ، وآن بی‌باکان هرکه‌را یافتند به‌غارت لباس اوپرداختند و افراس بسیاری در عالم غفلت کـه بیرون باغات در دست سائسان وجلوداران

عزیمت پاجی‌راد به صوب‌دهلی

Marfat.com

غافل از وقوع چنین اتفاقی ایستاده بودند به تاراج رفت و صاحبان آنها از ترس جان، خودرا از دیوار پشت باغ بهزیر افکنده بههر نوعی که وقت اقتضا کرده خودرا بهشهر رسانیده خاطر پریشان خیال‌را اطمینان بخشیدند وزمانی که درآن صحرا از یك‌جهان احدی را پابرجا مشاهده ننمودند وازیك‌محشر خلایق تاچشم بهم‌زدن بهجز نقش پا نشانی به صد سراغ‌کحل بینش در دیدهٔ خودبینشان نکشید، لاچار سالماً وغالباً ازآن مکان فرس‌تاز رحیل گردیده هنگام نماز دیگر جلوه فرمـای وادی درگاه فردوس اشتباه مظلوم پناه قطب الاقطاب و غوث‌الغوث حضرت خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی‌کاکی قدس‌سره العزیزکه بر دوفرسخی شهر مابین جنوب ومشرق فیض بخش زوار سعادت‌آثار واقع شده‌گردیدند. اگرچه بهعلت نزول‌آن‌ملاعین مفسدان دهات قرب وجوار درآن دم محشرشیم فرصت‌کار یافته‌کینهٔ دیرینه‌را به‌تازگی از دل برآوردند. چنانچه مینابازار آن مکان را که بهغیر ازآن بازاری در آن‌جا رونق‌بخش نیست، بعداز غارت آتش‌کشیده‌گرمی بازارعالم دیگر در دادند اگرچه غنیم لئیم یکی از ساکنان آن مقام فیض فرجام را بدست و زبان مرتکب آزاری نگشت لیکن طرفه احوالی برآن بیچارگان از خوف پیشامد احوال که آن این ستمگران تاراج خصال بهکدام نوع سلوك خواهند فرمود و بهچه نوع رایت بیدادشان آسمان رفعت خواهد شد. اگرچه خدم[1] و دیگر ساکنان آن آبادی بهکمال تشتت حواس پریشان خاطر در انجام کار خویش بودند لیکن آن دزدان غدرتکیر بیحمیت مروت سلوك مخالف [illegible]

[illegible]

را بهجانب [illegible]

۱ ـ متن : خدما .

Marfat.com

ساخته و پرداخته پادشاه عهد سلطان روشن‌اختر محمدشاه است برافراختند .

قلم حقیقت نگار شرح احوال غنیم بدفرجام را به‌این مقام رسانیده به‌صورت حال‌مردم حضور وساکنان شهر دارالخلافه وامیران نامدار می‌پردازد که اخبار محشر آشکار این آفت عظمی قبل‌ازنماز عصرگوش آشوب سلطان و امیران وتمامی سکنه[1] شهر اقلیم آثار که عالمی از اصناف بنی‌نوع انسان درآن سرزمین اقامت‌گزینندکه اگر به‌تفریق‌آنها پردازد بلاشك چندین شهر معظم‌که همسرصفاهان وقسطنطنیه وچین‌ومصرکه ازعظمای بلاد اقالیم[2] سبعه‌اند آباد توان‌کرد ازگوش آشوبی این اخبار قیامت آشکار نوعی متردد خاطر و پریشان دل‌گردیدند که اگر به‌قلم سنبل و شاخ بید مجنون ، صورت حال‌آن حالت را مانی‌نژادان بهزاد رقم تصویرساز اظهار گردند به صد دست کاری و نزاکت نگاری شمه[ای] ازآن رونمای صفحه نمود نتوانند نمود .

محاصرهٔ دهلی

ازآن ساعت‌که رایت این ماجرا بلندی گرفت وبه‌عرض والای شهریار فلك اقتدار رسید تمامی امیران حضور فیض گنجور در پیشگاه نگاه اقدس اعلی مجتمع‌گشته ، هریکی مطابق رأی خویش مرآت تدبیر را عکس پذیر شاهد بیان می‌گردانید . از آن جمله بعضی بی‌جگران نرم‌دل بنای مشورت را به‌بستن درقلعه وکشیدن چوبهای پل‌خندق به‌درون حصار تعبیرفرما گشتند لیکن مبارزالملك سربلند خان‌بهادرکه درآن ایام از او عمده‌تری درحضور نبود ، قفل دولتخانه مصلحت صواب اندیشی را به‌کلید این‌قسم‌گفتگوگشودکه در بستن درحصار ابواب انواع محن وبلایا برروی ساکنان شهرگشودن است. یقین که غنیم لئیم جرأت دخول شهر ، یکایك نخواهد نمود . لیکن اجامر و اوباش به‌رنگی‌فساد اندیش وآشوب افکن خواهندگردید که خزان غارت و قتل‌آن مخالفان در معرض گلچینی مردم شهر رنگ همرنگی نداشته باشد

۱ ـ متن . سکنای ۲ ـ متن : اقلیم .

Marfat.com

بهتر آن است‌که چندی از امیران موجود را جهت حراست شهر وقیام ساکنان آبادی مردم، بیرون شهر باید فرستادکه آن خودسران بی‌باك دست تاراج نتوانند درازگردانید .

از درستی این تدبیر نخست ذات اشرف عمدةالملك امیرخان ولد عمدةالملك امیرخان ناظم دارالملك کابل که مانند او حاکمی بلکه پادشاهی درآن دیار نافذ فرمان نگشته ، به‌حضور سعادت گنجور طلب داشتند چنانچه نکته‌سنج مضمون این‌معانی‌گردید که امشب در پایان دیوار حصار بسر برده پیش‌ازآنکه طلیعه جنود سحر در فضای عرصهٔ آفاق تك وتاز نماید بایدکه با سپاه کینه‌خواه خویش بیرون رفته شهر را پس پشت نهاده صف بسته ایستاده باشند ونگذارندکه‌آن قوی حملگان ازپس پشت به‌شهر دخول نموده قباحتی نمایند و جهت پاس دادن این علت تامّه باید که نوعی بحراست شهر قیام و اقدام نمایند که در آبادی آن ضلع خللی نیفتد و درازدستی آنها کوتاهی پذیرد . بدایین دستور چندی دیگر از امیران مامور پاسداری شهر و عدم وقوع کارزار گردیدند و درباب خودداری ونهی سبقت اندیشی ها لغبها زدند اظهار فرمودند .

قضا را عمدة الملك امیرخان و دیگر از زمرهٔ امیران حضور هر کدام مامور بدصف آرائی ومنع تیغ آزمائی گردیده بود در آن صبح [illegible] خودرا بدآن وادی رسانیده صف‌مدافعت [illegible] تیغ آزمائی ازشهر برآمده دیوار پشت آبادی‌را پشت‌پناه خود ساخته [illegible] قضارا میرحسن‌خان کوکلان بدمنصب شصد پنجهزاری پنجهزار سوار مصمم و مباهی و بدوازده‌غلی حولجاس اختصاص داشت با تمام تمام بدور و جهان جهان نخوت ، حضرتش در آن صبح ظلمت آثار بدبنت نوین بر خود غلط راه می‌پیمود که درعرض راه بدهر امیری‌که دوچار می‌شد بدگوشهٔ چشم بدجواب

Marfat.com

سلامش می‌پرداخت ومطلق وجودی نمی‌گذاشت . لمصنفه :

اگر میر لشکر بود پخته کار — یقین دان که گردد ظفر آشکار
به ناکرده‌کاران مده سروری — که از خام ناید بجز ابتری
مکن طالع خامکاری تباه — که روز سفید تو سازد سیاه
به‌ناکرده کاران مفرمای کار — که کاری نیاید ز ناکرده کار

در آن روز نوعی به بدسلوکی کارفرمای سلوك گردیدکه طبایع جمیع امیران و سرداران از او متنفر گشت اگر چه عمدةالملك امیرخان با سپاه موجودی خویش ودیگر امیران‌که به‌پاسداری وحراست شهرازپیشگاه درگاه سلطانی مأمور بودند ، درآن‌دم پشت به‌دیوار شهر داده وروبدسوی اعداآورده زمینگیرآن مکان گشتند ، لیکن میرحسن‌خان‌کوکه‌که خودرا برادر رضاعی سلطان‌می‌گرفت وازوقوع‌این‌نسبت‌کمال‌تقرب درجناب سلطانی‌داشت ، ساعتی برابرامیران اقامتورزیده به‌یك ناگاه سبقت اندوزی وپیشقدمی‌را کارفرمود . از وقوع این اتفاق عمدةالملك امیرخان پیغام فرستاد که : « دیشب حضرت شهریار والاوقار نامدار در باب حراست ومنع بدجلوی چقدر تأکید بلیغ به‌عرصهٔ ظهور آورده‌اند ، ما را بهتر آن است که موجب حکم اشرف اعلی به‌عمل‌آریم و سرموئی سر از فرمان اقدس پیچیدن سر از گریبان خودسری کشیدن وهدف تیرملامت هم‌چشمان‌گردیدن». آن مغرور نادیده کارزار میدان رزم را مقام راحت بخش بزم شمرده ، جواب فرستاد الحال که سبقت خرامی دست‌داده قدم‌ازاین‌مکان پس‌نهادن ، غنیم‌را پیش طلبیدن‌است‌ازاین‌جواب دور از صواب عمدةالملك امیر خان لاعلاج فیل سواری خویش راپیش رانده برابرآن جوان‌متکّبر ایستاد، بعد از ساعتی وقتی که تمامی امیران به‌هم‌پائی خویش برابر مشاهده نمود به‌ناگاه هم‌چشمان راغافل ساخته ازفیل فرودآمده سوار اسب صبا خرام گردید به‌یك ناگاه ازآن‌مکان سبقت خرام‌گشته به‌حدی

Marfat.com

پیش رفت که پس‌ماندگان را به‌صد پیشاهنگی نگاه غبار موکب آن بیهوده پاسرمه‌کش دیدهٔ جست وجو نمی‌گشت. ناچار عمدة‌الملك و دیگر امیران از آنجا که به‌قدر یك میدان از دیوار بست شهر دور افتاده بودند از آن‌مقام به‌هم‌عنانی او پیش رفتن ازپس غافل شدن بود. و از جناب‌معلای شهریاری به‌حراست شهر مأمور خیال خام سبقت اندیشی از دل آهوی رم کرده تصور نموده هریك درمقام و مسکن خود قدم جرأت فشرد .

از آن‌جا که افواج آن ملاعین کوکتتش اوباش معاش را دور از رتبه تنها باسپاه قلیل در آن میدان یافتند از راه آنکه هیچ سواری از افواج دکن بی‌نیزه نمی‌باشد وحربهٔ روی دست آنها همین نیزه از قدیم واقع شده سرنیزه‌ها[1] را در هردوگوش اسبان خوابانیده بدیدن جستی و چالاکی [illegible] شکاری‌وار، آن بی‌سرانجامان حربهٔ نبرد را در میان گرفته تا خبردار شدن بی‌خبر ازخویش گردانیدند چنانچه از بدجلوی و بیهوده حرامی سردار قریب پانصد سوارمنصبدار شهریار نامدار در آن‌ساعت [illegible] بعضی برخاك هلاك افتاده ، جان بجان‌آفرین دادند و بعضی [illegible] را داده و بدجای‌آن زخمهٔ برداشته . افتان و خیزان [illegible] خویش آوردند واکثری از وقوع زخمهای کاری [illegible] بردوش نفران خودرا بدشهر رسانیده ، روی [illegible] تقدیر یزدانی و نیرنك آسمانی میرحسن خان [illegible] کارفرمائی حربه از وقوع دوسه زخم [illegible] دربرداشت برآورده ودر آن صحرا در میان کشتگان [illegible] جان را مفت از دستبرد آن فدیدستان [illegible] تازهٔ او شد .

میرشادی
میرحسن خان
کوکه

۱ ـ متن : سرتیزها

لمصنفه :

چو تدبیر بر وقت خیزد زدل یقین دان‌که پایت برآیدزگل
چو تدبیر بر وقت ناید بکار برو[1] تـا ابد ماتم او بـدار
کجا فرصت‌از دست عاقل‌دهد مگر مرد نـادان جاهل دهد
ز دانا مجو فوت وقت‌ای پسر یقین سیف قاطع بود وقت‌اگر

اگر چه در نخستین ساعت بدجز خام‌کاری و افعال شرمساری بـدوقوع نیامد لیکن آخر کار کـد سایهٔ شمشیر اعدا را بر سر خویش مشاهده نمود حرف[2] وحکایت دردمنداندکه دشمن‌را برسر ترحم‌آرد از او سربزد .گویند که یکی‌ازسواران غنیم‌که مدتی‌بدامید منصب پادشاهی بدنبال میرحسن‌خان کوکه دویده بود و در آخر مأیوس‌گردیده به همراهی غنیم دکن تیغ آزمای فرق سپاه شهریاری‌گردید . گویند که در آن ساعت بدسر وقت میرحسن‌خان رسیده اعدا را مستعد قتل‌آن‌امیردید لیکن‌میرحسن‌خان بدزبان‌عجز ترجمان، معروض آن غارتگران سرگذشت احوال خویش می‌نماید که این احقرالعباد ازسادات بارہ، بدامید نوکری پادشاهی بدارالخلافه رسیده ، در مدت مختصر بدغیر ازاین‌برکسی نماند وامروز محض‌جهت تماشا بداین‌مقام رسیده ،گرفتار دام اجل گردیده‌ام . اگر بعد از اخذ لباس و فرس وسلاح نبرد ، جان‌بخشی فرمایند احسانی است که تمام عمر مرهون منت تمام خواهد داشت . دراین اثنا آن سوار که بدوجه احسن اورا می‌شناخت آهسته در گوشش فروخواند که : «تو میرحسن‌خان کوکه نیستی که تا مدت یك سال کامل بنده به تمنای منصب سلطانی بدموجب وعدهٔ سامی سرگرم خدمت بوده بعداز خرابی بسیار وعدم طاقت اقامت ترك امید ازآن آرزو نموده راهنورد سفر دکن گردیدم و وترا شناخته‌الحال‌نخواستم‌که‌مفت وبیهوده در دست این‌گروه انبوه بسمل تیغ

۱ ـ متن : برد ۲ ـ متن : بحرف

Marfat.com

بیدادگردی . بنابراین[1] آمده‌ام که ترا از دست این ظالمان بی باك خلاصی بخشم . باقی یادداشتد باش که از تو بجز نقصان در حق این جانب بد عمل نیاید لیکن مردان میدان مردی در مقابل بدی بدجز نیکی نمی‌اندیشند . »

کشته شدن شیومنکپه

این سخن گفتد ، افواج مخالفان را از سرکشتن او باز داشته بدصوب دیگر پراکنده‌گردانید وهنگامی‌که میرحسن‌خان‌کوکه پیشقدمی را کارفرمای آن ساعت‌گردانید ، شیومنکپد سردار فریق‌رسالهٔ غنیری‌که صاحب چهارصد سوار وپانصد پیاده بود بدضبط خویش نپرداخته جو ریز بدطرف دیگرفرس تاز گشت و آن منتظران چنین شکاری مفت ازهر جانب مرکزوار حلقه‌اش نموده مانند نقطه درمیان‌گرفتند وتا چشم بدهم‌زدن‌چشمش را از تماشای‌جمال شاهد زندگی فروبستند . چنانچد قریب چهل‌کس از رفقای او ازتوسن‌حیات قدم برخاك ممات گذاشتند و مابقی از مشاهدهٔ چنین حالتی رو بدصوب فرار آورده بجز خاندهای خویش اقامت نورزیدند . از کشته‌شدن این سردار و زخمی شدن میرحسن‌خان وغارت زدگی تمام فوج جوشیخی‌خانی مردم وامیران‌که در آن ساعت تماشای این ماجرا [illegible] رنگ اقامت از رویشان بال پرواز گشود و جیل [illegible] اعلی و ادنی و صغیر و کبیر رمیده ، گرد مسلمت در چشم [illegible] آری هنگامی‌که خوف هوش زیر برخاطرها مستولی‌گردد [illegible] کارزار خوابی است فراموش. [illegible]

در آن دم‌که غوغا و شور غریو [illegible] دل‌ها گسسته [illegible]
نماند دگر طاقت و تاب و هوش [illegible]
نیاید ز تر بندگان کارزار [illegible]

لیکن عمدة‌الملك امیرخان باجهان‌جهان [illegible]

---

۱ ـ متن : بنابر آن.

Marfat.com

در آن میدان اقامت ورزیده باعث سکون دیگـر امیران و افواج پـریشان گردید فی‌الحقیقت اگرآن‌امیر ابن‌الامیر درآن روزتقویت‌افزای خاطر متردد دیگرامیران بدولت استقامت خویش درآن میدان جان‌ستان نمی‌گردید کار به رسوائـی منجر می‌گشت و تمامی آبادی آن ضلع بدعلت غـارت و تاراج رو بدویرانی می‌آورد . وسوای‌آن دیگر آبادی شاه‌گنج که مدار غلهٔ تمامی شهر برآن‌گنج منحصر است ودیگر رکاب‌گنج‌که در پهلوی‌آن کفرکیشان در آن روز واقع شده بود بدولت صف‌آرائی عمدةالملك امیرخان‌کـه مانندکوه درآن صحرا پای همت را همسرسدسکندری‌گردانیده دست جرأت مانند برق از ابر آستین برآورده شعله افروز خرمن نگاه اعدای بدخـواه نموده بود بدجا ماند، اگرچه چندین‌بارآن‌گروه نابکارتیغ تهورآخته قاصد جولانگری پیش آمدن کرده ، بدمجرد تماشای استقلال وتمکین‌آن والاقدر شجاعت قرین از دور عنان انصراف را بدصوب بازگشت آوردنـد . آری درعالم امتحان و جهان تجربه این معنی مکرر بدوضوح پیوسته که استقامت یك‌تن درمیدان نبرد باعث برگشتن وجرأت اندوزی سپاهی برهم خورده وپریشان‌گشته‌گردیده وبدجای شکست که در اول جلوه‌فرمای دیدهٔ ظاهر بین گشته آخر بدفیروزی علم برافراخته‌اند .

لمصنفه :

بسی دیده‌ام در دم کارزار — درآخر ز پا داری یك سوار
که گردید اول شکست‌آشکار — ظفر جلوه‌گر شد زنیلی حصار

در آن روز از عمدةالملك این معنی برجسته صورت‌ساز مرآت اظهار گردید واز افضال‌ایزد متعال‌والطاف‌خداوند بی‌همال درآن‌ساعت‌که شیوسنکه سردار رساله عنبری بدهمراهی‌جمعی‌نقد زندگی را به‌تاراج عساکرفنا درداد پسر بزرگش بامابقی سپاه رو بدهزیمت‌آورده بدجزخانهٔ خویش برگشته ندید

Marfat.com

ومیرحسن خان کوکه باتمامی منصبداران چوکیخاص بدآن صورت ، خاك نشین کوی مذلت گردید ازنمود این حالت اراده آن داشتند که الحال نخست بر سر عمدة الملك که باکمال تمکین ووقار پشت به‌شهر داده وروبه‌مخالفان ایستاده منتظر تیغ آزمائی است با دیگر امیران که باعث جهان تزلزل در انتظار فرارند رسیده وبدیك حملهٔ کوه‌گسل اورا ازپیش برداشته اول بدتاراج شدگنج که چندین گنج زر و جواهر بر روی دست دارد پرداخته وبعد ازآن تاجائی که دسترس باشد پای تردد را نبایدکشید به این خیال درست تمثال می‌خواستند که فرس تاز میدان کارزارگردند که بدنگاه ازقضای سبحانی ونیرنگ آسمانی منهیان راستی اظهار واخبار رسانان صداقت گفتار رایت آمدآمد اعتمادالدوله قمرالدین خان چین بهادر وزارت پناه |را| رسانیدند که الحال بعد ازطوف مزار فیض آثار حضرت قطب الاقطاب برکنار حوض شمسی جهت خوردن طعام که دراین چند روز بغیر کمتر بهم‌رسیده تأمل و تمکین واقع شده لیکن بمجرد شستن دست سوار توسن برق‌خرام گردیده شعله افروز خرمن وجود اعدا بعد از ساعتی می‌گردد . از گوش آشوبی این خبر مرگ [illegible] وحشت‌خرام گردیده از پروین‌صفتی بنات‌النعش گشته رو بوادی فرار [illegible] آوردند ، چنانچه در یك نفس تاچشم بهم‌زدن [illegible] تماشائیان آن‌مکان معدوم‌الاثر ومفقود [illegible] [illegible] امیران بدمعهٔ دیگر سرداران حیرت [illegible] جاسوسان را از برای تحقیق این‌ماجرا فرستادند [illegible] تب گردیده برطرف [illegible] دیگر [illegible] اخبار صحیحهٔ نزول موکب وزیر اعظم [illegible] بی‌جا [illegible] بحرف ارجاره کار [illegible] فتح وفیروزی تصور نموده از نظر [illegible] کشتند [illegible]

ورود اعتمادالدوله قمرالدین خان وفرار باغیان

عالم واقع‌شدکه موجب‌صواب‌دید همدیگر امیرالامرا ودیوان‌اعلی‌درعرض‌راه ازهم‌جداگردیده‌هریکی بدیك‌طرفی‌روآورد، چنانچه‌امیرالامرا برچهارفرسخی مستقرالخلافه اکبرآباد سرادقات ابهت و اجلال مرتفع داشت و اعتمادالدوله راه کناردریا پیش‌گرفته بدبلدهٔ شیرکده من اعمال اسلام‌آباد منهرا که مولد قدیم کفار و مولد منشائی کشن است رسیده گوش برآواز منهیان داشت که بدیك ناگاه خبرآواره شدن غنیم بدفرجام استماع نموده ازاین اندیشهٔ درست که درحضور عیش‌گنجور ازسپاه آثاری باقی‌نمانده مگر چند امیر مفلوك کم بضاعت فیض‌اندوز دولت حضورند وتمامی افواج بحر امواج در بیرون جهت تنبیه مخالفان دشت‌نورد دوری‌گردیده مبادا در این‌وقت اگر به‌اغوای یاران رو بدارالخلافه آرد ! خجالتی‌است که تدارك‌آن به‌هیچوجه رونمای خاطر نمی‌گردد بهترآن‌است‌که خودرا دراین‌وقت رسانیده سرمایهٔ اعتضاد واستظهار و موجب حراست شهر باید گـردید . به‌همین تدبیر درست به مجرد استماع ماجرای مذکورسوار سمند صباخرام‌گشته باجهان‌جهان‌استعجال سراغ‌جویان از دنبال غنیم قدم فرسای اضطراب و یلغار خودرا در آن روز رسانید لیکن به‌علت قلت رفقاکه از دنبال به‌استعجال قدم به قدم خودرا می‌رسانیدند قدری در درگاه عرش اشتباه توقف رونمای آسایش گشت و بعـد از رسیدن افواج پس مانده مقید به رسیدن تمامی فوج و لشکـر نگشته هماندم به عزم رزم مخالفان همت برگماشت وهنگام شام سراغ‌جویان وخبرگیران خودرا به سر وقت آن‌گریزپایان رسانیده تیغ‌آزمای نبردگردید، لیکن از آن‌جاکه هنوز وقت استیصال آن ظالمان جهان خراب‌ساز در محل تعویق واقـع شده بود در آن‌دم ازاقتضای هوای روزگار ابری برآسمان‌مسطح‌گردیده، شروع به‌مختصر بارشی‌نمود . ازرونمای این دو اتفاق یکی رسیدن[1] شام به سروقت کارزار ،

۱ ـ متن : رسیده .

Marfat.com

و دویم‌ترشح باران موجب انفصال هردو فوج ازمقابل هم‌گردید ، لیکن تا دو ساعت اول شب از هر دوجانب بدافکندن تیر وتفنگ وبان آتش‌فشان و توپ ورهکلد سرگرم شعله‌خوئی بودند وبعد ازآن غنیم درپردهٔ ظلمت لیل و تیرگی هوای ابر ازمیدان نبرد دوری جستدکنارآب جهیل‌آسایش‌گزین‌گردید وبعد از انقضای دوپاس شب آهسته باریک گردیده نوعی بدر رفت که مطلق فوج وزارت دستگاه را اخبار فرار آنها موجب اطلاع نگشت چنانچه تمام شب اعتمادالدوله با چندین سردار دیگر از حوضهٔ فیل قدم برزمین نگذاشت و تمامی سپاه‌کینه خواه ازپشت اسپان فرود نیامده بکمال حزم و تیقظ[1] در آن شب بسر برده زمانی که طبیعهٔ سپیده سحر از جانب مشرق طالع‌شد فرار آن فرقهٔ اشرار بدرأی‌العین مشاهده افتاد . وزیر بیدر بعد از ادای فریضهٔ صبح بدتعاقب آن‌گمنامان بی‌نشان بایک جهان سرعت تا سرای‌لشکوردی‌خان که در پنج شش فرسنگی دارالخلافه بدجانب[2] جنوب شهر واقع شده رسیده جهت ادای‌نماز عید قربان در آن‌مکان اقامت ورزیده وبعد ازادای‌صلوات عیدالضحی[3] وقتی‌که از آن عنقا آشیانان گم‌کرده پی‌سراغی نمی‌یافت ، از زبان[4] جمعی ومخبران بدوضوح پیوست‌که آن سریع‌السیران بدر رفتن‌الحال از [illegible] این مکان رسیده بدارادهٔ رفتن ده منزل دیگر [illegible] آب درهیچ مکانی نفسی راحت نکرده منقطع‌نمی‌شوند خواهندگردید . اعتمادالدوله از استماع این‌مقدمه [illegible] پیشه وبعدکلی مصروف بدقوس بی‌پرداخته در [illegible] شام همان روز [illegible] رسیده باهم بدمیدان [illegible]

---

۱ – متن : تیقض .
۲ – متن : که بهجانب
۳ – متن : عیدالضحی
۴ – متن : زبانی .

Marfat.com

نصرت تدبیر ظفرمسیر قاصد حرکت منازل پیش‌گردید امیرالامرا خان‌دوران کد بر تمامی امیران حضور و دور رتبهٔ برتری داشت مانـع تعاقب گردید و بدصد دلیل قبح این‌عزیمت بدعلت نارسائی سپاه هندوستان به‌سرمنزل اقامت آنها وطی‌الارض‌آن بادپایان بی‌نشان‌که دریك‌روز بیست فرسخ‌راه طی‌نموده باز روز دیگر مستعد قطع‌همان قدر وادی می‌گردند باز نمود و چون افواج هندوستان‌که ازمدت سی و پنج سال خاندنشین و از فرس‌تازی سربدسر معدوم الاستعدادند یك‌روز اگر بدطی دومنزل راه کد هشت فرسخ مقرری است وهر منزل متعارف زیاده از چهار فرسنگ نمی‌باشد پردازند بلاشك و شبهه نصف اسبان سواری سپاه یا در عرض راه یا به منزل رسیده سقط می‌گردند از این راه بددنبال آن سگان پاسوخته رهنورد گردیدن ، آفتاب بدگز پیمودن ، و باد بدمشت داشتن است همان بهترکه چون بددولت نزول موکب‌آن عالی‌قدر سرمایهٔ خلاصی ساکنان دارالخلافـه از شکنجهٔ بیداد و مـوجب هزیمت آن مغروران جهنم سرشت صورت بست این‌معنی مغتنم شمرده ونخست به‌ملازمت شهریار دوران و فرمانروای این عهد و زمان پرداخته بعد از آن مطابق امر جلیل‌القدر به‌عمل بایدآورد . وهنگامی‌که سه‌مقام درآن مکان‌آسایش بخش فوج وسپاه‌گردید روز چهارم سرادقات نزول در سواد شهر فروغ افزای دیده اقامت‌گشت وموجب طلب، نخست‌ازهمه‌امیرالامرا شرف‌اندوز ملازمت‌گردیده مقدمهٔ نصرت‌اندوزی برهان‌الملك برآن ملاعین نوعی به‌عرض والا رسانیدکه حسن تردد او مبدل بدقبح اعمال گشت . از وقوع این اتفاق برهان‌الملك از زیر دیوار شهر بدون ملازمت از راه خودسری رهگرای وادی اقطاع خویش بی‌حکم معلی گردیده باکمال استعجال قطع‌طریق می‌نمود ، از قضای خداوند خیر و شر آفرین درعرض راه مبتلا به‌مرض سرطان گردید و موجب صواب اندیشی اطبای حاذق به‌بریدن‌گـوشت علاج منحصرگشت به‌تحقیق پیوسته که

مریض‌شدن برهان‌الملك

Marfat.com

قریب چهار آثار عالم‌گیری گوشت از پشت آن طبیب فرنگی نسب[1] به پاکی جدا گردانید وآن شیر بیشهٔ پردلی وصاحب جگری مطلق توجه به آن طرف نداشت و به‌هر نوعی‌که قبل‌از قطع لحوم مشغول حرف وحکایت بود بدهمان دستور نشسته حقه می‌کشید و مطلق درسلسلهٔ سخن‌سرائی او تامل وتغیری رو ننمود و زمانی که به جز استخوان پارچه‌گوشتی بقی درتمامی پشت او نماند مطابق وانمود آن فرنگی طبیب ، قریب نیم‌آثار بروت تند تفنگ سرمه‌سا ساخته ، برجراحت مالید وتا یک‌ساعت دیگر بعداز مالیدن داروی بندوق به کمال استقلال نشسته حقه می‌کشیدند ووقتی‌که یک‌ساعت منقضی‌گشت یکباره بیهوش‌گردیده سر بربالین‌گذاشته ، تادیری بیخودی افتاده بود وبعد ازاقامت برخاسته باراظهار ضعف وکسل به اکل طعام میل فرمود و بوجود وقوع این حالت هرروز درقطع منازل وطی‌مسافات تاکید می‌فرمود تاآنکه بهمین حالت داخل دارالحکومت خویش‌گشت .

اگرچه این‌جراحت درچند روز مختصر اندمال پذیرفت لیکن ازاین شدیدهٔ دیگر ازوقوع ضعیفی که بدعت این‌مرض مزاج وهوج استیلا پیدا بود مدام‌گرفتار انواع‌تعب‌می‌داشت چنانچه‌جراحت‌سرطان‌اگرچه [illegible] واندمال یافت لیکن‌از آن زخم درپشت‌اثری وآبلهٔ دردناکی هویدا بود [illegible] رفته رفته سرایت بدرون نموده سر ازساق بیرون آورد ، وهنگامی‌که [illegible] روبدبهی آورد متصل‌لعب جراحتی ظاهر گردیده مجبور بدان گردید [illegible] از چندی ازعدم اثرعلاج ناصور گشته ، مدام [illegible] سالی‌گوشت ساق پا کنده ازدهنهٔ همان ناصور بیرون می‌آمد [illegible] فتیله درجوف آن زخم هرروزی می‌رفت ودر آن [illegible] عبد سلطان روشن اختر ناصر الدین محمدشاه [illegible]

۱ ـ متن : نصب .

Marfat.com

ازقضای خالق صحت و مرض درآن زمان مبتلای مرضی‌گردید کـه به مجرد خوردن غذا بعد ازساعتی همان قسم درست از دهانش برمی‌آمد ومطلق معدهٔ او قبول جذب غذا نمی‌نمود تا بدمرتبهٔ کیلوس و کیموس ده بیست مرتبه رد غذا می‌کرد ومطلق تغییرحالتی در طعام رو نمی‌داد بدصورتی‌که خورده می‌شد به همان صورت برمی‌آمد و از وقوع ناسورکعب پا طاقت ایستاده شدن مفقود گردیده بود به هر مکانی که اراده حرکت می‌نمود بر پالکی خرد[1] نشانیده می‌بردند . خواه بدمکانات خانگی وخواه بدسیر وشکار به‌پای دیگران جرأت دست می‌داد وقدرت قیام درپا نداشت‌که تواند برخاست .

ورود نادرشاه به خطهٔ هندوستان

از وقوع این‌علت دو سه ماه مریدخـان فرستادهٔ سلطان را در پیش‌خویش به وعدهٔ رفاقت نگاهداشته بعد از استقرار امراض مزمند کـه در طبیعت به‌استحکام تمام جا نموده بود واخبارآمد آمد شاهنشاه ونهضت موکب والای شهریاری ازدارالخلافه به‌جانب مغرب[2] هندوستان‌که عبارت از سر هند و لاهور است متواتـر از زبان[3] منهیان صداقت گفتار پنبهٔ غفلت از گوش برهان‌الملك برآورد لاعلاج با وجود عدم صحت مزاج و استیلای امراض مزمنه مختلفه برمزاج وهاجش از بلدهٔ او دکور کهپور رایت کوچ برافراخته برطی منازل وقطع مراحل‌کمال استعجال می‌فرمود از آنجاکه حرکت سفر و طول مسالك موجب اشتداد امراض می‌گردید یك روزه رهنوردی طریق‌طویله باعث اقامت چهار پنج‌مقام راحت فرجام دریك منزل اتفاق می‌افتاد ودر بعضی منازل یك‌هفته ودوهفته اقامت بدعلت وقوع ضعف وناتوانی واقع می‌شد وباز بعد از قدری افاقت از مقام اقامت دشت‌نوردی وکوه‌پیمائی می‌نمود تا آنکه بعداز انقضای مدت‌دوماه‌که در عرض راه بیست‌روزه توقف واقع شد. هنگامی که نادرشاه جم جاه بدبلدهٔ‌کرنال محازی[4] سرادقات پادشاه انجم سپاه و سلطان

۱ـ متن : خورد ۲ـ متن : مغربی ۳ ـ متن : زبانی ۴ ـ متن : محازی .

Marfat.com

سکندر سامان روشن اختر محمدشاه خیمه نزول دو روزقبل ازآن برافراخته بود که برهان‌الملك از دارالخلافه به طریق استعجال و یلغار چهار روزه راه را در عرض دو روز پیموده خود را رسانید وبی‌توقف ساعتی و بدون رسیدن افواج بحر امواج‌که ازقفا می‌آمدند صف‌آرای میدان نبردگردید ، قضارا در آن ساعت قلیل فوجی که عشرعشیر[1] جنود او نبود هم‌عنان او رسیده بودند و مابقی تمامی سپاه‌کیند خواه عدوگاه از وقوع سرعت خرامی طاقت هم‌رکابی و هم‌پائی نیاورده از دنبال سراغ‌جویان می‌آمدند که بدیث ناگاه اخبار اسیری و گرفتاری برهان‌الملك بد افواج قفاتاز دنبال‌خرام رسید . بسیاری به مجرد گوش آشوبی این خبر محشر اثر از همان مکان عنان بازگشت بد صوب دارالخلافه برتافتند و بعضی از سرداران قدیم و جدید قشقهٔ این بی‌وفائی را داغ افروز جبین خویش نگردانیده و ننگ فرار را کمال عار بدیقین شمرده رو بدجانب لشکر سراغ‌جویان خودرا رسانیدند .

اسیر شدن برهان‌الملك

ومفصل این مجمل آن‌که شهنشاه ستاره‌سپاه جم‌جاه تاجدارشاه در آن ایام که بدمحاصرهٔ حصار قندهار اشتغال داشت از اخبار نزول افواج مرهمت در شهر دارالخلافه وغارت و تاراج عرض یك و نیم ماهه راه مابین و کشته شدن قریب هزارکس از اعلی وادنی از آن جمله پانصد ناقه‌دار پر [illegible] همراه ، که از دستبرد آن دراز دستان دست از [illegible] تهیدست از دستمایهٔ زندگی گردیدند که متواتر [illegible] دانست که الحال کار سلطنت هندوستان بد [illegible] قدرت بد زبردستی برآورده و گشاده‌ان حلقهٔ [illegible] بدگریزپائی سر برآورده ، و شاهشان [illegible] معدوم‌الجاده متعذرالعبور را بدیدهٔ [illegible]

۱ ـ متن : عشرعشیر ۲ ـ متن: بدیهه .

Marfat.com

هندوستان گشته‌اند وطاقت تدارك ونیروی استرداد ممالك نه‌درسلطان پیدا ونه در امیران بزرگ والا حشم هویدا ، هرگاه مغلوبان مدت دو صدساله در این سلطنت رایت غلبه به‌حدی مرتفع ساخته که تایك‌ماهد راه مواضع وقرای بلاد هندوستان درتصرف خویش از چندین سال درآورده ، فارغ البال از تشویش تدارك وانتقام دربلاد متصرفه کامیاب وکامجویند[1] وساکنان‌آن سرزمین بعداز مأیوسی امداد واعانت لشکرسلطان‌سایدنشین رأفت‌واحسان‌اعداگردیده باج‌گزار[2] وخراج‌ده مخالفان گشتند و در این مدت سلطنت این شهریار عهد و فرماندهٔ زمان هرگز به مقابله و مجادلهٔ آنها از پیشگاه حضور و از امیران عظام دور احدی مأمور نگردید وآن‌همه بیداد که تا چندسال بررعایای‌آن مساکن از وقوع مخالفت غنیم لئیم واقع شد مطلق توجه مبذول نداشت و هرگاه مغلوبان دوصد ساله امروزغالبند برما لازم‌گردیدکه به‌ناموس سلطنت‌کبری[3] که به‌جز تسخیر کشورهای سبعه[4] راحت اندوزی ، الوداع گفته صعوبات و شدایدِ این عزیمت والا را گوارا برخود باید گردانید . ازآن‌جا که غافل برسرهم نبرد خویش رفتن‌اگرچه ازعالم حزم وتدبیراست لیکن دوراز همت معظمه سلاطین[5] است بنابر آن این جانب نخست علیمردان‌خان شاملو بگلربیگی شیراز را بدرسالت نزد سلطان هندوستان فرستاده به‌ایما و اشارت نزول خود را درآن بلاد رونمای مرآت‌شاهد اظهارگردانیدیم وبعد ازآن‌محمدعلی‌خان قلراقاسی را بانامد[ای]که ترجمان نامهٔ سابق بود ارسال داشتیم‌که شاید پنبهٔ غفلت از گوش هوششان برآید وچشم عاقبت بین بدتماشای انجام‌کارگشاید ودر آن ولا به محاصرهٔ حصار قندهار توجه مبذول فرمودیم نخست ازمحاصره، محمدخان ترکمان را بسفارت فرستاده‌که طاقت ونیروی سردار وسپاه آن ممالك‌وسیعه

---

۱ ـ متن: کامجواند ۲ـ متن: باج‌گذار ۳ـ متن: کبرا ۴ـ متن: کشور سبعه
۵ـ متن : سلاطینی .

Marfat.com

را در میزان امتحان سنجیدیم ، آخرکار به یقین پیوست که نه شهریار آن ممالك را دراین‌عصر دل و دماغ محاربهٔ اعدا ونه امیران بدمست بادهٔ دولت وجاه را در دل فکر ادای حق نمك وغیرت کار ، از وقوع این اتفاق هرجا قوی قدرتی بود فرصت ازدست نداده پا درمیدان خودسری وگردنکشی گذاشته دست به‌تاراج برآوردند وبسیاری ازراجه‌های هندوستان که به‌منصب‌های والا[1] سرافرازند و مدام درحضور سرگرم کار [و] بر هرجوعه می‌بودند از ابتدای سلطنت این شهریار دوران موجب تحسد بعضی از امیران حضور ، در وطن مألوف تمامی عمر نشسته به فراغت جبر نوبت از خودسری و خودکامی می‌باشند . ومطلق گوش بر آواز طلب سلطانی نداشته بعذرهای بیجا ازجای خویش حرکت جایز نمی‌شمارند ودرعوض مواجب منصب خود [illegible] بلاد سیرحاصل درتنخواه دارند ومطلق ازعدم فرمان پادشاهی جرأت [illegible] و تبدیل جاگیرات متصدیان سلطانی ندارند و زمینداران [illegible] مدت بیست سال قدم ازخانه باراده ملازمت شهریاری بیرون [illegible] هرگاه مطیعان قریب و مغلوبان عمرهٔ امروز غالب و [illegible] احدی از ملازمان پادشاهی به‌مقابله آنها [illegible] گذاشت بلکه درفکر خودداری [illegible] یکماهه راه بلکه دورتر از آن هم [illegible] صاحب فراش تا موسم بازگشت [illegible] معاودت آن فریق به‌صوب دکن می‌رسید [illegible] یکباره از طبیعت [illegible] می‌گردیدند . احوال فرخنده [illegible] نمود می‌گشاید و حالت امیران [illegible] .

---

۱ – متن : به‌منصب والای .

دراین صورت برما لازم‌گردیده که بعد ازفراغ از مهم قندهار رایت عزیمت دیار هندوستان را آسمان پیوند و صدای کوس نصرت خروش را بلند سازیم قضارا درهمان ایام سید درگاهی ، یکی ازمشایخ زادگان دارالسلطنت غزنین که ازجد وآباء مسندنشین اعتبار وفرمانده ریاست بود از مقر اقامت خویشتن با دیگر معتبران آن دیار راه پیماگردیده ، هنگام حصار قندهار شرف‌اندوز ملازمت والای شاهنشاه انجم سپاه گردیده . راهنمای باغ سبزی بی‌تشویش و ممانعت باغبان گردیدندکه بی‌اختیار عزیمت خاطر راکه از چندی در ضمیر جهان تسخیرآفتاب نظیر متمکن بود متحرك‌گردانیدند وشاهنشاه آفتاب کلاه این معنی موقوف بر تسخیر حصار مذکور گذاشته ، یك سال پیشتر از نزول خویش محمدخان ترکمان را به عنوان رسالت نزد شهریار نامدار هندوستان خلدنشان بدمعهٔ نامهٔ کنایت آمیز مدعا اظهار ارسال داشت . طرفه‌تر آنکه امیران عظام این‌دیار را امرجلیل‌القدر شاهی بشرف‌صدور پیوست‌که جواب نامه را بدوجهی که مناسب احوال طرفین باشد رقم‌سنج بیان‌گردانند از قضا در این‌مدت مدید القابی‌که لیاقت‌شان طرف ثانی‌داشته باشد یافته نشد وسفیر بیچاره هـر چند فریاد و فغان جهت طلب مکتوب بلند آهنگ‌ساز اظهـار می‌گردانید برقانون نوای سابق پردهٔ دیگـر می‌افزود ، خصوص امیرالامرا صمصام‌الدوله خان‌دوران بهادرکه پیشاهنگ جمیع نوا های امارت وسرمندل تمامی سازهای سلطنت بود در ترقیم نامـه نغمه‌سنج ارغنون اهمال و تأمـل می‌بود از این‌جهت که شاهنشاه جم‌جاه نادرشاه هنوز مربع‌نشین چهار بالش فرمانروائی به یکتائی نگشته بود ، ودر بلدهٔ سبزوار هنوز شاه طهماسب ولد شاه‌سلطان‌حسین ختم‌السلاطین خاندان سیادت توأمان صفوی از عالم نظربند تماشائی جمال شاهد هستی‌بود وبعضی تاآن زمان شاهنشاه‌را قبول به‌یکتائی سلطنت ندانسته خان معظم وسپهسالار مکرم می‌دانستند .

فرستادن نادر محمد خان ترکمان را به رسم‌رسالت به‌دربارهند

Marfat.com

از وقوع چنین اتفاقات نداو را بدالقاب شهریاری می‌توانستند ستود و ندجهت رنجش خاطر آن قوی قدرت بدخطاب امیری، جرأت آزمای تحریر می‌گشتند بنابرآن در تلاش الفاظی چند که مشترک میان امارت و سلطنت باشد واطلاق بر دوصفت از آن بدوضوح پیوندد، تامدت یکسال می‌ماندند. لیکن نادرشاه از سرحد روم که با ممالک ایران زمین پیوسته بود و مقرا یکساله راه تواند شد بدارالخلافه شاهجهان‌آباد رسید، لیکن این چندحرف اشتراک آمیز بدست نیامد!

بتحقیق پیوسته که در ایام حصار داری قندهار سید درگاهی پیرزادهٔ بلدهٔ غزنین و دیگر رئیسان دارالسلطنت کابل که بهم‌عنانی همدیگر رادپیما گشته در قندهار فیض اندوز ملازمت والاگردیدند، درعالم معروضی[1] تسخیر کابل وغزنین[2] را درکمال آسانی وانمودند، چه‌جه آن داعیه [illegible] در این ولا که حصار قندهار مفتوح شد وحسین خان فرزند[3] میرویس [illegible] که از چندین سال حاکم محکم وفرمانروای مستقل آن ولایت بود [illegible] وجود اشرف‌سکه‌وخطبه‌را بداسم‌سامی‌خویش‌رایج [illegible] بلاد متعلقهٔ قندهار[4] [illegible] بود دست [illegible] در [illegible] ایستاده ساختند بعد از [illegible] موکب معلی بدصوب تسخیر غزنین و دارالسلطنت [illegible] مسافت بدیکی از حصارهای [illegible] مطابق استدعای رؤسای آن دیار نخست [illegible] محمودی افغانه بدون [illegible] آهنگ گردد در روز نخستین [illegible]

تسلیم شدن سران حکام(؟) [illegible] از تصرف [illegible]

---

۱ ــ متن: ودر عالم معروضی ۲ ــ متن: غ[illegible]وی. ۳ ــ متن: [illegible]
۴ ــ متن: بلاد قندهار.

شکوه گردید به‌هم‌داستانی سید درگاهی قلعه‌دار دست از سر کارزار برداشته به‌ملازمت والا سرافراز گردید و جمیع سرداران آن بلده سر بر خط فرمان اوگذاشتند وازهیچ‌طرف نگرانی خاطری نماند. چنانچه بعداز دو روز ازآن‌مکان راه‌پیماگردیده قدم نصرت توام‌را درخیابان کابل آئینه دارکل خورشیدگردانید وشرزه‌خان ولدشرزه‌خان که از قدیم به‌قلعه‌داری کابل ازجد وآبا اقامت‌گزین بود درسن‌هشتاد سالگی ابواب ممانعت‌مسدود ساخته تامدت شش روز به‌مدافعه پرداخت آخر کار از دغل‌بازی عبدالرحیم ماهی‌گیر نایب ناصرخان ولد ناصر خان مرحوم که از مدت بیست سال به‌ناظمی آن‌دیار کامران وفرمان‌فرما بود

تسخیر کابل به دست نادر

حصار به‌تصرف ملازمان شاهنشاهی در آمد و یکی از فرزندان شرزه خان برسر دروازه بدعلت ایستادگی وممانعت مداخلت کشته گردید وسبب مفتوحی حصار نوعی که قبل از این مرقوم قلم حقایق رقم‌گردیده ازعالم تحقیق شمع افروز شبستان اظهار است اگرچه شاهنشاهٔ نصرت سپاه اقبال دستگاه در روز ششم حصار خارا بنیاد آهنین در و دیوار دارالملك کابل [را] بی‌وقوع تعب وبی‌ظهور شداید در دایره تسخیر درآورد لیکن از آن‌جاکه والاخردان عالی فطرت به آغاز هر کاری که روی توجه مبذول دارند نخست نظر حقیقت بین تماشائی خط و خال و نگاه تفحص دستگاه کل نظاره چین شاهد انجام آن می‌گردد تا به‌دولت این حزم و احتیاط از طعن اهل‌هوش وفرهنگ مصون و محفوظ مانند اگرچه آن تأمل وتکاسل درپیشگاه نگاه ناقص طینتان‌کم عقل که نخست برحسن‌آغاز فریفته‌گردیده اززشتی انجام‌چشم‌عاقبت بین‌را فروبسته درکارآخر بنیان‌که به‌تأنی‌واهمال‌صورت استحکام دوام‌می‌پذیرد مطعون‌می‌سازد واین‌معنی‌صورت حال شاهنشاه فلك بارگاه‌است که بعد از تسخیر بلدهٔ غزنین و دارالملك حصار شهر کابل در خیال درست تمثال شهریار هندوستان و امیران نامدار قیصرحشم خاقان خدم متفکر بود که آیا به‌چه نوع صف‌آرای معرکه

Marfat.com

کارزارگردیده به‌کدام استعداد وسرانجام حرب رو به مقابله ومقاتله خواهند آورد به همان مثل که : چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی ، مردان شجاع و دلیران صاحب غیرت از عالم احتیاط جرأت پیشقدمی را در آخر حرب مستحسن شمرده‌اند ودر اول نبرد ممنوع و ناروا ، از این‌جهت که مبدا سبقت‌اندوزی به واپس خرامی منجر گردد که تجربه‌کاران فنون شجاعت و کهن‌عاملان عالم تهور فرموده‌اند که فیمابین مردی و نامردی پیش از یک قدم راه تفاوت نشمرده‌اند . اگر پا پیش‌گذاشته جای‌قدم را قدم‌گردانیدگان‌مردی و مردانگی از پیش اقران و امثال خویش در ربوده و اگر آن پیش خرامی متعلق به واپس نشینی‌گردید بدجای سرخروئی قشقة معصفری بر جبهه جرات کشیده شد جهت احتیاط و پاس ناموس‌کبرای سلطنت دراین [illegible] افکنده گوش بر آواز و چشم برشاهراه تمنا گذاشته [illegible] سرادقات ابهت واجلال را آسمان رفعت بدهیبی‌حیل که [illegible] داشت‌گردانید وجهت‌گوارائی شدائد سفر وعدم [illegible] استیصال گروه افاغنه ملاعنه صفی که تسمی‌قو [illegible] ارادت بدامان تربیت آن کمرهمن جمع [illegible] مریدی می‌بودند .

از وقوع بعضی تفوات که [illegible] بود ودر عبارات دقیق حالات افاغ [illegible] صفوی منفصل مرقوم قلم [illegible] بدتحریر آن پرداختن [illegible] بدتحقیق پیوسته [illegible] استیصال آن گروه [illegible] بیرونی کابزال معلوم‌الامر [illegible]

Marfat.com

غم و الم مکدر گردید واقبال بی‌زوالشان‌که ازچندین سال فراوان‌رو به‌صوب آن فریق بی‌توفیق‌گم‌کرده طریق‌آورده بود یکباره از نزول موکب معلا[ی] شاهنشاهی‌پشت داده بدشمنی کمر بر بست و زبان غرور ترجمان آن قوم بی‌صلوة[1] وصوم بجز حرف وحکایت سربزرگی و بالادستی به‌دولت پیرزادگی هرگز برزبان آنها نگشته بود ، در این ولا از زبان درازی شمشیر شاهنشاه قتال‌خموشی برلب‌آن‌گروه زده ، بغیر ازعبارات عجز ونیاز لفظی‌از دهانشان سر بر نمی‌زد .

از وقوع این اتفاق غرورشکن تمامی صغیر وکبیر و وضیع و شریف‌آن مغروران متکبر آغاز عجز انجام سر بر خط فرمان آن مؤید منصور گذاشته تن به بیچارگی و بی‌اختیاری در داده قبول جمیع تکالیف شاقهٔ شاهنشاهی نمودند .

گوشمالی مردم جلال آباد

ازظهور این‌حالت بی‌کسی علامت شاهنشاه نیز بر مابقی‌آن قوم سریزك که در همسایگی‌کوهستان کتور وکافری بسر می‌برند کارفرمای ترحم‌گردیده جان‌بخشی فرمود و بعد از فراغ آن‌کار بدگوشمال ساکنان بلدهٔ جلال‌آباد که پنج شش منزل راه بدجانب هندوستان واقع شده و در تمامی‌کوهستان کابل و غزنین وقندهار وکشمیرجنت نظیر ودرجمیع بلاد خوش آب وهوای‌هندوستان خاندنشان اناری به خوبی جلال‌آباد پیدا نمی‌شود هم به آن رنگینی و مالیدگی دانه و نزاکت تخم امروز درآفاق به‌یکتائی زبانزد ثمرشناسان[2] صاحب ذائقه می‌گردد. از وقوع‌کشته‌گشتن از ملازمان شاهنشاهی‌که به‌عنوان سفارت هند برق خرام وادی استعجال‌بودند ودرآن زمان‌که به‌شهر جلال‌آباد رسیده ، به اراده نفس راست کردن و ساعتی به‌راحت تکیه بر بالش خواب نمودن در مقام یکی از سرداران بلده جهت استراحت می‌خواستند که تأمل

۱ــ متن : صلواه. ۲ــ متن : سمرشناسان .

Marfat.com

ورزیده رو به راه مقصود آرند ، از نیرنگسازی قضا وفسون پردازی تقدیر از اخبار فساد اظهار نزول آن مشت اجل گرفته بدیث ناگاه عوام شهر مذکور که اجل موعود گریبان آنها را گرفته برسر استدعای ایـن آفت عظمی آورد چنانچه به یکبار گرد آن جانبد را مرکزوار محیط گردیده دست به قتل آن غریبان برآوردند . هرچند صاحب خانه فریاد برکشید که کشتن این چندتن معدود چندان کاری نیست لیکن قتل این بی‌گناهان غریب آشنا سرمایهٔ سرافشانی عالمی خواهد گردید هنوز هم عنان توسن اختیار در دست شما است .

اگر از سر این ماجرای جهان خراب‌کن در گذشته معهودت به صوب مقام اقامت‌خود[1] آورند هم احسان بر من است و بعد از آن بر خود و بر این نه ده‌کس موجودی ستم ایجادی بیش از ساعتی نخواهد بود . باشد که از آن روزی که تیغ انتقام این بیچارگان از نیام برآمده [illegible] تدارک گردد و این جرأت آزمائی ضبع ناقص‌شده [illegible] ساکنان این بلدهٔ فردوس نشان است . یک نفس سر توقف [illegible] آغاز و انجام این کار را بدیدهٔ حقیقت بین [illegible] محضر آشکار به چه صورت بالائی در قعر دارد .

هر قـدر صاحب خانه از این نوع [illegible] پیشهنگ جرس قافلهٔ انتهار گردید [illegible] رضا گوش نکرده چشم از دامن همت [illegible] نوع معالج سودمند در میان آورد و [illegible] از پا در نیاوردند دست از [illegible] وانکشیدند .

قضا را یکی از آن [illegible]

۱ـ متن : خودها ۲ـ متن : شمایان .

Marfat.com

به طرفی رفته بود[1] بعد از انجام این ماجرا پاشنهٔکفش‌گریز را بالاکشیده، و دامن وحشت خرامی را بدکمر برزده یك راست رو به صوب‌کابل آورد[2] و پس از نزول منزل مدعا احـوال قیامت اتصال سرگذشت سفیران مرگ پیام به عرض والای شاهنشاه معدلت دستگاه مظلوم پناه رسانید.

انتقام پادشاه ازقتلان سفیران

ازاستماع این‌خبرقیامت بدبر، همانندم سوارمرکب عزم‌گردیده رو بدراه انتقام آورد چنانچه بعد از آنکه سایهٔ رایت نزول برآن سرزمین بیدادآئین افکند نخست بدتحقیق صورت حال‌آن‌مقدمه همت برگماشت آن‌ستم پیشگان ظلم اظهار را به دست آورده در عوض یك تن پنجاه نفر را به قصاص رسانید. بدهمین دستور بر هرکه اثبات بلوای عام مقررگشت بلاتأمـل بدقتل رسانید وبعضی از اکابر[3] پیش‌بین که بعد از بلوای عام ازآن بلده بدمعهٔ تمامی‌خویش وپیوند برآمده قدمدر وادی فرارگذاشته بدکوهستان دور دست منزل ومأوی[4] گزیده از دست ستم ایجادی جنود نامعدود شاهنشاه محفوظ و مصون ماندند وبعضی‌ازسکنهٔ[5] شهرکه درآن بلیه خودرا ازرفاقت عوام دور داشته [بودند] دراین روز در پیشگاه نگاه شاهنشاه عدالت دستگاه بی‌گناهی خودرا به‌صد دلیل و برهان ثابت نموده جان از آن مهلکه به‌سلامت بدر بردند.

به تحقیق رسیده که قبل ازآن هرگز بر احدی ازآن موضع که چنین اتفاقی رو داده ترحم و ابقا[6] نفرموده همه را در عوض یـك تن راه پیمای وادی نیستی گـردانیده، گوش به تقریر شفاعت اظهار شفیعان عزیزالقدر نفرموده، و بسیاری چنین اتفاق افتاده که در عوض انهدام بنای وجود یکی از آحادالناس مجهول، به قتل جهانی و به خرابی شهر معظمی توجه مبذول داشته، مگر در بلدهٔ جلال‌آباد که جمال را کارفرما گشته، نخست به‌تحقیق

---

۱ ـ متن : بودند ۲ ـ متن : آوردند ۳ ـ متن : اکابران ۴ـ متن : مأوا
۵ ـ متن : سکنای ۶ ـ متن : القا.

Marfat.com

احوال بی‌گناه وگناهکار پرداختد، در تفتیش این‌ماجرا کمال اهتمام فرموده ، بر هر فردی کـه این معنی به ثبوت پیوست همان دم رو بدراه عدم آورد و دامان ذمهٔ هرکه از لوث این‌معاصی پاك برآمد، گریبان حیات ازپنجهٔ ممات خلاص ساختد تشریف عمر دوباره در برکرد .

و شاهنشاه آفتاب کلاه بعد از حصول انتقاد خون این چندین [illegible] ، ازهمان مکان نامهٔ مذکور را تسلیم دیلری فرموده روانهٔ هندوستان آفتاب توامان گردانید و درطی‌مراحل و قطع منازل تأکید بلیغ تقریر فرموده عنان معاودت به صوب کابل منصرف نمود و باز به قلع و قمع دیگر مفسدان قوم افاغنه تیغ آزمای معرکهٔ قتال گردید و به حدی در استیصال آن گروه [illegible] سعی وتلاش را کارفرما فرمودکه درجمیع طرق وجوانب کابل وپیش [illegible] کابل از وجود کثافت آلود آن فریق رهزن قطاع‌الطریق اثری و علامتی باقی نماند و جمیع مفسدان یکدست بی‌دست و پا گـردیده تن بگدائی و بینوائی در دادند چنانچه امروزکه هفت سال [illegible] از آن واقعه [illegible] از آن فسد اندیشان آزاررسان بغیر از [illegible] گشتند در هیچ محلی و مقامی [illegible] که فوج و حشم [illegible] شاهراه نشسته [illegible] به سؤال [illegible] خوانی و [illegible] مشاهده نموده [illegible]

به تحقیق پیوسته [illegible] متصل در [illegible] نموده بکسب گدائی [illegible] احدی از آن گروه [illegible]

دفع وقمع افاغنه

۱ـ متن : [illegible] ۲ـ متن : [illegible] ۳ـ متن : [illegible]

در این ولا پیدا نیست .

زهی عزم والاتردد که در این عهد و زمان ازشاهنشاه اقبال پناه بدظهور آمد، یقین حاصل است که در زمان ماقبل از هیچ شهریاری وسلطانی بهوقوع نینجامیده بلکه مدام غلبهٔ این قـوم یأجوج نژاد کثیرالقوم به ثبوت پیوسته مگر در این عهد و عصر نوعی ذلیل و بی‌اعتبار بلکه یك قلم معدوم‌الاظهار گردیده‌اند که به صد تلاش و هـزار جستجو تا ده فرسخ و پانزده فرسخ راه دست راست ودست‌چپ نشان اینها پیدا نیست.

چنانچه قریب دو هزار سوار و دو سه هزار پیاده ، برق انداز توپخانهٔ شهریار هندوستان بعد از وقوع مصالحت و پیمان ابهت و مصادقت از منزل کرنال جهت رسانیدن خزاین‌رکاب سلطان روشن اختر محمدشاه بهدارالملك کابل‌فرستاده بود و بعدازمدت یك‌سال شاهنشاه به‌هنگام مراجعت [به] ممالك ایران آن غریبان دور از خان و مان را رخصت انصراف وطن یعنی دهلی ارزانـی داشت ازآن مردم به وضوح پیوست که در عرض راه مابین پیشاور و کابل که زنبورخانهٔ افاغنه می‌گفتند هرقدر خواستیم که احدی ازآن فریق دیو خصال دد مثال را که عمر توصیف وتعریف تناوری قد و بالا و نیروی بازو وبسیاری زور دست و پا شنیده شده بود در این ولا که به مقتضای قسمت ازلی به‌این مقام‌آب خورش آورده، وبهترآنست که مشاهده نمائیم هرقدر تلاش به‌افزونی گرائید کمتر دست به‌هم داد ، بلکه‌مطلق در وقت احدی دچار نگشت و نه هنگام برگشتن آثاری از آنهـا رو ننمود مگر چندی از ضعفاکه بر سرراه گدائی می‌کردند و ازبرای خود وعیال پارچه نانی‌حاصل می‌نمودند و لمصنفه:

چدشد یارب‌آن زور بازویشان — کجا رفت آن زشتی خویشان
از آن قـوم بر جا نبیند کسی — که بودند از مور، افزون بسی
شنیدم که در یاك نفس قوم عاد — برفتند بر بـاد از دست بـاد

Marfat.com

ز مور و ملخ گرچه بودند بیش همه دیو زادان بی‌دین و کیش
چو نیرنگ تقدیر شد آشکار نیامد دمی زور بازو بکار
همان نوع این قوم کثرت حشم برفتند[1] یکباره دنبال هم
که امروز از آنها نشانی نماند نشانی به غیر از کمانی نماند

به هر صورت بعد از برانداختن گروه افغانان مختلف نژاد که در کوهستان نزدیک و دور دارالملک کابل اقامت ورزیده به تاراج رهروان و غارت قوافل تجار قوی‌بازو بودند. شهنشاه ظفر دستگاه به قصد تسخیر پیشاور فرس عزیمت را مطلق‌العنان گردانید چنانچه بعد از اقامت مدت هفت‌ماه خود را مشغول منعدم ساختن فریق افغانند که سنگ راه متردد می‌گردیدند دشت و زمینی [illegible]

فتح پیشاور

که برخاطر دریا مقاطر آن شهریار [illegible] بدیقین پیوست که در امیران دربار هندوستان نیروی قتال و جدال مطلق نمانده و بجز آرامش[2] و خودداری فعلی از آنها به وقوع نمی‌آید و [illegible] در این مدت هفت‌ماه که افواج قاهرهٔ فیروزی [illegible] تا به تسخیر بلاد متعلقهٔ این ممالک اشتغال داشت [illegible] امیر و فلان وزیر با افواج کثیر روی توجه [illegible] این جانب آورده [illegible] نقاب شاهد صورت احوال هندوستان [illegible] ارکان سلطنت هر روزی در دولتخانه [illegible] انجمن‌آرای تدبیر تازه می‌گردیدند و در این [illegible] کار به تدبیری می‌گذارند [illegible] گردیده به تازگی [illegible] هنگام شام معاودت به خانه‌های خود [illegible]

۱ـ متن: نرفتند ۲ـ متن: آرام.

جمع پریشان‌خیال‌که در مدت هفت ماه کامل بغیر از نقصان مشاورت درستی تدبیر وقوع نپذیرفته باشد ازآن گروه توقع برآمد کارداشتن، آفتاب به‌گز پیمودن و آب دریا بدکیل سنجیدن است، همان بهترکه نخست بدتسخیر بلاد متعلقهٔ کابل‌که عبارت از کنار دریای اتك تا سرحد باغ زاغان است می‌باید پرداخت و بداین‌داعیه، اول بلدهٔ پیشاور را به تصرف باید آورد، بعد از آن موافق رویداد، صورت حال فرس‌تاز میدان عزیمت ممالك وسیعهٔ هندوستان باید گردید. و ناصرخان بن‌ناصرخان ناظم دارالملك کابل که ازمدت بیست سال ترك استقرار کابل نموده بساط اقامت در بالا حصار پیشاور گسترده کابل [را] به یکی از ملازمان خویش مسمی به عبدالرحیم ماهیگیر سپرده مطلق توجه به‌چگونگی احوال آن ضلع نمی‌فرمود.

در این ولا از اخبار صحت‌آثار موکب معلای شاهنشاهی[1] خط پیشامد احوال آن سرزمین به‌حضور اقدس اعلی ارسال داشت و جهت دفع این‌آفت معظمه طلب زرتنخواه افاغنه که از دوقرن مهمل ومعطل بود، نموده این‌مهم را چندان عظم شأنی نگذاشت.

از وقوع این‌اتفاق امیرالامرای خان‌دوران که در تمامی امیران‌حضور و دور به پیش‌قدمی و سرداری شرف اندوز افتخار و ناصرخان به‌نیابت او در آن‌بلاد، مسندآرای‌حکومت‌می‌بود، ازمطالعهٔ خطوط ناصرخان‌به‌یقین‌دانست که دفع‌الوقت قزلباش سراپا پرخاش‌دلخراش آن همه سعی وتلاش نمی‌خواهد بلکه‌ناصرخان متعهد این مهم گران ظاهر سبك باطن، هرگاه می‌گردد عظم شأن او معلوم، همان بهترکه زرتنخواه افاغنه که از قرنهای فراوان سنگ راه وسد طریق لشکرهای گران حشم و سلاطین قیصرخدم می‌گردند باید نمود. هرگاه درهای کوه متعذر العبور مسدودالطریق را سنگ چین نموده ازبالای

۱ ـ متن : معلی شاهنشاهی

Marfat.com

قلهٔ کوه وکتل به‌افکندن سنگ، کارفرمای دراز دستی گردند، صد هزارسوار جرار خونخوار قدرت پیش‌قدمی و نیروی اقامت را سرمایهٔ ترك سر دانستند، بجز پس‌روی کاری‌ازپیش نتوانند برد، بهتر آن است‌که زر مطلوبهٔ ناصرخان را باید فرستاد و در دفع این فتور معظمه چندان خاطر را متعلق نباید داشت.

بدهمین قرارداد در فکر ارسال زر توجه مبذول داشت لیکن متصدیان حضور بعد از پنج ماه کامل مبلغ هفت لك روپیه جهت ارسال تنخواه افاغنه مقرر نموده، مبلغ سه لك روپیه جهت رشوت خویش وضع نموده، باقی چهار لك روپیه هندوی بر لاهور نوشتند.

ازقضای خداوندی زکریه خان ببدر خبر رسیدن هندوی مسموع نموده، مبلغی متصرفه بدعامت زر باقی جاگیر خویش که بر ذمهٔ ناصرخان داشت گردیده، مابقی آن‌را به پیشور فرستاد ناصرخان از رسیدن آن قبل هندوی که لب‌چش‌گروه انبوه افغان نتوانند شد داده تسه و کمال را خود به تاراج درآورد.

از نیرنگی تقدیر خالق قدیر در آن ایام تشتی متصدیان بدین هم به‌گدایی وجه قوت بهم می‌رسیدند و از ده سوار [illegible] اسب و شمشیر و سپر باشد، به‌وجود این‌حال که [illegible] بیچارگان نازل گردیده، تسه و کمال ما[illegible] که فیمابین نایب و عامل جاگیرات ناصرخان [illegible] لاهور داشت به‌زکریه‌خان ببدر واقع شده [illegible] بود، چنانچه در [illegible] خصوص در آن زمان که [illegible] پیشور افتاد ناصرخان با معدودی از [illegible]

۱– متن، چندین.

Marfat.com

اربابان و مالکان[1] قرب و جوار، که خانه های آنها در شهر واقع شده بود لاچار دم از هم‌دمی او زده قدم از هم‌پائی نمی‌توانستندکشید .

درآن‌ساعت بردهنهٔ درهٔ‌خیبرکه صعب‌ترین راه کوهستان ومشکل‌ترین گذرگاه متردین از زمان قدیم‌واقع شده بر دو ونیم فرسخی پیشاور برجانب کابل سنگ راه حکام و سلاطین بوده دراین ایام ناصرخان دهن درهٔ مذکوررا بدسنگهای‌خرد[2] وبزرگ گرفته بدخاطرجمع‌نشسته می‌بودکه بدتاریخ مقرری بدیك ناگاه از قفاکدعبارت ازشهر پیشاور باشد افواج بحرامواج ظفر امتزاج شاهنشاهی رسیده ، مضطرب احوال و پریشان خاطر[ش] گردانید[ند] .

باری بدهر صورت که در خور آن ساعت محشر آشکار بود چندی از رفیقان قدیم وجدید درآندم[3] هم‌قدم گردیده صف‌آرای میدان‌کارزارگشتند. از آنجا که طپش اظهاری نیم بسملان هرقدر پر پرواز گشاید و بی‌قراری آهنگساز اضطراب گردد ، نمی‌تواند که خود را بدشاخسار عافیت رسانیده راحت اندوز تسلی‌گردد، بدکمتر آویزشی و مختصر حربی افواج ناصرخانی رو از معرکه بر تافته قدم درکوی فرار به‌هم‌پایی افغان آن ضلع گذاشته از معرکهٔ نبرد وحشت خرام گردیدند .

اسیر شدن ناصرخان حاکم پیشاور

از نمود این حالت و وقوع این ماجرا ناصرخان به‌هم‌داستانی ملکی که درآن‌طرف مقام اقامت او بود سرعت ازبرق و بادوام کرده رو بدراه فرار آورد . قضا را هنوز نیم فرسخ راه نپیموده بود که از دنبال افواج شاهنشاهی رسیده دستگیرش نمودند و در پیشگاه نظرکیمیا اثر شاهنشاه بر پا داشتند .

از راه آن‌که درآن معرکه دو سه زخمی سبك بر اعضاء او رسیده بود مورد ترحم و منشا[4] بخشایش گشت و از عالم بنده نوازی حکم اشرف اقدس به‌وضوح پیوست‌که متصل خرگاه دولت‌خانه والا مختصر خیمه جهت اقامت

۱ـ متن : ملکان ۲ـ متن: خورد ۳ـ متن: که درآندم ۴ـ متن : منشأ.

Marfat.com

ناصرخان برپا نموده راحت اندوز تمکن گردانیدند، و مطابق امر جلیل‌القدر جراحان مهارت پیشه مرهم ند جراحات گردیده بد تأکید تمام در فکر التیام آن توجه مبذول داشتند چنانچه در دو هفتد آثار صحت جلوه‌فرمای دیدهٔ اهل بصیرت گشت و در این مدت مکرر به‌حضور موفورالسرور طلب داشته، به نوازشهای[1] خسروانه مفتخر[2] و سرفراز فرمود و زیاده از دو هفته اقامت درآن شهر جایز نداشته، علم خورشید پرچم را به هوای تسخیر هندوستان آسمان رفعت ساخته ناصرخان را مفوض بدولت همرکابی و هم‌عنانی ساخته تا لاهور آورد و بعد از ملازمت زکریاخان بهادر، هنگام نهضت موکب معلی از دارالسلطنهٔ لاهور بدصوب دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد دهلی، رخصت انصراف بدجانب پیشاور ارزانی داشت. چنانچه ناصرخان از همان مکان از رکاب سعادت دوری‌جسته رو بدراه‌منزل‌مقصود آورد وشاهنشاه فیروزی دستگاه پس خرد[3] زکریاخان‌بهادر ملقب به‌میرزا پیروزی را که از پیشگاه شاهنشاهی بدشاهنوازخان‌مخاطب گشت بدهم‌عنانی خویش بافوج درخور مقرر و معین گردانید. چنانچه مدام تا رسیدن موکب والا به‌دارالسلطنهٔ لاهور شاهنشاه سعادت بوده موجب احکام جهان‌مطاع عالم‌مطیع بدخلوه‌گاه دارالامان ملتان مسند نشین چهار بالش فرماندهی گردیده و تا مدت شش سال تمام کامگارانه کامرانی بوده. از وقوع مخالفتی که مابین پدر و پسر حادث گردیده از دارالامان ملتان بعد از گفتگوی فراوان بادر[4] و از آنجا بدارالخلافهٔ شاهجهان آباد رسیده، [5] سلطانی گشته، تغییر لباس فیروزی پوشیده [illegible] قبل ازآن می‌پوشیدند و تا هنوز [illegible]

آهنگ فتح هندوستان

۱ـ متن: نوازشات ۲ ـ متن: مفخر ۳ ـ متن: [illegible] ۴ ـ متن: [illegible]
۵ ـ متن: بدساله.

Marfat.com

کوی حضور است .

از قضای ایزدی درآن ایام که شاهنشاه فتح حصار قندهار را بدامروز [و] فردا رسانیده بود که بدفرخنده فالی اقبال ساکنان هندوستان ، نواب نظام‌الملك آصف‌جاه بعد از انقضای مدت شانزده سال از ممالك وسیعهٔ دکن که بدسبب سوء مزاج[1] سلطانی تا آن زمان اقامت‌گزین آن ملك دور دست بود بدارادهٔ ملازمت شهریاری رایت مراجعت بدصوب دارالخلافه برافراشتد بعد از قطع طریق طویله ومنازل ثقیله فیض اندوز ملازمت شهریاری‌گردیده بدولت اقامت حضور شرف پذیرگردید و درهمان نزدیکی خبر نزول‌موکب معالی[2] شاهنشاهی از نادرآباد قندهار بدعزم تسخیر دارالملك‌کابل و غزنین بلندآهنگ ساز اشتهار گردید و بعد ازآن هر روزی بدتواتر اخبار فتوحات تازه بد تازه گوش‌آشوب شهریار و امیران نامدار می‌گشت تا آنکه خبرعبور دریای اتك بدصحت پیوست، آن همه تدبیرات که در این مدت هفت ماه هر روزی انجمن‌ساز قانون‌تقریر می‌شد یکباره ازخاطرها محوگشت وتاآن زمان که نظام‌الملك آصف جاه را در مشورت شریك نساخته بودند در این ولا صدرنشین محفل مدارالمهامی تدبیرات گردانیدند .

گویندکه اول حرفی‌که زبانزد اظهار گردانید از این‌عالم عبارت پیرای بیان است که اگر قبل از نزول موکب شاهنشاهی دارالسلطنت لاهور به‌تصرف ملازمان ما درآید بلاشك و گمان فتح و ظفر بدهم‌رکابی ما سر افتخار و سرافرازی خواهد افراخت و اگر خدا نخواسته قبل از رسیدن این جانب و افواج بحر امواج قاهره دارالسلطنت لاهور بدتسخیر جنود نامعدود نادری درآید کار بدمرتبهٔ کمال رو به دشواری خواهد آورد مگر یك جنگی باقی می‌ماند خواه درآن جنگ‌نصرت اگر نصیب هندوستان‌گردد یا بوسه بررکاب

زابزنی محمدشاه با امیران

۱ـ متن: سویمزاج ۲ـ متن : معلی .

Marfat.com

دولت طرف ثانی زند وداع جان و مال و ملک باید نمود .

آخر کار در ایام اختتام رجب چنین مقرر گردید که امیران ثلاثه یعنی نواب نظام‌الملک آصف‌جاه و امیرالامرا[1] خان‌دوران صمصام‌الدوله و اعتمادالدوله قمرالدین‌خان چین‌بهادر و وزیر اعظم و امیر معظم به اتفاق هم جاده پیمای وادی مقابله و مقاتله در هر مکانی که دست دهد گردیده ، پای استقرار را در آن میدان همسر سد اسکندری باید گردانید .

فتح لاهو

به این تدبیر به تاریخ غرهٔ شعبان سنهٔ هزار و یکصد و چهل و نه هجری (۱۱۴۹) و سنهٔ نوزده جلوس [illegible] روشن اختر محمدشاه عشرت دستگاه فراغت پناه این هر سه امیر مؤلفه ثلاثه سلطنت که [illegible] مجرد ساکن بودند ، در این ولا ثلاثی مجرد متحرک گشته و [illegible] اول روز از پیشگاه خلافت رخصت نهضت یافته [illegible] استیصال حریف غالب پنجه در گردیدند . و روز [illegible] امیرالامرا در [illegible] حوضهٔ فیل ردیف گردیده [illegible] در سواد شب در جوار [illegible] برافراخته بود [illegible] پناه [illegible] حوضهٔ فیل [illegible] گردیدند . و این هر سه امیر [illegible] کار خویش افتادند . خصوص امیرالامرا [illegible] موجب افواه [illegible] در فکر [illegible] بر صغیر و کبیر خلایق منحصر [illegible] سوء[2] مزاج و مخالفت معدوم‌العلاج [illegible] ولا آئینه پرداز شاهد [illegible] تحریکات هیزم [illegible] آتش‌افروز [illegible]

۱ــ متن: امیرالامرای ۲ــ متن: سوی

Marfat.com

و آشوب ساخته و پرداختهٔ مغولیه که عبارت از نواب نظام‌الملك آصف جاه است ودویم بنی‌عمش اعتمادالدوله وزکریا خان بهادر ناظم یك‌قرن دارالسلطنت لاهور و دارالامان ملتان است و این همه تمهید جهت انهدام بنای شوکت امیرالامرا خان دوران بخشی‌الممالك بر پا ساخته‌اند و این معنی ازآنجا که هرگز در ضمیرامیران نامبرده نگذشته بود بلکه یك‌قلم صفحهٔ خاطرشان از نقوش این خیال ساده ، لیکن امیرالامرا ازگفتار عوام کالانعام نوعی در فکر خودداری توجه مبذول داشت که عالمی را ازحزم و پاس خویشتن‌داری‌گمان ضعیفشان از وقوع چنین وسواس به یقین قوی تبدیل یافت و ظهور این‌فساد عالم‌آشوب نزدیك به‌آن رسیده‌که هرروزی‌ازصبح تاشام مردم‌درانتظارمعرکه آرائی می‌بودند و از طرفین تمام روز و تمام شب مستعد در انتظار نشسته بسر می‌بردند .

توطئهٔ سرداران علیه یکدیگر

سبحان‌الله قدرت کاملهٔ خالق ارض و سما را بنازم که هرگاه تقدیر بی‌تبدیل و تغیرش مقتضای امری‌که مستوجب نقصان و وبال باشد وخواهدکه ازکتم اختفا جنود فرمای عرصهٔ اظهار و رونمای مرآت شهود گرداند با وجود کثرت حشم و افزونی خدم و بسیاری سرانجام حرب وجمعیت اسباب ظاهری نوعی در میان آن‌قوم از ناقبولی درگاه‌کین و عناد افکند که از وسواس هم دیگر بدغنیم‌قوی قدرت‌ذی شوکت‌که ازبهر استیصال آن فریق ازیك ساله راه باکمال استعجال رهنورد وادی نبرد می‌آید دفع[1] اورا خواب فراموش دانسته در پی انهدام بنای هم دیگر باکمال جد وجهد ساعی می‌گردند تا حریف مخالفت آنها را سرمایهٔ حصول مدعای خویش دانسته اگر تأملی در پیشرفت کار داشت از وقوع این ماجرا به‌صد دلیل وهزار برهان ، متیقن بر فتح و فیروزی خود گردیده کارفرمای مسارعت می‌گردد ، مطابق این مدعا استاد

۱ــ متن: دفعیه

Marfat.com

می‌فرماید :

چو در لشکر دشمن افتد خلاف   تو دیگر مکش تیغ کین از غلاف

لمصنفه :

خداوندی که کم را فتح و نصرت   عطا فرماید از نیروی و[1] قدرت
شکستی افکند بر فوج بسیار   که دیگر با درستی نبودش کار
ضعیف از بخشش او بهره‌ور شد   قوی از قدرتش بی پا و سر شد

هرگاه عسکر فیروزی مآثری را که مشیت ازلی مدد به کامیابی آن [illegible] قلم تقدیر را کارفرمای تحریر گردانیده، از روز نخست تا ایام اختتام [illegible] نوعی به هم اتحاد و ائتلافشان بخشد که لفظ خلاف و شقاق در آن جمع عبارتی غریب و معانی از اسم بیگانه باشد تا به دولت اخلاص اتحاد [illegible] بلاد مدعا مستولی گردیده کامران گردند. لیکن برعکس این [illegible] جمیع طوایف انام و پسندیده تمام فریق کفر و اهل اسلام [illegible] و این معنی مکرر به تحقیق پیوسته که از جمله ملازمان [illegible] نصرت دستگاه ظل‌الله نادرشاه [illegible] هشتاده [illegible] گذار به هم عنانی هندوستان و همرکابی [illegible] و هشتاد هزار [illegible] در [illegible] قیام واقدام داشتند. و از این هشتاد هزار [illegible] جمعیت [illegible] (کذا) [illegible] حدود [illegible] داشت[2] اکتفا داشتند و بعضی [illegible] آن [illegible] که از جنود فیروزی [illegible] آقایان آنها [illegible]

۱ ـ متن : نیروی قدرت ۲ ـ متن : داشت

گردید ازکردار نجبای آن‌گروه بود ، و هر ستم ایجادی‌که مافوق آن متجاوز نتوان شمرد ازآن یتیمان نطفةالحرام که هر یکی ولد مغول ایرانی وافغان و رومی‌وگرجی وچرکس و ازبك چه ترك و چه تاجك که هرفردی ولدهزار پدر بالاشك واقع شده ، هرگاه چنین اتفاقی رو داده باشد از آن مضغةالزناها بجز فتنه و بدکاری چشم فلاح نتوان داشت و ولدالحیض[1] صد درجه بر این فرزندان چندین پدر، دعوی[2] شرافت اگر نماید بیجا نتوان‌گفت .

فی‌الواقع آنچه از این‌گروه انبوه در بلاد هندوستان از ظلم آشکاری و ستم ایجادی و بیداد طرازی به نظر تحقیق مشاهده نموده شد و ظلمی که از آن‌یتیمان یك‌مادر وهزارپدر به‌عمل‌می‌آید شایدکه برنسبت بختنصر نسب‌این ملعونان جمیع طوایف انام بدصد زشتی ترجیح توان‌داد . طرفه‌مردمی‌مشاهده نموده‌شدکه‌مطلق آگاهی ازذات پاك‌الهی‌واطلاعی‌ازحضرت‌رسالت پناهی‌نداشتند بغیر از کشتن و کشته گشتن وغارت اموال و اسباب خلایق شغلی دیگر نمی‌دانستند واگر احیاناً درهنگام قتل‌کسی‌می‌گفت‌که : «من‌سیدم» درجوابش بداین‌عبارت، تسلی افزای خاطر پریشان خیالش می‌گردیدند که : «قبل از این سادات چندی در نجف اشرف و درکربلای معلی ومشهد مقدس طوس‌که از بیم جان در این روضه‌ها رفته پناه و امان جسته بودند و در همان مقام عرش‌التیام برسرمزارات‌عالیات به‌قتل رسانیده ایم‌که تو به‌غلامی‌آنها نتوانی سرافراز شد .» بعد از اتمام این تقریر به یك ظلمی مبادرت به‌قتل آن مظلومان می‌نمودندکه ارض و سما را برحال زارآن بیچارگان ترحم می‌آمد وهرگز ترحم درخاطرآن سنگین دلان، خداوند دوعالم‌آفرین وخالق زشت و زیبا نیفکنده وبجز قساوت قلب ازهستی‌آن ولدالزناهای نطفةالحرام مقصودی متمشی نگردید .

۱ـ متن: والدالحیز ۲ـ متن: دعوای

Marfat.com

قریب دوصد هزار نفرکه بدعبارت مردم هندوستان دولك زبانزد بیان می‌گردد ازاین خوش نسبان یتیم لقب بلا تردد درآن فئهٔ کثیره درعالم پیاده روی کارفرمای پیش قدمی در جمیع حالات و در تمامی اوقات و واقعات می‌گردیدند . لیکن از همهٔ امور بدیعتر و از جمیع غریبتر بلکه عجیب تر این معنی صورت ساز صفحهٔ تحقیق گردیده که احدی از فریق امیران و سپاه و یتیمان‌که در معسکر نادرشاهی اقامت‌گزین‌کوی ملازمی بودند از جان و دل به‌علت وقوع عدم‌آسایش ومفقودی راحت، بیز رجنانچه درعالم‌خلوت هرگاه نام نادرشاه برزبانی جاری می‌شد بدیکبار لسان حال آنها نغمه پرداز ساز نفرینی، وتراند آغاز قنون بیزاری می‌گردیدند که هرگز اهل اسلام در حق یزید پلید بدآن نوع نگفته سنج نفرین نگردیده باشند وبنی سرانیل در شأن فرعون ، و نه متبعان دست خیل‌الهی در جناب [illegible] گروه انبوه اسناد بدذات آن عالی صفات می‌نمودند و به‌وجود این [illegible] و تبرا نوعی در اطاعت اوامر و نواهی او [illegible] داشتند که زیاده از آن متصور سروران عالم‌وفا و پیشوایان جهان [illegible] نتواند شد .

و در این مدت یك ماه و بیست و [illegible] گزین قاعهٔ مبارك دارالخلافهٔ شاهجهان آباد دهلی [illegible] مشاهده نموده شد که چند از اهل [illegible] متقضی‌فنای او درآن روز [illegible] درقلعه مذکور افتاده [illegible] که منجمله نوکران [illegible] را به‌شام چالی ، در [illegible] روز معاودت به‌صوب دارالملك [illegible]

Marfat.com

ساعت اول‌که دیدهٔ جهان بین بد تماشای بهارستان شاخسار دار گشودند دست از سر جان برداشته رهگرای وادی فنا گردیدند لیکن قالب بی‌جان آنها تا یك ماه روبروی در قلعد بر دار آویزان بود .

و بدتحقیق پیوسته‌که یکی از ملازمان درگاه را از وقوع معاصی‌حکم والا شرف نفاذ پیوست‌که شکم این‌اجل رسیده را از بالای ناف چاك ساخته تلخهٔ او را با جگر قطعه قطعه ساخته بیرون‌آرند . مأموران اوامر و نواهی همان لحظد مطابق فرمان قدر توامان بدعمل‌آوردند . لیکن آن سنگین‌دل سخت جان تامدت یکروز و یك شب بر سر پا نشسته حقه می‌کشید و با هرکد حرفی با او تقریر می‌نمود او نیز به جواب مانند درست مزاجان مبادرت می‌نمود .

قضا را در همان حالت یکی از همشهریهای او به سر وقتش نزول‌نموده از اوپرسید آیا وصیتی‌اگر داری برگو تا بدمتعلقان تو ظاهرسازیم ازاستماع این سخن برآشفته به‌عنف جواب دادکه : «سرشاه سلامت باشد ، یقین‌که بازماندگان این جانب را ضایع نخواهد گذاشت ، احتیاج به‌وصیت نیست» وفا و اعتقاد و اعتماد و انقیاد را مشاهده باید فرمودکه درکدام درجه دارند، لیکن هرگاه بیزاری و تبرای آن مردم وحوش طینت حیوان خصال بنظر درآمد و هردو در میزان نظر سنجیده شد کین و عناد مضاعف انقیاد و وفاداری‌آمد و مدام با هم متعهد این ماجرا می‌گردیدند که : « فردا هنگام صف‌آرائی ومعرکد پیرائی این ظالم عالم خراب‌کن را به دست اعداءگذاشته رو به‌صوب فرار می‌آریم.» لیکن به‌مجرد نمود افواج غنیم به غیر از آنکه دست از سر جان برداشته خودرا بر صف غنیم زنند راه فلاح و طریق نجات ازچهار سو معدوم الاظهار می‌گردد ، از این‌جهت‌کد به موجب حکم شاهنشاه ظل‌الله نهصد نسقچی باتیغهای‌الماس فعل‌زمردگون ازقفای‌آن‌فوج تهدیدکنان

Marfat.com

به‌پیشقدمی و سبقت اندوزی تیغ برکف بر سر سایه فکن می‌رفتند ، نعوذبالله اگر احدی به ارادهٔ دیگر وخیال فرار از صف پهلو تهی سازد همان دم سرش در پیش سم اسبش گوی چوگان شهسوار فنا می‌گردد .

سبحان‌الله این چه اظهار نیرنگی قدرت کاملهٔ اوست که بدآن مقدار نفرت وبیزاری که از تشخیص و قیاس افزون واطاعت وجانفشانی بدآن مرتبه که از حوصلهٔ طاقت به‌چندین درجه مضاعف انقیاد وفرمان پذیری آنکه پسر را از قتل پدر یارای اظهار ماتم معدوم الوقوع ، نه پدر را از کشته شدن پسر آه ندامتی برلب ، ونه برادر را ازمقتولی برادر دیدهٔ مأیوسی‌تر گردیده شد که یک برادر داخل دستهٔ دیگر و آن برادر دویم داخل دستهٔ دیگر ، اگرچه ازاتفاقات روزگار نیرنگ‌کردار چنین واقع شد که خیمه‌های [illegible] دوران پیری هم برپاگردید، لیکن بدولت پس احکام شاهی قدرت هم‌سخنی وهمزبانی [illegible] نامفهوم ومعمائی بداسم شخص معدوم است ، واز این قبیل بسیار واقع شده [illegible] در بعضی ازایام صد و دوصد تن را بدین حرف به در [illegible] سر بدصحرای خودسری داده وبعد از چندین سال اگر کسی سؤال از آن [illegible] مقطوعه نماید بکمال تندی و تلخی زبان را [illegible] را شاه بریده نه ازحاکم حکم دیگر بریده گردید .

از این نوع اتفاقات سرمایهٔ افتخار [illegible] سالت از کشته و کنار و جنگ و [illegible] بر سر شاهراه تقریر مدعا عبارت پیرایی [illegible] است .

در آن زمان که نظام‌الملک [illegible] و وزیر اعظم از شهر بر آمده [illegible] مدت یکماه مطلق از آن [illegible]

Marfat.com

فراتر نگذاشتند .

از وقوع این اتفاق ضمیر منیرسلطانی پی بدعدم خرج راه وتنخواه سپاه آنها برده مبلغ یك‌کرور روپیه جهت آن‌هرسه ارکان سلطنت ارسال داشت.

از وقوع این اتفاق لاچار ازآن مکان کوچ نموده برچهار فرسخی شهر خیمدگاه ابهت را فلك رفعت گردانیدند . از نیرنگ آسمانی در آن منزل متواتر اخبار وحشت‌آثار نزول موکب شاهنشاهی برسواد دارالسلطنهٔ لاهور و ملازمت خان بهادر زکریاخان ولـد عبدالصمد خان غازی مجاهـد احراری گوش‌آشوب امیر و وزیر و صغیر و کبیر گردید . از وقوع این آفت سماوی امیران ثلاثه فرزندان‌خودرا بدحضور لامع‌النور فرستاده، طلب‌قدوم میمنت‌لزوم پادشاهی بدهم‌عنانی خویش‌نمودند .

اگرچه‌آن شهریار نامدار ازاین‌حرکت مخالف طبیعت بیکار بود لیکن از آنجا که امیران از آن مکان حرکت به‌صوب تقابل غنیم مشروط به‌آمدن آن‌جناب ساخته‌بودند لاعلاج با دل ناخواه‌آن شاه انجم سپاه‌گردون بارگاه ، قدم از شهر بدصحرانوردی بعد ازمدت بیست ویك سال‌کامل‌گذاشت وچنانچه سایهٔ نزول برفرق متردد‌ان وادی حیرانی افکنده دلهای پریشان امیران وسپاه را جمعیت بخشید و ازپرتو آفتاب لقای آن عالمتاب فروغ دیگر درشبستان ضمایر آن مضطرب احوالان پیدا شد .

لمصنفه :

شهان سایهٔ نصرت ایزدند — هیولای آن صورت سرمدند
جهان خوبی از شهریاران گرفت — چمن خرمی از بهاران گرفت
نباشد اگر بیم شه در میان — شود پر زبیداد یکسر جهان
ضعیف از قوی سر بد سر پایمال — قوی فارغ‌البال از گوشمال
قویدل بود لشکر از شهریار — کند کار صد فوج یك نامدار

Marfat.com

سپه جسم باشد ، شهنشاه جان / یقین جسم بیجان بود رایگان

حکایت برطریق تمثیل لمصنفه :

شنیدم شبی رستم کی نژاد / پی خواب سر را به بالین نهاد
درآن دم یکی دزد صاحب‌جگر / درآخور گهش کرد ناگه گذر
جدا کرد رخش فلک‌تاز را / بدشبیر و پلنگان هم‌آواز را
چو آگاه شد رستم نامجو / بسرعت[1] بدنبال او کرد رو
چو نزدیکش آمد درآن تیره شب / به فرقش بزد گرز با صد غضب
سه بارش بزد رستم صف‌شکن / بر آن کوه تن گرز هفتاد من
بخندید [و] گفتا که بازی مکن / به بیهودگی ترکتازی مکن
مبادا که رستم در آید ز راه / کند کار ما و تو یکسر تباه
چو آگاه شد رستم از کار او / وز آن زور بازو و هنجار او
پس‌ازساعتی بانگ برزد که: هان / رسید از قفا رستم داستان
چو بشنید نام یل نامدار / رها کرد رخش [illegible]
از این اتفاق آن جهان پهلوان / بشکر خدا گشت رطب اللسان
پس آنگه چو آمد سوی خان خویش / چنین گفت در پیش یاران خویش
که در زیر این گنبد لاجورد / [illegible]
اگر دستگیرم نمی‌گشت شاه / [illegible]

بتحقیق پیوسته که بمجرد طلوع طلیعهٔ آفتاب [illegible]
شهسوار تاجدار نامدار [illegible] امنی وعجیب تسلیتی داری [illegible]
آن ضایع را خاطر نشین دوام گشت و امیران را [illegible]
چنانچه بخاطر جمع از آن منزل رایت [illegible]
در رکاب دولت مآب جناب مقدس معلی شده [illegible]

۱ ـ متن : ز سرعت .

کرنال‌که چهار منزل راه به‌جانب مغرب[1] دارالخلافهٔ شاهجهان آباد دهلی ، از زمان قدیم واقع‌شده سرادقات ابهت واجلال شهریاری همسرآسمان‌اطلسی گردید ، و موجب مصلحت‌دید امیران معظم و سپهسالاران مکرم مقرر گشت که موضع کرنال‌را پس‌پشت داده دراین صحراکه وسعتش بردولشکر کثیرالجیش گران سنگ تنگی ندارد مورچال راسخ‌البنیان و دمدمه‌های فلك رفعت کوه‌بنیاد بسته‌باید نشست تاآنچددرکتم‌اختفامستور ومخفی‌است بدعرصهٔ ظهور و نمود رونمای مرآت شهودگردد .

اشغال دهلی بدست نادر

ودرآن‌روز نواب عالی‌جناب‌آصف‌جاه نظام‌الملك مقدمهٔ معرکه آرائی رابرذمهٔ‌خویش‌گرفته تادو ونیم‌فرسخ راه برگردتمامی‌لشکرتوپخانه رعدخروش برق آهنگ زنجیره بند چیده حصاری آهنین بنای آتش افروز جهت خواست‌سپاه ودیگرمردم ازده برپاساخته، به‌خاطرجمع‌درآن‌مکان اقامت‌گزین کوی انتظار نشستند تا آنکه بدتاریخ سنهٔ هزار[و] یکصد و پنجاه شاهنشاه ظفردستگاه ازجانب مغرب[2] هندوستان مانندآفتاب ازمشرق رایت نزول‌مقابل لشکر هندوستان فلك شکوه گردانید و بی‌خبر در آن شهر نزول نموده تا خبردارشدن ساکنان آن‌مکان که درحقیقت حکم بندرمعموری دارد دربازار وکوچه‌ها ریخته خاندها را بعداز قتل وغارت آتش کشیدند ونوعی دراین هردو فعل مذموم، کارفرمای دراز دستی‌گردیدند که مافوق آن متصور خیال با صدجهان تفکرمحال وبعضی ازذکوروانات‌که در نخستین افواد ترك مال‌ومنال وحب وطن و مؤانست خانه نموده به صورتی‌که در خورآن ساعت بودقدم به صحرانوردی وکوه‌پیمائی‌گذاشته،خودرا به‌مأمن‌دوردست رسانیدند، باری‌جان بدربرده اززیردم شمشیر خونریزشان برجستند، وآنهاکه بدتحقیق این‌مقدمه کارفرمای تأمل‌وتفحص‌گردیدند تاخبردارشدن، بی‌خبرازهستی خویش‌گشتند.

۱ ـ متن : مغربی ۲ ـ متن : مغربی.

Marfat.com

کم خانه‌ای دراین شهرعمدهٔ بزرگ بدنظر رهروان آن‌راه درنیامدکه نسوخته باشد وخالی از لاش کشتگان طریق مظاومی نباشد .

بهرصورت در عرض نیم روز آن بلدهٔ آباد موفـورالبنا را بدهمرتبگی ویرانه هزار سال چمن سازگلشن بیداد گردانیدند وتا مدت دوماه وچند روز بغیراز اجساد مقتولان دیّاری درآن دار، وافروزندهٔ ناری درهیچ‌گوشه‌وکنار آن بلدهٔ رونق پیرا موجود نبود ودر حقیقت بالادی بدهمسری ایـن بلده از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد دهلی تا دارالسلطنهٔ لاهور که قریب هفده منزل راه است وبداین رونق وآبادی وکثرت خلایق، خصوص بدکثرت[1] فروشندهٔ پرچهٔ پوشش که از حد افزون‌اند ولباس سفید در کمال لطافت وباریکی می‌بافند و سوای چندین‌ملبوس سپید وملوّن درآن‌مکان پیدا می‌شود ظرفه شهری‌دلچسب بازارهایش تمام پخته ووسیع وکثرت خلایق بدمرتبهٔ تمدن وآبادی شهرچه [illegible] خواص وچه عوام درحدکمال وشرفای بسیار دران مکان عیش بنیان از قدیم اقامت‌گزین دوام، وفضلا[2] وعلمای بسیاری از آن‌خاک سر برزده‌اند .

وازمزارات متبرکه درآن قریهٔ دلگشا درجانب شرقی[3] واقع‌شده وخلایق آسودهٔ آن‌مکان فیض‌آشیان را بشاه ولایت می‌خوانند وبراز فیض آن کرامت اشتهار حضرت شاه‌بوعلی قلندر قدس سره‌العزیز که در دل شهر واقع شده درکمال ابهت واجلال مطاف زوارسعادت‌دار است و [illegible] ایام سابق عمارات رفیعهٔ منیعه در آن مکان احداث [illegible] تعمیرات بدخرج رفته،چنانچه چهار سمدن مسجد جامع [illegible] منزل فیوضات شامل موجود است، وسبب نصب [illegible] زیارتگاه اشتهار است ، که حکیم تقرب‌خان [illegible]

۱ ـ متن : بکسرت ۲ ـ متن : وازفضلای ۳ ـ متن : مشرقی
۴ـ متن موضع .

Marfat.com

درآن‌سرزمین است وبلدهٔ عمدهٔ معتبرقدیم، چنانچه‌بسیاری حکما وفضلاازآن بلدهٔ خوش آب وهوا از[1] آن‌طرف دریای جمندکه درزمان قدیم به‌جون‌اشتهار داشت، برخاستداند.

وتقرب خان مذکورکه مشهوربدشیخ ببیاست درعهد نورالدین جهانگیر پادشاه عادل بدولت طبابت بـه‌مرتبهٔ امارت رسیده مدتها بدحکومت جزایر فرنگ که متعلق بدبلدهٔ معمورهٔ احمدآباد گجرات‌اند بوده، بدتحصیل جواهر نفیسدکه ازدیگربنادر درآن مکانات جهت بیع وشرای[2] تجارمی‌آرند، اشتغال می‌ورزید، شایدازآن مواضع بدست‌آورده درمقبرهٔ خویش تعمیر نموده‌بود، ازقضا یکی ازجواسیس بدعرض مقدس معلای[3] شهریار عهد وزمان رسانیدکه چنین چهار ستون‌کمیاب تقرب‌خان حکیم، در وطن برسرمزار خویش‌تعمیر نموده از وقوع این خبر حکم والا شرف نفاذ یافت کدگرزداری به آن مکان رفتدآن چهارستون‌را بدحضور موفورالسرورآورده از نظرانور بگذراند. گویند که تقرب خان درآن‌ایام‌ترك منصب وجاه امارت نموده دروطن مألوف‌معتکف بود کـه بد ناگاه اخبار وحشت آثار طلب ستونها گوش‌آشوب او گردید، با یك‌جهان اضطراب دفعیهٔ این‌حکم محکم بغیر ازاین ندانست‌که آن ستونها را برسر مزار سراسر انوار حضرت شاه‌شرف بوعلی قلندرقدس‌سره نصب‌سازد. چنین‌گویندکه قبل‌از رسیدن گرزبردار پادشاهی درعرض یك شب از وطن، که برچند فرسخی‌آن مقام فیض التیام واقع‌شده مخفی آورده وتا دمیدن صبح بدمعهٔ چهار دیوار محجر نوعی ساخته وپرداخته شدکه‌گویا از مدتها دراین مکان تعمیر پذیرفتد وکار هفته‌ها وماهها را در عرض یك‌شب به‌اتمام رسانیده چنانچه‌آن بنای تازه را به‌کهنگی وانموده.

وبعداز دو روز که گرزدار بدمعهٔ فرمان طلب آن ستونها به‌بلدهٔ کیرانه

۱ــ متن : که ۲ــ متن : شرا ۳ــ متن: معلی.

Marfat.com

رسید تقرب‌خان بعداز فراغ میهمانداری ودعوت مستوفی‌گرزدار را بدزر نقد و تحایف دیگر ممنون منت ساخته ، همراه خویش به شهر پانی‌پت آمده آن ستونها به‌او وانمود که ازمدتی دراین مکان سعادت بنیان پیشکش نموده‌ام و این معنی محض غلط و افترا است‌که بنده برمزار خویش تعمیر آنها نموده ، گرزبردار بدرأی‌العین مشاهده نموده بدیقین دانست‌که به تازگی احداث این ضریح[1] واقع نشده و آنچه از علامات وآثار منظور نظر می‌گردد از دیرگاه است نه الحال که این اساطین متین در این مقام قایم گردیده‌اند بداین تدبیر موافق تقدیر آن ستونها نداد و در همین مکان متصل ضریح[1] حضرت قلندر جهت خویش مکان قرار مقرر نموده ، چنانچه الحال خود در آن مکان آسوده است .

واز حالات حضرت شاه شرف از زبان کبنسالان طویل‌العمر و [illegible] عبارت منقوشات کـه فضلای آن عهد مرقوم قلم صداقت رقم گردانیده چنین بوضوح پیوسته‌که قبل‌ازاین تردید بدپانصد سال در عهد سلطان علاءالدین خلجی بدقضای بلدهٔ پانی‌پت‌که درآن‌عهد ازشهرهای معظم اقلیم‌هندوستان بود مسندآرای حکومت بودند وبدانفصال قضایای خلایق اشتغال داشتند [illegible] عهد که‌کمال اعتبار صاحبان [illegible] داشتند [illegible] شاه‌شرف سرآمد بسیاری [illegible] آن [illegible] بود [illegible] کتابهای معتبر جمیع علوم می‌پرداخت وبسیاری از [illegible] بدمرتبهٔ فضیلت رسیده بدکسب افوذ [illegible] جناب بدرجه‌ای رسیده بود که احدی [illegible] سرانجام‌آن فضیلت‌دستگاه نمی‌رسید [illegible] محروسهٔ چهار دانگ هندوستان بوده [illegible]

۱ ــ متن : زریح .   ۲ ــ متن : سروت.

[illegible]

فرمانروائی بود بسر برده باکمال ناز ونعیم عمر عزیز را می‌گذرانیدند و در همان ایام جذبه طبع عالی اومستولی‌گردید چنانچه‌ترك جمیع تعلقات اسباب دنیوی نموده بایك‌جهان کتابخانه از شهر دهلی که در آن زمان متصل درگاه عرش‌اشتهار حضرت‌خواجه قطب‌الدین بختیار اوشی کاکی‌قدس‌الله روحه‌آباد بود ترك اقامت نموده در مسجد دیهۀ وزیرآباد که تاحال بنای آن مسجد و دیگر حجره‌های متعلق‌آن[1] استحکام دارند واکثر ازفقرا وطالب علمان درآن مکان فیض‌نشان مسکن دارند .

قضارا درحجره‌ای‌که تاحال به‌چلۀ حضرت شاه‌شرف بوعلی‌قلندر زبانزد خاص وعام است معتکف‌گردیده ، تا چهل‌روز درآن مکان دربسته، به‌تنهائی و یکتائی و ذکر قلبی اشتغال ورزید ، لیکن بعد از اتمام چله‌نشینی جذبۀ دیگر برخاطرحق مقاطر[2] افزوده‌کاربه‌جائی رسانید که صبحی برکنار دریای جمنه که درآن عهد به‌بحرجون اشتهار داشت، و در آن ایام از پایان مسجد موج خیز تاطم می‌گذشت نشسته تمامی کتب سرکارخویش، پیش‌نگاه خویش داشته کتابی برداشته نگاهی در اوراق وعبارات او کرده ، آهی سرد حسرت اظهار ازسینۀ بی‌کینه برآورده بدزبان تأسف ترجمان‌کتاب را مخاطب به‌این خطاب می‌گردانید که : « عمرها در اوراق وعبارات و معانی نظرکردم لیکن حسن مدعا صورت نبست.» این سخن گفته درآب می‌افکند تا آنکه تمام و کمال‌کتب‌خانۀ خود یك‌یك‌گشوده ونگاه ناامیدی درآن‌کرده در دریا افکند و زمانیکه نشان از کاغذ وکتاب باقی نماند سر به صحرا زده مابقی عمر در بلدۀ پانی‌پت و کرنال درکمال مستی و بی‌باکی به‌انجام رسانید چنانچه دست از ادای فرایض و سنن[3] و نوافل برداشته تمام روز و شب در عالم استغراق می‌گذشت و اشتهار کرامات و خرق عادات آن جناب به‌حدی درکتب اخبار

۱ ـ متن : او ۲ ـ متن : مخاطر ۳ ـ متن : سنین .

Marfat.com

و برزبان خلایق به‌مرتبه[ای] کثرت پذیرفته کـه احتیاج بترقیم و تقریر نمانده، مکرر متحقق گردیدکه احیای موتی نیز از آن حضرت که ملقب به بوعلی گردیده بوقوع آمده تاامروز در بلدهٔ پانی‌پت آفتاب عالمتاب موجب حکم آن‌جناب طالع نگردیده.

گویندکه درپیش دکان معشوق آن‌جناب ولایت‌مآب درویشی کامل سؤال نمود آن نوجوان درجواب درویش به‌خشونت ودشنام مبادرت نمود، ازآنجاکه آن صاحب حسن مغرور کمال تندی وتلخی درحق درویش دلریش بجا آورده بود برزبان درویش گذشت که: «فردا ازاین عالم رحلت خواهی نمود. این همه ناز وغرور بکاری نمی‌آید.» این سخن گفته رو به‌راه آورد قضارا بعدازساعتی حضرت شاه شرف بوعلی قلندر قدس‌سره جهت دیدن او به‌آن‌مکان [illegible] فرمود آن دلربای عشوه‌گر باچشم اشک‌آلود حقیقت به دعای درویش به‌عرض والا رسانید. آن صاحب قدرت کرامت اظهار شاخ درختی که محاذی دکان [illegible] جوان به‌خود نازان بود گرفته و به یک پا ایستاده، این مصرع را [illegible] زبان درد بیان می‌فرمود، مصرع مذکور این است: تاقیامت نبود صبح دمیدن [illegible]، واین غزل را همان ساعت ایستاده موزون نموده، [illegible] واز آن غزل درهنگام تحریر این اوراق همین دوبیت [illegible] جهت استشهاد می‌نگارد، ابیات مذکور این است:

گر بیاید ملک‌الموت که جانم ببرد
تا نبینم [illegible]

گر شبی دست دهد وصل تو از غایت شوق
تا قیامت [illegible]

گویندکه تا امروز [illegible] صبح طالع [illegible]
ساکنان آن شهر از وقوع این اتفاق غرایب [illegible]

Marfat.com

آن درویش رفتد ، با جهان جهان نیاز وعالم عالم عجز و درماندگی‌مستدعی رد دعا گردیدند . چنانچه آن درویش بدهمان مکان کـه دست دعا برداشته بود رسیده ، روبروی جناب اشرفی دعای معدوم‌الاثری دعای سابق از درگاه خداوند کار ساز بنده‌نواز مسألت نمود و به‌قبول مدعـا سرفرازی یافت و در آن زمان‌که بر پیشگاه خاطر حضرت قلندر دفع آفت دعا به‌یقین پیوست شاخ درخت ازدست واگذاشت. مشهور است‌که درهر قدر روزکه شاخ درخت گرفته ایستاده‌گردیدند وقتی‌که ازدست رهاکردند همان قدر روز باقی بودکه گویا همین دم شاخ راگرفته ، از دست‌گذاشته‌اند .

ودیگر آنکه برهفت فرسخی پانی‌پت موضعی‌است مسمی به‌بوره‌کیهره ، وحضرت قلندر در آن مکان نسبت به مواضع دیگر بیشتر اقامت می‌ورزیدند گویندکه در آن مکان سکونت[1] داشتندکه متواتر خبررسیدکه قلندری ازبلاد دوردست برشیرغران سوار وقمچی ازمارسیاه‌کفچه‌وار در دست جهت ملاقات آن جناب‌عنقریب می‌رسد وزمانی‌که قرب‌نزول به‌وضوح پیوست‌حضرت‌قلندر بردیوارگل‌که متصل‌آن مکان اقامت بود سوار گردیده اشارهٔ حرکت نمودند. آن دیوار بدقدرت خالق‌کردگار باکمال‌چستی وچالاکی روبه‌راه‌آورد درویش مسافر از نمود ایـن کرامت وظهور این قدرت معترف به صاحب‌کمالی آن جناب‌گردید .

از قبیل این اتفاقات کرامت و خرق عادت بسیار از جناب قلندری در کتب ملفوظ بزرگان مندرج و بر زبانهای خلایق جاری ، بسیاری ازبزرگان دین ازخاك این‌سرزمین رونمای مرآت هستی گردیده‌اند وبسیاری ازبزرگان بلاد دیگر از وقوع اعتدال آب و هوا و نزهت مکان ولطافت سکنای آنجـا ترك اقامت اوطان خویش نموده ، در این مقام سکونت ورزیده‌اند .

۱ ـ متن : مسکنت.

Marfat.com

گویند که از دستبرد جنود نادری در یک روز خاکش بر باد رفت و آبش با خاک یکسان گردیده ،گویندکه آنقدر غله درآن شهر به مرتبه [ای] برآمد که تا دو روز چه از فریق یتیم و چه از صاحبان آنها هم بر شتر و اسب و استر[1] وهم برسرخویش برداشته، بردند هنوز نصفی برداشته نشده بود آخرکار روز سوم آتش در زده سوختند و تا زمانی‌که غله در لشکرشاهنشاه ظفردستگاه به مرتبه [ای] ذخیره واقع شد که بعد از وقوع مصالحه تا مدتی به‌دست لشکریان شهریار هندوستان می‌فروختند .

قتل و غارت [illegible] به دست سپاهیان نادر

واصل حقیقت این ماجرا ازاین عالم معرکه‌آرای بیان است‌که شاهنشاه نصرت دستگاه ظفر پناه زمانی که مقابل سرادقات شهریار ترحم کردار کم آزارممالک وسیعهٔ هندوستان‌که زیاده از صدهزار سوار درآن اردو به‌همرکابی خویش داشت و حصر تعداد[2] پیاده از حیز شمار و احاطه تعداد افزون بود خیمه‌گاه اقامت مرتفع ساخته سپاه را به قتل و غارت گرد و جوانب لشکر خصوص به جانب آبادی‌که از دارالخلافه تا کرنال ما بین واقع شده بود مأمور و مأذون گردانید چنانچه درعرض دو سه روز مختصر تا جائی که دست [illegible] آنها رسید جمیع قراء و قصبات را از آبادی مانند کف دست از [illegible] گردانیدند.

درهمان ایام که بیش از دو سه روز [illegible] اجلال مقابل جنود نامعدود راحت اندود هندوستان [illegible] به یک ناگاه برهان‌الملک سیادت‌نشان سعادت خان [illegible] لاهور درکمال تأنی و تحمل به دارالخلافه شاهجهان [illegible] وحشت آثار مقابلهٔ نادرشاه، [illegible] عرض یک روز و یک شب خود را به مکان اقامت دو پادشاه [illegible]

۱ ـ متن: اشتر. ۲ ـ متن: حصر و تعداد.

Marfat.com

جم جاه رسانید . با وجودی کـه ده هزار سوار و پانزده هزار برق انداز از موجودی در رکاب نصرت مآب خویش داشت لیکن به علت برق خرامی وباد رفتاری تمام‌سپاه چه سوار وچه پیاده درعرض راه دستك زن پس‌کاروان‌گردید ودرآن ساعت‌که نزدیك لشکرمحمد شاهی‌رایت نزول برافراخت، امیرالامرا صمصام‌الدوله خان‌دوران بخشی‌الممالك جهت استقبال تا نیم فرسخ راه علم شوکت ودارائی‌مرتفع ساخته به‌همعنانی خویش‌شرف اندوز ملازمت شهریاری گردانید . چنانچه سلطان محمدشاه درآن ساعت برهان‌الملك را به‌چندین نوازش‌مفتخر و مباهی‌نمودکه قبل ازاین هرگز به‌آن نوع التفات[1] سرافرازی نیافته بود درآن دم‌که برهـان الملك در پیش حضرت شهریار کامکار نشسته سرگرم تدبیر ومشورت‌گردیده ، پیش ازآن‌گاهی حکم نشستن واقع نشده بود که به‌یك ناگاه اخبار رسانان سریع‌السیر متواتر رسیده خبر غارت خزاین‌و اموال‌که ازدنبال بایك جهان استعجال‌می‌آمد وازدولت غلبهٔ افواج‌شاهنشاهی دستخوش[2] تاراج‌گردید رسانیدند بدمجردگوش‌آشوبی‌این‌ماجرای‌محشرپیرای بدعزم دستبرد می‌خواست‌که از مکان اقامت قد برافرازدکه نواب‌فیروزی‌مآب نظام‌الملك آصف جاه مانع آن حرکت بیجاگردید. درآن هنگام بر زبـان برهان‌الملك‌گذشت‌که دو کرور روپیهٔ نقد از این‌جانب کلاهپوشان نادرشاهی بدغارت برده‌اند، ازوقوع این‌آفت عظمی‌چگونه‌کارفرمای صبر وتحمل‌گردم.

ورود برهان الملك به‌دارالخلافهٔ شاهجهان آباد

زمانی‌که اضطراب آهنگی از پردهٔ ساز باطن برهان‌الملك نغمه پرداز قانون اظهارگشت،آصف جاه کهن پیر روزگار وصاحب تجربهٔ هزاران‌کارزار متعهد ادای مبلغ مذکور گردیده به‌این نوع زخمه بر تار طنبور تدبیر زدکه دو روز دیگر هر بیداد و ستمی‌که از جنود شاهنشاهی بر ملك و مال و سپاه این‌جانب تیغ آزمای عرصهٔ اظهار گردد. در این دو سه روز بغیر از تغافل

۱ـ متن: الطفات ۲ـ متن: دست جوش .

Marfat.com

وتأمل فعلی ازما می‌بایدکه به‌وقوع‌نیاید انشاءالله تعالی وتقدس یوم‌الخمیس[1] به دولت و اقبال فرس‌تاز میدان نبرد باید گردید بعد از آن آنچه در مشیت ازلـی روز نخست ایجاد رقم سنج کاتب کاف و نون‌گردیده رونمای مرآت ظهور خواهد شد .

از این‌حرف نظام‌الملك سعادت‌خان متهور دلیر، نفسی‌تمکـن ورزید . در این اثنا مخبران دیـگر متعاقب همدیگر رسیده به بانگ بلند معروض داشتند که بخشی سرکار آن سیادت جناب از وقـوع تابش آفتاب از توسن خوشخرام به زیر آمده، سوار پالکی‌گردید ، قضا را درآن ساعت سپه‌خواب بر ممالك هوشش تاختند بعد ازغارت نقد زندگی سرگرم خواب عدم‌گردانید و مفصل این مجمل از این عالم رقم پرداز صفحهٔ بیان می‌گرددکه در ساعتی که مجبول غافل بی‌خبر ازپاسداری هستی‌خویش بودکه‌کلاهپوشان نادرشاهی به سروقت آن وقت نشناس رسیده دستگیرش‌نموده دست بدست بدولتخانه حضرت شاهنشاه معدلت دستگـاه رسانیدند و زمانی‌که آگاهی از حواب فراغت او حاصل‌کرد فرمودکه :

چنین‌شخصی‌که خودرا لشکرسپاهی‌ساخته ودراین‌هنگام‌که حمله شیران پلنگ افکـن از بیم پیشامد احوال آب گردیده و خواب از دیده [illegible] خلایق مانند آهـوی وحشی رمیده فرج را [illegible] گردانیدن که از دارالخلافه تا این مقام [illegible] که به‌دنبال همدیگر رهگرای وادی دشت پیمائیده [illegible] اعدائی‌که از اقالیم دور دست به‌این مقام رسیده [illegible] تیغ آزمائی برسر راه نشسته به‌این [illegible] راحت [illegible] خواب غفلت [illegible] ازهیچ‌احدی ازآحاد بنی‌نوع بشر برحود درچنین حالی [illegible]

1 ـ متن: روز یوم‌الخمیس .

حق چنین بی‌خبر و سفید، بهتر آن است‌که ازکشور هستی به معمورهٔ نیستی باید فرستاد . هماندم مأموران امر،آن اجل‌رسیده را شکم‌چاك ساخته جهت ضیافت بعضی وحوش و بعضی طیور جسم بی‌جانش را به صحرائی افکندند .

جنگ برهان الملك با سپاهیان نادر

برهان‌الملك ازاین‌خبروحشت اثر به‌رنگی‌سیماب فروش‌مرآت بی‌قراری گردیدکه رم آهوان از دام جسته به گرد وحشت او نتوانند رسید ، هر چند نظام‌الملك آصف‌جاه فریاد و داد را بلندآهنگ ساز نصیحت‌گردانیدکه ازاین قبیل بلکه صد درجه ازاین‌قبیح‌تر اگرماجرائی صف‌آرای میدان وقوع‌گردد بر ما و بر رفیقان‌ما بجز تأمل و تحمل مصلحت وقت مقتضی نیست همان‌بهتر که دو روز دیگر به هرنوعی‌که دست دهد طاقت آزمای تغافل بایدگردید ، هرقدر نظام‌الملك بانی تمکین‌گردید برهان‌الملك بر اضطراب افزود تاآنکه به‌رخصت پادشاه سوار فیل‌گردیده با قلیل‌مردمی‌که در آن دم به همرکابی او داخل لشکر نکبت ثمرگردیده بودند رو به سوی اعدا که لشکر هندوستان را مرکزوار احاطه ساخته محاصره نموده بودند آورد .

اگرچه در آن ساعت همعنان موافقتش زیاده ازسیصد یا چهارصد سوار نبود لیکن بلاخوف وهراس، خودرا برآن فئهٔ‌کثیره با وجود قلت رفقا وکثرت اعدا دو مرتبه صف‌کلاهپوشان را به‌کمترآویز و قلیل ستیز از پیش روی خویش برداشته رو بدقفا دوانید و زمانی‌که برگشته رایت معاودت را به‌صوب خیمه‌گاه خویش مرتفع گردانیده بود که مطابق طلب مکرر او امیرالامرا خان‌دوران از مقابل فرس‌تاز میدان‌گردیده، دچار[1] سعادت خان‌گردید .

گویند که برهان‌الملك هنگام برخاستن به جانب امیرالامرا دویده[2] به این عبارت نکته سنج بیان‌گردیدکه ما را از دیگران توقع امدادی‌نیست مگر ازشما چشم امید نگران این‌معنی است‌که در این هنگامهٔ محشرآشکار

۱ــ متن: دوچار ۲ــ متن. دیده .

Marfat.com

خبری از ما خواهندگرفت . این سخن گریبانگیر امیرالامرا گردیده بود و سوای آن مکرر شتر سوار برهان‌الملك رسیده ، از امیرالامرا طلب‌کمك و امداد نمود وهنگامی‌که این‌معنی به‌تکرارانجامید لاچار امیرالامراخان‌دوران ارادهٔ سواری‌فرموده آصف‌جاه نظام‌الملك ازاین ماجرا اطلاع‌پذیرفته چندبار رقعه به‌خدمت امیرالامرا به‌این مضمون ارسال داشت‌که :

ازکشته گشتن برهان‌الملك یا شکست اومطلق وهن واختلال درعزیمت مصمم ما راه نمی‌یابد و اگر خدا نخواسته آن جناب را چشم زخمی‌رو نماید دیگرفوج هندوستان‌کمرهمت به‌ارادهٔ مصاف‌افواج ایران تا قیامت نمی‌تواند بست ، بهتر آن است از این حرکت بیجا دست‌کشیده پای در دامان بیچند و آن سخن نشنو را به‌حال خود[1] واگذارند . از آنجا که سرپنجهٔ قضا زیبان حیات‌امیرالامراگرفته به‌هر نوعی که‌کارفرمای تقدیر اشارت می‌فرمود بدعت می‌آورد، به همان مثل‌که استاد می‌فرماید :

من نه به اختیار خود می‌روم از قفای او
آن دو کمند عنبرین می‌کشدم کشان کشان

باوجود تکرار سه رقعهٔ متواتر پی‌در‌پی استماع اخبار [illegible]
دوفوج دلاهپوشان نادرشاهی را باوجود قلت افواج [illegible]
و بی‌پا[2] ساخته نوشدرو امیرالامرا تلقین کردند که [illegible]
برهان‌الملك دو فوج غنیم را برداشته امروز فوجی [illegible]
تیغ‌آزمای معرکهٔ اظهار خواهدکردید، ازصدق [illegible]
موجود نیست اگر حقیقت کار از این مقام [illegible]
کمتر ترددی و مختصر حربی تمام‌این ملک [illegible]
و بداین خیال دوراز کار تمام‌توپخانه [illegible]

۱- متن: او ۲- متن: پس پا .

Marfat.com

آن با قیصر روم‌هم‌نبرد توان شد برجاگذاشتد به یك اضطراب پای‌عدم فرسا را در رکاب آورد که بسیاری از سپاه فرصت بستن ترکش به کمر نیافتند تا به سلاح دیگرچه رسد !

بلا تکلف‌کلام وبلاتصنع عبارت به‌نوعی‌که باطوایف لولیان‌کسی به‌سیر باغ خرامش فرماید متوجه پیکارگردید . قضا را هنگام نصف‌النهار مردم طعامها تناول نموده بسیاری بد خواب راحت سر به بالین داشتند که به یك ناگاه خبر رسید که امیرالامرا سوار گردیده رو به راه آورد . تمامی سپاه مضطربانه متوجه بد پوشیدن زره[1] و دیگر سلاح حرب نگردیده و بسیاری بد همان یکتا[2] جامه که در بر داشتند شمشیر و خنجر بسته از قفا فرس‌تاز گردیده خودرا درعرض راه رسانیدند .

بد تحقیق پیوستدکه در نصف‌راه از مقابل برهان‌الملك [که] بر دوفوج اعدا غالب‌گردیده رسید و مستدعی بازگشتن گشت‌که امروز اکتفا به همین‌قدر جنگ که واقع شد و از افضال ایزد بی‌همال غلبهٔ این‌جانب رایت اظهار برافراخته باید کرد . انشاءالله تعالی و تقدس فردا بعد از دمیدن طلیعهٔ سپاه سحر بد هیئت اجتماعی سوار گردیده صف‌آرای معرکهٔ نبرد بایدگردید تا آنچد درکتم اختفانقاب‌آرای تقدیراست‌گره گشای برقع ظهور و نمودخواهد گشت .

امیرالامرا به خیال این معنی‌که هرگاه برهان‌الملك با این‌عنق منکسر وبی‌سرانجامی آلات حرب‌که ازصدحصد سپاه این‌جانب یك حصه باخود ندارد مرتکب چنین امورات فیروزی گردیده با وجود بی‌تزکی سپاه کثرت افواج‌ما در این ساعت دلیل هم نبردی با جنگ سلطانی [چون] نادرشاه است تا محاربه با دیگران خارج حساب توان شمرد . هرقدر برهان‌الملك مستدعی

۱ــ متن: ذره ۲ــ متن: یکتهی .

Marfat.com

بازگشتن از آن مقام قیامت فرجام گردید امیرالامرا گوش به حرف او نداشته فرس‌تاز سبقت گشت .

جنگ امیرالامرا [illegible] دوران [illegible] شکست او

از راهنمائی تقدیر بعد از قطع کمتر طریق دو راه پیش آمد برهان‌الملک باافواج خویش از یک راه دشت‌نوردکوی تلاش گشت و از راه دوم امیرالامرا جاده پیمای وادی جستجو[1] گردید . قضا را بعد از طی کمتر راهی جوق جوق از افواج کلاهپوشان نادری سر از ظهر از گریبان [illegible] برآورده قدم فرسای عرصهٔ نبرد گشتند . به مجرد نمود صفوف مخالف خاندوران امیرالامرا … چون امیران صاحب دستگاه و عالم … خشت … ماهی شطرنج وصفحهٔ تصویر ایستادند که … حالت … داشتند … از تشخیص صورت حال دلیر گردیده فوج خود … ناهموار هند رسیده به انداختن بندوق و … گردیدند .

اگر چه جمعی از … خاندوران در آن … لیکن حرکت از آن مکان … استوار داشتند . در همان … خویش را بر زمین گذاشته به … نموده بسیاری از افواج … گردانیدند .

به همین دستور همه … دنبال هم و قفای همدیگر رسیده … به فراغ[2] خاطر و بی‌تشویش … خاک‌نشین کوی نیستی می‌گردانیدند …

۱ـ متن: جست وجو ۲ـ (کذا فی‌المتن) ۳ …

توپخانه اقدام می‌ورزیدند سپاه هند ازگـل افشانی پریشان خیالی غنچه تر می‌گردیدند و یك تیر بندوق باعث فنای[1] وجود چندین می‌گردید وجوانان نوعی ازپس وپیش و یمین و یسار باهم پیوستگی داشتندکه ده تن را تماشائی یك تن خیال می‌کرد از وقوع این اتفاق مطلق تیر جزایر وبندوق طرف‌ثانی هرگز قدم به‌صوب‌خطا نمی‌گذاشت وباوجود کجروی راست بر نشانه می‌آمد، از بسکه مردم نوعی پهلوی همدیگر چسبان و توأمان ایستادندکه اگر هزار بندوق بی تعیین[2] نشان و بی‌تشخیص هدف سرسری سر می‌دادند از غنچگی خلایق، یکی خطا نمی‌شد وهمه سینه وسر افواج هندوستان را نشانه داشت، به‌همین دستور از سپاه‌گذشته کار به امیران رسید .

طرفه‌تر از جمیع امورات این حرب یك طرفی از این‌عالم اتفاق واقع شد که امیران ممالك هندوستان ازاستماع اخبار سواری بخشی الممالك‌خود نیز به‌اضطرابی سوار گردیده رو بدراه مقتل خویش آوردند، و قضا بدرنگی نقاب حجاب بر رخسارهٔ امیران افکندکه از چشم بندی تقدیر مطلق تفتیش احوال سردار ناکرده، خودرا بدیك طرفی افکندند که افواج نادرشاهی گویا درآن مکان منتظر این اجل گرفتگان ایستاده بودند، رسیدن همان بود وبا جمعی از سپاه بر خاك هلاك افتادن همان ! به این دستور بسیاری از امیران نقد زندگی را در عرض راه به تاراج جنود فنا در دادند .

کشته شدن مظفر خان برادر خان‌دوران

ازاین قبیل قریب بیست امیر بدامیرالامرا نارسیده به طرفی افتادند،که روی بازگشت بدصوب خیمه‌گاه اقامت‌خویش نیاوردند، ازآن‌جمله مظفرخان بـرادر خرد[3] اعیانی امیرالامرا خان‌دوران صمصام‌الدوله که با وجود وفـور خزاین وبسیاری سرانجام ثروت ودولت درچنان معرکه‌که قیصر روم ازنهیب صولت آن عساکـر ، از قصر ابهت و اجلال فرود آمده قدم برخاك عجز و

۱ـ متن: باعث‌الفنای ۲ـ متن : تعین ۳ ـ متن : خورد .

Marfat.com

بیچارگی محکم ساخته و خاقان چین از افواه نصرت دستگاهی آن فئهٔ کثیرهٔ چینی ، اقتدار واعتبار خودرا مودار یافته و مابقی سلاطین ایران ، توران و دیگر بلاد مختصره تن به قبول اوامر ونواهی او در داده ، اوقاتی مابین خوف و رجا به سرمی برند با سیصد سوار قدیم وجدیدکه قبل از هنگامهٔ نادرشاهی با خود داشت بدهمانقدر اکتفا نموده به همرکابی شهریار نامدار مقدس به تاز هندوستان رهگرای وادی نبرد گردیده بود ، درآن روز نوعی سرکش پرکن از خبر سواری برادر بزرگ بی‌تزك سپاه و بی‌مثل بندی فوج، سوارگردیده، رو به‌راه معدومی آوردکه قضا را هنوز از جوار خیمه‌گاه لشکر خویشتن چندان مفارقت نجسته بود که به یك ناگاه جوقی از تفنگ اندازان نادرکار شاهنشاهی دچارگردیده یك‌یك را هدف تیر فناگردانیدند وبدکمتر آویزشی ومختصر حربی مظفرخان ساز و برگ نخل حیات خودرا خزان زدهٔ تند باد ممات گردانید و بعضی از زمرهٔ اهل تحقیق بر آنندکه با عالم جستجو و تلاش [خواستند] سرمظفرخان را باجسمش پیوندکرده در زیر خاك گذارند. گویند که بعد از مأیوسی مطلق ، تن بی‌سر اورا از آن مکان برداشته در شهر دار الخلافهٔ شاهجهان آباد دهلی در مقابر تربت هر دو برادر با مدفون ساختند .

ومابقی حقیقت سرگذشت امیرالامرا از این عالم سف آرائی دم کله وفور گردیده افواج تازه دم کلاهپوشان نادری از قفای همدیگر رسیده حربی مسافررادفنا می‌گردانیدند،هنوز آنهاقدم بازگشت در [illegible]
بودند که فوج دیگر رسیده به جای آنها در [illegible]
مصدر هلاك جمعی می‌گشتند . گویندکه در [illegible] فوج [illegible] امیرالامرا عاقل بیك کنیل پوش که از زمرهٔ ملازمان قدیم امیرالامرا بود [illegible] سوار که در آن حالت به همعنانی پا بر جا داشتند [illegible]

Marfat.com

تیغ‌آزمای عرصهٔ جرأت گردیده خودرا بر فوج غنیم زده ، از پا درآمدند و احدی ازآن چند تن برگشته، رو به‌صوب صفوف خویش نیاورد و باقی تمام وکمال بسملان وادی بی اختیاری درمقام اقامت خویش ایستاده خودرا هدف تیر اعدا گردانیدند .

زخمی‌شدن امیرالامرا خان‌دوران

و زمانی‌که عالمی از جنود نامعدود امیرالامرا قدم درکوی فنا گذاشت نوبت به امیران فیل سوار رسید چنانچه در کمتر زمانی بسیاری از امیران همعنان امیرالامرا نشانهٔ تیر تقدیر خالق خبیر وخداوند عالم کبیر و صغیر گردیدند وبعد از قتل‌امیران نوبت به امیرالامرا رسیدکه نخست مهرهٔ‌تفنگی بر پهلورسیده درشکم‌جاکرد ومتعاقب‌آن مهره مهرهٔ تفنگ دیگر به‌گرده‌گاه او رسیده در مثانه ، بند گردید از ضرب چنین دو زخم پیاپی که متصل هم بلا فاصله رسیده امیرالامرا را از نقد هوش و طاقت تهیدست گردانید .

از تماشای این‌حالت قیامت علامت قلیلیٔ از رفقاکه دراجل موعودشان چندی باقی بود فیل سواری امیرالامرا را أز معرکه برآورده رو به جانب سرادقات اقامت آوردند، مکرر از زبان صداقت بیان خان مقدس دودمان سیادت توأمان جان جهان و مقبول همگنان ، میرزا محمد صادق بیرمخان ولد فیاض‌زمان میرزاباقر بیرمخان ابن مدارالممالك‌کشورستان روح‌الله‌خان بخشی‌الممالك عالم‌گیری‌ابن‌خلیل‌الله خان ابن میر میران نعمت‌اللهی‌ـ‌که چه در ایران و چه در توران و چه در بلاد وسیعهٔ دکن به دامادی شهریاران‌آن مکانات مرقومه مفتخر و معزز و محترم می‌بودند و از دو صد سال در اقلیم وسیعهٔ هندوستان بدامارت عمده ودولت‌کلی به‌همسری سلاطین بسر می‌بردندـ مسموع شده ودرآن روزکه معرکهٔ قتل‌سپاه هندوستان صف‌آرای میدان‌ظهور گردید خان نوجوان مذکور به هراولی و پیشقدمی امیرالامرا تیغ‌آزمای عرصهٔ نبرد گردید، به حدی پا برجای استقامت بودکه از جملهٔ بیست وهفت

Marfat.com

سوار که در آن حالت محشر آشکار به‌همقدمی آن سداسکندر و گنبد هرمان خود راهدف تیر ناگزیر تقدیر ساخته، ارادهٔ بازگشت را خواب فراموش تصور کردند.

چهارده تن قافلهٔ جان را وداع نموده در آن صحرای جان‌ربای روح‌فرسا اقامت‌گزین کوی دوام گردیدند وما بقی سیزده تن نیم‌جانی از دنبال امیرالامرا جنگ کنان و تیر افکنان خودرا همعنان سردار بعد از گذشتن یک پاس از شب به حالتی که مافوق تحریر و تقریر توان دانست به خیمه‌گاه رسیدند.

شنیده شد که در اول سواری که امیرالامرا از خیمه‌گاه اقامت قدم بیرون گذاشته، سایهٔ رایت نزول بر صحرای وسیع وعریض افکنده به هر طرفی که میزان نظر به تشخیص چند وچون سپاه توجه مبذول می‌داشت به یقین می‌پیوست که باوجود این همه کثرت وافزونی افواج جنگجو که خارج از حد [illegible] بود نوبت حرب تا به‌میان نمی‌رسد. لیکن به‌مجرد [illegible] افواج قزلباش [illegible] غنچه گردیدند که به غیر از افیال سواری امیران وجمعی که [illegible] فیلان مجتمع گردیده پا برجا بودند [illegible] که [illegible] گلچین بهارستان گلشن احوال بود [illegible] از نمود یک غنچهٔ افسرده نداشت [illegible] پای تمامی سپاه و امیران [illegible] برداشتن قدم [illegible] به‌سر از صفحهٔ خاطر محو گردیده و به [illegible] به امیران رسیده و [illegible] از [illegible][1] [illegible] شروع حرب زمانی که به خاطر خطور [illegible] آهنگ به‌کدام [illegible] در حسن وقوع [illegible] شدن فیل سواری امیرالامرا [illegible] معاودت نموده.

---

۱ ــ متن : زبانی

Marfat.com

در این اثنا بعضی ازرفقا درآندم به عرض این‌معنی کارفرمای تیغ زبان گردیدندکه الحال دراین‌میدان‌که چندین هزار لاش نجیبان‌کشورهندوستان بر خاك مذلت افتاده و از زندگان بغیر ازاین چند تن معدودکه از ملازمان سرکار برگرد و جوانب فیل‌سواری عالی پا برجایند[1] دیگر معدوم‌الاظهار ، هرگاه سردار ازقضا راه پیمای طرَیق‌معاودت باتمامی رفقای باقیمانده‌گردیده باشدآن‌جناب به‌کدام استعداد و بدچه امید اقامت‌گزین معرکهٔ‌جانبازی‌اند؟ دراین‌صورت بهترآن است‌که به هرنوعی‌که دست به‌هم دهد خودرا به‌سردار باید رسانید و هنوز عماری فیل سواری امیرالامرا در پیشگاه نگاه ومدنظر مرئی می‌گردد .

وقتی‌که از این قبیل‌گفتگو به تکرار انجامید با اعدا جنگ‌کنان وتیر افکنان رو به رفاقت سردار ناکرده‌کار یعنی امیر الامرای نامدار قدم فرسای مراجعت گردیدند ، لیکن یك پسر جوان امیرالامراکه از پدر سبقت اندوز معرکهٔ نبرد بود نقد زندگی را به‌دست خویش نثار آبرو گردانید وپسردویم که امروز به‌جای پدر به خطاب صمصام‌الدوله علم دولت را مرتفع دارد بعد از رسیدن زخم سنگ به دست لشکریان شاهنشاهی اسیرگردید .

وکمترکسی ازجملهٔ امیران سرمایهٔ حیات را ازآن معرکه بی‌دستبرد[2] اعدا سلامت آورد . چنانچه به خان نوجوان یعنی جان جهان بیرمخان‌سلّمه الرحمن دو تیر جزایررسید یکی از دست راست به پهلو رسیده پوستمال از روی سینه‌گذشت و دویمی به‌پشت کمان درهنگام تیر افکنی رسیده به‌جانب چپ رفته بر خاك افتاد و بسیاری از پیادگان‌که درآن معرکه ازپا در آمدند تعداد آنها را بغیر از حضرت علام‌الغیوب دیگری به‌شمار آن علـم نتواند حاصل کـرد و در آن روز حضرت حافظ حقیقی‌خان سراپا جان دوستان را

۱ ـ متن : پا برجااند ۲ـ متن : دست وبرد .

Marfat.com

باوجود سبقت‌اندوزی‌نبرد محفوظ ازآن‌آفات‌جهان خراب سازداشت وسوای آن هنگام بازگشت که از چهار سو بانگ شور و غوغائی فرس‌تاز میدان تیغ‌آزمائی می‌گردیدکه حوصلهٔ رستم دستان ازنهیب وغلغلهٔ آن افواج‌کثیرد آب می‌گردید .

ازآنجا که حق سبحانه تعالی و تقدس‌آن مقبول دلهای صاحبدلان را درکنف حمایت خویش مصون ازآن بلیات معظمه داشت هرگاه یورش برآن شیر بیشهٔ جوانمردی می‌آوردند از این‌جانب به خانهٔ کمان در آمده مستعد خدنگ افکنی و تیراندازی می‌گردیدند کلاهپوشان قزلباشیه به مجرد نمود کمان‌کشی چون خیل زاغ بغیر پرواز راه نجات نمی‌دانستند و باز بعد از قطع قلیل راه به همان هیئت مجموعی یله تازی را کار فرموده هرگاه نزدیک می‌رسیدند خان شیردل پلنگ جگر بدستور سابق سرگرم کمانداری گردیده آفات کبری[1] را ازخود دور می‌گردانیدند ، بدهمین دستور نقره فیلی را در تمام راه بلندآهنگ ورعد خروش‌گردانیده تا کنار لشکرخویشتن بدستوری که مرقوم‌خامهٔ صداقت نگارگردید ستیز وآویزکنان خودرا بدمعهٔ امیرالامرا و دیگر سپاه باقیمانده به خیمه‌گاه رسانید .

ظرفدتر از همه این معنی رونمای مرآت اظهار گردیدکه [illegible] اقامت امیرالامرا که تا ربع فرسخ در روی زمین فیلان رفعت [illegible] افواد زخمی‌شدن‌امیرالامرا وعنان معاودت بدصوب مضرب سلطنت [illegible] اوباش لشکر به قسمی در تاراج خیمه و خرگاه تاروفرمی [illegible] که بعد ازرسیدن امیرالامرا پناهی که درآنجا بست [illegible] هوا محفوظ دارند، میسر نیامد مگر از سرکار پادشاهی محفد [illegible] سد قنات خرد[2] آورده بر پاساختندکه تاجهت امیرالامرا مضرب سلطنت [illegible]

۱- متن: کبرا ۲- متن: مسلنت ۳- متن: خورد .

Marfat.com

گردید . زهی قدرت کاملهٔ خالقی که چند ساعت قبل از آن خیمه های متعدد که محل اقامت چندین هزار آدمی می‌توانست گردید از سرکار امیرالامرا با فلك همسری نداشت وپس ازیك پاس مطلق معلوم نمی‌شدکه این همه سرادقات اجلال که مقام اقامت قیصر وخاقان بود چنان یکسر معدوم‌الاظهارگشت ! و مطلق بد تحقیق نپیوست که این همه اسباب و ساز و سرانجام کلی که بارهزاران فیل وشتر بود در یك نفس بدکجا رفت و تاراج‌کننده آن چه‌کسانی[1] بودند! مگر دریك دم بجز سطح خاك چیزی موجود نبود وبعداز رسیدن امیرالامرا آنقدرسرپناهی که درسایهٔ آن[2] فرش مجروحی‌او بگسترانند موجود نبوده زهی قدرت نمائی قادر بر حق خداوند مطلق . لمصنفه :

در چشم معانی چون گشائی تماشای گل دیگر نمائی
دمی گر نوبهاری رو نماید دم دیگر خزان در جلوه آید
گهی از صبح گردد نور اظهار گهی از شام ظلمتها نمودار
درخت از برگ‌گاهی صاحب بار گهی ازبرگ‌ریزان نخل پرخار
گه از باران جهان از آب لبریز گهی ازخشکسالی گشته خونریز
گهی بخشد گدا را شهریاری گهی شه را دهد بی‌اعتباری
غرض کار جهان یکسان نباشد جهان بریك سر و سامان نباشد

فی‌الحقیقت مقام حیرت است که چنین غارت فاحشی نه‌از دست مخالفان واقع شد وند سببی رونماگردید . از نیرنگی تقدیر همان مردم‌که به‌محافظت آن قیام و اقدام داشتند سرگرم چنین حرکت بیجا گردیدند وسوای خیمه و خرگاه امیرالامرا کهنه بال بازاری برباد نرفت مگر سرادقات ابهت واجلال امیرالامرا وبرادرش مظفرخان مغرور برخود غلط تا خبردارشدن مردم لشکر نوعی برباد تاراج رفت‌که بغیر از میدان لق و دق علامتی از خیمه و خرگاه

۱ـ متن: چه‌کس ۲ـ متن: او

Marfat.com

باقی نماند چنانچه مردم امیرالامرا بعد از نزول، حیرت پرست مرآت روزگار بودند که آیا درکدام سرزمین این همه سرادقات متعدد فلك شکوه بر پا بود؟ امیرالامرا تا چهار روز دیگر بدهمان حال مابقی زندگی را بسر برده آخر روز چهارم ودیعت حیات به قابضان ارواح سپرده درکمال تأسف و ندامت از این جهان سرا پا نیرنگ رو به عالم بیرنگ نهاد .

و حقیقت صورت حال برهان‌الملك سعادت خان نیشابوری از این عالم معرکه پرداز عرصهٔ اظهاراست که بعد از جدا شدن امیرالامرا برهان‌الملك علم نبرد بدطرفی گردانید که سپاه قزلباش در آن مکان مانند شیر و پلنگ و گرگ که جهت شکار خویش در کمین انتظار بشند منتظر بودند که به ناگاه کوکبهٔ ابهت برهان‌الملك از آن مکان طالع گردید و به مجرد شنود از هر دو سو شروع به افکندن بندوق و جزایر نمودند . بعضی از نزدیکان برهان‌الملك قایل این قولندکه در عین مجاربه فیل سواری نثار محمد خان الملقب به شیرجنك برادر زادهٔ حقیقی برهان‌الملك که در آن نزدیکی پهلوی فیل سواری برهان‌الملك ایستاده بود شروع به بدمستی نموده بر برهان‌الملك غالب آمد چنانچه اورا پیش انداخته واز قفا [illegible] در دولتسرای اجلال شاهنشاهی در هیچ مقامی فرصت نفس کشیدن نداد زمانی که بر در شوکت منظر شاهنشاه رسید با تسرد فیلبان در پرخاش و بدمستی برداشته نوعی پیلدنی او ایستادکه [illegible] نداشتند !

شرح تبدیل احوال برهان الملك

بعضی برآنندکه این هنگام حضرت شاهنشاه [illegible] موجب اشارهٔ برهان‌الملك بود بلکه [illegible] به ایران فرستاده از حکمرانی حالان [illegible] نکاشته طرف تاجی را به عزم تسخیر این ملك [illegible]

Marfat.com

و در آن روز باوجود همرکابی ده هزار سوار و پانزده هزار پیاده برق‌انداز[1] و جزایرافکن که قریب بر پانصد شتر ، هزار جزایری سوار بود فی شتری دو جزایر انداز ردیف همدیگر، به همین دستور مابقی پیادگان تمام مسلح جنگی که به‌علت یلغارکه از دارالخلافه تا کرنال که چهار منزل راه مقرری است در یك روز و یك شب از استماع اخبار مقابلهٔ دو پادشاه عظیم‌الشأن مضطرب‌الاحوال گردید ، تمام‌ساز وسرانجام محاربه‌که عمدهٔ آن توپخانه‌است در راه واپس‌گذاشته باسیصد یا چهار صد سوار موجودی‌که درآن حالت‌طاقت همعنانی داشتند نزدیك به‌لشکررسیده به‌دست‌آویز امیرالامرا بخشی‌الممالك که تا نیم گرده ازخیمه‌گاه خویش به استقبال شتافته بعد از نزول منزل مدعا به ملازمت شهریاری مفتخر و مباهی گردانید و به علت زخم ناسوری که برهان‌الملك در پا داشت و قریب نیم‌گز فتیله مرهم درآن زخم می‌رفت‌حکم نشستن از پیشگاه سلطنت صادر شد و سوای این نوازشات دیگرکه هرگز در این مدت به دیگری از امیران عظام به صدور نپیوسته در آن روز در حق برهان‌الملك سرمایهٔ افتخار و اعتبار اوگشت .

قضارا هنوز با شهریار کامکار نامدار سرگرم حرف و حکایت بود که متواتر اخبار وحشت آثار تاراج بهیر و غارت اموال و اسیری بخشی لشکر گوش‌آشوب اوگشت . هرچند عمدةالامرا نظام‌الملك آصف‌جاه مانع حرکت اوگردید و مطلق درآن روز راضی به‌محاربه نگشت اگرچه دفعهٔ[2] اول‌قبول قول آصف جاه نموده فسخ ارادهٔ آن عزیمت نمود لیکن مرتبهٔ ثانی از خبر اسیری بخشی لشکر خویش نوعی مضطرب آهنگ ساز نبرد گردیدکه مطلق نظر برقانون جنگ نیفکنده باهمانقدر سواری که در آن ساعت با اوطاقت یلغار آورده تا آن‌دم به همعنانی او طاقت آزمای رفاقت بودند سوارگردیده

۱ــ متن : برقنداز ۲ــ متن : دفع.

Marfat.com

بی‌تزك افواج و بی‌مثل[1] بندی صفوف خودرا مانند دیوانگان برفوج‌قزلباشید زده به همین تقریب خودرا به نادرشاه جم جاه خورشیدکلاه رسانید. گویند که درآن ساعت شاهنشاه نطع طعام‌گسترده بداکل‌آن اشتغال داشت‌که بدیث ناگاه حجاب بارگاه نزول‌برهان‌الملك [را] به‌معهٔ نثارمحمدخان شیرجنگ به‌عرض والا رسانیدند. همان دم امر جلیل‌القدر به‌حضور او صادر گشت چنانچه به مجرد رسیدن برهان‌الملك و ادای مجرای معمول‌آن‌کشور اشارت به خوردن طعام بدوضوح پیوست، و بعد از فراغ طعام با هم بزم‌آرای‌مشورت گردیده، در ظاهرحکم شدکه جهت اقامت برهان‌الملك خیمه برپا ساخته، چندی ازکلاهپوشان را بدحراست ونگاهبانی او مامور فرمود. چنانکه‌گرد خیمهٔ برهان‌الملك سپاه موجودی او سرادقات خودرا برپا ساخته از پی نشستند.

از مصلحت اندیشی تدبیر و صواب نمائی قضا و قدر فردی [illegible] کلاهپوشی از نزد شاهنشاه نصرت دستگاه بدجناب نظام‌الملك [illegible] حرکت‌گردید، نظام‌الملك از وقوع این اتفاق نخست بدوالاحشمت [illegible] زمان سلطان روشن اختر محمدشاه فیض‌اندوز گردیده مفارق [illegible] خود بداعظم‌الله خان عم زاده ویرنه وزیر اعظم اعتضادالدوله [illegible] چین ببادر و دو سه خدمتکار پیاده خودرا بدمابازمت [illegible] شاهنشاهی رسانید چنانکه حرف و حکایت [illegible] بدعرصهٔ ظهور نمود فرمود. نظام‌الملك [illegible] به نظر تعمق من‌کل‌الوجوه سنجیده، و احوال [illegible] چه در روز معرکه آرائی امیرالامرا وحده بعد از وضع [illegible] دو روزمشاهده افتادبد هیچوجه رو بدمخالفت آوردن [illegible]

۱ ـ متن : مسل.

Marfat.com

دراین‌مقام چند سطری ازصورت حال لشکر هندوستان و بی‌ثباتی‌سپاه به‌جهت مقام و ربط‌کلام لازم نمود بنابرآن می‌نگاردکه به‌مجرد افواه غلبهٔ افواج‌شاهنشاهی وکمی‌جنود پادشاهی نوعی لشکر به‌هم برآمدکه به‌هیچ قسم صورت‌حال‌آن روز را بی‌کم وزیاد برصفحهٔ اظهار رقم‌نتوان نمود ازاین‌راه‌که بسیاری از امیران، خیمه و خرگاه را بر جاگذاشته جان را بدر بردن ازآن مهلکه کمال ننگ و نام و تمام دولت وثروت بر شمردند چنانکه به‌آوارگی، هریکی به یك طرف افتاد و اوباش و بازاری به‌رنگی مضطرب احوال خوف ورجا گردیدند ،که هر فردی حکم سیماب روی‌آتش داشت و رنگ استقامت نه بر رخسار امیران و نه بر عارض غریبان مشاهده می‌شد درآن حالت‌که محشر صغری[1] و فزع[2] کبری[3] توان دانست ، نظام‌الملك‌آصف جاه پادشاه را به‌عنف تمام سوار فیل ساخته برکنار لشکر خویش ایستاد .

بد تحقیق‌پیوسته زمانی‌که ازدولتخانهٔ والا، شهریارچهاردانگ هندوستان کد زیاده از صد هزار سوار در رکاب دولت مآب خویش موجود داشت سوار گردیده بیش ازصد سوار به‌همرکابی‌آن تاجدار نامدارموجود نبود . ازنمود این نیرنگ‌آصف‌جاه خرد دستگاه حکم‌نوازش‌شادیانه پادشاهی فرمود وغلغله اسیری طهماس جلایرکه امیرالامرا وسپهسالار لشکر شاهنشاهی بود افکند ، از این افواه تا چشم بهمزدن جهانی از سپاه برگرد فیل پادشاه مجتمع‌گشت و بعد از ساعتی دیگر، بازنقاره خانه را بلند آهنگ قانون تدبیر گردانیده اخبارکشته‌گشتن حاجی‌کافرکه مقدمهٔ لشکر طرف ثانی وابستهٔ او بودگوشزد خلایق ساخته وآوردن سر اورا یکسر در تمام لشکر غلغله افکند .

از وقوع استماع این دومقدمهٔ نادرست ، بی‌قراری صغیر وکبیر را مبدل به تسکین گردانید و هر فردی از افراد لشکر هندوستان‌که مستعد فرار کمر

۱ـ متن: صغرا ۲ـ متن: فضع. ۳ ـ متن : کبرا

Marfat.com

بستد ایستاده بود باکمال تسلی ارادهٔ اقامت نمود وهنگام شام که بر آصف‌جاه و شهریار تاجدار زخمی گشتن امیرالامرا و کشته شدن جمعی کثیر از امیران خرد[1] و بزرگ و برخاک افتادن عالمی از سپاه و اسیری برهان‌الملک به هر نوعی که وقت اقتضا کرد متحقق گردید از راه پخته‌کاری جهت تسکین طبایع متردد مردم اردو بازار[2] خویش وپابرجا بودن سپه باز بدیات [illegible] نوبت را از این معنی گردید ، که برهان‌الملک به حدی رایت‌غلبه را [illegible] کرد [illegible] که نادرشاه بجز فرارچارهٔ کارخویش ندانسته رو به [illegible] قدم [illegible] فرار گذاشته و برهان‌الملک از تعاقب فرس‌تاز میدان [illegible] تا او را به دست بیارد از پا ننشیند .

از این خبر تسکین‌اثر ، دلهای از جا رفته قرار [illegible] در آن ساعت شادیانهٔ این ماجرا به نوازش در [illegible] بلا [illegible] لشکر هندوستان در آن ظلمت [illegible] قدم در عقدهٔ اقامت [illegible] [illegible] تمام مستعد فرار وآوارگی بودند .

آفرین بلکه هزار آفرین بر تدبیر آن کهن [illegible] معرکهٔ علم فیروزی را آسمان فرسا کرده [illegible] تقدیر ، از آن کهن پیر صاحب‌شمشیر آفتاب [illegible] افتادن [illegible] غیر از شهریار تاجدار وجمعی از امیران [illegible] مفقودالاثر می‌گشت و بوالعجب‌تر از همه [illegible] لشکر مفارقت نموده [illegible] آورده در [illegible] بعد از اخذ اموال آن مختلط‌الاحوال [illegible] و [illegible] با فوج شاهنشاه دچار [illegible] زمینداران [illegible] راه هم به [illegible] مال [illegible]

۱ـ متن: خورد ۲ـ متن: اردو ازار ۳ـ متن: [illegible]

درصحرا می‌افکندند . ازاین قبیل درعرض چهار روزه راه زیاده ازصدهزار کس‌که به‌عبارت اهل‌هند یك لك نامند مرده افتاده بود و هیچ احدی‌پرسش صورت احوال آن بیچارگان مظلوم نفرمود کـه اموال آنها را که متصرف گردیده و به‌قتل‌آن بی‌گناهان‌کدام ظالم خود سراقدام[1] نموده .

شمه‌ای‌از احوال کبك‌خان پادشاه ماوراءالنهر

برعکس زمان سابق از اقوال صداقت کیشان راستی اظهار مرقوم‌است که کبك خان نام پادشاه ماوراءالنهر از اولاد پادشاه جهانگیر چنگیزخان‌که مستقر سلطنت خویش بخارا ساخته بود با وجود عدم [اعتقاد به] اسلام و ارتکاب دین باطله روزی از بخارا جهت‌شکار رایت عزیمت به طرفی مرتفع گردانیده بود ، قضارا در عین نشاط صید افکنی و نخجیر اندازی نظر معدلت اثـرش بر چند استخوان پوسیده‌آدمی افتاد به‌مجرد نظر نخستین رو به قفـا آورده به زبان حقیقت ترجمان گره از نقاب این راز سر بسته‌گشود که: ای عـزیز این استخوانهای عظم رمیم گردیده به زبان حال از مـن طلب داد می‌نماید در این‌صورت همان بهترکه تا حقیقت تظلم این مظلومان من وعن رخسار اظهار از عالم اختفا ننماید حرکت از این مکان به‌جانب شهرجهت آسایش نفس خویش بی‌حمیتی وکافرماجرائی است بهتر آن است که تحقیق سرگذشت این استخوانهای صحرا که از جملهٔ واجبات است نموده آید .

بعد از اظهار این‌تقریر حکم والا به احضار رئیسان وکهنسالان‌دهات قرب و جوانب آن سرزمین به‌صدور پیوست چنانچه درعرض چندروز مختصر جهانی از ساکنان قرب و جوار فیض اندوز ملازمت آن شهریار عدالت‌شعار گردیده ازچگونگی‌حالات‌آن ستم‌رسیدگان بعد ازتفحص‌تمام وجست وجوی کلی معروض داشتند کـه یك قرن کامل قبل از این ایام قافلهٔ تجار متعلقهٔ اقلیم خطا ازبلاد دور دست به‌معهٔ اموال واسباب تجارت به‌این مکان رسیده

۱– متن: اقتدام .

Marfat.com

خیمه وخرگاه مرتفع گردانیده منزل نمودند، قضا را در آن شب تراکم برف
واقع شد ازوقوع این اتفاق کاروانیان بخاطر جمع سرگرم خواب و آسایش
گردیدند. قطاع‌الطریقان قابو طلب فرصت جو که درکمین انتظار چشم بسر
راه مدعا داشتند از صورت حال مرده [illegible] درکمال غفلت [illegible]
غافل از نیرنگی روزگار بودند مطلع که دیده [illegible]
تاخبردار شدن بی‌خبر از عالم هستی گردانیدند. [illegible]
نقد زندگانی از دستبرد آن دراز دستان [illegible]
از پا در آمدند. بعد از قتل مالکان مال و [illegible]
بود برداشتند به خاطر جمع رو به [illegible]

از تغافل [illegible] حضرت [illegible]
به تغافل بسر برده به تحقیق این ماجرا [illegible]
[illegible] معدلت، موقوف بر حصول ذات والا بود [illegible]
[illegible]
آن گروه [illegible]
دزدان [illegible]
به افواج [illegible]
[illegible]
[illegible]
خواهد بود.

[illegible]
[illegible]
دزدان قطاع‌الطریق [illegible]

۱ ـ [illegible]

Marfat.com

اسیری آنها کوشش نمودند که مابقی آن رهزنان که در این‌مدت یك‌قرن از دستبرد اجل سالم وسلامت مانده بودند احدی رخت عافیت را ازطغیان[1] آن سیل ناگهانی، بدکنار فلاح نکشید وتمامی غریق‌لجهٔ اسیری‌گردیدند وزمانی که تمامی قطاع‌الطریقان بدمعهٔ مال واموال واجناس باقیماندهٔ اهل‌آن‌کاروان که درآن مقامات موجود بود ازپیشگاه نگاه آن پادشاه معدلت کلاه گذشت نخست بدشکر نوازشات ایزد بنده‌نواز اقدام نموده راهزنان مسافرآزار را بدزندان فرستاد وآنچه باقی‌مانده مال تجار واموال ونقد آن غارتگران بود[2] بدامینان معتبر متدین سپرده قاصدان بد اوطان تجار فرستاده وارثان مقتولان را بدمعهٔ سند وراثت نامدکه بدمهر حکام وقضات آن بلاد در دست داشته‌باشند طلب داشتند ، بعد اثبات وراثت آنچه از اموال تجار باقی مانده بود و سوای آن نقد و جنس بسیارکه تمامی اموال واثقال تجار عشرعشیر آن نبود تمام و کمال بدورثهٔ مذکوره تسلیم‌نموده قبض‌الوصول بدمهرحکام شریعت دردفترخانهٔ والا نگاهداشت وبعد از ادای مال آن ستمگر شهر را از زندان طلب داشته به وارثان سپرد. آخرکار وارثان ازحراست و نگاهبانی آن اجل رسیدگان که جمع کثیری بودند بدتنگ آمده بدعرض شهریار عدالت کردار رسانیدند که در حق این ظالمان بیدادگر آنچه به خاطر مبارك خطور فرماید بعمل آید .

پادشاه عادل انصاف شعارموجب استدعای وارثان مقتولان هریکی‌ازآن قطاع‌الطریقان را بدیك عقوبت شدید بدجزا وسزا رسانیده چندی از معتبران سرکار خویش‌را بدمعهٔ بسیاری ازحارسان راه همراه ورثهٔ تجار ساخته‌کامیاب وکامران روانهٔ اوطان آنها باوجود سفر طویله‌گردانید چنانچه آن مردم یعنی بدرقه[کنندگان] راه بعد از شش‌ماه‌آن مردم غریب را [به] وطنهای مختلفهٔ

۱ ـ متن: طغیانی ۲ـ متن : را .

Marfat.com

آنها رسانیده رسید سلامتی ذات و محفوظی اموال و اسباب به مهر حکام آن مکانات متعدده ، آورده از نظر انور پادشاه عالم پناه معدلت دستگاه گذرانیدند ، آن زمان خواب و خور را بر ذات سراپا برکات خویش گوارا و حلال گردانید .

قبل از این چنین پادشاهان انصاف طلب عدالت پیشه سریر آرای فرمانروائی بودند اکنون ازصد هزارکس افزون ازجملهٔ لشکر خویش درعرض راه افتاده به چشم جهان بین شهریار نامدار و امیران والاعتبار عالی مقدار مشاهده افتاد ، لیکن تفتیش احوال ستمدیدگان آن مظلومان به روز جزا حواله شد ومطلق کسی از زمرهٔ حکام آن سرزمین جگر [illegible] قتل [illegible] خلایق که بدایع ودایع خالق کریمند از آن دیوان [illegible] وسراسر آن خون ناحق پامال تغافل و نسیان گردیده [illegible]

[illegible] احوال [illegible] الملک

بازقم حقایق رقم بهجهت مناسبت وقت [illegible]

[illegible]

گردیدکه برعکس خواهش طرفین بود ومنفصل ازاین مجمل ازاین عالم معرکه‌آرای عرصهٔ بیان است که نظام‌الملك قرارداد مذکور را فردای جنگ امیرالامرا مؤکّد بدعهد و پیمان گردانیده بازگشت و از قضای سبحانی روز چهارم امیرالامرای خان‌دوران صمصام‌الدوله خواجه عاصم ولد خواجه قاسم درویش از وقوع آن دو زخم منکر حاذر بای تفنگ، و اندوه‌کشته‌گشتن برادر اعیانی ویك پسرجوان و اسیر گردیدن پسر دویم‌که علاوهٔ آن زخم‌ها گردیده بدصد حسرت وناکامی روی بازگشت بدصوب‌عالم معدومی آورد.

مرگ امیرالامرا خان‌دوران

گویندکه بعضی‌ازخواجه‌سرایان مقرب‌الحضرت خاقانی وبعضی ازمسند-آرایان حرمسرای سلطانی باهم همداستان موافقت‌گردیده بدعرض‌مقدس‌معلی رسانیدند که الحال مصلحت وقت واقتضای هوش وخرد وصوابدید این معنی می‌گرددکه خلعت میربخشی‌گری‌که ازمدت یك‌قرن متعلق بذات امیرالامرا بود بعد از انتقال او بدگردن نظام‌الملك بدمعهٔ خطاب باید بست که فرصت کار از دست رفته و روزگار از شش جهت عرصهٔ تردد وتلاش را نوعی تنگ ساخته که فرصت نفس کشیدن از عالم محال است ، و بغیر از این پیرگرامی نسیر ظفر شمشیر ، دیگری پای همت در میان گذاشته مصدر صلح و جنگ نمی‌تواند گردید . همان بهتر که امروز او را زیر بار منت و احسان نوعی گرانبار باید گردانیدکه خیال مخالفت جناب والا سر ازگریبان دلش نتواند برآورد !

انتصاب نظام‌الملك بمسند میربخشی گری

بدموجب این مشورت نادرست همان‌ساعت‌که قدری ازاول شب رفته بود نظام‌الملك آصف‌جاه را بدحضور لامع‌النور موفورالسرورطلب داشته تکلیف پوشیدن خلعت بخشی‌الممالکی نمودند. نظام‌الملك که پیر تجربه‌کار وصاحب خرد جهاندیده بود ازاین تکلیف بیجا معروض داشت‌که بالفعل وقت مقتضای مرقوف داشتن این خدمت است ازاین‌جهت‌که چندی ازامیران عظام، خصوص

Marfat.com

برهان‌الملك که ازعمری دندان طمع بخدمت ایـن بخشیگری تیز ساخته
درکمین انتظار چشم بدراه نشسته بهتر آن‌است‌که تاانفصال مقدمهٔ نادرشاهی
معاملت این‌خدمت معطل باشد تا چندی ازطالبان آن[1] بهامید حصول خدمت
مذکور سرگرم نیکو خدمتی گردیده مصدر تلاشات نمک حلالی گردند و بعد
ازپوشیدن تشریف‌که ببنده مرحمت خواهد شد، موجب ناامیدی طالبان آن[1]
میشود. دراین‌صورت احتمال دارد که از آن بی‌حفاظان[2] منعاطب حرکاتی
رونمای مرآت وقوع‌گرددکه سرمایهٔ فسادهای عمده ازآن خودفرمای غرض
اظهارگردد که تدارك آن دراین‌حالت بهیچوجه مقدور متصور نیست.

ازمعروض این مجرم اهل مشورت بهجنب والامتمنی منظور گردید
که این کهن پیر سرای تدبیر ازراه تزویر[3] قبول این‌خدمت [illegible]
بهترکه به هرقسمی بشدکه بهکردن این [illegible]
کارگذاشته سرمایهٔ حیرت جهانی که امروز در [illegible]
هرقدر نظام‌الملك آصفجاه قبح و حسن [illegible]
بین‌گردانید، بهجائی نرسید [illegible]
گردیدند، چنانچه ازاول شب [illegible]
بود، آخر کار [illegible] دوران [illegible]
دل ناخواه مخلّع [illegible]

از قضای ایزدی روز [illegible]
مواثیق عهدوپیمان را [illegible]
جمع معدودت [illegible]
رسیده مصدر [illegible]

بعداز صواب اندیشی نظام‌الملك [illegible]

۱ – ۱ – متن : او [illegible] ۲ – متن : بیحفاظان [illegible] ۳ – متن : تدویر [illegible]

آب‌شاه نهر گذشته وقتی‌که نزدیك به‌لشکرگاه شاهنشاهی‌رسید فرزند ارجمند شاهنشاه نصرالله میرزا[1] که درآن سفر بغیر ازاوفرزندی همرادنبود به‌استقبال، قدم فرسای‌کوی مهمان نوازی‌گردید وهردوتن یعنی پادشاه وشاهزاده همعنان موافقت بردر دولت‌سرای شاهنشاهی رسیده، درخیمه‌ای‌که جهت‌جلوس‌چنین میهمانی فلك قدر خورشیدکلاه برپاساخته بودندجلوس‌فرمای اقامت‌گردیدند، اگرچه همعنان شهریار نامدار ازامیران بزرگ کسی همعنان موافقت نبود لیکن ازامیران متوسط‌الاحوال مانندعمدةالملك‌امیرخان‌ولد ارشدعمدةالملك امیرخان عالم‌گیری که تا مدت یك‌قرن کم‌وبیش ناظم مناظم دارالملك کابل بدمعهٔ توابعات‌که هرطرفی یك‌ماهه رادوبیست روزه‌راه‌تواندبود بوده‌فرمان‌فرمای با استقلال بود. دویم اسحق‌خان که موجب دستگیری عمدةالملك امیرخان بددولت امارت مفوض ومفتخر گردیده بود بدمعهٔ دوسه امیر مختصرالاحوال و سدچهار خواجه سرای مقرب‌الحضرت که در آن‌روز به‌همرکابی آن شهریار هندوستان که صد هزار سوار موجودی در رکاب دولت مآلش حاضر بودند همت‌برگماشتند.

گویند که بعداز ساعتی شاهنشاه جهت دیدن آن میهمان عزیز واجب‌الحرمت بدآن‌مکان بعدازهم‌آغوشی وتعظیمات مقرری بزم‌آرای صحبت‌خاص که درآن‌وقت خواص هم طاقت بودن آن مکان نداشت گردیده هر دو پادشاه درآن‌ساعت به‌یکتائی، نکته سنج مقدمهٔ مرجوعه‌گردیده باهم بریك نطع و یك طبق دست بدطعام دراز ساختند چنانچه درآنروزپیمان اخوّت ازهردوسو استحکام پذیرفتد هنگام شام بازسوار تخت روان گردیده معاودت به‌دولتخانهٔ والافرمود ومردم‌لشکر و اردو راکه تاآن زمان‌جان درقالب‌نبودبه‌تازگی‌حیات دوباره‌یافته، بدشکر عنایات خداوندکریم مواظبت فرمودند و طرفه عیدی و

---

۱ ـ متن : میرزا نصرالله .

Marfat.com

عجایب نوروزی درآن‌ساعت درلشکر هندوستان عشرت افزای خاطرها گشت.

لیکن روزدیگر که از خبر خلعت پوشیدن نظام‌الملك و تسلیم خدمت میربخشی‌گری رگ حسدبرهان‌الملك درجنبش آمده باشاهنشاه همداستان این ماجرا گردیدکه: فردا ابن پیر والاتدبیر صاحب شمشیر که اعتقاد سپاه ومهد پادشاه ذات‌اوست بدمجرد آنکه طاب‌داشته درپیشگاه دولت‌سرائی والا یك‌شب نگاهدارند فردای آن چه شاه و چه امیران عظام هرکرا طلب خواهند فرمود بلاتأمّل قدم ازسرساخته فیض‌اندوزملازمت خواهدگردید وآنچه نظام‌الملك ازعالم باج‌وخراج مقررفرموده‌اگر بدموافقت تدبیربنده عمل خواهندفرمودسی حصه زیاده ازآن واصل خزانهٔ سرکار خواهدگردید واجناس نفیسهٔ عفت اقلیم که امروز درسرکار هیچ فرمانروای کشور[های] سبعه موجود نخواهد بود آن‌قدر در تصرف بندگان والا خواهد آمد که از عهدهٔ بدعهدی نقد کردن متعذر خواهد شد وجهت برداشتن آن، عالم عالم باربردار می‌باید ازسودای باغ‌سبزکه برهان‌الملك سعادت‌خان درپیشگاه شاهنشاه‌جنت‌پناه یحیی گردانیده بودشاهنشادهم ازجارفته بدمدبدید برهان‌الملك نشین روزدیگر باز نظام‌الملك را طلب‌داشته تاشام پیش خویش داشت وهنگام شب هم رخصت معاودت بدصوب خانهٔ خویش نداد وجهت [illegible] ساختند.

گویند که ظرفه شبی وعجایب حالتی [illegible]

گذشت لیکن بدمجرد طلوع‌طلیعهٔ [illegible]

کلاهپوشی نسقچی بدطلب پادشاه رسیده مسلك[1] [illegible]

سابق بار دیگر سلطان روشن اختر محمد شاه [illegible]

نزول بی‌ترس وبیم‌باجهان جهان [illegible]

فتنه‌انگیزی برهان الملك نسبت به نظام‌الملك

۱ ـ متن : مسلنت .

Marfat.com

افکند ودرخیمه‌ای‌که ازبرای اجلاس‌آن پادشاه تمام همت سراپا جگر مقرر گردیده بودجاودفرمای‌اقامت‌گشت. وهمان‌روز مردم حرمسرای ابهت واجلال را ازآن مکان‌طلب‌داشته پهلوی‌سرادق‌پادشاه‌تمام‌جرأت‌وهمّت‌درخیمه‌گاه دیگر فرودآوردند وآخر همان‌روز یاصبح روزدیگر وزیراعظم قمرالدین‌خان چین بهادر اعتمادالدوله که تا آن‌زمان شرف اندوز ملازمت شاهنشاهی نگردیده بود موجب‌طلب بدوالاخدمت شهریار ایران وتوران ودیگر بلاد متعدده رسیده ایمن ازحوادث گوناگون روزگار جفا کردار که در آن ایام نیرنگ پرداز فتنه آغاز گردیده بودگردید وتمامی مردم‌لشکر هندوستان ازآن‌مقام حرکت نموده درپهلوی لشکر شاهنشاه اقامت گزیدند .

دستورتاراج غله وسیلهٔ محمد شاه

لیکن طرفه‌تر ازجمیع مقدمات نادره معمای این‌معنی تاامروزکه هفت سال کامل‌گذشته حل نگردیده و مفصل این مجمل از این‌عالم رونمای آئینهٔ وقوع‌گردیدکه درمرتبهٔ نخستین‌که شهریارچهاردانگ سواد اعظم دیولاخ‌هند بعد ازملاقات شاهنشاه هنگام شب‌که نزول دولت واقبال در اردوی ظفر قرین خویش فرمود نخست‌گذار[ش] بدگنج غله افتاد . به‌مجرد رسیدن،حکم والا صادر شدکه تمامی غلهٔ موجود این‌مکان [را] دستخوش تاراج سازند ! گفتن همان بود وبرباد رفتن همان ! چنانچه هنگام صبح بدصد تلاش یك‌کف دست غله بدست هیچ احدی نیامد. چنانچهٔ حالت مردم لشکر منجر به صعوبتی گردیدکه مافوق آن متصور خیال از عالم محال است ، چه امیر والا استعداد وچه فقیر تهیدست هردو ازعدم قوت مضطرب‌الاحوال گردیدند و در تمامی لشکر یك‌آثار غله بدصد روپید درآن دو سد روز به‌دست نمی‌آمد ودر همان شب غارت نوعی معدوم‌الاظهار و مفقودالآثار گشت که گویا از هزار سال در این لشکر غله وجود نداشت تا آنکه مردم ازلشکر شاهنشاه رفته بدهر قیمتی که کالاهپوشان می‌فروختند هندیان خریده سد رمق می‌نمودند .

Marfat.com

وطرفه‌تر ازجمیع مقدمات این‌معنی‌گویا قبل‌ازاین استادجهت امروز موزون نموده بود :

عدو شود سبب رزق اگر خدا خواهد
خمیر مایهٔ دکان[1] شیشه‌گر سنگ است

یکی یکساله راه طی کرده و سوای آن دو ماهه راه در هفت دهلی رهنورد وادی مخالفت‌گردیده برچهار منزلی دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد که از صد سال پایتخت ومقر سلطنت سلاطین سابق وحال بود رسیده درلشکر اوغا بدحدی افراط و فزونی داشت که کلاهپوشان از برداشتن آن عاجز گردیده می‌فروختند وپادشاه هندوستان هنوز از سواد شهر خوش‌قدم بیرون نگذاشته که پنج‌دانه غله بدصدتلاش میسر نمی‌شد واگر کلاهپوشان اندرون و بیرون را راعام نمی‌کردند بازشش پنج‌تن ازلشکر هند در بیرون دارالخلافه [illegible]

اگرچه قیمت غله و کلاهپوشان موافق دلخواه خویش مقرر نمودند لیکن به نرخی رایج ساختند که دست صاحب دولت و غنی تهیدست می‌رسید .

سحر دارالخلافه شاهجهان آباد دهلی

خداوند کریم وفیاض نعیم لایزالی نشان غله را [illegible]
الوقوع ومفقودالآثار نداند دریغ ورزیدن [illegible]
معنی گردانید که غله را بدست هندیان بیرون [illegible]
هفته در آن مکان دست بهم داده تا [illegible]
اختر محمدشاه روز جهارده بیست‌ویکم رمضان[2] [illegible]
تهماسب‌خان جلایر که [illegible]
جهت تسخیر قلعهٔ میارکه دارالخلافه [illegible]
و به دست آوردن مکانات‌جهت [illegible]

۱ ــ متن : دوکان ۲ ــ متن [illegible]

Marfat.com

خود پیشتر نمود چنانچه بدهمعنانی برهان‌الملك چه اززمرهٔ امیران وچه از عالم سپاه وچه ازفریق پیاده و کاسب و شاید که دوحصه مردم اردو بدهمراهی برهان‌الملك جانی تازه یافتد روبه‌صوب دارالخلافه آوردند .

چنانچه به تاریخ بیست و هشتم ذیقعده برهان‌الملك داخل دارالخلافه گردید. لیکن روز اول داخل شهر نگردید بلاشك و گمان اگر در آن روز داخل شهر می‌گردید نصف شهر بدغارت می‌رفت با وجود اقامت بیرون شهر سد مرتبه کلاهپوشان درآن تیره شب ارادهٔ غارت محلات قرب وجوار خویش نمودند وهر مرتبه برهان‌الملك خبر یافته بدهمداستانی طهماسب‌خان جلایر بدممانعت ومزاحمت پرداخت و نگذاشت که خانه‌ای دستخوش تاراج گردد ، چنانکه تمام شب به‌بیداری بسر برده هنگام صبح تمامی آن فوج‌را درمکانات متفرقهٔ شهر اقامت‌گزین گردانیده خود به معهٔ طهماسب‌خان جلایر و ابراهیم بیك‌منکباشی لالوی[1] داخل‌قلعهٔ مبارك دارالخلافه گردیده تمامی مردم‌متعلقهٔ محمدشاهی را از قلعه بیرون کرده و محل سرای خاص نیز جهت حرمسرای شاهنشاهی خالی درهمان روز بدهر نوعی‌که مقتضی آن وقت است نموده مردم محل شهریار تاجدار چاردانگ هندوستان را در کنج همان قلعه در مختصر مکانی جا داد وتا دوپاس روز خود به‌معهٔ طهماسب‌خان‌جلایر درحصار مذکور اقامت‌گزیده‌آخرروز ابراهیم بیك‌لالوی را بدمعهٔ سیصد سوارکلاهپوش درقلعه گذاشتد و حراست و نگاهبانی تمامی قلعه را به ابراهیم‌بیك مقرر نموده خود بدمعهٔ جلایر تشریف بدولتخانهٔ خویش‌فرمود .

لیکن روز داخل شدن، طرفه تدبیری از برهان‌الملك اتفاق افتادکه موجب آبادی شهر ومحلات‌گردید که‌آن ده‌هزار سوارکلاهپوش را درپهلوی خیمدگاه خویش‌جا داده نگذاشت‌که روبه‌صوب شهرآرند . و روز دیگرخود

---

۱ ـ متن : لولوی .

Marfat.com

بهمعهٔ جلایر آن دههزار سوار جرار ناخداترس‌را بههمعنانی خویش در دوسه مکان امیران عمده اقامت‌گزین کوی بی‌اختیاری‌گردانید . ودر این‌چند روز قبل‌از نزول شهریاران هرگاه‌کلاهپوشی برمردم‌هند ستم ایجادی نمود همانند بدکمتر جرمی بدبسیاری عقوبت مبتلاگشت چنانچه دو سد کلاهپوش را شکم دریده درپیش دارالعدالت شحنه شهر آویختند .

از وقوع این اتفاق نوعی امن و امان در شهر رو داد کـه هندیان بر کلاهپوشان چیردستی و خیردسری می‌نمودند و کلاهپوشان یارای انتقام آن نداشتند وبدتاریخ هشتم ذی‌الحجه سلطان روشن‌اختر محمدشاه سوار تخت‌روان داخل‌قلعهٔ دارالخلافه‌گردیده درمکان مختصری‌که برهان‌الملک روز اول‌جهت اقامت آن شهریار نامدار مقرر کرده بود اقامت‌گزین بی‌اختیاری گردید و فردای آن بدتاریخ هشتم شاهنشاه جم جاه‌آفتاب‌کلاه داخل قلعه گردیده در مکانات و محلات اقـامت شهریار هندوستان پادشاه ایـران سلطنت فرمود آفرین برحوصلهٔ فرمانفرمای هندوستان که خاطرداری میهمان بدحدی نمود که خود تا دوماه دربند مکان تنگ با جهان جهان مرده حرمسرا و دیگر تصدیع بسر برد وتمام قلعه را بدمیهمان عزیز واجب‌الحرمت وعیال و واگذاشت .

و بدتاریخ نهم جهت کاری برهان‌الملک سوار گردیده تا حریم [illegible] پیموده بعدازحصول‌مدعا وفراغ‌کار آخر روز معهود [illegible] شاهنشاه، بزم‌سرای صحبت گشت . [illegible]

ازپیش شاهنشاه برآمدکه از تمامی [illegible] او آشفته دماغی و برهمزدگی طبیعت [illegible] بدظاهر مطالعه می‌فرمود ، چنانچه بدتاریخ نهم [illegible]

۱ – متن : مسکنت .

Marfat.com

چنین بی‌دماغ قدری قبل ازشام بدخانه رسیده بعد ازگذشتن دوساعت از اول شب معمار خانهٔ خویش را طلب داشته فرمود که در مقبره برادر کلان یعنی والد نامدار نثار محمدخان شیرجنگ که چندسال قبل‌از این رحلت نموده بود و برسرمزار او عمارتی مختصر برپا ساختند به‌مقبرهٔ مؤمنین‌ملقب‌گشت رفته قبری تازه تیار سازد لیکن تا دل‌شب تمام وکمال تیارگردد و محتاج باقی‌کار نباشد معمارموجب فرموده درمدت نصف‌شب ازآن‌کار مرجوعه فارغ‌گردیده، تیاری قبررا معروض[1] نمود. قضا را هماندم نطع طعام افکنده بودند، چنانکه بدمعمار مرحمت نموده فرمود که امشب تا هنگام طلوع سحر در همین مکان حاضر باشد، تمامی مقربان مجلس و مخصوصان محفل از وقوع این اتفاق حیرت پرست مرآت تفکر بودند که آیا از وقوع این فعل غرض چه خواهد بود! بعد ازاکل‌طعام نفسی نشسته، رو بدعالم خواب سنگین آورد ویك‌ساعت ازصبح باقیمانده ازهرطرف فریاد وفغان ونوحه وزاری بلند آهنگ‌ساز ماتم گشت یعنی نواب برهان‌الملك رخت سفر از این عالم بربسته رهنورد وادی فناگردید.

شورش و بلوای مردم دهلی

قضا را صبح عیدقربان مردمی که بدمبارکباد رفته‌بودند بدنماز جنازهٔ‌او پرداخته، تاطلوع آفتاب عالمتاب ازکفن ودفن فارغ‌گشته، معاودت بدخانه‌های خودنمودند، قضا رادرآن‌روز شاهنشاه‌جهت دیدن سلطان روشن‌اختر محمدشاه تیموری نژاد تشریف والا ارزانی فرموده درهمان مکان آن دوپادشاه والاجاه وآن دوشهریار نامدار باهم بداکل طعام اشتغال فرمودند، ازآنجاکه درآن‌روز از طعامهای هندوستان اکثری بدلذت تمام ونفاست کلی تیار شده بود شاهنشاه بدکمال رغبت وعین خواهش میل بخوردن آن فرمود و به‌نسبت هرروزه در آن‌روز زیاده میل فرمودوآخرروز معاودت بددولتخانهٔ خویش نمود لیکن از

۱ ـ متن : معرض.

Marfat.com

دو ساعت روز باقیمانده این حرف و حکایت فساد ایجاد فتنه بنیاد از زبانها پنهانی رادیه‌گوش بردز آغازکرد .

بعضی از زن‌طبعان قلیل‌این قول‌که درطعام دعوت زهردرکارش کردند !

Marfat.com

معدوم‌الاظهار ازسطح آسمان گردانید مفهوم گشت که اوباش سراپا پرخاش و رجالدای[1] چند مصدر این آشوب وفساد گردیده‌اند ومطلق امیری یا وزیری را از معاملت این خون گرفتگان اطلاعی نیست و این هنگامهٔ خود سر بی استصواب مشورت امیری سر بدفساد برداشته و احدی‌ازامیران هندوستان داخل این شور عالم‌آشوب نیست واین‌همه رجالهٔ[2] شهر و اوباش وارازل[3] مصدر این خرابی گردیده‌اند و درکشتن کلاهپوشان یکی از امیران هندوستان را دخلی واطلاعی نیست. از تحقیق این خبر بعدازگذشتن دوساعت ازاول روزشاهنشاه جم‌جاه ظفردستگاه باجهان جهان غضب وعالم عالم طپش سوارگردیده، از قلعه برآمده، بر دروازهٔ مدرسهٔ روشن‌الدوله ظفرخان‌که پهلوی صفّهٔ معدلت شحنهٔ شهر تعمیرپذیرفته فرود آمده اقامت‌گزین‌کوی تأمّل‌گردید وزمانی‌که بدعرض والا رسیدکه اوباش سراپا پرخاش مصدرافکندن تیرو تفنگ‌گردیده‌اند حکم اقدس اعلی شرف نفاذ پذیرفت که چهار نسقچی رفته نوید بخشایش این‌گناه بدمردم بلوا رسانندوآنها رابرگردانیده راهی بدصوب خانه‌های آنهاگردانند.

بدتحقیق پیوسته‌که بدمجرد رسانیدن این پیام اجل‌گرفتگان بدافکندن سنگ وخشت وزدن تیروبندوق، جرأت‌آزمای ابرام‌گردیدند. لاچارنسقچیان نادم ومأیوس ازقبول‌احکام شاهنشاهی برگردیده سرسختی ونافرمانی مردم شهر را معروض جناب والا گردانیدند باز حکم بدتکرار پیام مذکور صادرگردید چنانچه دراین‌مرتبه بدهمان سلوك نخستین کارفرمای دراز دستی گردیدند! ودرمرتبهٔ ثالث ازهردو بار بیشتربی‌حفاظی[4] وبی‌حیائی راکارفرموند قضا را در همان ساعت مهرهٔ تفنگی بددیوار پهلوی شاهنشاه رسید ودیگر هماندم سنگی بدپای فلك فرسای شاهنشاه رسیده مصدر غضب گردانید از وقوع این دو اتفاق وسیوم[5] نافرمانی اهل پرخاش برزبان قضا ترجمان شاهنشاهی گذشت که :

۱ـ ۲ـ متن: لجاره ۳ـ متن: ارازل ۴ـ متن : بیحفاضی ۵ـ متن : سیویم

Marfat.com

« هان ! کلاهپوشان سر از سرکار والا و اموال چه نقد و چه جنس از شما »
بمجرد وقوع این حرف دسته دسته کلاهپوشان به هرطرفی شمشیر کین آخته رو به سرافشانی خودسران عالم‌آشوب آوردند . چنانچه در عرض دو سه ساعت از در قلعه تا عیدگاه نو که در بیرون شهر واقع شده این پنج کار بعمل آمد :

اول کشتن و بعد از آن اطفال و مستورات را اسیر ساختن و سوختن خانه و کندن و غارت کردن درهمان روا رو بعمل آمد و نه سوختن خانه‌های خس و کاه و چوب، بلکه هزاران خانهٔ عالی تعمیر پخته که بجز سنگ و آهن دیگر مصالحی نداشت، در عرض یک پاس روز از این سر شهر دارالخلافه تا آن سر که عبارت از عیدگاه نو [ا]ست سوخته و در و دیوار و سقف و جدار را بر کنده و خاک برابر ساختند. فی الحقیقت اگر به خاطر جمع مالکان آن مکان[ها]ی متعدده مستدرجاً این آسیب می‌گردیدند کم از شش ماه بدین صورت که در عرض یک پاس روز واقع شده [illegible] قول بعضی از معتبران صداقت گفتار تا زمانی که نزدیک یک و نیم پاس روز [illegible] اعتماد الدوله وزیر هند تنها از خانهٔ خویش به ملازمت [illegible] درهمان مکان محشر نشان رسیده دست از سر [illegible] دولت شومی چندی از اوباش بدمعاش مردم [illegible] و عجیب [illegible] گردیده‌اند الحال از فضل و کرم امیدوارم که باقی [illegible]

از استماع این [illegible] از آن مکان برخاسته سوار اسب گردید و بعد از [illegible] که امان داده شد و عنان معاودت به جانب قلعه که [illegible] و نسقچیان به هر طرف شهر روی استعجال آورده [illegible] سرمایهٔ حیات ما بقی مردم [illegible] هزاران کس به وقوع انجامیده که کلاهپوشی [illegible]

امان دادن نادرشاه به مردم دهلی

Marfat.com

خونریز ارادهٔ بریدن سر او داشت بلکه بسیاران‌جا چنین‌اتفاق افتادکه نصف گردن او را بریده کد بدیك ناگاه صدای امان بدگوش قاتل رسید . بدمحض استماع صدا مضطربانه از سرسینهٔ آن دست وپا گم کرده برخاسته رو به راه آورد . طرفه نسقی وعجایب حکمی تماشاکرده شد !

[از]صدای روح‌افزای جان‌عطای‌لفظ امان بازطاقت‌تیغ آزمائی‌واموال‌ربائی درهیچ‌احدی ازفریق کلاهپوشان‌نادری نماندبلکه چندین‌جاچنین اتفاق افتادکه اموال‌واثقال آن‌خاندرا ازحجر[ه]های درون برآورده‌در بیرون مجتمع می‌ساختندکه یکباك‌حرف‌امان‌بلندآهنگ‌سازجان‌بخشی گردیدآن تمامی‌اموال چه نقدوچه جنس درهمان مکان افکنده بادست تهی روبدراه معاودت‌آوردند و عالمی‌ازنیم بسملان‌کوی‌نا امیدی دوباره جانی تازه‌یافته‌تاحال بدشکرعنایات ایزدی مشغولند. لراقمهٔ مصنّف‌کتاب مذکور ، غزل:

در وداعش از دل چاکم نوائی برنخاست
کاروان بگذشت وآهنگ درائی برنخاست

قتال عام نادری نازم که از نیرنگ چرخ
رفت برباد فنا شهر و صدائی برنخاست

تا در دهلی ز کابل سر به سر پامال شد
لیك دست جرأت مردی ز جائی برنخاست

ضبط عالم‌گیر را نازم که تا پنجاه سال
سلطنت کرد وبغیر ازخود بلائی برنخاست

فتنه و آشوب دهلی کی زپا داردنشست
تا که از صاحبدلی دست دعائی برنخاست

درتواریخ معتبرهٔ متعدده مرقوم است که پادشاه جهان‌ستان چنگیزخان

Marfat.com

وقتی‌که برسر قلمرو سلطان محمد خدابنده خوارزمشاه[1] به‌ارادهٔ انتقام‌وتسخیر ملك نزول اجلال فرمود هشتصدهزارسوارکد بدعبارت اهل هندوستان هشت‌لك باشند دررکاب دولت‌مآب خود موجود داشت وروزی‌که بلدهٔ قبةالاسلام بخارا درتصرفش درآمد ازآنجا که تمام شهرچوب‌بست بود حکم آتش‌زدن واز این سر تاآن سر شهر راپاك سوختن‌ازپیشگاه قهرمدان غضب شرف صدورپذیرفت. گویند که دریك‌روز با وجودآنکه بغیر از مسجد جامع دیگر عمارتی پخته درتمام شهر نبود وجمیع درودیوار وسقف وجدارخانه‌های اهل دول ومساکین فقیر بینوا که همه از چوب واقع شده پاك سوختند باخاك برابر شد وبغیر از مسجد مذکور عمارتی نماند واز ساکنانش کم‌کسی که درایام حیاتش چندان باقی بود خود را ازآن گرداب بلا بدساحل نجات افکند والّا همه تباه و کلهم بسمل تیغ مظلومی‌گردیدند. قضا را یکی ازآن مردمی که درآن‌روز خود را بدهر نوعی که دست داد بدتك‌تك پا راه‌سلامت پیموده بدخراسان رسید و شمه درست‌کرد. قضا راروزی یکی ازمردم خراسان‌ازآن فیامت‌دیده واقعات هوفزا چشیده سوال سرگذشت بلدهٔ بخارا نمود. آن غربت آشنا رو بدخراسانیان کرده بدین دو کلمه اختصار نمود که: «آمدند و کشتند و سوختند و بردند.»

دیگر زیاده ازاین مپرس، بعینه همان صورت حال [illegible]

پانصد و چند سال بردارالخلافهٔ شاهجهان آباد دهلی [illegible]

گردید که درعرض یك پاس روز این همه بدوفق [illegible]

را آتش کشیدند و هم بدقتل مرد و زن تیغ [illegible]

مابقی پسران خردسال و دختران [illegible]

و جمال را بداسیری گرفته و بعد [illegible]

۱ ـ متن: خارزم شاه.

Marfat.com

از دست آنها در خانه‌های غارت زده چیزی باقی نمی‌ماند متصرف گشته رو بدخانهٔ دیگر می‌آوردند.

وبد تحقیق پیوسته‌کد اکثر مردم از ترس جان به اظهار نسبت سیادت عبارت پیرای بیان می‌گردیدند و کلاهپوشان در جواب آن مظلومان که بجز نفس واپسین‌سد رمق نداشتند به این مضمون نکته سنج اظهار می‌گشتندکه: « مطابق حکم محکم شاهنشاه سادات چندی را در عین روضهٔ نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین[1] بغداد و در مقبرهٔ والای مشهد مقدس طوس فایض به دولت اقدس سرمدی شهادت رسانیده‌ایم که شمایان مرتبهٔ غلامی آنها اگر می‌داشتید شرفها حاصل می‌کردید. هرگاه بر چنان جنابهای مقدس کارفرمای ترحم نگردیده‌ایم، رحم بر تقریر و اظهار نسب و حسب شماها که موجب اختلاف حکم شاهنشاه است چگونه صورت پذیر وقوع خواهد گردید ؟!»

گویند که در بلدهٔ طیّبهٔ کربلای معلی و نجف اشرف و مشهد مقدس چندین بار حسب‌الفرمان شاهنشاه نصرت دستگاه قتل عام به‌صد رنگین بهاری گل کرده که از برکت برگش چندین‌گلستان بیداد در هر طرفی از آن بلاد متبرکه چمن پیرای اظهار گردیده‌اند و به نسبت شهرهای بسیاری از ایران آنچه از خرابی و قتل عام و تاراج درآمد یا موافق[2] فرمان شاهنشاه به‌وقوع آمده عشر عشیر آن در بلاد سراسر آباد متعلقهٔ هندوستان به ظهور نپیوسته بلکه بعضی از رفقای پادشاهی به صد قسم و هزاران دلایل قایل این قولندکه آنچه برشهرهای ایران زمین و دیگر بلاد و اقلیمات گذشته از صد یکی بر قلمرو هندوستان واقع نشده، گویا شاهنشاه را به‌مجرد داخل شدن بلدهٔ واجب الرحم پیشاور ، منقلب‌الاحوال و متغیرالافعال ، خداوند بنده‌نواز گردانیدکه با مزاج وهاج قندهار وکابل درآن مکان مناسبتی نداشت. وازپیشاور هرروزی

---

۱ ـ متن : کاظمه ۲ ـ متن : یار موافق

Marfat.com

که قدم فرسای وادی هندوستان می‌گردید طبع سبعی به مزاج انسانی مبدل می‌گردید و بعد از نزول موکب معلی به دارالسلطنهٔ لاهور گویا آن نادرشاه نمانده بودکه در ایران فرمانفرمائی داشت . بلکه اگرگویندکه آن نادرشاه نمانده ، تصدیق می‌توان نمود .

علل فرمان نادرشاه در بارهٔ قتل‌عام دهلی

و قتل عام شهر دارالخلافه متعلق بهذات آن شهریار نبود بلاشك و صد دلیل روشن که چون آفتاب عالمتاب درپیشگاه نگاه جهانیان شعشعه‌افروز فروغ افزائی است که دراین مقدمه جهان خرابساز مطلق شاهنشاه را درآن دخلی نبود، بلکه اوباش بدمعاش سراپا پرخاش و رجاله[1] کم بخت بی‌خانمان مصدر بلوای عام گردیده ، دوسه هزار کلاهپوش نادری را از هرکوچه کلاه سر برآوردند وبه‌هر بازار وکوئی که پا گذاشت بی‌سروپا گردیده رهسپرد وادی فنا گردانیدند و مطلق برالحاح و عجز و زاری او نظر نفرموده . بی‌دردانه و بی‌ترحمانه اقدام بدقتل اومی نمودند.

چنانچه از آخر روز عید قربان و تمام شب یازدهم [illegible] قیامتی برخاسته بودکه هر متنفسی که بدهشهدهٔ آن صدرت حال [illegible] بینش تماشائی گردیده ، می‌دانند که مرده شور بدبخت و بی‌خانمان [illegible] بی‌جا وبدچد قسم تیغ آزمای دلیری می‌کردیدند که [illegible] طاقت دم زدن درپیش آنها ندارد. چندکله سردار که [illegible] جان‌فشانی فوج وسپاه ذات‌اوست ازمیان برخاسته والحق [illegible] ازعدم وجود فرمانروا و حاکم مستقل بی‌سروپا گردیده [illegible] ازتن بی‌سر وازتیر بی‌کمان چه‌کار آید واز فوج بی‌سر [illegible] را به‌سهلترین ترددی می‌توان کشت و آنها بغیر [illegible] سرزمین ایران رسانند دیگر قدرت وطاقت قتال مجدد [illegible]

۱ ـ متن : لجاره‌های ۲ ـ متن : آنهارا بغیر

Marfat.com

است و هزار جان آنها بدجوی اگر خریده شود هنوزگران است .

بداین خیال فاسد خام پوچ مستعد مقابلهٔ افواج[1] گران سنگ نصرت آهنگ که تمامی ساکنان ایران زمین از تندباد شاخسارگل شمشیرشان مانند درخت بید لرزانند و تورانیان جبهه[2] فرسای کوی عجز و بیچارگی گردیده، تن به‌قبول اوامر و نواهی درداده‌اند و بند بند اعضای افواج کثیرهٔ قاهرهٔ روم از نام این فیهٔ جهان خراب‌کن مانند اعضای تصویر از قدرت حس و حرکت مفقود می‌گردد. برچنان افواج دریا موجی، چندی از بی‌سروپایان خام ریش بدعاقبت که از انجام کار غافل گردیده نظر برآغاز حسن مدعا دارند، خیردسر و چیره دست گردیده، در آن شب تاریك آنچه از دست آنها برآمد به عمل آوردند، لیکن به‌مجرد طلوع دم صبح مانندکثرت انجم که به‌یك دمیدن انوار آفتاب عالمتاب ازسطح فلك یك‌باره تا مژه برهم‌زدن معدوم‌الاظهار می‌گردند بدهرطرفی پریشان گردیدند .

بیت استاد :

چو پروانه خودرا زند برچراغ نمیرد چراغ او بمیرد به داغ

لمصنفه:

چسان قطره با بحر همسر شود چسان شبه همچشم گوهر شود
شرر باکدامین سرو برگ خویش پی جنگ اخگر نهد پای پیش
چه شد پشه با پیل آمد شبیه چه شد جوی با نیل آمد شبیه
نه او را بود طاقت همسری نه این را به او دعوی برتری
بود آدمی هرکه خودرا شناخت کدحیوان بود هرکه‌کاری‌نساخت
بیا ای پسر قدر خود را شناس بنه بر سر آن بنا و اساس
شود از فضولی عیان ابلهی که از ابلهی سرزند گمرهی

۱ ـ متن : افواجهای ۲ ـ متن : جبه

Marfat.com

مکن وارد از حد خود پا دراز چو برجای خویشی بدعالم بساز

صاحب خردان تجربه‌کار و بزرگان گفته‌اندکه عاقل‌کسی است‌که بدقدر گلیم خویش پارا درازکند و موافق استعداد خود دم زند و از فضولی وزیاده سری برکنار باشد . آن‌را انسان می‌توان گفت و آنکه برخلاف این صفات باشد از دایرهٔ انسانیت بیرون است و این حالت در آن شب از مـردم شهر جلوه فرمای عرصهٔ تشخیص گردیده که به یك افواد کاذبه نظر بر عاقبت کار نیفکنده ، چشم از تمـاشای انجام بسته فریفتـهٔ حسن و جمـال شاهد حال گردیدند ، ازاین جهت‌کمتر کلاهپوشی با خود هزار ودوهزار اشرفی وجواهر متعدده نداشته باشد درآن لشکر نبود و این استعداد یتیمان آن جنود بوده و صاحبان آنها مالك نقد و جنس فراوان بوده‌اند و سوای زرنقد اسبهای خوب در زیر ران خود[1] داشتند.

دران شب بسیاری از تهیدستان که درآن روز و شب از مشاهدهٔ جنان نان خشك دیده راشاداب نساخته بودند بدولت قتل‌کلاهپوشی‌هم‌صاحب‌زرنقد و جواهر نفیسه و اسب و سلاح گردیدند . ازتماشای حصول این نعمت عظمی ، هرضعیف ناتوان بدقوت حرص[2] وهوی[3] قویدل گردیده رایت قیامت صغری[4] درآن شب تاریك بر افراخته تا چشم بهم‌زدن فتنه رفعت گردانیدند و شور محشری برپا ساختند که قیامت کبری[5] بر حال زار فردای آنها تأسف می‌گریست .

شعر استاد :

روز وصل یار امروز است و فردا روز هجر

خوش گذشت امروز ای والی ما فردای من

۱ ـ متن : خودها ۲ ـ متن : حرس ۳ ـ متن : هوا ۴ ـ متن : صغرا
۵ ـ متن : کبرا

Marfat.com

و زبان حال زمانه از قیـاس سرگذشت فردای آن شب ، این مضمون واقعی که به‌مجرد طالع شدن طلیعهٔ جنود انوار آمود سحر به‌چه رنگ‌گلشن انتقام‌گل خواهدکرد به‌تکرار می‌فرمود آخر کار به‌صورتی‌که عقلای پیش‌بین وخردمندان انجام شناس خاطر نشان اهل فتنه وفساد می‌نمودند و به‌صد دلیل و هزار برهان قاطع بد عاقبتی[1] آن‌کار قیامت آشکار برپیشگاه ادراك آنها مبرهن می‌ساختند وآن کورسوادان از راه‌آنکه افسون حرص وآز چشم‌بندی نموده از تماشای جمال مختلف خط و خال شاهد بیـان ناصحان مشفق غافل داشت بی‌کم و زیاد بدهمان قسم‌که آخر بینان دورنگاه به‌شرح صورت حال آن پرداخته بود به‌همان وجه رونمای مرآت وقوع گردید .

اوضاع و احوال مردم دهلی پس‌از فتح نادرشاه

عجایب تماشائی درآن روز کحل بینش در دیدهٔ عبرت‌کشیدکه من کل الوجوه حقیقت مآل کارجهان مانند خورشید عالمتاب در دیدهٔ اهل بصیرت و کورسوادان غافل روشن‌گشت که هنـگام صبح شخصی‌که صاحب چندین خانهٔ متعدد ومالك خزاین موفوره و اعتبارکلی وصاحب بسیاری از ملازمان بود در وقت چاشت واشراق بدیك روزی مبتلاگشت‌که نه درپا نعلین داشت ونه برسر دستار ، و در زیر سایهٔ دیوار مردم ساکن و بسا کسان که درتمام عمر خویش مالك ده دینار نگردیده بودند درآن شب بلکه تاانقضای دوساعت ازبرآمدن اول روز صاحب مال وثروت گردیدند وخود بعد[2] از دفع فساد نادر ایجاد به همسری امیران تن درنمی‌دادند وتاامروزکه مدت‌هفت‌سال کامل ازآن مقدمه گذشته صاحب دولت وعالی‌خانان هستند .

بنازم تقدیر نیرنگ تصویر حضرت خداوند قدیر وخالق بی‌شبه ونظیر وشاهنشاه بی‌دستور و وزیرکه دریك نفس‌شهریار تاجدارهمسر گدای‌کوچه و بازارگشت وگدای‌خاکسار، سریرآرای فرمانفرمائی‌گردیده صاحب بسیاری‌از

۱ ـ متن : بد عافیتی ۲ ـ متن : خودرا بعد .

Marfat.com

حشم وخدم‌گشت . ودر آن روز این انقلاب از هزاران‌جا مشاهده افتاد و در هزاران‌جا چنین اتفاق افتادکه هم‌جان درمعرض تلف درآمد وهم تمام قبایل از دنبال او راه‌پیمای وادی عدم‌گردیدند وتمامی دولت وحشم یکباره بر باد فنا رفت ندازخانه نشانی برروی زمین باقی‌ماند ونه ازمال واموال‌کثیرالاثقال آثاری هویدا بود ونه از خود آنها[1] که مالکان آن‌همه دولت و ثروت بودند نامی برصفحهٔ روزگار پایدار ماند بدهمان مثل‌کدکلام معجز نظام خداوندی خبر از وقوع این‌حالات داده وتاقیامت می‌دهد. آیه وافی کنید یعنی‌کل من علیها فان ویبقی[2] وجه ربك ذوالجلال والاکرام .

هرکه آمد وهرچه ازعالم ماسوا بدنظر درآمد تمام وکمال مستعد فنا و زوال ودر معرض نیستی و وبال بدیکپا ایستاده ، واز برای همین‌کار در روز میثاق[3] آفریده گردیده در حقیقت بقا بذات پاك خالق عالم وآفریننده نوع آدم متعلق است. وانچه سوای ذات اوست دوامی و بقائی ندارد وظریفه‌تر از همه مقدمات این ماجراست کـه از دو ساعت روز برآمده حکم قتل عام و غارت خاص، شرف نفاذ پیوست وبعد ازیك‌ونیم پاس روز بر آمده آهنگ امن ساز قانون امن را بلند آوازه گردانید ویك‌پاس همان‌روز بقیه‌مانده در پیش درقلعه اموال تاراجی درمعرض بیع وشری[4] درآمد چنانکه تمام مردم از نصف مال فروخته شدوخریدارتمام همین مرده فروشان‌که صبح آن‌روز پرکدورت مشاهده نمودند آخر همان روز زرها دردست بدست این قاتلان بدمست دل کارفرمای دلیری وجرأت‌گشتند. خصوص روز تاراجی در پیش غارتگران شاید که چیزی بقیه‌نگذاشته ندانستند و الآن آنچه درعرض بازار پادشاهی درمعرض فروش میگذارند دراین سه‌روزنشانی ازو دردست غارتگران نبوده چیزی خریدند

۱ ـ متن : خودها ۲ ـ متن : بیقا ۳ ـ متن : میثاق ۴ ـ متن : شرا

Marfat.com

پارچه واز اقسام واصناف دیگر هرچه بود تمام وکمال مردم شهر خریدند .

گویند که این ماجرا وقتی‌که به‌مسامع جلال شاهنشاهی رسید با جهان جهان تحیر و تفکر برزبان معانی بیان گذشت که دراین مدت فرمانروائی و دارائی خویش، هرجا چنین اتفاقی روداده وبه رنگ سرگذشتی از بهارستان وقوع گل کرده باردیگر مابقی ساکنان مکان قرب[و]جوارآن‌مقام استعداد خرید اشیای غارت‌زده نداشته‌اند مگر دارالخلافهٔ شاهجهان آباد دهلی. آخر همان‌روز قتل عام وغارت خاص زیاده ازنصف متاع به‌ابتیاع‌آمد وروز سویم ازآن اموال که به‌هرطرفی درگرد وجوانب قلعه‌کوه‌کوه وتوده توده برروی‌هم ریخته بود از درازدستی خریداران درعرض سه‌روز خاك‌آن مکان‌هم‌برباد‌رفت ونشانی ازآن کوه پار[ه]ها که برابرهم سربه‌هواکشیده بودند معدوم‌الاظهار گردید .

لیکن برکنان[1] قرب وجوارقلعه‌که راقم این‌اوراق ازآن زمره واقع شده بود، شب بلوای اوباش بدمعاش هندوستان وپاس‌خودداری‌کلاهپوشان بیرون‌قلعه که‌زیر دیوارآن حصارخیمه‌گاه اقامت مرتفع ساخته‌بودند موجب احکام والای شاهنشاهی جهت محافظت خویش ودفع مخالفان شوخ چشم درساعتی چندین بار قریب پنج شش هزار کس نخست به‌یکبار بلندآهنگ ساز بگیر بگیر و بکش‌بکش را به‌فلك اطلسی وعیوق می‌رسانیدند؛ وبعد از اتمام شور و فریاد جگرگداز دل‌شکن ، یکباره به‌سر دادن اقسام بندوق و انواع جزایر و توپ کلاهپوشان این‌همه به‌هیئت مجموعی قیام و اقدام می‌نمودند و در این ضمن صداهای مهیب هولناك هم از آدمیان و هم از جزایر و توپ به‌گوش مستمعان می‌رسید، بلاتکلف‌خوفی ورعبی بردلهای سامعان جا می‌کرد وبرهر فردی این معنی متحقق ومتیقن بود .

---

۱ ـ متن : برکنان احتمالاکناغ به‌معنی طرف وکناره .

Marfat.com

بیت استاد :

فردا به‌باغ وعدهٔ آن سرو قامت است
یاران حذر کنید کـه فردا قیامت است

خصوص درآخر شب‌که دوساعت از دمیدن سحر باقی مانده بودکه طرفه صدای توپی بلندآهنگ قانون خوف‌افزائی و ترس‌افکنی‌گردید که با وجود استماع صدای توپهای بزرگ که هنگام حرکت از مکانی بدمکانی هزار و دو هزار گاو وچندین فیل متعدده وقتی‌که مجتمع[1] گردیده و جهانی از آدمیان به همان کار ، کارفرمای علم جرثقیل[2] می‌گردیدند از مکانی بدمکانی حرکت می‌نمود وهرگاه سر می‌دادند بلاشك شور و فریاد صوراسرافیل[3] همان تواند بود . لیکن صدائی بدآن‌هولناکی که درآخرشب سدچهار مرتبه گوش‌آشوب نزدیك ودورگردید ، شنیده‌نشد بلاتصنع وتکلف‌طرفه‌صدائی بودکه نه‌با صدای تفنگ و جزایر و نه بدآواز توپ وبان آتش‌فشان مناسبتی داشت . هرچند بعداز دفع‌این آفت وتسکین‌فساد بدتحقیق صدای‌آن اعجوبهٔ روزگارپرداخت متحقق و متیقن نشد که چه ضرب بود و کدام هیئت از ضرب هـای توپخانه واقع شده .

ومحرر این‌تحریرصداقت تقریر در تمامی‌مدت‌العمرخویش از صداهای معرکه‌گرم‌ساز ، صدائی بدخوف افزائی وترس ایجادی‌آن چندصدای آخرشب گوش‌ننموده اگرچه درآن‌شب‌که از اول تادم صبح از صد هزار هم زیاده درجد زیاده تفنگ وجزایر سرداده بودند وسوای آن چندین توپ هنگامی که دربیرون قلعه درپیش دروازه‌گذاشته وآن‌توپهارا ازمهمات حربیه شمرده می‌شمردند نیز درآن‌شب چندبار سرداده‌اند لیکن آن طرفه صدای قیامت‌آسا درآخرآن‌شب به‌گوش‌رسیدکه دلها را آب می‌کرد و بعداز دمیدن صبح صادق

۱ – متن : مجمع ۲ – متن : جروثقیل ۳ – متن : صور سرافیل .

Marfat.com

بر سر کاذبان نشنیده‌آمد آنچه آمد وگذشت‌آنچه‌گذشت. هر نفس‌شعلهٔ آتشی‌از یك طرفی بلند می‌گشت و تازمان بلندآهنگی نوای عشرت‌افزای امان همین شعلهٔ افروزی آتش‌سوزان سر بدفلك می‌کشید وفریاد وفغان بوالعجب به‌گوش می رسید .

به‌تحقیق پیوسته که مردم آن ضلع مسجد جامع را مکان مقدس و مقام تعبد وادب تصور نموده خانه‌ها را به‌معهٔ مال واموال همان قسم یله وبی‌مالك انداخته دست متعلقان و اطفال‌صغیره وکبیره گرفته به پناه مسجد امید زندگی بر بستند ودرآن زمان‌که‌کلاهپوشان قدم به‌درون مسجدمذکورگذاشتند، یکسر برمرد وزن وطفل وجوان وپیر منحنی تیغ دودم‌را به‌سرافشانی صاحب‌اختیار ومطلق‌المدارگردانیدند چنانچه دریك‌نفس درتمام این مسجدجامع‌که محاذی قلعه واقع شده‌است از زنده اثری نماند و روز سیوم به موجب حکم شاهنشاه به‌کفن و دفن آن مظلومان پرداختند و بسیاری ازعصمت سرشتان حیاپرورکه از ترس بی‌ناموسی خود[1] را به‌دنبال هم درچاه افکنده ازآن‌آب آبروی خود نگاهداشتند و بدان آب چاه خیال‌آلوده دامانی از دامان خویش شستند و این اتفاق درشهر درآن روز چندین‌جا واقع شده چنانچه ازبعضی چاهها صد زن حیاپرور مرده برآمد و بعضی جا ازاین زیاده هم شنیده شد . برخلاف مردان این شهرکه مفت جان دادند.

به‌تحقیق پیوسته‌که ازجملهٔ مقتولان درون مسجد ششصدوهشتادو دوتن بدشمارآمدند. ازاین یك مکان حساب‌کشتگان تمام شهر باید قیاس فرمود . قیامتی درمحلهٔ درپیه‌که مابین صفهٔ‌کوتوالی و قلعهٔ مبارکهٔ دارالخلافه مسکن صرافان ومقام جوهریان مقرر است و سوای آن چندین هزار مسلمان باهنود همسایه‌گردیده اقامت داشتند و درآن روز تیغ سرافشان تمیزکافر ومسلمان‌را

۱ ـ متن : خودها .

Marfat.com

ازمیان برداشته به‌یك‌روئی کارفرمای عرصهٔ بیدادگردید وازقضای ایزدی‌مطابق ضابطهٔ قانون مستمرهٔ خویش، آتش درآن مساکن ومنازل درزدند قضارا درآن روز از نیرنگی چرخ چندین هزار مسلمان و هنود درآن محله باهم دریك مقام ویك مکان محترق‌گشتندکه تمیز درمیان کارفرما نبود ولاشه‌های سوخته ونیم سوخته تا چندین هفته درهمان منازل برخاك خواری افتاده بود.

ازعدم علامات‌کفر وهنود یارای برداشتن آن نمی‌نمودند وهمین موانع سدراه اهل دین گردیده نگذاشت‌که گرد آن مقتولان محترق مختلف هیئت متغیّرالشمایل‌گردند، چنانچه بعد از تعفن اجسام نیم سوختــه وبعضی مطلق نسوخته وقتی‌که بـه متردد‌ان آن طریق آشفته دماغی را رایج گردانید فولاد خان حبشی شحنهٔ شهر دربیرون شهر حفر چاه بزرگ فرمود وآن همه لاشه سوخته و نسوختــه و سگ و گربه خورده را در چاه ها یکجا بر رو و پشت همدیگر افکنده زیر خاك پنهان ساختند.

مکرر شاهنشاه می‌فرمود که هرجا سپاه این جانب تخم خرابی و نهال قتل عام و غارت در آن سرزمین ریخته‌اند عمرها می‌بایست که سبزه خرمی[1] وگل آبــادی از آن مکان سرزند هرخلاف دارالخلافه که اول روز قتل‌عام و غارت خاص تا پانزدهم پاس روز دربرطرفی‌گرمی بازار داشت وپانزدهم همان روز باقی‌مانده اجناس هفت‌اقلیم وتحایف جمیع بلاد نزدیك‌ودور که درحیطهٔ اگر تشتیش نمایند درسرکار شهریار کامگار روم وچین و خطه وفرنگ نمی‌تواند شد درآن روز بدست کلاهپوشان افتاد ودرهمان آخر خریداری مابقی مردم شهر اثری و آثاری از آن و

گویندکه هنگام نماز ظهر بسیاری از جواهر گرانبها و گوهرهای بیش قیمت غلطان که بدبهای خاك از دست کلاهپوشان خلاص

۱ ـ متن : خورمی

Marfat.com

عددی‌که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت ازعدم شناسائی به‌صد روپیه در دست هندی بدتنهائی فروخته این اتفاق را غنیمت شمردند.

بیت :

نیست قدری بدبها گوهر تاراجی را
مفت چون برد دلم سهل شمارد دلدار

لیکن هنگام یك پاس روز باقیماندهٔ کشمیریان شرارت پیشه از استماع این اخبار گله گله خودرا به‌کلاهپوشان رسانیدند و به‌دولت همزبانی قیمت جمیع اشیاء را خاطرنشان آن بی‌خبران‌کردند بلکه بعضی جا قیمت از اصل هم مضاعف ساختند وبه دولت میانجیگری خویش در فروش اجناس نفعها به کلاهپوشان حیوان‌خصال رسانیده خود نیز ازپهلوی‌آنها به‌نوای کامل‌رسیدند. لیکن‌شاهنشاه را ازجرأت‌خرید همان روز واستعداد بیع‌اجناس‌گرانبهای بیش قیمت، حیرت دست داد که بعداز چنان غارتی، همان‌روز این‌همه زر از کجا آوردند. ازاین‌راه‌که تمامی بازارطویله صرّافان یکسر باقتل مالکان به‌تاراج رفت و تمامی جوهری بازار، همان یك حکم داشت وسوای آن مزید پارچه پوشش‌که درتمامی شهر متولیان[1] این‌کار چندین هزارکس در آن یك مکان دکان داشتند وامروزهم دارند تمام وکمال‌کشته‌گشتند و ازنقد وجنس‌آن مقام اثری باقی نگذاشتند و سوای این سه مکان . هرجا گمان‌کمتر زری داشتند بجز دستخوش تاراج پا برنداشتند.

و دیگر از اتفاقات غریبه از این عالم واقع شد که هرجا ده بیست تن مستعد قتال گردیده به‌مقابله و مقاتله توجه مبذول می‌داشتند نخست آنها را بداظهار قسم‌های مغلظه[2] وعهد وپیمان یراق جنگ ازآنها گرفته تا به‌قتل‌آن بی‌گناهان دلیر می‌گردیدند و در آن مقام که جرأت آزمایان صاحب همت

۱ ـ متن : متولان ۲ ـ متن : مغلاه .

Marfat.com

چندین متفق گشته برسر کوچه و بازار سدراه آن گروه گمراه می‌گشتند نخست بدافسون و افسانه و اطاعت حکم شاهنشاه آنها را دعوت می‌نمودند و درآن زمان که از بسیاری قسم‌های خویش مأیوس و ناامید می‌گشتند با وجودآنکه مستعدان محاربه بیش‌از پنجی یا دهی نبودند وکلاهپوشان ازصد متجاوز وتمام مسلح ومکمل بازره وچلته[1] لیکن بدمدارا ازسرآنها خود[2] راواکرده بدطرف دیگران که به عجز و زاری اقدام داشتند متوجه گردیده دود ازآن دودمان برآوردند .

بدتحقیق پیوستد که کلاهپوشان در آن روز بدقتل بیچارگان بازاری و حمالان سرباری کارفرمای تیغ وبازوگردیدند وهرجا دوتن را مستعد جانبازی تصور می‌نمودند در آن مکان صدسوار ودو صد سوار کلاهپوشان نوعی بدریبت گردیده بدر می‌زدندکه گویا ازاین‌طرف خبر ندارند اگرچه بعدازقتل عام و غارت شهر[هر]چه غلدکه مدار زندگانی جاندارمنحصر برآن است می‌بردند[3] درآن مکان صدسوار ودوصد سوار کلاهپوشان نوعی یکباره معدوم‌الاثر و مفقودالآثارگردیدکه گوتاه همتان رزاق نشناس بدیقین دانستندکه ـ الحال حیات مستعار بیش‌از هفتدای اگر بقا ودوام داشته باشد بسیار است ـ ازاین جهت که مدارطاقت اعضاء وسرمایهٔ بقای جان وابسته روزی مقرری است وآن الحال مانند سیمرغ وکیمیا نایاب وسوای آن استعداد خرید غله که بشرط [میان] غربا ومساکین معلوم، مگر امیران موفورالخیر [ ] خرید آن غلهٔ گرانبها که از هزار تن دست یکتن بدامان [ ] برسد لیکن روزی دهنده پیل وبشر ومور ومار محتاج [ ] باوجود عدم آمدن غله ازبیرون شهر درهر گوشه و [ ] آثار غله برابرهم دکان گشوده . سلاح خرید غله در [ ]

۱ ـ متن : چلقد ۲ ـ متن : خودما ۳ ـ متن : مینمودند .

Marfat.com

آخر کار زمانی که یك هفته ازآن فساد عالم خراب گذشت و خاطرهای متردد قدری به‌تسکین‌گرائیدآن‌قدر به‌یقین پیوست‌که به‌هرقیمت قوت‌لایموت بدست خواهدآمد وآن اضطراب‌ناامیدی وبی‌قراری یأس مبدل به‌امیدگردید. تاآنکه مبارزالملك سربلند خان‌تونی واز سادات صحیح‌النسب‌آن مکان چون دربلاد معظمهٔ وسیعهٔ هندوستان در زمرهٔ امیران عظام رفعت پیرا بود به‌عرض والای شاهنشاه رسانیدکه مردم شهر ازضیق محاصرهٔ سپاه‌نصرت دستگاه‌که بر گرد شهرمرکزوار محیط‌گردیده وشهررا مانند نقطه درآن دایره جاداده‌اند. مردم تهیدست‌کم‌بغل که بجز بیدست وپائی دستگاهی ندارند ودرشهر آنقدر غله به‌فروش نمی‌رودکه توانند خریده قوت لایموت خود [1] سازند اگر حکم اشرف اقدس به حرکت آن مردم نافذ گردد چند ارابه خانگی بنده به‌دهات دور دست رفته به قیمت مناسب غلـه خریده سدرمق سازند کمال احسانـی است که بعد از بخشش‌جان به دولت آوانیه امان صادر گـردیده از شاهنشاه بدموجب عرض آن امیر صاحب شمشیرحکم به‌برآمدن مردم ازشهر وآوردن غله عام‌گشت .

اقدام بدن‌سنکه ، سردارجاثان برای فروش غله به‌مردم دهلی

ازوقوع‌این‌اتفاق‌جهانی‌که مانند ماهی‌که بی‌آب طپش‌فرمای وادی سراب می‌گردد ازعدم منفذ خروج بدان‌صورت زندگی می‌کردند یکبار ازنوید این خبر بهجت اثر بسیاری ازهنود و چندی از اهل اسلام رو به‌وادی اکبرآباد آوردند وبدن‌سنکه‌سردارجاثان‌که مابین‌مستقرالخلافه ودارالخلافه شورافزای خودسری می‌گردیدند و بجز غارت و تاراج رهروان آن‌ضلع کاری نداشتند، لیکن دراین ولا ازچندی سردار به‌منصب پادشاهی وخلعت افتخارپناهی یافته موجب صواب‌اندیشی سردارخود درخانه به‌فراغت بسرمی‌بردند ازوقوع این آفت عظمی‌حکم‌فرمودکه غلهٔ موفوره ازمکانات‌خویش به‌فریدآبادکه برچهار

۱ ـ متن : خودها .

Marfat.com

فرسنگی شهرآباد است برده به‌قیمت درست رایج‌الوقت بدست حمالان سربار بدنرخی بفروشندکه حمالان جفاکش ازیك‌منزل راه برداشته درشهر بدقیمتی بیع وشری[1] نمایندکه محنت‌آنها ضایع‌نگردد وخود با زن وفرزند بدنان‌شب تصدیع نکشند ! مطابق حکم سردار خود رعایا آنقدر غله از هر جنس در فریدآباد آورده جمع ساختند که تمام روز و تمام شب حمالان بی‌مزاحمت غیر وبی‌بیم وهراس زر بدکمر بسته متصل ازدنبال آمد ورفت داشتند و هنود بی‌بود ازترس روز نخستین خاندها را مقفل ساخته دست متعلقان گرفته قبیله قبیله وگروه‌گروه بدهمعنانی حمالان ازشهر هنگام شب برآمده راه آوارگی پیش‌گرفتند وازاین‌حرکت ازبیم‌کشته شدن وقتل عام واسیری فرزندان وغارت مال آسودند .

گویندکه چندین هزارهزارکس بدمعهٔ‌خویش‌وقبایل‌درسرحد زمینداوری بدن‌سنگدجات درصحراهای‌دورازآبادی یلدافتاده‌بودند واحدی‌یارای‌پرسیدن این‌حرف نداشت‌که شماکیستید وازبرای‌چه دراین‌بیابان بسرمی‌برید تامدت دوماه‌که شاهنشاه اقامت‌گزین‌قلعهٔ دارالخلافه‌بود بدن‌سنگدجات احشای برسرکنان شهرشاهجهان‌آبادکه در حقیقت حق همسایگی براو داشتند درآن‌مدت ساخته و تلافی جفاهای سابق بدظهور آورد و آینده مرهون احسان خویش گردانید وهراحدی‌که پناه بدسرزمین متعلقهٔ اوبرد، خواه‌متعلق‌بدوشاهی و خواه‌گدای کوی بیدستگاهی و تجار و کاسب وهنود و وهسلمان بعیال و مدت زبان را وقف شکر او داشت .

فی‌الحقیقت ازکواری صحرائی بازدرخنان هنگامهٔ محشر شدن [illegible] نوع‌سلوك نمودن خالی ازتعجب نیست و تا آنکه [illegible] روز جاوس فرمای مسند اقامت قلعهٔ مبارکهٔ دارالخلافه بود حدود اهالی [illegible]

۱ ـ متن : شراه

Marfat.com

دوربین وچه‌کوته نظران سبب شناس‌اعلی وادنی ووضیع وشریف تمام‌متفق این قول بود[ند]که بعداز معاودت شاهنشاه ، صورت‌غله درمرآت نظرعکس‌پذیر نمود نخواهد شد وهر فردی را بایدکه بدبلای قحط وغلا مبتلاگردد. لیکن بنازم برقدرت کاملهٔ خالق‌کریم رزاق عمیم‌که باوجود وقوع این اتفاق‌که در این‌مدت چه درشهر دارالخلافه وچه‌مواضع قرب وجوار چنانچه تابیست وسی فرسخ یتیمان غارت پیشه وبی‌ترحمان ظلم‌اندیشه برگرد وجوانب شهر هرجا ازغله نشان می‌یافتند بیست‌هزار یتیم‌وسی‌هزار یتیم مجتمع‌گردیده اشتر واستر را به‌معهٔ دیـــگر باربردار از اصناف اسب و گاو[و]خر آنچه بدست آمد برداشته به‌مقام مدنظر جاده‌پیما گردیده درآن مکان وسوای سراغ‌غله هرجا یافتند در یك نفس به‌غارت آن پرداخته نشان ازدانه و کاه باقی‌نمی‌گذاشتند. به همین دستور تاپنجاه وشصت فرسخ راه برسه‌جانب شهر راه پیموده اثری و آثاری از غله باقی نمانده و هنگام مراجعت تمامی آن غله هـا را بر فیلان تاراجی هندوستان‌که قریب هفتصد فیل‌درسرکار دولتمدار شاهنشاه‌عهد مجتمع گردیده بود وبسیاری ازفیلخانهٔ پادشاهی بود وباقی ازسرکار امیران‌که تعداد آن حیوانان‌کوه تمثال به هفتصد رسید همه را غله یعنی‌گندم و برنج ودیگر اجناس‌چه برفیل وچه بر شتر و استر وغیره بار کرده همراه برداشتند و سوای آن هنگام آمدن به حکام عرض راه حکم والا شرف نفاذ پذیرفته بود تازمان انصراف عنان معاودت والا به‌این‌مقامات بایدکه ازهر جانب‌که دسترس باشد غله بدست‌آورده یکدست در ذخیرهٔ آن‌کوشند ونگذارند که یك دانه ازعالم غله در هیچ مکانـی و محلی سوای ذخیرهٔ شاهنشاهی فروگذاشت نشود و از میان نرود .

مطابق امر جلیل‌القدر ازکنار دریای نیلاب اتك تاپنجاه وشصت فرسخ سه‌جانب دارالخلافهٔ شاهجهان‌آبادکه دراین میان هرجا غله‌ای بود به‌سرکار

Marfat.com

شاهنشاهی داخل‌ذخیرهٔ عام‌گردید ودر وقت باز[گشت] حکام عرض راه موافق حکم مذکور کوه‌کوه وعالم‌عالم غله از هرجا وبه هرقسمی‌که وقت اقتضا کرد بدست‌آورده ومطلق‌باوجود احتیاج‌دست به‌آن‌دراز نساخته وهنگام‌درخواست تمام وکمال را به‌سرکار فیض‌آثار شاهنشاهی واصل ساختند و از برای‌خویش تحسین وآفرین‌را تحصیل‌نمودند ودر وقت مراجعت‌ایران زمین، ازدارالخلافه گرفته تاکابل و غزنین به‌همین دستور در هر آبادی ذخیر[ه]های غله موجود بود وسلامت‌ماندن‌طرف‌اکبرآباد، ازآفت‌دستبردکلاهپوشان،ازاین‌عالم، معرکه آرای عرصهٔ وقوع‌گردید که بدنسنکه مذکور، سردار قوم‌جاث ازوقوع این اتفاق، حکم‌برتابعان خویش‌نمودکه اگرکلاهپوشان‌آن‌طرف‌آبادی فریدآباد، تیغ‌آزمای ظلم و بیدادگردند اختیار دارند و اگر در بلدهٔ فریدآبادکه جهرر فرسخ راه از دارالخلافه تا آن مکان واقع شده کارفرمـای درازدستی گردند بلاتامل آن ستم ایجادان را ازپا درآورده مستعد قتال و جدال دشمنان گ بدبازخواست‌خون‌آن خونیان‌مصدر انتقام‌طلبی گردند باشندکه بدمجرد استماع ایـن ماجرا افواج بحر امواج فیروزی امتزاج جنگجو بمدد شما خواهند رسید . بدخاطرجمع وطبع‌مطمئن در این‌کار اهمال وتهاون بخشیده کاری موجب نارضامندی این‌جانب وسرمایهٔ بازخواست خواهد گردید .

جاثان شرارت طینت فتنه‌جو از مطلق‌العنانی این کار [illegible] پرخاش‌گردیده دربلدهٔ فریدآباد منتظرچشم‌براه [illegible] که بدهرطرفی تک وتاز داشتند ازکلی‌بیتمیزی [illegible]

معدودکلاهپوش بدفریبی داخل بازار آن مکان [illegible]
با صرافی برسر خرده روپیه که او [illegible]
می‌نمود از وقوع این اتفاق فیمابین [illegible]
و رفته رفته عاید بدجنگ وجدال گشت . [illegible]

Marfat.com

انتظار برآمده تمامی کلاهپوشان را خاك برسر کردند چنانچه یکی‌ازآنها بدر نجست مگرکدام یتیم پیاده‌که از دور تماشائی بوده خود را به‌سلامت آورد و سرگذشت آن بی‌پا وسران مفصل ظاهرساخت[1] . ازآن روز باز کلاهپوشی رو بدجانب آن‌مقام آفت سرانجام‌کرده به‌خواب نمی‌رفت تا به‌هوشیاری چدرسد وشاهنشاه نیز به‌تغافل خون‌آن‌جمع را پامال‌نسیان‌گردانید وبازخواست آنها را موقوف بروقت گذاشت .

گویندکه ازوقوع‌آن ماجرا[2] این‌ضلع‌ازآفت دستبرد وتاراج‌کلاهپوشان محفوظ وسالم ماند وحکیم علی‌الاطلاق این اتفاق را جهت بقای مردم مساکین شهرکه اول‌شب‌روبراه‌آورده وهنگام‌نصف‌شب رسیده جو وگندم‌ودیگرحبوبات خریده[3] همان ساعت روبه‌راه می‌آوردند و هنگام دمیدن سحر به‌شهر رسیده دریك نفس تمامی غله را فروخته روز به‌فراغت درمحل سکونت[4] خویش بسر می‌بردند وباز بدمجرد دمیدن شام ظلمت پیام باز بدهمان‌کار مرجوعهٔ خویش می‌پرداختند تاشاهنشاه مقیم دارالخلافـه بود غربا به کسب این کار پرداخته اوقات‌خویش بداین‌نوع به‌سرمی‌بردند وسد رمقی بهم می‌رسانیدند و آخرکار نزدیك به خـروج شاهنشاه از قلعهٔ مبارکـه بصوب ایران باتفاق خـود و اری‌فوجدارخان بلوچ که در آن ایام از چند سال پیش به خدمت فوجداری متعلقهٔ دارالخلافهٔ آن پیر جهاندیده متعلق بود .

قضارا بعد از انقضای مدت یك ماه کـه شاهنشاه در حصار فردوس‌آثار دارالخلافه مسکن‌داشت موجب اغوای بعضی از امیران شرارت‌نهاد هندوستان ازعالم خوش‌آمد بدعرض والا رسانیدند که اگر سرمایهٔ رضای جناب اشرف اعلی باشد چندین کرور روپیه بـا وجود قتل و غارت تحصیل می‌توان نمود

تحمیل باج برمردم دهلی

۱ــ متن : ساختند ۲ــ متن: ماجرای ۳ــ متن : به‌خرید گندم ودیگرحبوبات خریده ۴ــ متن : مسکنت .

تحمیل باج بر مردم دهلی

شاهنشاه جم‌جاه، ازنوید این‌خبر بهجت‌اثر، حکم به‌تحریر طومار این ماجرا فرمود ونخست این طومار به مبارزالملك سربلندخان‌که بانی این‌ستم ایجادی ذات سیادت صفات‌اوست سپرده حکم به‌تحصیل زرصادرگردید قضارا درعرض دو روز جهانی‌را به‌شکنجهٔ عقوبت‌کشیده به‌صد جفاپردازی، مصدر طلب زر گشت وعظیم‌اللّه‌خان عم‌زادهٔ حقیقی ویزنهٔ وزارت‌پناه‌که درعالم شرارت وجور به‌یکتائی انجمن‌آرای محفل هستی‌بود به‌پیشکاری مبارزالملك سربلندخان، که پیرکار و مرشد فن ستم‌کرداری بود مقرر گردید .

سبحان‌اللّه باوجود سفاکی مبارزالملك حق سبحانه و تعالی چنین بی‌باك بی‌ترحم‌راکه خالق خیر وشر هرگز رحم درجبلت اونیافریده ونشأهٔ آفت عالم خراب‌ساز ازهمداستانی‌این دوتن دوبالاگردید اگرچه درمرتبهٔ نخستین، مدار این‌ظلم و بیداد منحصر بذات اینها بود بعداز دو سه‌رو مختصر موجب اظهار منهیان صداقت گفتار شاهنشاه با وجود آنهمه ستم ایجادی وظلم بنیادی بر حال خلایق شهرکه بدایع ودایع ایزد بنده‌نواز و کریم‌کارساز فرموده آن طومار نخستین را منقسم به‌پنج‌طومار گردانند و تعداد زرکه تا آن زمان مقررنبود منحصر بدوکرور روپیه‌که درپنج قطعه طومار تفریق پذیرفت سند یکی حوالهٔ نظام‌الملك آصف‌جاه گشت و دویم به وزارت پناه اسعدالدوله قمرالدین‌خان چین‌بهادر وسیوم بنام تقی‌خان میرتزك اول که امروز از جمله مقربان بارگاه سلطنت [است] وچهارم به مبارزالملك و پنجم با عظیم‌الله‌خان ظلم اشکار معدوم‌الحیا سپرده در عدم جفاکاری و ستم آشنائی [illegible] تأکید بلیغ شاهنشاه زبانزد اظهارگردانید .

لیکن این سه بزرگ بدهر نوعی که پیشرفت کار دانسته بدستیاری اعوان وظلم وجفا درحق هیچ‌احدی روا نداشتند خواه‌کافر و خواه مسلمان بامدار ومواسای زبانی زر را بدتحصیل آوردند وهر ظلمی وبیدادی که در این‌مدت

ستم پرداز عالم اظهارگشت در این دوخانه بود . اول دولتخانهٔ مرگ آشیانهٔ مبارزالملك ودویم عظیم‌الله‌خان‌خدا ناترس‌چه از فریق‌سادات عظام وخواجگان حرمت پیشهٔ صاحب نام‌که در این دوجا ازوقوع نمود بی‌حرمتی‌خودرا خواه بدزهرجانگزا یابه‌خنجرجگرفرسا کار خودراتمام ساختهٔ آبرو ازدست‌ندادند. لمصنفه :

جان داد و نداد آبرو را از دست .

و آن چند محله که داخل طومار نظام‌الملك آصف‌جاه بود بسیاری از ساکنان‌آن مقام، زرنقد نداشتند مگرخانه واملاك دیگرمانندباغ یاکاروانسرا لیکن در آن وقت صد جان به جوی نمی‌خریدند املاك وخانه درچه حساب توان‌شمرد مگرآن‌پیرمرد خداترس‌زر ازخانهٔ خود داده‌آن‌مکانات را در رهن خویش درآورد وباعث جانبخشی آن مسکینان گردید .

گویند درمدت هنگام تحصیل زر مذکور صدای تظلمی ازاین سه‌خانه مطلق گوش‌آشوب اظهارنگشت وهرستم وظلم‌که سرمایهٔ هلاك بسیاری ازهنود و مسلمان گردید نتیجهٔ نیکنامی این دوخانه بود کـه مردم بسیاری به قتل خویش ازتماشای ظلم‌دیگران پرداختند وبسیاری دراین منزل جان‌گسل، از سختی‌شکنجه وانواع بیداد، رهگرای وادی‌عدم‌گشتند؛ چه‌نجیبان‌نازك‌بدن‌که ضرب گلبرگ‌تر هرگز بربدن‌آن مرد[ان] نرسیده بود وابستهٔ شکنجهٔ بیداد گردیده مبتلا به‌چوبدستی‌گردیدند. بعضی ازفقدان طاقت به‌کمتر نوازشی‌جان تسلیم نمودند وبعضی بدمجرد نمود این‌حالت‌که بردیگران واقع می‌شد خود را بدخنجر جانربا ازآن‌آفت پا درهوا خلاصی بخشیدند . وبسیاری به‌مجرد طلب ازخانهٔ خویش زهرجانگزا خورده روبه‌راه آوردند وتارسیدن [به]این دوخانهٔ آفت‌آشیانه، احوال برمسمومان متغیرگردیده‌علامات مرگ، آئینه‌ساز عارض شاهد یقین می‌گردید؛ لیکن آن ظالمان به علت قساوت قلب مشدّده

مطلق بر آن حال زارکه دشمن را نیز بلاشك محل ترحم تواند شد نبخشیده تا زمانی‌که جان از تن مفارقت نمی‌نمود حکم رفتن خاندمعدوم‌الوقوع بود.

به تحقیق پیوسته که یکی از امیرزادگان هندوستان که پدرش مکرر احسان‌کلی‌درحق مبارزالملك سربلندخان بجاآورده بود وسوای‌آن احسانات چندهزار اشرفی بدطریق قرض نیز داده وبراین‌معنی چندین‌سال درازگذشته که فرزندان امیرمتوفی ازروی ادب وبزرگ‌منشی نام‌آن مبلغ برزبان نیاورده بودند تاآنکه در این ایام مبلغی بر سرآنها سرشکنی مقررگردید: بنابر آن یکی ازفرزندان‌آن امیر رحلت‌گزین،که درآن روزها در دارالخلافه اقامت داشت طلب‌فرمود قضارا درهنگام‌طلب‌آن نوجوان‌جهان نادیده‌که از ناشناسائی صورت‌حال طرف ثانی بی‌تأمل بر زبان آورد کـه هرگاه در سرکار شاهنشاه این زر مقرری باید واصل‌گردانید از این‌راه‌که فی‌الحال قدرت و طاقت آن مبلغ‌گران سنگ دربنده نیست امیدوار است که اگر ازعالم نوازش قدری از آن اشرفیهای مقروضی عنایت گرددکمال احسان ولطف خواهد بود. بدمجرد استماع این‌سخن‌آتش‌افروز، حکم‌صادرشدکه همین دم این‌ادب نشناس خارج آهنگ را، بدقانون دیگر مجرمان واجب‌التعزیر[1] معلق آویخته ادب‌آموز وقت وزمان سازند.

بدمجرد این‌حکم‌کلاهپوشان‌متعینهٔ این‌کار هماندم دست‌بدست زده سر از زیرپا درهوا آویخته بدزدن‌کف‌پائی درازدستی نمودند وتا آن زمان که ده ناخن پا ازگوشت وپوست جداگردید بدهر طرفی پرپرواز گشود شعلهٔ مبارزالملك مطلق ازپا ننشست وحرارت طبعش[2] اطفاء نپذیرفت. بعداز اتمام دست وپای آن امیرزاده نازك‌مزاج ازحس‌وحرکت بازماند و بدقت سر پای چوب کلاهپوشان تمام بدن ورم نمود حکم‌شدکه ازسرچوبی که معلق آویخته

۱ـ متن : التعذیر ۲ ـ متن : طبش .

بودند فرود آورده درمقام نامناسب معدوم‌الراحت محبوس‌دارند ازاین راه‌که این‌اتفّاق در اول‌شب واقع‌شده بود به‌مجرد طلوع سحرفرمان‌شدکه‌کلاهپوشان باربردار همراه برده‌آنچه ازنقدوجنس درآن‌خانهٔ دولت‌آشیانه خواه به‌ظاهر وخواه به‌باطن‌یابند بارکرده ارسال‌این‌جانب نمایند وخود[1] درتفحص وتجسّس دیگر دفاین و خزاین پوشیدهٔ آن مکان باشند . چنانچه در عرض یك هفته تمامی‌اموال واثقال اندوختهٔ سی‌سالهٔ آن امیرصاحب ثروت ودولت برعرابه‌ها واشتران بار کرده به‌خانهٔ خویش‌آورد .

بعد از آنکه در آن خانه به‌جزخاك، نشان جنس‌دیگر معدوم‌الاظهار گردید دست از سر ظلم وبیداد برداشته آن بیچارهٔ مظلوم را خلاصی بخشید. چنانچه بعداز مدتی آن نوجوان بعد از بسیاری معالجه روی تندرستی دید . از این‌قبیل ظلم بسیاری در این دوخانه به‌عمل‌آمد که آنچه نگاشته شد از صد یکی وازبسیار اندکی باید دانست‌که‌آنچه‌گذشته یقین‌که درقالب تحریر وتقریر مانند شطحیّات علم تصوف‌که تا در دل‌است تصوف توان‌گفت وبه‌مجرد آنکه برزبان جلوه‌فرمای بیان‌گردید الحاد درست‌گردید، شرح‌علم‌تصوف‌تمام به‌این یك حرف انفصال می‌یابد . لیکن در آن سه خانه سعادت نشانه کمتر جور وجفا برمردم واقع شد بلکه درخانهٔ وزیر مطلق صدای‌گرفت وگیر بلند نگشت و نظام‌الملك آصف‌جاه درعوض بسیاری از مردم شهر که طاقت ادای مبلغ مقرری نداشتند از خانهٔ خود زر داده ازآن مردم سؤال این‌معنی مطلق ننمود . لیکن مرتضی‌خان دامی و درمی که برنام کسی مرقوم گردیده بود نوعی تحصیل نمود که یك درم تخفیف نداد لیکن به چرب‌زبانی و شیرین گفتاری زرخوب‌گرفت ونظام‌الملك آصف‌جاه شاید بیستم حصهٔ شهر خاندهای مردم را دررهن زرخویش‌که درعوض‌آنها واصل خزانهٔ شاهنشاهی گردانیده

---

۱ ـ متن : خودها .

بودگرفت ووزارت پناه نیز بی‌شروشور زرگرفت. نوعی‌که مطلق برمردم ظاهر نشدکه در آن خانه‌هم بازار این سودا گرم است در این سه‌خانه این‌داد وستد رونمود وبه‌بیداد رونمود.

لمصنفه :

آنچه بر ساکنان دهلی رفت — از جفا و ز جور وز بیداد
کی توان گفت از سپاه تتار — رفت بر شهر بلخ و بر بغداد
لیك بیگانه‌ای نکرد این‌ظلم — آشنا کرد این ستم ایجاد
از امیران هند این دو امیر — آنچه کردند کی کند شدّاد
نه ز فرعون این جفا آمد — نه ز نمرود شد چنین بنیاد
هر جفائی که کرد بخت‌نصر — بر سر ساکنان قدس نژاد
کی توان‌کرد همسروهمرنگ — با چنین ظلم وبا چنین بیداد

و روز دیگرکه دوازدهم ماه و فردای نوروز بود چنانچه این قتال عام فردای عیدالضحی روزنوروز یازدهم ذی‌حجه روزشنبه اتفاق افتاد حکام‌والای شاهنشاهی،شرف نفاذ پذیرفت‌کدآنچه اززبان صداقت بیان منبیان، بدتحقیق پیوسته اول این‌آشوب وبلوای عام از شاه‌گنج، علم‌اظهار برافراخته و بسیاری ازکلاهپوشان بی‌خبر درآن مکان برخاك هلاك افتادند لیکن از عدم فرصت وقت آسیبی وانتقام اعمال بد بد ساکنان آن ضلع نرسیده امروز عظیم‌الشان بدمعهٔ فولادخان‌کوتوال شهر رفته نخست به تحقیق فتنه‌سازان آشوب [illegible] پرداخته بر سر هر بی‌سر و پائی‌که این‌جرم معظم بدانبات رسد [illegible] بدپیش درقلعه نگاهدارند مطابق فرمان قضا جریان شحنهٔ شهر معظم‌الشان تورانی هنگام طلوع آفتاب بهمکان مذکور رسیده درآن‌وقت هر که را دران ضلع خواه ساکن وخواه متردّد یافته بدتحقیق صورت حال او پرداخته هر شب سیصد وچند مظلوم بی‌گناه را اسیر گردانیده موجب حکم درپیش درقلعه از

دستور تسمه مردم شاه‌گنج از طرف امیرشاه

پا نشانیدند چنانچه آخر روز به‌این رنگ گلشن فرمان شاهنشاهی گل‌کرد که قریب سی و چهل‌کس را شکم چاك ساخته برخاك هلاك افکندند و مابقی را گوش وبینی بریده سردادند لیکن دراین‌مردم بسیاری ازنجبا که جهت خرید غله به‌آن‌مکان آمده بودند از بی‌تمیزی روزگار اسیرگردیده کشته گشتند و احدی به‌غور معامله‌آنها نرسیده . .

اگرچه شهرکهنه یعنی دهلی قدیم از آسیب قتل‌عام درآن روز محفوظ وسالم ماند بلکه‌گرد وجوانب سرحد آن آبادی که باشهر نو پیوسته چنانچه مطلق فاصله درمیان نیست خبر ازآن آفت نداشتند لیکن هنگام تحصیل زر وخانه‌شماری دیدند آنچه دیدند و کشیدند آنچه کشیدند و روز قتل‌عام هر آفتی که رسید به‌ساکنان دل‌شهر نو که ازپیش درقلعه تاعیدگاه نو عالم‌گیری که بیرون شهر واقع شده رسید وفی‌الحقیقت آنچه از دولت وحشم و زر نقد درمکانات مذکوره موجود بود شایدکه درتمامی شهر عشرعشیر آن نباشد . از این‌جهت که هم مقام صرّافان‌که مالك زر نقدند ودویم جوهری بازارکه‌کان جواهر درآن‌جا موجود بود به‌غارت رفت وبعدازآن خرید پارچهٔ پوشاکی‌که جنس به‌از نقد درآنجا حاضر بود وقیمت آن از چندین لك روپیه افزون و برگرد وجوارآن تادورهای دکاکین صرّافی‌که سوای اردوبازارکه می‌نشستند همه دستخوش تاراج‌گشته مالکان آنها[1] نیز ازنقدجان تهیدست‌گشتند .

اگرچه نادرشاه جم‌جاه ظفردستگاه درآن‌روز به‌دولت شوخی و بیباکی ارازل[2] شهر و اوباشان مصدر قتل‌عام‌گردید وهرغارت وتاراجی‌که رفت درآن روز رفت لیکن ازمابقی مردم احدی مطمئن خاطر به دل جمع درآن مدت دوماه زندگانی‌نکرد . هرساعت‌که متواتر، چند صدای بندوق ،گوش آشوب ساکنان آن محله می‌گشت اگرصد مرد مبارزجنگجو مجتمع‌گردیده در یك

۱ ـ متن : او ۲ ـ متن : ارازل .

مقام اقامت داشتند از وقوع‌صدای قیامت‌زای بندوق، پی‌هم هوش می‌باختند و این‌آفت تاروز آخرکه شاهنشاه ازشهر برآمد دل‌شکن بود. وازهمهٔ‌مقدمات بوالعجب‌تر اینکه احدی نداز همراهیان لشکر چه سوار وچه پیاده و نه از ساکنان‌شهر،جمال باکمال سعادت اتصال شاهنشاه دیده بلکه بدغیر ازچند تن از امیران عظام، دیگر تمامی امیران از دولت دیدار آن شهریار نامدار محروم‌الابد گردیدند و طرفه‌تر آنکه پنج روز چندین هزار هزار از مردم هندوستان باهم راه پیموده بدمنزل می‌رسیدند ودر عرض راه مخلوط با لشکر شاهنشاه راه می‌بریدند لیکن بدصد تلاش وهزار تجسس پی بدسرمنزل دیدار آن تاجدار بردند و چه مردم شهر که [ند] در روز داخل شدن و نه روز برآمدن این‌حسرت دوام را از دل برآوردند. مگرخود شهریار نامدارسلطان روشن اختر محمدشاه وچندی ازخواجه‌سرا[یان] مقرب‌الحضرت وچندی از امیران رکن‌السلطنت مانند نظام‌الملک آصف‌جاه و وزیر اعظم وعمدة‌الملک امیرخان و به همین دستور سه چهار دیگر که به این دولت رسیده‌اند لیکن بدهمزبانی شاهنشاه ازآن امیران هم بدغیراز سه چهاری، شرف‌اندوز افتخار نگشته وسرآمدهمه درهمزبانی‌وجواب وسؤال پیشقدمی‌این‌مقال بر نظام‌الملک آصف‌جاه مقرر بود و با دیگران به حسب اتفاق روداده وازهمه بوالعجب‌تر این معنی مشاهده افتاد که شاهنشاه از زمرهٔ امیران بیش از پنج شش کس را همراه نداشت و خرج و اخراجات هر روزه بدمعدهٔ طعام خود که ملقب بدحیوا بود ازسرکار شاهنشاهی روزبدروز می‌رسید لیکن درهیچ کاری دخیل نداشت چنانچه از ذره تا آفتاب و از قطره تادریا بدون جنبش جنبش در حال آن و سرانجام کارهای دیگر محتاج بدمشورت و اجتماع امیران و ارباب‌حل‌وعقد نبود بدخود رائی وخوددانی آنچه به خاطرش خطور می‌فرمود همان به عمل می‌آمد و احدی از مقربان و نزدیکان یارای دم‌زدن نداشت و هر فردی از

ذکر بعضی حالات و صفات نادرشاه

باریافتگان حضور موفورالسرور هر ساعت را مغتنم می‌شمردند که از دم تیغ شاهنشاه سلامت بدر جسته‌اند از این‌جهت‌که نه مقرب‌الخاقان[1] مطمئن خاطر می‌بودند و نه دور ایستادگان امید جان بری از دم خنجرجلاد حکم محکم داشتند .

وکم‌روزی دراین‌یك‌ماه وبیست وهفت روزگذشته باشدکه سه‌چهاری از ملازمان نزدیك و دور در آن روز کشته نگشته باشند . بعضی را موجب امر جلیل‌القدر شکم‌چاك می‌ساختند وبعضی را به‌دار می‌کشیدند وبعضی را فیلقه می‌نمودند ودر بعضی‌ایّام بیست‌وسی‌کس به‌کمترجرمی‌که درحساب‌نتوان‌آورد به‌قتل می‌رسیدند ودرهمان‌ایّام شحنهٔ لشکر شاهنشاهی‌که بیرون قلعه محاذی[2] دروازه وعمارتی‌رحل اقامت افکنده بود قضارا برادرزادهٔ شحنه‌که هم‌به‌نیابت عموی خویش به‌خدمت‌کوتوالی لشکرکلاهپوشان اقدام می‌نمود روزی هنگام نماز ظهر مست شراب مرد افکن که به‌ظاهر عیارٌ باطن است زرهٔ آهنین در براز در درون برآمده بردرخویش‌چندی ازجارچیان ومنادی‌گران را ایستاده دید بی‌تأمل درآن ساعت خیال نشأه شراب بر سر اظهار این معنی آورد که امروز درتمامی شهر منادی نمایندکه فردا شاهنشاه جهت شکار پای دولت در رکاب سعادت خواهد آورد می‌باید که هیچ احدی در خانهٔ خویش نگشاید و اگر درجائی خلاف این‌منادی.به‌عمل‌آید[3] یقین‌که برروی خویش درهزاران آفات گوناگون خواهد گشود . کلاهپوش منادی‌گر مطابق آن تا رسیدن شام ظلام‌این‌منادی راگوش‌آشوب خاص‌وعام‌گردانید روز دیگرهیچ‌احدی در تمام شهر درخانه نگشوده ازکنج‌کاشانهٔ دربسته تاآخر روز درها نگشودند قضارا منهیان‌وخبررسا[نا]ن این‌معنی‌را به‌عرض‌شاهنشاه رسانیدندشاهنشاه ازاستماع این ماجرا که هرگز نفرموده بود برآشفته نخست فولادخان حبشی راکه از

۱ ـ متن : مقرب‌الخاقانی ۲ ـ متن : محازی ۳ ـ متن : خواهدآمد .

چندیـن سال به شحنگی شهر قیام داشت طلب فرموده با جهان جهان عتاب سرگرم این خطاب گردانید کـه مردم شهر را بدون حکم این جانب مصدر تصدیع گردانیدن از چه راه واقع شد ؟ فولادخان بدعرض والا رسانید کـه اگر جارچی ومنادی‌گری ازمردم غلام ، سرمایهٔ این معنی‌گردیده باشد بنده سزاوار غضب اظهاری است و اگر از جملهٔ کلاهپوشان باشد غلام را دخلی نیست .

شاهنشاه همان زمان به تحقیق صورت حال این ماجرا پرداخته معلوم نمودکه درعالم مستی از برادرزادهٔ شحنهٔ لشکر او این اتفاق روداده هماندم اورا بهمان هیئت‌کد زره[1] دربر وتمام یراق‌جنگ برکمر درپیش‌دروازهٔ قلعه به معهٔ یکی از یاران او کـه در آن ساعت باهم به خوردن بادهٔ ناب دماغی می‌رسانیدند هردورا یکبار بر دارکشیدند و قریب بیست روزکه شاه در قلعه تمکّن داشت بدهمان صورت ازچوب دار آویخته بودند و مابقی شکم‌چاکان [راکد]محاذی دروازهٔ حصار برروی خاك برابر وپهلوی هم خوابانیده بودند همان‌طور خشك‌گردیده افتاده‌بودند ـ چنانچه‌یك‌روز قبل‌ازخروج قلعه‌ایشان برداشتن آن مقتولان بدشرف‌صدور پیوست وعجایب ضوابط مستحلم از آن شهریار کامکار مشاهده افتاد .

یکی ازآن جمله این است‌کد قریب هشتاد هزار سوار و قریب دو صد هزار یتیم‌کد بدعبارت لسان هندوستان دولك نامند تابع‌سوار ان جهت [illegible] آنها مقرر بود واینها تمام هرروزی باجوی اسب و اشتر بادهٔ [illegible] غلهٔ خام ازسرکارشاهنشاه می‌یافتند واین معنی ازقدیم [illegible] داشت وامیران نیز بدهمهٔ یتیمان خویش هرروزه جیره می‌یافتند و سوای غلهٔ علوفهٔ مقرری‌موافق‌معمول وضابطهٔ قدیم بروقت‌خویش می‌یافتند وتحصیل این

۱ ـ متن : ذره ۲ ـ متن : خودها .

همه غله هرروزه طرفه‌کاری است بزرگ مگر ازشاهنشاه به‌عمل‌آید. گویند که درممالك ایران پیرزالان‌کهن‌سال جوال‌غله برسر دوماهه راه از وطن‌خود قطع کرده به‌لشکر نصرت پیکر شاهنشاه می‌رسانند تا به‌مردان چه‌رسد و در بسیاری ازممالك خویش به‌جز تحصیل‌غله وذخیرهٔ آن می‌پردازند و با زرنقد حسابی نیست.

ذکر حالات محمدشاه پادشاه هندوستان

دراین‌مقام قلم‌صداقت رقم‌قدری به‌ترقیم جوانمردی وعالی‌همتی شهریار نامدارهندوستان وصفات بزرگانه وافعال بهادرانه وجگرشیرانهٔ او می‌پردازد. نخست از همهٔ این والاهمتی [آن] که در روزی که امیرالامرا خان‌دوران جهانی را ازعالم سپاه وامیران مفت به‌کشتن داده وخود به‌صورتی که قبل از این مرقوم‌کلك راستی سلك‌گردیده طرفه‌حالتی وعجایب تفرقه برتمامی لشکر ازصغیر تاکبیر واز اعلی تاادنی حادث‌گشت که رنگ تمکین وهوش ازهوای رخسارهٔ هیچ احدی آیینه‌دار عارض‌اظهار نمی‌گردید ودل در سینهٔ هرفردی به‌جز طپش‌پردازی‌کاری نداشت چنانچه به‌جزاین سخن‌که آیا چه‌خواهد شد دیگرحرف وحکایت ازخاطرها محوگردیده بود هرجا دوکس بهم می‌رسیدند بدغیراز این‌حرف‌که انجام کار به‌کدام رنگ درگلشن هستی ما بی‌برگان گل خواهدکرد سخنی دیگر برزبان نمی‌گذشت. باوجود چنین حالت مذبذبین بین ذالك پادشاه شیرجرأت هزبر خصال بادل قوی و همت ملوکانه به‌غیر از معرکه‌آرائی وتیغ‌آزمائی حرفی برزبان وحی‌ترجمانش نمی‌گذشت. هرچند که آن شهریار نامدار به‌غیراز این حرف راضی به‌وضع دیگر نمی‌شد امیران عظام تمام به‌عرض والا رسانیدندکه از هزار سوارپنجاه سوار برگرد وجوانب مایان‌تاجل[1] اقامت‌گزین لاعلاجی‌هستند لیکن به‌ارادهٔ نبرد شاید یك‌تن قدم رضا به‌همپائی‌نگذارد وصورت‌حال‌ملازمان سرکارشهریاری به‌همین یك‌صورت

۱ ـ متن: تاحل.

رونمای مرآت‌اظهاراست. باوجود این‌حالت شعلهٔ غضب سلطانی بدون‌محاربه، اطفای تسلی نمی‌پذیرفت.

آخرزمانی‌که از متنفّسی‌علامت این‌کار ظاهر نگشت وتمامی امیران و سپاه یك‌قلم عبارت پرداز معنی‌مذکورگردیدند ناچارتن بتقدیر خداوندکریم در داده منتظر لطیفهٔ غیبی‌نشست که ناگاه بعداز ملاقات نظام‌الملك آصف‌جاه روز دویم‌کلاهپوشی به‌طلب آن سلطان والا دودمان بردر دولت‌خانهٔ شهریاری رسید. از وقوع این‌اتفاق، خونها درتن اعلی و ادنی خشك‌گشت و رنگها از روها پر پروازگشود ودلها درسینه‌ها بدجزطپش آهنگی‌کاری نداشتند ونوعی متردد‌الاحوال‌گشتند که صورت حالشان بدقلم شاخ سنبل اگر نقش‌بند صفحهٔ تحریر سازند هنوزشرح پریشانی‌خاطر سپاه و امیران دولت نتوان نگاشت. بااین‌همه حالت محشر علامت بدجز ذات‌کرامت صفات والای آن‌کوه تمکین دل درسینهٔ[احدی] بدستور قدم پاجای استقامت نبود ودرآن روزکه نسقچی بدطلب‌آن تمام جرأت قویدل ازپیشگاه شاهنشاه پیام دوستانه رسانید هرکه از امیر و وزیر درآن‌ساعت درنظرکیمیا اثر شهریاری شرف‌اندوز دولت‌حضور بود طاقت مصاحت حرکت ندبرشاه وند برخویش گوارا می‌نمود. لیکن آن سایهٔ خداوند جهان و جهانیان بدمرتبهٔ ظل‌اللهی سرفرازی داشت نظر ترحم بر حال زار ساکنان اردوی خویش وهمچنان تمام شهر هندوستان..که بالفعل مخالفت یکسر بی‌سر و پا گردیده سراز سرحد سجای عدم بر آورده [افکند] ودرموافقت یقین‌حاصل است‌که آنچه خواهدگذشت بحال خویش خواهد گذشت.

این معنی را در دل‌متیقن فرموده حرف وحکایت تمامی ملازمان را از گوش بدل جا نداده بلاتأمل توکل برفضل‌خداوند بنده‌نوازغریب پرور نموده روی‌دولت واقبال بدصوب‌ملاقات شاهنشاه‌آورد ومطلق وهن‌واختلال را بدخاطر

جا نداد و الآن ساعت بلاتصنع تفسیر این‌آیهٔ قدس پیرایه بود یعنی : یوم یفر المرء[1] من‌اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه خاطر پدرکه محل کمال ترحم است ازخیال چگونگی حالات فرزند مستغنی‌المزاج و فرزند را فکر انجام کار پدر خوابی بود فراموش و برادر پروای احوال‌پرسی برادر در سر نداشت هرکه بود از اعلی و ادنی در فکر خلاصی جان خویش پروای سرگذشت دیگری نداشت .

درچنان حالتی شهریارکامکار نامدار جهت سلامتی رعایا و سپاه برخود قرار قبول تصدیعات گوناگون داده خیال حرکت به جانب دارالخلافه و یا اطراف دیگر بلاد مطلق به‌خاطر عاطر والای اوخطور نفرمود . نعوذبالله اگر خدا نخواسته به‌دولت مصلحت‌اندیشی‌کدام بی‌دولتی‌چنین اتفاق عالم‌خراب‌کن رایت اظهار برمی‌افراخت بلاشك و شبهه[2] چه ازمردم اردوی هندوستان وچه از ساکنان دارالخلافه احدی جان از دم تیغ کلاهپوشان بدرنمی‌برد ومتنفّسی از زیر دم شمشیرآنها سلامت نمی‌جست‌آفرین وهزار آفرین براستقلال ذاتی این پادشاه دربا دل کوه وقار فلك اقتدار که بی‌وسواس و بلاتردد خاطر با جهان جهان جرأت وعالم‌عالم همت مانند سدّ اسکندر پابرجا داشته تماشائی نیرنگ روزگار جفاکردارگردید ..

وسوای این‌معنی زمانی‌که شاهنشاه به میهمانی آن‌جناب از مقام مقابله سایهٔ علم نزول بر دارالخلافه افکند . سلطان روشن‌اختر محمدشاه نخست جهت اقامت خویش و تمامی مردم حرمسرا مکان محقری که شاید گنجایش بیستم حصهٔ آن مردم نداشت قبول فرموده وازآنچه سرتمامی‌کارخانجات[3] چه خزانه وجواهرخانه ودیگرهرکارخانه‌که تعلق به‌سرکار شاهی‌داشت تحویلدار وداروغه و امین ودیگرمتصدیان را از آن مکانات یکسر برداشته ، حکم شد

۱ــ متن : المرحو ۲ ــ متن : شبه ۳ ــ متن : کارخانه‌جات.

که به‌ملازمان سرکار شاهنشاه واگذارند و تمامی کلیدهای کارخانجات حوالهٔ معتمدان شاهنشاهی نموده خود بیگانه‌وار تماشائی آن میهمان عزیزالقدر گردید. چنانچه دراین‌مدت یك‌ماه وبیست وهفت روز آنچه دلخواه شاهنشاه بود خواه زر نقد و خواه جواهر و خواه دیگر اجناس مختلفه از کارخانجات برآورده در تصرف خویش درآرد. چنانچه تفصیل بعضی جواهر گرانبها که در حقیقت خراج ملکی هر عددی ازآن قیمت داشت. ودیگر تعداد اجناس بیش‌قیمت‌که فرد تفصیل آنها بدایین احقرالعباد یعنی‌محرر ومسوّد این نسخهٔ روح‌افزای راحت بخش رسیده درمقام خویش نگاشته خواهد شد وعدد افیال وافراس و اشتر نیزدرحیّز بیان، اندراج می‌پذیرد وآنچه‌گردید حساب وشمار آن به‌غیر از ذات پاك حضرت علام‌الغیوب بر دیگر مخلوقی منکشف نتواند شد واز قدرت‌نمائی هـای قادر مطلق وخالق برحق این اتفاق حیرت اشتقاق است که در روز قتل عام در بسیاری ازخانه[هائی] خاص و عام چنین اتفاقی رو داد که از پنجاه وشصت سال مالك آن خانه مطلق از آن دفینه، اطلاعی نداشت ودرآن روز بدحسب تقدیر، کلاهپوشان پی بدآن سرزمین بردند و از حفرآن مکان ظرفی[1] یافتند ملتبب‌از زرمسکوك[2] وصاحب‌خانه همان‌نقود ذهبی راگنج عظیم دانست.

گویند دریکی ازخانه[ها] که مالکش از سه‌چهار پشت درآن مکان سکونت[3] داشت ومطلق پی بدسردفینه نبرده بودآن دفینه درسقف‌خ[illegible] بودند درآن روز کلاهپوشی ازراه هرزه فعلی‌سنان نیزه بدسقف‌آن [illegible] درکیسهٔ زری رفته بندشد هنگام‌کشیدن چند اشرفی ازراه سوراخ که از سر نیزه واقع شده بود افتاد. افتادن زر و ویران کردن آن عمارت همانده

۱- این‌کلمه به‌تکرار به‌صورت(ظرفی‌ظرفی) درمتن‌آمده است ۲- متن: مسلوك.
۳ - متن: مسکنت.

صورت انهدام پذیرفت وازآن سقف قریب ده هزار اشرفی در ده‌کیسه برآمد ودرهنگام تحصیل زرکه به‌پنج امیر حکم وصول آن صادرگشته بود ازشخصی که مالك خانهٔ عالی وسرانجام مختصری داشت‌کلاهپوشان جهت طلب سه‌هزار روپیه‌که موافق احوال او متصدیان آن‌کار تشخیص کرده بودند تقاضا داشتند وصاحب‌خانه از ادای‌آن مبلغ به‌عجز وبیچارگی‌تمسك می‌جست وتن به‌ادای زرمذکور مطلق نمی‌داد .

قضارا روزی نسقچیان سرگرم تقاضاگردیده خواستندکه به‌تعدی از او زر مذکور را بدست آورده واصل خزانهٔ شاهنشاهی سازند . آن‌مرد از عالم پخته‌کاری‌که درحقیقت خام‌کاری بود جواب داد که تمامی خانه به‌معهٔ اسباب موجود است. آنچه دراین‌خانه بدست‌آید درعوض زرخویش‌حساب نمایند . کلاهپوشان ازآنجاکه چندروزگذشته بود وقلیل‌وکثیری به‌وصول‌نرسیده قبول این‌معنی‌کردند .آن مرد متعلّقان خودرا به‌گوشه‌ای جاداده درپیش نسقچیان به‌عرض‌نمود اموال پرداخت . درآن حین سردارآن‌گروه جهت اکل‌ماحضری که درآن‌دم موجود گردیده بود برکنار حوضی که‌درآن ساعت ازآن فواره می‌جست نشسته شروع به‌خوردن طعام نمود ازتقدیرات خداوندی به‌خاطرش این‌معنی خطور فرمودکه راه‌آمد آب آن حوض را بسته راه به‌دررفتن‌آب‌را گشادند و آنگاه که[1] ازآب نشان نماند حکم‌کردکه زمین ته‌حوض برکنند . وزمانی‌که قریب نیم‌گز گچ وآهك‌کنده شد مختصر حوض‌دیگر پیدا گشت‌که تمام آن از بدره‌های چرمین پراز زر لبالب بود وقتی که برشمردنـد قریب هفتاد هزار روپیه از آن مکان برآمد وسوای آن نزدیك شانزده هزار روپیه ازفروختن اجناس‌خانه بدون زمین‌وعمارت‌که‌کسی به‌خریداری‌آن تن‌درنداد به‌وصول انجامید وتایك هفته جهت سه‌هزار روپیه نسقچیان هرچند خواستند

۱ ـ متن : هرگاه .

که به‌وصول رسانند آن مردکم نصیب برگشته بخت زبان به‌فارسی آشنا نکرد و بغیر از این حرفی برزبانش نمی‌گذشت که سوای این خانه دیگر مالك هزار روپیه نیستم وزمانی‌که آن‌همه زر از تدحوض آب برآمد وشانزده هزار روپیه ازبابت اثاث‌البیت[1] خانه نقد گردید حیرت پرست مرآت قسمت‌خویش گشت یعنی‌ازصدجا زیاده دفینه‌ها ازخانهٔ مردم برآمدکه مالکان‌مطلق‌ازوجود وعدم‌آن‌آگاهی نداشتند.

ودربعضی‌جاها لك‌ها ازچاه و زیرزمین برآمد واین‌معنی راجع برعدو طالع شاهنشاه است‌که هرگاه مالکان‌آن مکان را درمدت اقامت صدسال برآن دفینه اطلاعی رونداده‌بود ومردم‌شاهنشاه درعرض یك‌روز یادوروز پی بدسرآن منزل برده‌کامیاب حصول‌مدعا می‌گشتند. لمصنفه:

هرکه را اقبال بربندد کمر　　نخل خشك‌آرد برای اوثمر
سنگ‌گردد موم‌پیش‌چشم او　　آسمان لرزد ز بیم خشم او
زهرهٔ دریا شود از بیم آب　　از غضب هرکه کند پرورزکاب
برمراد او بگردد مهر وماه　　برشکوهش آسمان بشکد گواه
هرکه‌را یزدان‌نماید سرفراز　　پیش او بندد جهان دست نیاز
دوستانش کامیاب مدعا　　دشمنانش همدم رنج و ...

فی‌الحقیقت هرکه رافلك موجب‌تقدیر سبحانی دست‌گرفت میدان ... یکسراز پاانداخت وبرهرخاکی‌که اوقدم‌گذارد ازآن سرزمین ...
و برهر بینوائی‌که ازچشم نوازش‌نظر اندازد پیش‌آن ... خدمتکاری‌پردازد. وهرکه راخداوند بنده‌نواز ... خویش واقربا هرگزدمی بحالش‌نپردازد.

دراین‌صورت درتمامی موجودات کاینات آنچه واقع‌می‌شود مدافق ...

---

۱ ـ متن: اساس‌البیت.

حضرت خالق عالم‌صغیر وعالم‌کبیراست وسرموئی‌ازمشیت ازلی باصدهزارجهد وتلاش‌نیفزاید ونکاهد . بندهٔ‌مقبل را بایدکه لب‌از چون‌وچرا بسته حرفی در همدحال بغیراز شکر نعمای خداوندی برزبان نراند ومدام تماشائی تجلیات مختلفهٔ‌بلاتکرار بوده ازکحل‌الجواهر عبرت،دیدهٔ دل‌راکه محل نزول فیوضات ایزدی‌است مکحّل‌سازد تاجمال شاهدَ یقین ازکتم‌اختفا رونمای مرآت‌تصدیق و تحقیق‌گردد واز سرحد منازل علم‌الیقین، فراترقدم معرفت‌گذاشته درمحفل عین‌الیقین برآساید . لمصنفه :

زعلم الیقین تا به عین الیقین — بود فرق بیشك زشك تا یقین
زاسلام عرفان حق مطلب‌است — همین‌ملت‌است‌وهمین‌ملت‌است
ز دین مدعا، معرفت گفته‌اند — چنین‌گوهر اصل دین سفته‌اند
کسی راکه عرفان نباشد به‌دل — بود سر بسر لعبت آب و گل
الهی بـر این وارد رو سیاه — ز عرفان خود برگشا شاهراه

بقیهٔ احوال محمد شاه پادشاه هندوستان با نادرشاه

بازکلك صداقت سلك به‌تحریر مابقی احوال فرخنده‌فال این دوشهریار والاتبارعالی اقتدار می‌پردازدکه‌آنچه شاهنشاه اززرنقد وجواهر نفیسهٔ‌گرانبها مطلوب ومرغوب‌خاطر خویش‌داشت ازسرکار فرمانفرمای هندوستان هزارحصّه زیاده ازمدّنظر برداشت وسوای‌آن ازمرصّع آلات‌آنقدرواصل سرکارشاهنشاهی گردیدکه ازانحصارتعداد وشمار بیرون‌بودوهراشیائی‌که دراین‌عالم‌کون وفساد بدخوبی ویکتائی و بیش بهائی مشهورآفاق است ازسرکار سلطان روشن اختر محمدشاه خرمن‌خرمن وکوه‌کوه به‌تصرف ملازمان‌شاهنشاه درآمد وبلاتکلّف وتصنّع اگرازسرکار سلاطین‌ستّه‌که بدمعهٔ هندوستان عبارت از هفت اقلیم‌است تمام‌وکمال غارت‌می‌نمود بلاشك‌همسر این‌اموال‌یکسرکار نمی‌گردید وهرفردی ازلشکر نصرت‌اثر شاهنشاه چه‌سوار وچه پیاده‌که ملقّب به‌یتیمند مالك اشیائی گردیدندکه درعمر عزیزخویش نام‌آن اشیاءنشنیده‌بودند تابه‌دیدن چه‌رسد .

وهر احدی صاحب اسباب و اموالی گردید که برداشتن آن دشوار گشت چنانچه هنگام رحیل [و] بازگشت به‌جانب ممالك ایران‌زمین درمنزل اول و دویم و سیوم که اطلاعی به‌ساکنان دارالخلافه دست‌داد توده‌توده و کوه‌کوه از عدم باربردار، یله انداخته رو براه آوردند .

سبحان من تحیرفی ذاته سواه، بنازم حکمت بالغهٔ کاملهٔ خالق جهان که اندوختهٔ عمرهای یکی را بدآنهمه خونریزی و بیدادانگیزی بدست یکی از سالکان یکساله راه درداده و آن غارتگران در آخرکار از روداد اتفاقی که مطابق تقدیر ایزدی بود در صحرای بی‌سر و پا یله و رایگان افکنده رو بدراه آوردند چنانچه آن مال و اموال نصیب ساکنان دهات و مواضع قرب و جوار گردید هیچ احدی را بر این معنی اطلاعی حاصل نگردیده که یکی با هزاران جهد و تلاش عمرها جان کنده وقلیل و کثیری بدست آورده عمری در محفوظ داشتن آن[1] جدّ و تردّدات مافوق طاقت بعمل آورده بعد از مدتی فلك نیرنگی برانگیخت که ناگاه یکی از کشور دور و دراز رسیده آن اندوخته را بی‌تعب و بلاتصدیع متصرف گشت و بعد از چند روز مختصر آن مال تاراجی را که بدتعدّی تمام مالك گردیده بود از نیرنگی روزگار جهت دیگری در بیابان بی‌پایان مانند سنگ و خاك، بی‌قدر و بی‌اعتبار برسر راه افکنده راه خود گرفت .

بنازم حکمت حکیمی که هیچ نفسی[2] از انفس مقدسه پی بسر منزل [illegible] قدرش نبرده و آینده نیز نخواهد برد . لمصنفه :

یقین او خود از کار خود آگه است ولیکن [illegible]

چو ذاتش صفت نیز پوشیده است [illegible]

همه سالکان طریق هدی[3] [illegible]

این مشت خاك که بقدرت [illegible]

---

۱ ـ متن : او ۲ ـ متن : نفوسی ۳ ـ متن : هدا .

صورت‌پذیر بشری گردیده به عطای تشریف شریف تبارك‌الله احسن‌الخالقین[1] مفتخر ومباهی گشته‌هرقدر بر نردبان فکروخیال قدم‌گذاشته بر بام‌تحقیق صورت حال ومآل کارخویش برآمد بغیراز حیرت صورتی رونمود[2] هرگاه‌ازتشخیص هستی‌خویشتن‌علمی‌حاصل نکرد چسان‌از کارخانهٔ غیب‌الغیب خداوندی‌که در چندین‌هزارکتم اختفامختفی‌است تواندآگاه‌گشت ؟! همان بهترکه بجزعجزو بیچارگی‌فعلی ازاوسرنزند و بغیر ازیاد حضرت ذوالجلال دم‌برنیارد که سوای ذکرنام‌والای‌آن بی‌نشان‌نفس‌برآوردن به‌بیهودگی عمرعزیز راکه بدل‌وعوض ندارد بربادفنا دادن است . بیت‌استاد:

غافل زاحتیاط نفس‌یك‌نفس مباش شاید همین‌نفس، نفس‌واپسین بود

ای‌قلم راستی‌رقم‌کجا ترقیم‌احوال مخلوق‌کددر همان‌مقام به‌تحریرقدرت حضرت‌قادر برحق وخالق‌مطلق روآوردی ازآنجا که اگر هزارسال به‌تسوید کمترین‌حکمت آن حکیم‌علی‌الاطلاق پردازد یکی‌از هزار واندکی از بسیار نتوان‌رقم‌کرد دراین‌صورت همان‌بهترکه دست‌ازاین‌کارکه ماحصل‌حیات‌مستعار است‌واکشیده بازبدشرح چگونگی‌حالات سلاطین دوگانه‌که بعداز دید وادید یگانه گردیدند و باهم از روی راستی و صدق نیت صیغهٔ اخوت[3] خوانده برادرگشتند چنانچه‌سلطان روشن‌اختر محمدشاه هرگاه‌خواهدکه نام‌نادرشادرا برزبان‌آورده بیان‌عبارتی فرماید مخاطب‌به«شاهنشاه»می‌سازد وشاهنشاه‌هرگاه خواهدکه اسم‌سامی‌این‌شهریار نامدار هندوستان را زبانزد اظهارسازد تعبیر به «عالیحضرت» نموده به‌عبارت مطلوبه‌می‌پردازد .

این هردو پادشاه جم‌جاه فریدون بارگاه سکندر دستگاه با همدیگر بداین نوع گفتگو عبارت پیرای تقریرند ودرحقیقت تا امروز هیچ شهریاری

---

۱ ـ متن : تبارك‌الله واحسن الخالقین ۲ ـ متن : رونمود ۳ ـ متن : به‌صیغهٔ اخوت .

وسلطان[1] نامداری بدین نوع در تواضع میهمان از زمان آدم تا این دم نپرداخته که یکباره تمام خانهٔ خویش را که اندوختهٔ سیصد و چند سال از آن جمله قریب دوصد [و] پنجاه سال اندوختهٔ ممالک وسیعهٔ سواد اعظم دیولاخ چهار دانگ هندوستان که در آن خانه مجتمع بود بلکه اشیای بسیار که از سرکار راجه بیتهورا همان قسم منتقل[2] به سرکار سلاطین اهل اسلام می‌گردید و رفته رفته عاید به این دودمان والا خاندان اعلی گشت و آنها در حجره‌های قلعهٔ مذکور متقّل از روز اول افتاده چنانچه گوان طلا مرصّع بدجواهر نفیسه وفیلان زرکه جواهر بر آن تعبیه کرده‌اند و بدهمین طریق هر حیوانی که در عالم هستی خلعت جسم پوشیده بدصورت از زر وجواهر شکلی ساخته جهت پرستش خویش باکمال احترام می‌داشت و آن هیاکل مختلفه در حجره‌های حصاردارالخلافه بر خاک خواری و بی‌اعتباری افتاده بود که بسیاری از آنها عاید به سرکار شاهنشاه گردید مطلب آنچه در قلعهٔ مبارکهٔ دارالخلافه بدظاهر درکارخانجات شهریارهندوستان موجود بود آنچه خواستند برگرفتند.

قصه مختصر کردند اینچنین میهمان دریادل والاهمت تا امروز از کشور عدم قدم بر سریر هستی گذاشته و نه آنچنان میزبان سراپا انصاف که آنچه لایق سرکار طرفین می‌باید هر دوسر را برای خود برداشت و آنچه مکروه و ناشایسته و دورافکندن وناکاره بود برجا جهت مالک گذاشت همان مثل [illegible]

سراسر اعجاز حضرت مصلح‌الدین سعدی شیرازی که می‌فرماید

از صحن خانه تا بثریا از آن تو

از بام خانه تا سر حد [illegible]

---

۱ – متن : سلاطین ۲ – متن : منقل ۳ – متن : مسل.

آن گربـهٔ مصاحب بابا از آن تو
وان اشتر لگدزن بابا از آن من

بدهمین دستور اول ازخزانهٔ نقدگرفته وجواهرخانه ودیگرکارخانجات وبدهمین دستور فیل و اسب واشتر وگاو وآنچه دراین سرکار یافته شد چیزی که لیاقت‌کار داشت همدرا باخود برداشته وآنچه ازجاندار وجمادات ونباتات بدکار می‌آمد باقی نگذاشت.

ازدواج میرزا نصرالله پسر نادرشاه

ودرهمان ایام جهت استحکام مصادقت والتیام اخوّت چنین مقرر گردید کـه یکی از بنات سلاطین تیموری در عقد ازدواج شاهزادهٔ والاگوهر عالی جوهر میرزا نصرالله ولد ارشد شاهنشاه جم‌جاه نادرشاه ظل‌الله درآید تا مرآت ضمیر طرفین برعکس، عکس پذیر نگردد بنابرآن هودج‌آرای محمل‌عصمت ومسندنشین پردهٔ عفت که ازجمله دخترزادگان عالم‌گیری بود و اصل حقیقت پیدا شدن این بنت‌البنت از این‌عالم اتفاق افتاده‌که در ابتدای سلطنت نخست شاه بلند اقبال داراشکوه را به‌قتل رسانیده دلٌ از وسوسهٔ اومطمئن‌گردانید و بعدازچند سال دیگر ولد ارشد ارجمند اوسلطان سلیمان شکوه که به‌جوهر ذاتی و بدگوهر والای نسب درجمیع سلاطین اکبری وشاهجهانی به‌علوّ نسب و سموّ حسب برتمامی‌اخوان واقران افتخاراندوز بود وزمانی‌که راجهٔ بی‌حمیّت کـوهستان سوالك آن شاهزاده نوجـوان والا همت صاحب جرأت را تسلیم مازمان عالم‌گیری نمود پادشاه کفرکاه دین پناه سلطان سلیمان‌شکوه[۲] را در قلعهٔ‌کوالیر پهلوی مهین‌دوحهٔ ریاض سلطنت‌که فرزند نخستین عالم‌گیر پادشاه سلطان محمد ببادر بود برده مقیدگردانیدند وبه‌هردوی آن شاهزاده‌ها راتب کوکنار می‌دادند چنانچه بعداز چندین سال خوراك هرروزهٔ آن هردو گوهر والای تاجداری به‌یك‌ونیم آثار شاهجهانی‌رسیده بود .

---

۱ ـ متن : سلطان سمان شکوه .

چنانچه پادشاهزاده سلطان‌محمد خورده از نشأه‌آن اندوه ازمرآت‌خاطر می‌زدود وسلطان‌سلیمان[1] شکوه درحضورحارسان وداروغهٔ قلعهٔکوکنار مذکور را نوشیده همان‌دم برخاسته داخل حرمسرای خویش می‌گردید وبجای ضرور رفته نوعی استفراغ می‌نمود که یك قطره درمعدهٔ او نمی‌ماند و در آن ایّام چنین مقرر بودکه بعد از شش ماه مصوّران تصاویر تمامی محبوسان آن مکان راکشیده ازنظر انورشهریار معدلت شعار می‌گذرانیدند هرگاه نظر بر تصویر شاهزاده‌محمدسلطان می‌افتاد درکمال استغراق نشأه وزردی رنگ رو ودیگر علامات‌کوکناریان مشاهده می‌شد وزمانی‌که تصویرسلطان سلیمان‌شکوه ازنظر می‌گذشت در کمال قوت و توانائی با رنگ[و] روی سرخ‌که مطلق اثری از افسرده جانی ظاهر نمی‌شد وهنگامی‌که این معنی بتکرار انجامید عالمگیر پادشاه جهت تحقیق این مقدمه بحکم قلعه تأکید بلیغ فرمود یعنی راتب محمدسلطان وسلیمان‌شکوه بر یك وزن واقع‌شده لیکن سلطان‌محمد از طغیان نشأه مدام مستغرق‌حیرت و غفلت می‌باشد وجسمش بدمرتبه‌ای کاهیده‌که بجز پوست واستخوان باقی نمانده وسلیمان شکوه باتن‌توان ورنگ رخسار رنگ‌وبوی قدیم وازناتوانی نشانی در او هویدا نیست .

در این‌صورت تحقیق صورت حال اونموده بحضور لامع النور من وهب برنگارند .

بعد از تفتیش وتجسس معلوم‌شد که بعداز نوشیدن هر نوبت [illegible] به استفراغ درجای ضرور دفع می‌سازد. ازوقوع این اتفاق [illegible] نوشیدن‌کوکنار تا دوساعت دربیرون نگاه می‌داشتند [illegible] دیگر که ایام‌اختتام‌عمر عزیز او بود مأمورین امر بعد از نوشیدن این [illegible] یك ونیم آثار تا دوساعت اقامت‌کنان بیرون داشتند . [illegible]

۱ ـ اصل : سمان ۲ ـ متن : نوشیدن .

نگذشته بودکه رنگ‌رخسار افروخته‌گشت واحوال هر نفس متغیر می‌گردید. ازآنجاکه حکم معالجه ازپیشگاه حضور به‌صدور نپیوسته بودآخر همان‌روز رو به عالم عقبی آورد . سبحان‌الله آن نوجوان به‌خیال خویش دفع‌کوکنار را موجب حیات تصورنموده غافل از این که روزی همین‌فعل سرمایهٔ ممات او خواهد شد .

وبعد از فنای وجود سلیمان شکوه برادر خرد[1] اعیانی او بهرشکوه را به‌مصاهرت خویش‌کامیاب تسلی‌گردانید ودویم ایزدبخش ولد سلطان‌مرادبخش که برادر خرد[2] اعیانی عالمگیر بود وبعداز اسیری به‌قلعهٔ‌کوالیر مقیّدگشت وتا چند سال در آن حصار گردون‌آثار پابند زندان بوده آخر به‌علت دعوی فرزندان علی‌نقی دیوان کـه در گجرات هنگـام فتور بیماری اعلیحضرت‌که بدست خویش‌کشته بود درآن ایام موجب اثبات شرعی به قتل رسید وفرزند ارجمند او ایزدبخش‌را نیز به‌مصاهرت‌خویش جمعیت‌بخش‌قلب متردّد اوگشت از بهرشکوه قریب نوزده فرزند متولدگردید ـ لیکن هیچیك ازآن اطفال‌از شیرخوارگی تجاوز ننمود در همان ایام رحلت نمودند . لیکن از ایزدبخش ولد مرادبخش سه‌پسر بدوجودآمد ازآن‌جمله دوتن‌عمر دراز یافته بدسن‌پیری رسیدند و این دختر نیك‌اختر مادمنظر فرزند برادر بزرگ بود و سوای او دختری که لیاقت کدخدائی باآن شاهزاده داشته باشد درتمامی اولاد واحفاد عالمگیری موجود نبود از این راه وصلت آن عصمت سرشت والا دودمـان عالی‌خاندان بامیرزا نصرالله مقرر گردید و موجب حکم شاهنشاهی به‌ترتیب آرایش واز دوجانب‌چوب‌بست چراغان پرداخته درعرض‌دوسه روز روبه‌تیّاری آورد چنانچه بدتاریخ ششم شب‌هفتم ماه محرم سنهٔ هزار ویکصد وپنجاه ویك مطابق شریعت غرّا عقد بسته ازطرفین به‌مبارکباد پرداختند ودر جهاز دختر

---

۱ و ۲ ـ متن : خورد .

دوملك وسیعه که به‌عبارت اهل‌هند دو صوبه نامند یکی صوبهٔ کابل با تمامی توابع ولواحق چنانکه ازهند وکوه‌که سرحد طرف ماوراءالنهر است وازباغ زاغان‌که چهارپنج منزل‌راه ازغزنین بدجانب قندهار واقع شده تاکناردریای اتك که یك‌ماهه راه درست است وسوای این صوبه چهار پرکنه دیگرکه از مضافات دارالسلطنت لاهور دروجه تنخواه متعینهٔ کابل وپیشاور از قدیم مقرر بودآن نیزتعلق بدسرکار شاهنشاه‌گرفت و دویم صوبهٔ بندر تتدکه قلعهٔ بیکبر ازتوابع[1] اوست باتمامی مواضع وقریه‌جات داخل قلمرو شاهنشاهی گردید و قریب یك‌ماهه راه نیز بدبلاد ومعموره‌ها از جمله متعلقات اوست .

این دوملك سیرحاصل‌سرحدی‌کدمدام‌متعلق بدبلادهندوستان بوده،داخل بلادایران‌زمین‌گردیدند وتاامروزکه‌هفت‌سال‌ازآمدن‌شاهنشاه بدصوب‌هندوستان گذشته، محصول آن هردوبلاد سیر حاصل داخل‌خزانهٔ سرکار شاهنشاه بده‌هزار مبلغ‌سی‌لك‌روپیه؛ آن چهارپرکنه‌که درقرب وجوارداراالسلطنت لاهور واقع شده‌اند وازروز اول‌سپرد آن‌هرچهارموضع‌سیرحاصل، بدخان بهادرزکریاخان ولدعبدالصمدخان غازی‌احراری، متعلق است واو سال‌بسال ، زرمقرری آن هرچهارپرکنه، واصل‌خزانه‌شاهنشاه‌می‌سازد وقبض الوصول می‌ستاند.وشاهنشاه این وصلت را سرمایهٔ افتخار خویش دانسته مباهات می‌نماید . چنانچه آن هندی‌نژاد رابدهمراهی، بدایران‌برده درکمال‌خاطرداری ودلجوئی اوقات خودرا مصروف‌دارد . واکثر اوقات ، میرزانصرالله را جهت آن خدمت [illegible] معاتب ومخاطب‌ساخته: لیکن‌هرگز ازدختر خجسته‌خلال ، دل‌[illegible] مدام، اوقات، بدل‌دهی اوبسرمی‌برد .

وبعداز منعقدساختن این‌دوگوهر بحر سلطنت، [illegible] دارالخلافه، رحل‌اقامت افکنند. وبعداز وقوع‌این نسبت‌فریده‌خلعم [illegible]

۱ - متن : توابعات .

صنادیق چوبین، از جناب شاهنشاهی، بدشحنهٔشهر، یعنی فـولادخان حبشی
شرف‌صدور پیوست. ودرعرض دوسدهفته، چندین‌هزار صندوق‌خرد[1] وبزرگ
صورت اتمام‌پذیرفت. وسوای آن ، متصدیان سرکار شاهنشاهی ، نقره وطلای
خالص‌راگداخته،خشتهای‌مدور[و]گردساخته، درمیانش‌سوراخی تعبیه‌نمودند
چنانچه‌آن خشت‌های‌مدوز راهرگاه‌خواهند بازنمایند. دوصدوچهارصد آن
دریك ریسمان‌چرمی مستحکم‌کشیده، برجای‌گره‌مهرکردهٔ‌بالای‌شتران‌واستران
وفیلان‌بارکرده، همراه‌می‌بردند. نه‌احتیاج‌صندوقی بود ونه‌احتیاج‌چیزدیگر

بعداز رسیدن‌منزل، همان‌قسم‌آن خشتهای‌مدور راکه‌در ریسمان منعقد
ساخته‌بودند ؛ بلااحتیاط، برروی‌خاك بیرون‌خیمه‌های اموال‌افکنده، به‌خاطر
جمع ، سرگرم خواب می‌گشتند . لیکن ازبیم نسق شاهنشاه نـه‌دزد، جرأت
گردآوردن[2] آن خشتهای طلا و نقره داشت ونه‌از درازدستان مال مردم‌خواه
لشکر،خیال دستبردآنها می‌نمود.فی‌الحقیقت، دانایان زمان‌پیشین، به‌این نوع
گوهر بحر تحقیق ، سفته‌اند . یعنی مصرع :

گرسنه برشیرخود را می‌زند .

وهرفردی، ازافرادبنی‌نوع انسان،که‌در لشکرشاهنشاه، ازجمله‌ملازمان
وبیکار،که درآن اردو،جهت‌فلاح‌خویش، داخل گردیده؛ به‌حدی صاحب‌سا
وسرانجام‌گشته،که‌برداشتن متاع خویش ، براو دشوارگردیده‌بود تانظر برمال
دیگر اندازد .

خوابی‌بود فراموش وخیالی‌بود از خاطرجسته . و آنچه ازعالم طرایف
وظروف‌طلاونقره ومرصّع‌آلات‌ازاموال شهریارهند،داخل‌سرکارشاهنشاه یعنی
فرمانفرمای‌بلادایران‌زمین‌گردیده ، ازتعدادوشمار به‌حدی افزون‌بودکه‌مکرر
محاسبان[3] و مستوفیان سرکارشاهی به‌شمار آن پرداخته آخر بعد از عرض

۱ ـ خورد ۲ ـ متن :گردآمدن ۳ ـ متن: محسبان

یك‌هفته ودو هفته، همان‌قسم ، مهمل و معطل گذاشته به کار مرجوعهٔ دیگر می پرداختند .

واین‌احقرالعباد، یعنی‌محرّر این‌احوال نیرنگی‌مآل آشوب‌آغازجمعیت انجام چندبارتاریخ برای‌کدخدائی [1] شاهزادهٔایران میرزانصرالله‌ولدشاهنشاه ، یعنی‌نادرشاه ظفردستگاه، سریرآرای ممالك‌عراق وخراسان، که امروزنزدیك چهارکشور، تابع امرونهی اوست ، موزون نموده جهت تفریح‌خاطر صاحبان معانی‌سنج نکتدرس می‌نگارد . قطعهٔتاریخ اول این‌است . لمصنفه :

شاه آفـاق ستان ، قبلهٔ شاهـان جهان
خواست بهر خلف‌الصدق جوان‌بخت جوان
شمع عصمت کـدهٔ بابـری و تیموری
نـور الابصار جهانگیر شد و شاهجهان
بست از شش جهت آئین طرب را آفـاق
عیش از چار سوی دهر ، در آمد خندان
بهـر تـاریخ چنین جشن معلی دارد
هاتف غیب ، شد از پردهٔ دل مژده رسان
که به صد عیش وطرب، دوش مبارك دیدم
با سلیمان زمـان ، وصلت بلقیس عیان

قطعهٔ دوم تاریخ . لمصنفه :

شاه فلك رتبهٔ انجـم سپاه
سایه چو افکند بدینسان ز ماه
شاه برای خلف خود گرفت
دختر نیك اختر دارای هند
بست چو آئین عروسی تمام
گشت ختن محو تماشای هند
از چمن‌آرائی‌این‌جشن خاص
رشك گلستان‌شده‌صحرای هند

۱ – چندین تاریخ کدخدائی .

کرد به‌یك‌حرف امان سربسر شاه مسیحا نفس احیای هند
از پی تـاریخ عروسی رقـم کرد چنین وارد شیدای هند
گفت به ده سال از این بیشتر طرفه سروشی‌طرب‌افزای هند
باد مبارك به هزاران نشاط یوسف ایران و زلیخای هند

تفصیل جواهرگران‌قیمت، که شاهنشاه ازسرکار شهریار هندوستان همر

تفصیل جواهر و اشیائی که نادر با خود به ایران آورد

به‌ایران برده از این عالم اتفاق افتاده ، که نخست ازهمه سریر بزرگ مسـ
به‌تخت طاووسی که بهم پایگی سریر سلیمانی، سرافتخار می‌افراخت . قیم
جواهر وطلاکه برآن پرچین‌کاری نموده‌اند به‌عبارت اهل‌هندوستان ، یاکم
کرور روپیه یعنی صدهزارهزار وهفتاد وپنج لك روپیهٔشاهجهانی برآن‌خر
گردیده وسوای‌آن، شانزده تخت‌که نسبت به‌آن اورنگ مختصر قامت بود
بعضی، تمام ازطلای خالص وبعضی ، طلائی میناکار وبعضی، به‌جواهر مرص
ازاین‌قبیل به‌معهٔ تخت‌طاووسی‌هفده تخت، بعضی‌ساکن وبعضی‌روان وازجوا
فقط آنچه‌گرانبها بود نگاشته می‌شود.

اول نول‌مالای مروارید، قیمت سیصد هزار روپیه یعنی سه لك روپیـ

دویم موهن مال، قیمت دوصدهزار روپیه یعنی دولك روپیه .

سیّم نین‌چین‌مالا ، قیمت دولك وبیست [و] پنج هزار روپیه .

چهارم سکهه چین مالا ، که قیمت آن یك لك و هشتاد و چهار هز
روپیه بود وعبارت از مالا حلقه[ای]که درگلو اندازند وحمایل نیزمی‌نامن

دیگر یاقوت زرد ، مسمّی به‌گل آفتاب .

الماس ، مسمّی به‌کوه نور. الماس دویم ملقب به‌نورالعیون .

انگشتر یاقوت ، مخاطب به‌خاتم جم‌لعل بدخشان ، مسمّی به‌نوراکبـ

نیلم، ملقب به‌کوه نورکروتی لعل‌وگرز زمرد، که ازاین‌جواهر مرقوم
فردی‌لکها قیمت داشت .

وسوای این، چند عدد گران‌سنگ بیش بها ، قریب پنجاه فیل سوای اشتر واستر واسب که شاهنشاه جواهر بارکرده همراه برد واز وزن مرصّع آلات و نقره وطلاآلات کسی به‌سبب بسیاری اشیاء تشخیص ننمود وقریب هفتصد فیل تمام زر وجواهر برداشت سوای شتر واستر واسب وگاو وآنچه لشکریانش ازعالم غارت بدست آورده بودند تعدادآن ، بغیر از علم حضرت علام الغیوب، دیگری در انحصار شمار نتواند آورد .

فی الحقیقت ، دارالخلافهٔ شاهجهان آباد دهلی طرفه شهری است که با وجود قتل عام نصف شهر و غارت تمام مطلق ، معلوم نشدکه براین شهر ، آیا حادثه واقع شده یا نه مگر تاچندماه ، بعضی مکانات اردو بازار ، که در پیش دکاکین صرّافی ودرعقب آن صرافان ، خانه‌ها ساخته بودند ودرآن روز بدعلت این خیال که خانه‌های ما[1] ، درپیش دروازهٔ قلعه واقع شده بلکه دراین صورت، حفظ احوال ما[2] برسلاطین ، از جملهٔ واجبات است این معنی در دل متیقّن نموده ، بدخاطرجمع در خانه خودشان[3] اقامت داشتند که : بدناگاه اول بار، از راه آنکه دولت هندوستان مغلان شاهنشاهی تمام و کمال درآن مکانات بدیقین دانسته ، شروع قتل عام وغارت اموال نمودند . قضارا چند مکان ، از راه آنکه تمام مالکان ووارثان آن مقامات کشته گردیده بودند ، و احدی که دعوی آنجا داشته باشد باقی نمانده از وقوع این اتفاق چندی همان قسم سوخته ومنهدم گردیده افتاده بودند. تاآنکه دیگر وارثان ، از وطن مالوف خود رسانیده، بدتعمیرآن پرداختند : و الا بعداز رفتن شاهنشاه چندان تفاوتی نشد که مکانات سوخته وخرابی دیده ، بدحالت اصلی بازآمدند بلکه بیشتر از سابق، تعمیرحال صورت پذیرفت وچند روزقبل ازبرآمدن خویش، ازدارالخلافهٔ شاهنشاه ، حکم پختن نانهای توشهٔ راه و زاد سفر فرمود چنانچه تا چند روز

۱ و ۲ ـ متن : مایان ۳ ـ متن : خودها .

معدود هر روزی چندین من آرد خمیر کرده نانها پخته می‌شد . به تحقیق پیوسته که نان پختهٔ صفاهان و تبریز و قزوین و شیراز تادارالخلافهٔ شاهجهان آباد دهلی همراه داشتند بلکه باز پس‌همراه به‌ایران بردند .

گویندکه روزی شهریار چهاردانگ ممالك وسیعهٔ هندوستان که سوا اعظم وخال‌رخسارهٔ هفت‌اقلیم است ودرعالم خوبی، به‌یکتائی، مشهور آفاق در دعوتی‌که اطعمهٔ رنگارنگ درآن موجود بود بانادرشاه هم‌طعام گردید شاهنشاه درحین اکل‌طعام، دست به‌بغل‌برده پارچه‌نانی‌خشك زنگ‌بسته ، بلک سراپا سبز گردیده برآورد ونخست‌لقمه‌ای خود تناول نموده اشارهٔ خوردن‌آ به‌پادشاه‌کیوان خرگاه‌خورشیدکلاه دیارهندوستان‌فرمود وبعدازآن، نکته‌سن این‌ماجراگشت‌که این‌نانی است‌که چندین‌سال قبل ازاین‌در صفاهان پخته‌ش ماراکه حق سبحانه‌تعالی و تقدس، اززمرهٔ بنی‌نوع‌بشر، جهت‌حراست‌ضعیفا مظلوم وغریبان مغموم برگزیده ، سریر آرای فرمانروائی گردانیده از وقو حصول این دولت‌کبری[1] ، لذت‌ما درچندین امور وابسته‌است . نخست،لذ بزرگ اجرای احکام است‌که احدی یارای انحراف آن نداشته باشد ؛ لذ ثانی درقلع‌وقمع‌مخالفان دولت ودین ؛ وثالث،درتسخیر ممالك تازه؛ ورابع درصحت بدن خویش وفرزندان‌رشید خلف،که بعدازارتحال‌پدر، قایم مقام توانندشد . واثرخوردن این‌نان خشك‌چندین‌ساله، ازاین‌عالم‌انتفاع می‌بخش که از یك‌ساله راه بی‌ممانعت غیر به‌این‌مقام رسیده ، کامیاب مدعای ظاهر و باطنی‌گردیده‌ایم . وجمیع سرکشان‌قوی بازو،که قبل ازاین صدای دعو انّ‌ولاغیری‌را بربام‌یکتائی، بلندآهنگ‌ساز غرور می‌گردانیدند؛ بعضی‌ازآ درکوی‌گمنامی زیرخاك فراموشی لگدکوب‌گاو [و] خرند و بعضی که به‌عجز و بیچارگی درداده، قبول اوامرونواهی اینجانب نموده خودرا درس

سخن نادر بامحمدشاه در مصالح مور مملکتی

۱ ـ متن : کبرا

سایرالناس‌منسلك گردانیده‌اند اکتفا بدزندگانی دارند . ماسلاطین رالذتی‌که واجب الوقوع است این امورات مـذکوره است و اگر ما [1] دل بدتن پروری واگذاریم، بلاشك فتندجویان [2] آشوب‌طلب،که مدام ، زمانه از وجود چنین مردم معمور است و روزوشب درانتظار حصول مدعا بسر می‌برند از چهارسو سر از گریبان خمول برآورده به‌یك ناگاه مصدر فسادات عظیمه می‌گردند و شهریاران را بایدکه محل اقامت آنها بغیراز خانهٔ زین وپشت سمند بادرفتار نباشد ولذتشان منحصر درامن ملك وخلل‌خاطراعدا و رفاهیت رعایا وابسته ، ند بدلقمه‌های لذیذ وطعام‌های نفیس‌که بکار برند . الحال ، کـه از چندین سال، قلمرو حکومت وسلطنت آن برادر اختلال‌کلی پذیرفته ، ودر هرگوشه وهرمیدانی قابوطلبی دست تصرف برباد آن ضلع، دراز ساخته و خودسری فرصت‌جو، عرصهٔ انتقام‌را ازمتعرّضان، یکسر مصفّا یافته.کوس رستمی وشیپور مردی را بلندآوازه دارد : همان بهترکه‌کمر همت، به استحکام تمام بسته ، تا مدت سدسال ، اقامت وآسایش خویش را ، درخانهٔ وسیع زین‌وپشت توسن سبکخرام مقررفرمائی و نخست از همه بدترك افواج ، و بدترتیب سپاه‌خویش پردازی. ازاین‌جهت‌که‌حصار ملك وسرشکنی اعدا ، موقوف برطاقت وتوانائی جنود ظفرآمود است و اگر ازغفلت سلطان وقت ، وهن واختلالی ، دراحوال عساکر منصوره راه یابد ، دشمنان‌ازچهارسو یکدل ویکزبان دیدهٔ بالاخوف وهراس خیره‌سری وچیره‌دستی نمایند دراین‌صورت بهتر آن است که بدین‌شعبه دارالخلافه ، که کتابه سر دروازه باغ حیات بخشش این بیت است و [illegible] خوشنویس یکتا رقم مکتوب‌است . بیت این‌است :

اگر فردوس بر روی زمین است همین است‌وهمین است‌وهمین است

فی‌الواقع، این‌معنی ، درحق‌آن مکان صادق‌است نه‌اغراق کلام . تامدت

۱ - متن : مایان ۲ - متن : که‌فتنه جویان

سه‌سال کامل از خاطر ، خیال خوبی این مکانات ، فراموش‌سازند ویکبار از
سرسرحد خویش تا آنسر، به‌پای جرأت قطع‌طریق نموده ، درهرجا نشا
مخالفان یابند بلاتأمل، نام آن‌گروه بی‌شکوه را از صفحهٔ هستی، محوس
وبعد ازطی تمامی اراضی متعلقهٔ خویش، اگر میل آسایش به خاطر بر
چندی در قلعهٔ اکبرآباد و چندی درحصار شاهجهان‌آباد ، وچندی در
وکشمیر، اگررحل اقامت اندازند مانعی نیست . لیکن دراین‌ولا،که ا
تمامی بلادنزدیك و دور ، مختل و پریشان است یکبار ، به عزم مصمم
شکار ، تمامی ممالك متعلقهٔ خویش ، از جملهٔ واجبات است و بدون ح
خویشتن ، بسیارکارهاست‌که از بهرسرانجامش ، حضورآقا ضرور است‌گ
نوکرکثیرالحشم موفورالخزاین حاضر باشند و مثل مشهوری است هریک
بهرکاری ساختند ،کاری‌که برجناب سلطانی [1] موقوف است ، هرگز از
سرانجام نپذیرد . وکاری‌که منحصر برذات وزیرباشد ، از دیگر امیرص
وقوع‌آن ، معدوم‌الاستعداد است . کارسوار هرگز از دست پیاده برنیاید
پیاده از سوار می‌نتواندبرآمد [2] .

و برسلاطین واجب است بلکه فرض‌عین ، که تدارك خلل و تصد
رعایا نمایند [3] که رفاهیّت حال رعایاموجب توفیر خزاین است .وپری
احوال‌گروه مذکور، یکسر دولت وحشم . ازاین جهت‌که بودن‌سپاه مو
برزر است و امنیت ملك بی جرأتی و عجزپیشگی صاحب قدرتان خود
سرکشان صاحب استعداد ، موقوف برقوی سرپنجگی اهل شمشیر که ع
از افواج قاهره و جیش منصوره است . وسپاه هر سلطانی که مرفّه‌الاح
قوی‌بازو باشند مخالفان ملکش ، مدام درکنج خمول ، به‌گمنامی بسر
بغیر از عجز و بیچارگی ، دم برنیارند . و افواج هرشهریاری که از

۱ ـ متن : سلطانیت ۲ ـ متن : می‌تواندبرآمد ۳ ـ متن : نماید .

و احوالپرسی آقای خویش مأیوس باشند مدعیان ملك ازهرطرف سر برآورده ، دست به‌ملك و مال رعایای آن‌ضلع دراز سازند و از پـریشان احوالی سپاه سلطانی باخبرگردیده هرروزی قوی‌قدرت‌تر وصاحب‌استعدادتر می‌گردند .

اگرسلطان ، بدمجردآنکه نخستین‌فسادی‌که درعهدش حادث‌گردد اگر به تدارك‌آن بلاتأمل، توجه‌پادشاهانه مبذول داشت‌وآن‌فتنه‌گران آشوب‌انداز را معدوم الوجـود و مفقود الاثـر گردانید باری دیگر منتظران قـابوطلب فرصتجو، پای‌جرأت دردامان ادب پیچیده قدم ازسرحد اطاعت‌فراتر نگذارند واگر خدانخواسته انتقام‌شوخی وبیباکی، موقوف برزمان‌استقبال‌افتاد ودیگر ازهرگوشه وکنار اهل دعوی بدخودسری رایت‌آشوب را ، فلك رفعت ساخته رعایای مظلوم‌را، پایمال‌انواع حادثات‌می‌گردانند، بدجمیع‌وجوه ودرهمه‌حال، خبرداری ملك و محفوظی احوال رعیت برفرمانروایان باج وخراج طلب‌لازم است چنانچه‌مولانا[1] عرفی علیه‌الرحمةوالغفران می‌فرماید . بیت‌این‌است :

عدل وکرم خسروی‌است ورنه گدائی بود

بهـر دو ویرانـده ضلیل و غـلـم دانش

اگرشبان‌از احوال گلّهٔ خویش غافل‌گردد یقین‌که احوال پریشانی‌منوط گوسفندان ازدستبرد گرگان بجائی‌رسدکه خود را در معرض‌فنا ونزول بلا نمی‌دانسته ، هرروزی درانتظار مرگ‌خویشتن چشم‌براه باشند . بیت‌استناد :

شبان‌چون شدخراب‌ازبادهٔ ناب رمد در معدهٔ گرگان گله‌خواب

آرام‌سلاطین‌باغیرت صاحب‌حمیّت، موقوف بر آرامش‌و[illegible]

بدتحقیق پیوسته که در عهد اعلیحضرت شهاب الدین محمد [illegible] شاهجهان پادشاه‌غازی نوآمدی‌که ازبلاد ماوراءالنهر سرزمین [illegible] خراسان وعراق و روم و شام وعرب‌وعجم ، تشریف بدهندوستان فرمودند

۱ ـ متن : مولانای

آورده . به‌ملاقات آن‌شهریار عادل‌باذل، توجه مبذول می‌داشت .گویندسخنی که آن پادشاه رعیت‌پرور خلایق‌نواز ، برزبان فیض توامان نکته‌پرداز بیان می‌گردانید ، بغیر ازاین نبود که در قلمرو فرمانروائی اینجانب‌دهی یا قریهٔ خراب‌هم بنظر درآمد یانه ؟ اگرنعوذبالله اززبان‌آن مسافرغربت‌آشنا برآمد که‌فلان موضع [1] خراب‌دیده شد به‌همان ساعت‌گرزدار به‌معهٔ سزاولان شدید، جهت‌آوردن حکّام‌آن‌مواضع به‌معهٔقاضی وصدرومحتسب وزمین‌داران ودیگر متعلقهٔ‌آن‌مکانات، طلب‌داشته‌باکمال‌تفحص، به‌تحقیق‌صورت‌حال‌آن‌می‌پرداخت اگر از عالم ویاساکنان‌آن‌موضع، ترك‌اقامت آن مکان نموده ودر قریه‌جات قرب‌وجوار سکونت [2] نموده‌اند، باری‌بخیر می‌گذشت ؛ [3] واگر ازتعدی حکام یا ازراه تاخت‌وتاز وتاراج معاندان، دراین‌صورت روداده، حکام ، درمعرض عتاب و خطابی‌گرفتار می‌گردیدندکه مافوق‌آن متصوّر خیال ازعالم‌محال‌باید تصوّر نمود .

برخلاف این‌عهد وزمان‌که درتمامی ممالك وسیعهٔ هندوستان، ازصدده معمور، شایدپنجی یادهی، آنهم نیم‌آباد ونصفی‌ویران افتاده ومعمور[ه]های گردشهر دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد که امروز ازسی وچندسال، مقر سلطنت و مستقر فرمانروائی واقع‌شده خصوص دراین بیست‌وهفت سال‌کامل،که سلطان روشن‌اختر محمدشاه‌که بغیراز سیروشکار[از] سوادشهر قدم‌فراتر نگذاشته ، ازده قریه‌معموره‌گرد وجوانبان شاید یکی [4] موضعی‌آبادی داشته باشد والا نه تمام‌ویرانند و این ویـرانی به‌دولت ظلم وبیداد حکام بی انصاف خدا ناترس واقع‌شده . به‌تحقیق پیوسته‌که بلدهٔ فریدآبادکه بر چهار فرسنگی دارالخلافهٔ شاهجهان‌آبادآباد است و منزل‌نخستین‌طرف مستقرالخلافهٔ اکبرآباد ازمتعلقهٔ خویش دوصد [و] شصت ده‌آباد مدام محصولی داشت در این چند سال حال

۱ـ متن : موضعی ۲ـ متن : مسکنت ۳ـ متن : گذشت ۴ـ متن : یکان.

نوعی ازستم‌ایجادی وجفاپیشگی، روبه‌ویرانی آورده‌که قریب سی‌ودو ده‌آباد باقی‌مانده دیگر تمام وکمال ویران واز حاصل افتاده ، بدهمان مثل : از ده ویران‌که‌ستاند خراج ؟ هرگاه برمواضع زیردیوار دارالخلافه‌که ازمدت‌سی‌و چندسال کامل‌مسکن شهریاردوران وفرماندهٔ عهدوزمان‌است این‌صورت‌واقع شده‌باشد احوال‌بلاد دوردست را ازهمین مقدّمه‌تصوّر بایدفرمود .

طرفه‌عصری و عجایب‌دوری ، که‌عقل‌عقلا در تشخیص صورت حال این دوران ، آئینه‌وار عارض‌شاهد حیرانی‌است ازچندیـن سال این ابجدخوان دبستان عقل‌وهوش حیرت‌پرست مرآت جمال شاهد این‌خیال بود کـه دراین سلطنت‌کبری [1] ، مدبّران دولت‌وارکان سلطنت‌آیا ازعقل مصلحت اندیش و خردخرده‌شناس [2] ، بهرهٔ‌کمتر دارند؟ واین‌معنی بهیچ‌وجه رونمای‌آئینهٔ ضمیر نمی‌گردیدکه هرگاه درچهارتن یاك‌تن بدشرط اسلام می‌یابدکه بدمرتبهٔ‌والای ولایت‌عامه،کامیاب افتخارباشد واگردرچهارکس این‌دولت دایر نباشد درچهار کس حرفی‌وگمانی نیست‌که ازاین چهارتن یکی بدمرتبه قبول‌درگاه سبحانی البته بلك‌الف البته سرفرازی دارد و ازجملهٔ چهار، خواه‌مسلم وخواه کافر . یاك‌تن بددولت عقل و تمیز، تفوق برآن سدتن بایدکه داشته باشد .

درآن مقام‌که هزاران اهل‌امارت وثروت‌که چندین شخص‌صاحب‌کمال و ذوفنون‌عصر، درمصاحبت آنها روزوشب بسر می‌برده باشند حکم‌کنند احتمال این‌اتفاق بدیقین‌پیوندد ، بازدل درجواب این‌عبارت ، نکته‌سنج بیان این‌معنی می‌گردیدکه اگر درآن مردم ازاین دولت سرمدی، بهره می‌بود البته همین که دال براثبات هوش‌وفرهنگ باشد، چرا جلوه‌فرمای عرصهٔ ظهور نمی‌گردید . قضارا بعداز انقضای‌چندین‌سال، که دراین‌خیال حیرت‌تمثال ، واقع شده‌بودم دیوان میرزاصایب‌تبریزی علیه‌الرحمه، که نودوپنجهزار بیت در آن مندرج

۱ ـ متن : کبرا ۲ ـ متن : خوردمشناس .

بود بدعنوان فال این‌خیال‌گشود . ازتسلی‌بخشی عالم‌غیب ، برسر صفحهٔ همین بیت‌که مطلع غزل است‌برآمد . صائب :

شد چو عالمگیر غفلت جاهل و دانایکی است
خانه چون تاریك شد بینا و نابینا یکی است

به‌مجرد مطالعهٔ این‌مطلع ، آفتاب آسمان معانی روشن، تردّدی که از سالها درخاطراین اضعف‌العباد، بیقراری بخش دل مدعا طلب بود تسلی پذیر گردید .

مراجعت نادر به ایران

بازقلم حقیقت، رقم به نگارش مابقی احوال فیروزی‌مآل شاهنشاه ظفر دستگاه، رو می‌آورد که بعداز تحصیل زرسرشماری و آنچه درتمامی سرکار اعلیحضرت‌سلطان‌روشن‌اخترمحمدشاه، از غرایب‌اموال ونفایس اجناس‌موجود بود ودرحقیقت، از مدّت ششصدوچند سال که فرمانروائی چهار دانگ سواد اعظم‌دیولاخ ممالك وسیعهٔ‌هندوستان ، ازکفرْ بداسلام منتقل‌گردیده، یعنی‌بعد ازقتل رای‌بیتهورا، سریراین‌ملك بقدوم میمنت‌لزوم سلطان معزالدین سام، که بعداز فتح هندوستان، مخاطب بخطاب شهاب‌الدین غوری‌گردید تاامروز سعادت سلطنت بدخاندان کفّار واقع نشد وآنچه درخزاین راجه های نافذ فرمان، ازعالم خوبی ونفاست مجتمع بودپس‌از اسیری ومقتولی راجه‌بیتهورا، بدسرکارسلطان معزالدین‌سام، منتقل شدوآن سلطان‌والاشأن، بسیاری از آن بدسلطان قطب‌الدین ایبك‌که‌به نیابت خویش، والی ولایت هندوستان ساخته خود [بخشیده] بدغزنین‌که مقرسلطنت بود معاودت فرمود . ازآن‌زمان‌تااین عهد دست‌بدست از سرکارسلطانی ، به‌کارخانجات سلطان‌دیگر ودیعت‌می‌بود در این‌ولا، بدتاریخ [های] مختلفه در ماه[های] ذی‌حجه و محرم، به‌تصرف متصدیان شاهنشاهی درآمد . چنانچه بدتاریخ ششم شهرصفر، از قلعهٔ مبارك دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد ، نهضت فرموده منزل‌نخست درباغ شاله‌مار، که بر

یك فرسخی حصار مذکور ، طراوت افزای ریاض خاطر تماشائیان عالم هستی است به خرمی[1] ودوستکامی نمود وقریب هفتصدوچند فیل که ازسرکار سلطانی و امیران خرد[2] وبزرگ بدست آورده بود تمامرا از زر نقد و جواهر واشیای نفیسه که منتخب هفت اقلیم وسرمایهٔ تحایف چهاردانگ هندوستان خلد بنیان، که امروز ازنیرنگی این چرخ، جهنم کدهٔ غولان است بادیگر اجناس بحری و کانی که در خزاین قیصر وخاقان از آن کمتر نشان توان یافت پر کرده، باهزاران اشترممت بارکش و استران قوی تن بادرفتار که بر پشت هر استری دو صندوق نوساخته بارکرده بودندوقریب دوازده هزار اسب که ازسرکار سلطان هندوستان و امیران وسپاهیان که در روزجنگ خان دوران امیرالامرا، بادست لشکریان شاهنشاه افتاده وتعدادگوان بیش قیمت تنورکه فی الحقیقت بر زمین بر شاخ گاوگذشته‌اند و امروز آنچه بدیده تحقیق مشاهده شد هم بر دعوی که [illegible] ازکشت وکار و زراعت غله موقوف بر ترددآنو است [illegible] آن [illegible] بعضی رابرگردن چنانچه برگردون وبعضی را برپشت می‌کشد آنقدر لشکریان شاهنشاه به همعنانی خویش از دارالخلافه شاهجهان آباد [illegible] بدمعهٔ بارگران، دشت نوردوکوه‌پیما گردانیده بودند که از بسیاری تعداد [illegible] ازانحصار تشخیص بیرون بود وهرفردی ازافراد [illegible] پیاده ، بعدازبرآمدن دارالخلافه ، [illegible] برآمده لب می‌گشود .

فی الواقع ، آنچه رفقای شاهنشاه را [illegible] دولتی عظمی، متصورخیال نبود .آن [illegible] وسوای آن در سه چهار منزل نخستین ، [illegible] رفتند و آن متاع گران بهای [illegible] | ه | [illegible]

۱ ــ متن : بخورمی ۲ ــ متن : خورد .

برهنه‌های آن‌ضلع گردید ومالکان آن ، درالخلافه ، به‌گدائی‌جهت نان‌شب محتاجند . سبحان‌الله قدرت کاملهٔ حضرت قادرمطلق وخالق برحق‌را تماشا باید نمود کـه دیروز بسیاری از ساکنان دارالخلافـه ، صاحب ساز و سرانجـام می‌بودند کـه خیال تهیدستی بعد از انقضای صد سال آینده هم به‌خاطر آنها خطور نمی‌نمود ، وامروزهم از پوشش ، چون درخت خزان دیدهٔ بی‌برگ و هم جهت حصول روزی ، بی‌برتر ازنخل خشك ،گرفتار انواع تعب وتصدیع ، دو روزه زندگی را بسر می‌برند . لیکن قوم‌کثیری به‌دولت فارسی‌گوئی ، در این دو مـاه دوران شاهنشاهی ، قوت عمرهـا به دست آوردند و خانه هـای بسیاری از ساکنان دارالخلافه را به‌تاراج داده ، خود را آباد و مرفّه الحال گردانیدند .

بازگشت نادر به ایران

به‌چشم جهانبین ، مشاهده افتاده‌که کلاهپوشان نادرشاهی ، به‌حدی در شهر دارالخلافه مجتمع گردیده بودندکه هیچ‌کوچه ومحله[ای] نبودکه پانصد وهزار و دوهزار ازآنها ساکن نباشند لیکن روزی که دو ساعت از اول روز گذشته ، شاهنشاه ، به‌عزم مراجعت ممالك ایران ، سوارگردید . احدی در هیچ مکانی‌ازمکانات شهر، پیدا نبود شاهنشاه ، یك‌روز قبل‌از برآمدن‌خویش، قریب پنجاه‌کس‌ازامیران محمدشاهی را ، به‌حضور خویش طلب‌داشته؛ مخلّع به‌خلعت ممالك خویش‌گردانید. ودر این‌میان چندین‌هنود،که به‌صیغهٔ وکالت ناظمان ممالك ، درحضور موفورالسرور ، در کمال اعتبار اقامت دارند ودر پیشگاه نگاه شاهنشاه ، خدمتهای دلپسند از آن‌ها به‌وضوح پیوسته بود؛ نیز مخلّع به کلاه سقرلاط و جامه سقرلاط و فوطه یزدی و مندیل ابزرباجانی ، افتخاراندوز گردیدند.

گویند که به تاریخ ششم شهر صفر که شاهنشاه از دارالخلافه عزم بلاد قلمرو خویش‌نمود ؛ نخست حکم شدکه احدی ازرفقای این‌جانب، تادمیدن

خط شعاعی درشهر ، اگر پابرجا خواهند بود یقین‌که سر درمعرض‌فنا وزوال همدست نقش‌قدم به‌یقین دانند. به‌چشم غور وتحقیق ، دیده‌شدکه یك ساعت کامل بیشتر ازسوار شدن شاهنشاه ، یك مغل کلاهپوش در تمام قلعه‌که درهر قدم ، جمعی اقامت داشتند و در هرگوشه[ای] مجمعی بود سوای یك اسب مشکین سواری خاصهٔ شاهنشاه و یك جلودار دیگر، معدوم‌الوجود و مفقود-الاظهار گردیدند ؛ و در آن روز که شاهنشاه ازقلعه بدشالیمار منزل فرمود : طرفه‌استقلالی وعجایب جرأتی بدعرصهٔ اظهار رونمای مرآت دیدهٔ تماشائیان گردانید.

تفصیل این مجمل آنکه از اول طلوع صبح صادق ، احدی از متعلقان شاهنشاه، بغیراز یك‌اسب ویك جلودار دیگر معدوم‌الوجود درتمامی قلعه بود وخود تنها دریك مقامی بر قالیچه نشسته حکم فرمود که امیران هند جهت رخصت، فیض‌اندوز ملازمت گردند.

بدتحقیق پیوستدکه قریب هشتاد ونودکس اززمرهٔ امیران‌خرد[1] وبزرگ، درپیشگاه نگاه انجم‌جاه ، صف بسته ایستادند . لیکن شاهنشاه ، نظام‌الملك آصف‌جاه را پیش طلب‌داشته : چند حرفی‌که متضمن مصلحت آن‌وقت بود بر زبان‌آورد وبعد ازآن سوارگردیده درکمال تأنّی وآهستگی، فرس‌تاز میدان مراجعت می‌گشت و تمامی امیران و این جمع‌کثیر یراق قتال برتمن بسته ، برگرد توسن خوشخرام او ، راه می‌رفتند ومطلق شاهنشاه را ، از کثرت این گروه مسلح‌که همه‌باخود یراق نبردداشتند چنان فسادی بدخیال نرسید وخود باتن‌تنها، ازدرون قلعه‌تادروازه، همه را باخود آورده، حسب‌الحکم داده، ازآنجا مشکین‌برق‌خرام‌را، کارفرمای جلدی‌وتندی‌گردیده ، بدیوه خویش‌که دربیرون درایستاده بودندرسانیده، رو بدراه نهی اوردکه احدی از

۱ ـ متن : خورد .

ساکنان شهر تشخیص سردار ننمودکه دراین جمع پادشاه کیست مگردوسه دسته سپاه که جبت همعنانی سواری شاهنشاه جم‌جاه، بیرون قلعه‌پیش دروازه چشم بدرا ایستاده بودندوعبارت ازدستدهزار سواررا گویند. چنانچه هشتاد دسته همراه شاهنشاه بود وهشتادکس ملقّب بمنك باشی بودند ومقرّراست که هر منك باشی باخود باید که هزارسوارداشته باشد وفی الحقیقت درسرکارشاهنشاه هرمنك باشی، هزارسوار موجودی باخودداشت که نام‌ونشان آنها دردفتر مرقوم بود ومواجب مقرری ازسرکار می‌یافتند وسوای این، هشتادهزار سواردیگر، ازفریق افغان وازبك وساکنان کرد وجوانب کابل وپیشاور وقندهار وغزنین که حشرانبوهی، بدتمنای اموال‌غارت، خودرا درلشکر ظفراثرشاهنشاه، داخل‌ساخته به‌مدعای دلخواه کامیاب گشتند .

اگرچه شاهنشاه در عرض راه برکنار دریاهای بلاد پنجاب، چندجا بدتفحص اموال‌وجواهر، همت برگماشته ازبسیاری زرنقد وجواهر ومتاع نفیسه گرفته‌واصل‌سرکار خویش گردانید؛ لیکن قوم کرد یزندی که چهارم حصهٔ لشکر وجودکثافت آمود آنها بود، بسیاری از جواهرگرانبها وخشتهای طلاونقره که بدخاطرجمع در دارالخلافه‌گداخته وساخته‌بودند، دردریای زخار ازراه‌حسد وبخل‌افکندند؛ که نه‌بدست شاهنشاه ونه‌باز به‌دست آنها آمد . خداداند که نصیب کدام قوم‌وگروه‌گردیده باشد .

طرفه‌مردمی به‌نظر درآمدندکه نه‌اطلاق‌کفر، برآن‌مردم توان‌کردو نه بوئی ازاسلام، به‌مشام تشخیص می‌رسید . افعالشان، هزاربار ازکفارشدیدالاعتقاد کثیف‌الاوضاع[1] ، بدتروگنده‌تر واعتقادشان نه به‌خدا ونه‌رسول ودیگر بزرگان درست. بسیاری‌ازآنها گروهی بودندکه نام‌حضرت‌رسالت‌پناه، صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم رانمی‌دانستند . تابه‌ائمه‌دین چه‌رسد فقط همین کشتن‌وکشته‌شدن رامی‌دانستند

۱ ــ متن : کسیف‌الاوضاع .

واز نمازوروزه آگاهی نداشتندوواجب وفرض‌رامطلق نشنیده وهرگزسنی‌وشیعه رانفهمیده ودربی‌ترحمی وسنگدلی تفوق بـر ظالمان فرنگستان داشتند و در غارت‌وتاراج، علم‌آموز ترکان می‌گردیدند .

طرفه‌گروهی وعجایب‌قومی که کهنسالاران تجربه‌کار جهاندیدهٔ سیّاح می‌گفتندکه به‌این قساوت‌قلب وبه‌این رسم‌وآئین‌هرگز در هیچ‌اقلیمی ندیده شد ونه‌شنیده شده‌گویا این‌گروه انبودرا،خالق بی‌مانندبه‌تازگی ایجادفرموده! طریقی‌ومسلکی جداگانه، ازساکنان‌تمامی روی‌زمین که بدهفت اقلیم اشتهار دارد عطافرموده بصورت آدم‌شکل وبه‌افعال ازدیو ودد، سبقت رباگردیده. لمصنفه :

گرچه این دیو و ددانند به شکل آدم

لیك از دیو و ددان گوی تفوق بـرده

وشاهنشاه بدسبب‌گرانباری باوجود عالم عالم باربردارکه در سرکارش ، مجتمع‌گردیده بود ، هنوز بدعلت‌کثرت اسباب، یك‌منزل راه متعارف در دو روزمی‌پیمود وهنگام‌آمدن دوروزه وسه روزه راه، دریك‌روز قطع می نمود . بدهمین دستور، وقتی‌که سایهٔ نزول، برساحت سپرندکه مشهور به‌سرهنداست افکند: حاکم‌آنجا دطابق‌حکم غلهٔ تمامی مواضع‌آن‌ضلع درشهر جمع نموده ذخیره ساخته بود بدمعهٔ باربردار همراه موکب معلی روانه گردانید . ودیگر خدام عرض راه بدهرکه‌حکم این‌معنی رسیده بود خودرا که بدمعهٔ [illegible] موجود داشت‌که بلاتامل در رکاب دولت مآب راه‌پیما گردانید [illegible] زکریاخان چندمنزل پیشتر بداستقبال شتافته ، از راهی دلالت [illegible] دارالسلطنت لاهور چهارمنزل از آن‌مکان دوری داشت وهنگام [illegible] ساکنان لاهور را خبری ازجنود نامعدود شاهنشاه، بغیر از آنکه ازفلان کنار فلان‌راه عبورواقع‌شد دیگرخبری بدگوش نرسید واز جمیع آفات همه‌در هنگام

نزول‌وهم دروقت خروج،محفوظ ومصون‌ماندند وآسیبی ازآن‌لشکرقیامت‌اثر، به آن‌شهر راه‌نیافت .

آفرین برتدبیر موافق تقدیر خان‌بهادر زکریاخان‌که هم خودرا سلامت وهم تمامی متعلّقهٔ حکومت خودرا ایمن وسالم از این‌حادثه‌که بعداز سیصد و هفتاد وچندسال حادث‌گردیده بود ، نگاهداشت وتاکنار دریای نیلاب اتك ، که سرحد حکومت اوست ، به‌همرکابی شاهنشاه ، قطع وادی مابین نموده ، تمامی ساکنان عرض‌راه را محفوظ داشت وقریب پانزده هزار سوارموجودی ، درآن سفر باخود داشت وازکنار دریای اتك ، مخلّع به‌خلعت خاص‌گردیده ، رخصت مراجعت یافت وشاهنشاه ، بعد از عبور دریا ، نخست به‌گوشمال‌گروه یوسف زئی،که علم اشتهار آن قوم به نه‌لك نیزه ، در بلاد وسیعهٔ هندوستان فلك رفعت بود ، پرداخت ودر کمتر زمانی ومختصر مدتی، آن‌گروه انبوه را که ازمور وملخ افزون بودند ، به‌حدی زبون ونابودگردانیدکه اثری وآثاری از آنها درآن کوهستان بی‌پا وسر باقی نماند و مکانات اقامت پانصد ساله را وداع‌گفته، به‌کوه ودشت دور دست رفته ، ازبیم چشم برقفا داشتند وشاهنشاه ازآن‌کوهستان متعذّرالعبور معدوم‌الطریق،که در کمال دشواری راه آنرا طی توان نمود برآمده ، به پیشاور تشریف ارزانی فرمود. و در آنجا ناصرخان ولدناصرخان‌که ازمدت سی وچند سال پدر وپسر به‌حکومت دارالملك کابل ومتعلقهٔ‌آن[1] مسندنشین‌خودکامی بود[ند] .

ودراین‌ولا، باافواج شاهنشاه، مختصرحربی‌نموده، زخمی‌اسیرآن جنود گردید . لیکن‌شاهنشاه جوهرپسند هنرمندنواز، باکمال‌اکرام اورا به‌دستور سابق، به‌حکومت همان‌ضلع مقررداشته ، در زمـرهٔ ملازمـان خویش منتظم گردانید. چنانچه امروزکه مدت‌هفت سال‌ازآن ماجراگذشته، دربلدهٔپیشاور،

۱ ـ متن : او

ناصرخان مسند آرای حکومت است و درکابـل طهماسب خان جلایـر، که امیرالامرای لشکرشاهنشاه نصرت‌دستگاه‌است ، بافوج عمده‌نشسته ، هرطرف که‌گردنکشی،سرخودسری ازگریبان‌بیباکی‌برآورده، می‌خواهدکه دست‌وپائی بجنباند؛ به‌مجرد اطلاع خان‌جلایر به‌سرشکنی او ازکابل خودرا به سروقت اومی‌رساند و به‌نوعی‌آن سرکش‌را بی‌دست‌وپا می‌سازدکه دیگر سرتابان‌قوی دست‌را پابرجابودن ، مافوق‌دسترس می‌گردد و اکثراوقات در گردش ، جهت تنسیق وتنظیم بلاد می‌باشد و شاهنشاه بعد از انهدام، بنای خودسری و خود کامی قوم‌یوسف‌زئی که‌بدتاریکی‌علم‌اند، سایهٔرایت‌نزول، بربلدهٔ پیشاورافکنده، چندروزی توقف‌فرموده علم‌عزیمت‌کابل را،آسمان رفعت گردانید وبه‌دستور پیشاور،چندی درآن شهرفردوس مانند، سرادقات اجلال برافراخته،بعدازنظم ونسق‌آن‌حدود، قریب‌بیست‌وپنجهزار جوان‌که ازبیست‌بالاتر بودند وازسی‌سال کمتر، چدشهری‌وچدروستائی، به‌همراهی‌خویش، ازآن سرزمین برداشت وهر یکی را موافق شخصیت اومواجب مقررفرمود وبعدازآن ازکابل به نادرآباد قندهار که آبادکردهٔ اوست، توجه‌مبذول داشته چندی درآن بلدهٔ نواحدات بسربرده وبدتازگی، به‌تعمیر عمارت‌نو، عزیمت شاهانه را کارفرما گردانیده و قریب چهارصدکس ازفریق معمار وبنا ودیگر عمله و فعله عمارت راکه از دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد همراه برده‌بود، درآن مکان، به‌کاری مشغول‌داشت وسوای این‌فریق، ازهرفرقه‌کاسبی‌که درکسب خود به‌یکتائی نام‌آور بودوصنعت دستش، دستمایهٔ‌اشتهار اوگشته، درهمان چندروز مختصر معدود، به‌تحقیق احوال هرگروه پرداخته، نادره‌یاران راکه فی‌الحقیقت درفن خویش دستگاهٔ تفوّق داشتند ، به‌همعنانی خویش بایران زمین برده بکسب و کار خویش مشغول‌گردانید .

گویندکه شاهنشاه دوجا، شهربه نام‌نامی‌خویش آبادساخته : یکی‌برشش

منزلی از مشهدمقدس معلی بدجانب قندهار که درمرتبهٔ نخستین ، بدبنای آن توجه مبذول داشته و دویّم بعدازمفتوحی حصارقندهار، حکم والا، شرف نفاذ یافت که درودیوار حصارمذکور رابازمین برابرسازند. بدمجرداظهار ماموران امرعالی بدانهدام بنای قلعه پرداخته، آن حصارگاین را باخاك برابرساختند ومانند کف دست، هموارگردانیدند و بعداز خراب نمودن قلعه، بریك فرسخی آن سرزمین لایق عمارت پیداکرده بدتعمیر قلعهٔ نواحداث وراسته بازار ، کارفرمای توجه گردید . چنانچه درکمتر ایّامی آن شهر تازه، صورت آبادی پذیرفت وحصار پادشاهی وخانه‌های امیران [1] ومساکن [2] دیگر خلایق، دراندك زمانی رو به تیاری آورد .

گویندکه نادرآباد دویم کد شش منزل ازمشهد مقدس معلی به‌این‌جانب، واقع شده نسبت به نادرآباد قندهار پررونق تر وآبادتر واقع شده . گویند که جزیره[ای] ازسرزمین آن شهر، به‌حدی نفاست داردکه درتمام ممالك ایران درهیچ شهری بدآن خوبی جزیره نشان نمیدهند و نادرشاه بعد از معاودت از هندوستان، دراین نادرآباد مشهد رحل اقامت افکنده طرح جشن پادشاهانه در آن مکان ریخته پسر بزرگ خویش راکدمسمّی بدمیرزارضاقلی است به‌سلطنت عراق وفارس ودیگر بلادسرفرازگردانیده، رخصت نهضت آن صوب ارزانی فرمود وخود بعداز فراغ جشن ملوکانه، لوای فلك فرسای عزیمت بخارارا ، در اهتزاز آورد و ابوالفیض خان والی آن بلاد بداستقبال پرداخته آنچه درخور دقت بود، بدضیافت توجه برگماشته ، شکسته حالی وعدم اختیار ملك را برطبق عرض گذاشته ازنظرانور شاهنشاه گذرانید و شاهنشاه بعد ازفراغ کار مرجوعهٔ آن بلاد، رایت تسخیر بلاد خوارزم [3] که پایتختش بلدهٔ اورگنج است آسمان شکوه گردانیده، کوس رعدخروش را بلندآوازه ساخته، بعداز قطع منازل سایهٔ نزول بر

۱ـ متن : اسیران ۲ ـ متن : مسکن ۳ ـ خارزم.

سرحدآن سرزمین افکند .

گویندکه بداورگنج[1] نارسیده دومنزل راه‌باقی بودکه فرمانده خوارزم[2] باافواج‌خویش‌آمده، سدراه‌گردید و یك‌روز ویك‌شب ازطرفین‌جنگ‌قایم‌بود. آخرکاروقتی‌کدافواج‌خوارزم[3]،قدم‌پیش‌گذاشته کارفرمای‌درازدستی‌گردیدند؛ شاهنشاه‌ظفر دستگاه ، ازشوخی و خیره‌سری خوارزمیان[4] وحشت‌قرین غضب گشته، سوارسمندفیروزی‌خرام ،گردیده حکم‌فرمودکه برقاندازان و جزایر اندازان از چارسو براعدا تیرباران نمایند .

زمانی‌که ازچهارطرف گلولهٔ بندوق وجزایر، مانندتگرگ فصل بهار، برآن‌گروه اشرار طغیانی ، بارش‌نمود : مضطرب الاحوال و سراسیمه گردیده پای استقامت از معرکه برتافته، روبه جانب حصاری که در آن نزدیکی به استحکام اشتهار داشت‌آوردند. وازقفا شاهنشاه [illegible] به [illegible] رسیده به‌محاصره توجه‌مبذول داشت‌لیکن هنگام‌شب جاسوسی خبرآوردکه قبلاً تمامی امیران خوارزم ، بدمعهٔ متعلقان دیگر رئیسان، که تیغ [illegible] مرگ‌شان [illegible] ، ده فرسخ راه ، از این مکان به‌فلان سمت [illegible] مستحکم ، در آنجا مجتمع گردیده‌اند لیکن مستحفظان و حرس [illegible] ، در آن قلعه چندان نیستند که جرأت نگه‌داشتن آن را داشته باشند .

ازاستماع این اخبار مسرت‌آثار، [illegible] فوج را به‌محاصرهٔ حصار واگذاشته، [illegible] فرس‌تازآن سوادی گردید وقبل ازدمیدن [illegible] نزول افتاده تمامی ساکنان حصار را [illegible] گردانید وخود در همان مقام به‌جهت فرجام [illegible]

---

۱ ـ متن : ارکنج   ۲ ـ ۳ متن : خارزم   ۴ ـ متن : [illegible]
۵ ـمتن: اناس .

لشکر که به محاصرهٔ حصار متوجه بود طلبداشت . از آن مکان خیمهٔ سکونت[1] برکنده رایت عزیمت تسخیر بلدهٔ اورگنج[2] رامرتفع گردانید و در سواد آن شهر سرادقات ابّهت و اجلال را فلك ارتفاع نموده ، حکم محاصره به نفاذ پیوست .

از اخبار گرفتاری قبایل تمام لشکر مخالف چه خاص وچه عام بیقراری آهنگ ساز خاطر گردیده نغمهٔ مخالف نوای والی آن بلاد را بلند ساخته همه جهت خلاصی متعلّقان خویش ، ایلبارس خان[3] راکه ازچند سال از میان قوم قلماق نخست به عنوان سفارت به اورگنج[4] نزول نموده بامردم آن شهر اختلاط واتحاد بهمرسانیده وبار دویم درهنگام فتور ملك که، حاکمی مستقل وفرمانده ای صاحب قدرت درمیان نبود و سپاه و رعایا ، به حال خود درمانده ، از منطقهٔ قلماق خود را به اورگنج[5] رسانیده ، موجب صواب اندیشی ارکان سلطنت این بلاد پرشروشور ، به سریرآرائی آن ملك، تاج حکومت برسر گذاشت وتاروزی که شاهنشاه قدم تسخیر درآن سرزمین نهاد ایلبارس خان[6] فرمانروائی بااستقلال بود وبدین زمان، که مستورات تمامی بزرگان ملك ، در قبضهٔ اختیار شاهنشاه جم جاه درآمد هرکه بود از صغیر وکبیر و وضیع و شریف ، با جهان جهان یکروئی مکلّف تکلیف ملازمت شاهنشاه گردید . لاچار ایلبارس خان[7] تن به قضادرداده به ملازمت آن شهریار مؤیّد منصور قدم فرسای کوی بیچارگی گردید.

گویند روز اول شاهنشاه فیروزی دستگاه، آن مجبور بی اختیار را به خلعت ملوکانه مخلّع ساخته، رخصت معاودت به صوب خانهٔ خودداد . لیکن بعداز ۰وسه روزآن اجل گرفته را، که گریبان حیاتش درپنجهٔ ممات گرفتار بود به حضور موفورالسرور طلبداشته بعد ازگفتگوی مخالفانه ، مطابق اشارت والادوجوان افشار، ازقفاشال تابداده را به گردنش افکندند و بفشارگلو جان

۱ـ متن : مسکنت ۲ و۴ و۵ ـ متن : ارگنج ۳ و۶ و۷ ـ متن : یلبرسخان .

ازقالب نازنینش برآوردند .

وبعد ازفنای وجود والی آن ولایت، طاهرخان‌نام، تجاری ازاولاد یـا احفادچنگیزخان[1] که قبل‌ازاین، مدتی درمشهد مقدس‌معلی، به‌عنوان‌تجارت رفته بود ودرآن‌ایام ، شاهنشاه چندان سازوبرگ‌نامداری نداشت . بلکه بیش از یك‌اسب‌سواری ، دیگرقدرت باربردارهم‌معدوم‌الوجودبود،سررشتهٔ آشنائی مستحکم‌گردیده تا بداتحادواخلاص رسید وطاهرخان ازچندین پشت،اززمرهٔ ساکنان اورگنج[2] گردیده ، جهت‌تجارت ، به‌هر طرفی راه‌پیما می‌گشت .

و دراین‌ولا موجب امر والای شاهنشاه [اورا] پیداکرده ازنظر انـور گذراندند . شاهنشاه بعداز دریافت ملاقات او را بدموجب رضامندی امیران و رئیسان ملك ، بر سریر حکومت ، بجای ایلبارس خان[3] نشانیده وجمیع اسیران آن ضلع را اطلاق‌فرموده ، بدروز مشخص موعود رایت اقامت ازآن سرزمین بـر کنده علم آفتاب پرچم را به صوب ممالك خویش که عبارت از خراسان و عراق است دراهتزاز آورد وبازچندی درخراسان وچندی درعراق و فارس توقف جایزداشته ، بعدازکارسازی‌آن بلاد تیغ‌انتقام از نیام تأمل بر آورده، نخست بجانب ابزرباجان، قطع‌کوه ودشت‌فرمود وپس‌از تنسیق‌وتنظیم آن‌بلاد مردخیز، توسن تسخیر سرزمین داغستان را .

۱ ـ متن : چنگیز خانی ۲ ـ متن : ارگنج ۳ ـ متن ایلبارس

حواشی و تعلیقات

و

فهرست‌ها

ابتدای حال نادر ص۴

در مورد اصل و نسب نادرشاه و چگونگی به قدرت رسیدن او ، سخن بسیار گفته‌اند وعجیب این است که حتی درمیان مورخان معاصرو یا نزدیك به وی هم ، سخن یکسان نرفته است . میرزا مهدی خان منشی که نویسندهٔ تاریخ نادری است و گفته‌های وی را می‌توان با اطمینان بیشتری پذیرفت می‌نویسد : « آن حضرت از ایل قرقلوواویماقی از نوع افشار وافشار ازجنس ترکمان می‌باشند و مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود[1]

---

۱ ــ روانشاد کسروی می‌نویسد : «ایل افشار که از زمان سلجوقیان به ایران آمده‌اند در آغازهای قرن ششم هجری ما آنانرا در خوزستان می‌بینیم. شعله نامی از ایشان در زمان سلجوقیان بیست سال بیشتر در خوزستان فرمانروائی داشته نامش در تاریخها باز مانده . چنانکه گفته‌ایم در زمان صفویان نیز ایشان در خوزستان و کوه گیلویه فراوان بودند و چون بنیاد پادشاهی صفویان‌را ایلهای ترك که یکی از آنها افشار بود گزارده بودند این ایلها نیز همه گاهی آن پادشاهی بودند که هر ایلی در سرزمینی که نشیمن داشت رشتهٔ اختیار آنجا را نیز از هر باره در دست داشت . افشاریان هم اختیاردار کوه گیلویه درخوزستان بودند.» تاریخ پانصد ساله خمسه ، صفحه‌های ۶۸و ۶۹ ـ لکهارت نیز در زمینهٔ تمیز ترکها ومغولان می‌نویسد : «... قبیلهٔ نادر یعنی قبیلهٔ افشار نیز تا اندازه‌ای بین مورخان تردید ایجاد کرده است از اینکه ایل افشار اصلا ترك است قوی‌تر به‌نظر می‌رسد. رشیدالدین فضل‌الله همه جا افشارها را (قبایل ترك که دردشتها پراکنده‌اند) نام برده و می‌گوید : اوشار، موسی قبیله در جناح چپ اردش جدش اغوز که از سران معروف ترك بشمار می‌رود حرکت ابوالقاضی برآنست که کلمه اوشار، که افشار از آن مشتق شده است یعنی (کسی که کاری‌را بسرعت انجام می‌دهد) نادرشاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی، صفحهٔ ۲۸.

در ایامی که‌مغولیه به ترکستان استیلا یافتند از ترکستان کوچ کرده در آذربایجان توطن اختیار و بعد از ظهور خاقان‌گیتی‌ستان شاه اسماعیل صفوی انارالله برهانه به تقریبات کوچ کرده در سرچشمه میاب کوپکان من‌محال ابیورد خراسان که در سمت شمالی مشهد مقدس طوس که در بیست فرسخی‌واقع‌ودرقرب‌جوارمرو شاهجهان‌است‌توطن اختیار ودر تابستان در آنجا ییلامیشی و در زمستان در دستجرد و دره‌جز قشلامیشی می کردند[1]. تولد آن حضرت در یوم شنبهٔ بیست و هشتم سال هزار و صد وده هجری مطابق لوی‌ئیل در قلعهٔ دستجرد دره‌جز در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در آنجا احداث و به مولود خانه شهرت یافته ، اتفاق افتاده و به اسم جد خود ندرقلی بیگ، موسوم‌گردید، درپانزده‌سالگی قدم بر معارج رشدگذاشت. چون در میان تاجیك و ترك و خرد و بزرگ مظهرکارهای سترگ‌گشته در مبادی‌حال آثاردولت و فر واقبال از ناصیهٔ احوالش ظاهر و امور عظیمه از دست مؤیدش صادر می‌شد و در عالم خود نادر آفاق بود بین انام به نادرقلی بیگ مشهورشد[2].»

لکهارت در ضمن بیان حال نادرشاه می‌نویسد : «میرزا مهدی خان تاریخ تولد نادر را بیست و هشتم سال ۱۱۰۰ هجری (۲۲ نوامبر ۱۶۸۸) ذکرکرده است و حال آنکه عبدالکریم کشمیری صاحب(بیان واقع) سال تولد نادر را به زعم بعضی ۱۰۹۹ و به روایت برخی دیگر ۱۱۰۲ هجری می‌داند، تاریخی که میرزا مهدی ذکر می کند بدون شبهه از سایر تواریخ درست‌تر به‌نظر می‌رسد لکن بیان وی مبنی بر اینکه نادر در قصبهٔ دستگرد به‌دنیا آمده‌است‌اظهاری نادرست می نماید. در هر صورت به‌احتمال نزدیك به یقین نادر در چادری‌پا به عرصهٔ وجودگذاشت وخود او پس از آنکه به‌جاه و منزلت رسید به افتخار ولادت خود (مولود خانه‌ای) بر پاکردکه در خارج از قصبهٔ دستگرد قرار داشت .»[3]

---

۱ ــ لکهارت می‌گوید : «گمان می‌رودکه در قرن سیزدهم افشارها بر اثر پیشرفت مغول‌ها به‌طرف باختر روی‌آورده و نخست درآذربایجان اقامت‌گزیده وسپس در نقاط مختلف پراکنده شده‌اند. شاه‌اسماعیل‌اول ارتش معظم خویش را مخصوصاً از افشارها وسپس ازقبیلهٔ ترك ومغول تشکیل داد . یکی ازفرماندهان نیروی شاه‌طهماسب اول نیزخلیل‌بیگ افشاربودکه تقریباً ریاست۱۰۰۰۰ خانوار از قبیلهٔخود را داشت و مدتی‌فرماندار ایالت‌کهکیلویه‌بود.» نادرشاه،ترجمه مشفق همدانی صفحه‌های ۲۸ و۲۹
۲ــ جهانگشای نادری، تصحیح‌انوار، ص۲۶و۲۷ ۳ــ نادرشاه،تألیف‌لکهارت،ترجمهٔ مشفق‌همدانی ص۲۹ و۳۰

لکهارت برای بیان نظریهٔ خویش در مورد تولد نادر درچادر دلیل موجهی ذکر نمی‌کند. جز اینکه بگوئیم که ملاك اندیشهٔ او وضع و حال زندگی عشایری بوده که به‌تبع ایام ناگزیر از ییلاق و قشلاق روی‌بوده اند. محمدکاظم ضمن توضیح ثروت و مکنت پدر نادر و نیز خوابی که وی و برادرش بیکتاش خان در شب جمعه بیست و سیم ماه مبارك سنه سبع و ثمانین بعدالالف دیده وبرای یکدیگر بازگو کرده‌اند بار حمل مادر نادر را (به تاریخ سنه ۱۱۰۹) ذکر می‌کند[1] و تاریخ دقیقی از تولد او به دست نمی‌دهد. مورخین دیگر ایرانی و خارجی نیز بیش وکم نظراتی در همین حدود دارند[2].

محمدکاظم که تولد نادر و زندگانی او راگاهگاه با افسانه‌ها و اساطیر پرداخته، سنین اولیهٔ عمر او را با داستانهای شیرین آمیخته و حالتی قهرمانی و بزرگ منشانه بدو نسبت‌داده است‌تا به‌آنجا که: «چون به‌سن ده سالگی رسید سوار مرکب‌گردیده به شکار شیر و پلنگ وگراز می‌رفت و با طفلان که بازی می‌کرد، خود را سردار و پادشاه لقب نموده، طفلان را منصب حکومت و ایالت می‌داد و طرح جنگ و جدل میان اطفال و هم‌سران خود می‌انداخت وهرگاه‌یکی‌ازآنها فایق بر دیگری آمدی قبا وکلاه خود را در عوض خلعت به آن دادی ومکرر اوقات عریان به‌خانه می‌رفت که تمام رخوت خود را بخشیده بود.[3]»

قدر مسلم این است که زندگی نادر با توجه به دشواریهای طبیعی محیط او چندان کم نبوده و بیش از هر چیز تحت تأثیر سادگی بی‌پیرایهٔ کوهستان و حیات تکلف‌ناپذیر صحرائی بوده‌است.واما اینکه‌دراین‌اوقات‌پدراو به‌چه‌شغلی‌سرگرم‌بوددوندرقلی چسان‌مراحل صعب دوران صباوت راگذرانیده، باز در پرده‌ای‌ازابهام وتصور مستور است. چه به‌یقین همان صدمات آغازکار در پرورش استعداد و تکامل نبوغ خلاقه‌نظامی‌وی‌تأثیری‌بسزاداشته و در حقیقت زمینهٔ اقدامات عظیمی راکه بعدها عملی ساخته فراهم می‌نموده است.

مورخ رسمی وی در این زمینه‌ها خاموش است و آنجاکه به «گفتار در بیان سبب و مولود «جناب‌نادری»[4] می‌پردازد به واسطهٔ همین ابهامات وشاید هم نمودن پایه و مایه‌ی افتخارآمیز «سعادت باری»راکه«زادهٔ لطف خدای یگانه وکرامی موزد مادر زمانه باشد نه مفاخرتش‌به نسب» و «نه مباهاتش» را به«سلطنت مکتسب» می‌داند‌و اضافه‌می کند که:

۱ ــ عالم‌آرای نادری، جلداول،صفحه‌های۲۲ و ۲۳ ۲ ــ ژنرال گشمن‌اوف‌ــ محاربات‌نادرشاه،صفحه‌های۱۱ و ۱۲ ۳ــ عالم‌آرای نادری،صفحهٔ۲۳ ۴ــ جهانگشای نادری،تصحیح‌انوار،صفحهٔ ۲۵ ۵ ــ جهانگشای‌نادری،ص۲۶

« تیغ برنده را فخر به‌جوهر خدادادخویش است نه به‌کان آهن، وگوهر شاهوار را نازش به آب و رنگ ذاتی خود است نه به‌صلب معدن»[1] و بعد بدین‌گونه «کلك سخن سنج را از نگـارش این مطلب بازداشتن اولی»[1] می‌دانـد و تا زمان پانزده سالگی وی از بیان توضیح دیگری غفلت می‌ورزد .

هانوی حکایت می‌کندکـه : «ازبـکها در سال۱۱۱۶ هجری (۱۷۰۴ میلادی) یورشی به خراسان بردند وعده‌ای راکشته و جمع کثیری را اسیر کردندکه از جملهٔ آنها نادرومادرش بودند . نادر به‌سال ۱۱۲۰هجری (۱۷۰۸)خویشتن‌رانجات‌دادلکن‌مادرش در اسارت جان سپرد».[2] ولکهارت به دنبال این نقل‌قول می‌افزاید: « این روایت درهیچ یك از منابع ایرانی یافت نمی‌شود بنابراین در صحت آن اطمینان نیست.»

محمدکاظم در ضمن بیان داستانهای زمان‌کودکی و نوجوانی نادر از مبارزه‌های افسانه‌ای وی باقطاع الطریق‌های ازبك یاد می‌کند و مظفریت نادر را در مواجههٔ با اعدا برمی می‌شمارد.[3]

مؤلف مانادر، و یا به‌گفتهٔ خود «میرزانادرقلی» را از«سردارزادگان چریك افشار» که«والد نامدارش ایشیك‌آقاسی سلطان بلدهٔ ابیورد من اعمال خراسان از زمان قدیم‌بود» می‌داند[4] و لکهارت در بررسی نـظر ویلیام کاکل[5] William cockell ، اظهار وی را مبنی بر اینکه «پدر نادر نه تنها رئیس دسته‌ای ازافشارها بود بلکه فرماندهی دژکـلات را نیز بر عهده داشت» سست و بی‌پایه می‌شمارد[6] .

محمدکاظم که خود به‌دلایل خاص‌زندگی در جوار محل‌اقامت اولیهٔ نادر دسترسی به منابع مختلفی برای کسب خبر داشته بی‌اینکه درصدد تدارك حسب و نسب عالی برای قهرمان‌کتاب خود باشد امامقلی پدر نادر و برادرانش بیکتاش و بابر هـر یـك را دارای «احوال و ثروت و سامان و مکنت معقول‌و از دواب و مواشی و اغنام بـه قـدر هفتصد و هشتصد رأس‌گوسفند و ده‌پانزده رأس مادیان»[7] می‌داند و از میان همهٔ مشخصات عالی‌وی تنها بدان قناعت می‌ورزدکه «مردی عاقل و نیکو اخلاق» کـه «همیشه از ذکـر الهی غافل نبود[8]»محسوبش‌دارد. محتمل است که‌در زمان نگارش‌کتاب‌خودکه تقریباً پنج‌سال پس

۱ــ جهانگشای نادری ، ص۲۶ ۲ـ نادرشاه ــ لکهارت ــ ترجمه مشفق همدانی صفحه ۳۰ ۳ـ عالم‌آرای نادری جلداول ، ص ۷ــ۲۶ ۴ ـ صفحهٔ ۴ کتاب حاضر ۵ ـ این شخص‌نمایندهٔ‌کمپانی هند شرقی انگلیس در اصفهان بوده است.رجوع شودبه‌گزارشهای‌وی‌درمجلدات۴و۵ و۶ آرشیو کتابخانهٔ India office لندن ۶ ، نادرشاه ، ترجمهٔ‌مشفق‌همدانی، صفحهٔ ۳۰ ۷ ــعالم آرای‌نادری‌ـ جلد ۱، ص۲۱ ۸ ـ عالم‌آرا جلد اول ، ص ۲۱

از شهادت‌جانگزای نادرشاه است به افسانه « پوستین دوزی » پدر فاتح بزرگ آسیا توجه داشته که‌می گوید : «و دایم‌الاوقات در زمستان و تابستان پوستین پوشیدی.»[۱]

باری محقق آن است که نادر : «درعنفوان‌جوانی احساس کرد که‌گام زدن درطریقی که پدرش پیموده بود ، ثمری‌برای‌وی نخواهدداشت‌و بنابراین‌بهتراست راهی پیش‌گیرد که او رابه‌طرف ترقی وتعالی سوق دهد. و به‌همین جهت باکوشش فراوان خود را در سلك خدمتکاران « باباعلی بیگ‌احمدلو » رئیس ایل افشار در شهر «ابیورد» وفرماندار این شهر درآورد و در پرتو لیاقت و شجاعت خویش در اندك مدتی‌طوری توجه ارباب خود را جلب‌کرد که نه تنها به فرماندهی نگهبانان وی تعیین گردید . بلکه دختر او را نیز به قید ازدواج در آورد.»[۲]

محمدکاظم می‌گوید که پدر نادر از طرف حاکم ابیورد متصدی خالصجات آن ولایت بوده و چون «آوازهٔ شجاعت و دلاوری نادر دوران بین‌الجمهور شهرت یافت» باباعلی بیك «آن‌را طلبیده تفنگچی آقاسی خود نمود و چند یومی که حسن خدمت خود را ظاهر ساخته ، خدمت ایشك آقاسی‌گری را به آن مرجوع نمود .»[۳]

تردید نیست که جربزه ولیاقت نادر به مرور او را مشهورساخته و لیاقت واستعداد ذاتیش را بر همگان آشکار نموده است تا آنجاکه دختر باباعلی بیگ‌را « که از جامه خانه نسبت خویشی آن دودمان تشریف رسای مفاخرت در بر خویش داشت» طالب خویشی می‌شود و با اینکه «اکثری از حسد پیشگان افشار سالك طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع» بودند . ناگزیر «جمعی از رؤسای آن طایفه به این علت هم آغوش شاهد فنا و همخوابه رنج وعنا » می‌گردند.[۴] عبدالکریم‌کشمیری مورخ هندی حکایت می‌کندکه باباعلی بیگ پس‌از مرگ امامقلی بیگ با زن وی‌که مادر نادر بود ازدواج کرد و چون ازدرجه هوش وذکاوت نادرآگاه‌گردید یکی ازدختران خویش را به حبالهٔ نکاح وی درآورد[۵]. « بالاخره به حکم قضا امر مواصلت صورت وقوع یافته از آن مخدرهٔ سرادق عفاف در سال هزاروصدوسی‌ویك هجری. در شب یکشنبه بیست و پنجم شهر جمادی‌الاولی ، ده ساعت و نیم ازشب مزبور گذشته . شاهزاده رضاقلی‌میرزا بوجود آمد . بعد از پنج سال آن مستوره رخ به نقاب تراب کشیده . صبیهٔ دیگر او را در

۱ـ عالم‌آرای نادری ، جلداول ص۲۲ ۲ـ الفهارت، نادرشاه ، صفحه ص۳۰ و۳۱ ۳ـ عالم‌آرای‌نادری، جلداول‌صفحه۲۸ ۴ـ جهانگشای نادری، صفحه انوار ، صفحه۲۸ ۵ـ به‌نقل ازالفهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی ، ص۳۱

سلك پردگیان حریم عفت انتظام دادندکه نصرالله میرزا و امامقلی میرزاگوهر آن درج وآن برجند.»[1]

از سرگذشت واقعی نادر در این روزگار اطلاع درستی دردست نیست جزاینکه به قول محمدکاظم بعد از آن‌که خدمت بـابا علی بیـگ را در یـافته و در مبـارزه‌های پردامنه علیه ازبکان ، پیروزیهائی تحصیل‌کرده،هم‌از طرف او مبشر ابلاغ فتوحـاتش به بارگاه شاه سلطان حسین در اصفهان می‌گردد[2] و اگرچنین باشد باید اعتقاد داشت‌که با توجه به هوش وفراست خدادادی ، به‌نقائص بسیاری از امور و خرابی‌کاردستگاهها پی می‌برد .

به یقین بعد از مرگ باباعلی بیگ به سال ۱۱۳۶ هجری قمری است‌که نادر امور راقبضه می‌کندوخواه از طریق زور ویا استحقاق مسلم «در حدود ابیورد وکلات وباقی سرحدات مشغول ملك‌داری» می‌گردد[3].میرزا مهدی خان می‌افزاید : «چون دیدند که ساقی چرخ مینای از ساغر ماه و مهرخونابه غم به جام‌اهل ایران ریخته ، حریف تنگ ظرف‌زمانه از بدمستی‌کاسه بر سر ضعیفان شکسته و راهزن فتنه جوی دهر، دست تطاول‌گشوده،راه آسایش بر روی دور ونزدیك بسته است ، این معنی راحوصلهٔ غیرت آن حضرت برنتافته به الهام خداوند بی‌نیاز و ارشاد بخت فرخنده طراز و نیروی عزم بلند و قوت‌همت ارجمند طوایف افشار واکراد و بـاقی ایـلات سکنهٔ ابیورد و دره‌جز و کلات را به حوزهٔ خدمت خـود در آورده ، کلات را که حصن حصین و حصار متین خدا آفرین بود با قلعهٔ دستجرد وابیورد که پیوسته جولانگاه اشهب گیتی‌نورد و مسکن ومأوای دولت‌خواهان اخلاص‌پرورد بود، برای افراختن بیرق حکمرانی اختیار، و به یاری جناب آفریدگار آغاز کردند .»[4]

در همین هنـگام است‌کـه وفادارترین یاران نادر طهماسب‌قلی‌بیگ جـلایر به او می‌پیوندد[5] و به همراهی محمدعلی‌بیگ و ترخان «در شدت و رخا ملتزم رکاب‌فیروزی انتساب و در سختی و سستی سایه‌آسا دنباله روچتر خورشید قباب» می شوند[6].

۱ـ جهانگشای‌نادری‌تصحیح‌انوارص۲۹ ۲ـعالم‌آرای‌نادری،جلداول‌صفحهٔ ۳۰
۳ـ جهانگشای‌نادری، تصحیح‌انوار، صفحه‌های۲۹و۳۰ ۴ـ همان‌کتاب صفحه‌های۲۹ و ۳۰ ۵ ـ محمد افراسیاب‌بن فضیل خان ، شگرف نامهٔ عهدمبارك ، « وازبلدهٔ کالات (کذا) طهماسب‌وکیل جلایر را طلب‌داشت واو به‌جمعیت‌پانصدپیاده‌آمده تلاقی شده»ص۳
۶ـجهانگشای نادری ، تصحیح انوار ، صفحه ۳۱

تیرگی و ابهامی که براین‌قسمت از حیات جهانگشای بزرگ سایه افکنده است موجب‌گردیده‌که نویسندگـان خارجی غالباً به صورتهای نـامناسبی از اقدامات انجام شدهٔ این دوره یادکنند. جیمز فریزر می‌نویسد: «گرچه ممکن است که‌این‌مردفوق‌العاده، فرزندشبانی بیش نباشد با اینهمه تردید نیست‌که او خون بزرگان در عروق خـوددارا بوده و همان‌گونه که خود در نامه‌ای خطاب به فرزندش اشعار داشته .ازسلالهٔ اشراف بوده است. او خود را دررأس‌گروهی از مردان مصمم قرارداد و در پناه انجام کارهای شجاعانهٔ متعدد ، بزودی ثروت و شهرت بسیار به چنگ آورد .»

«وی پس از آن‌که این رویه را هفت سال با موفقیت ادامه داد و در طول این زمان تعداد همگامانش به هفت هزار نفر رسید ، در صدد بـر آمدکـه نقشه‌هـای طبیعت عالی‌تر خود را اجراکند و به‌کمك فرزند شاه حسین‌که در ایالت مازندران ، کنار بحر خزر ، اقامت داشت بشتابد.»[1]

مورخ دیگری‌که بازکتابش در زمان حیات نادر شاه به طبع رسیده می‌گـوید : «درآن هنگام‌که نادربه شبانی‌گوسفندان پدرخوداشتغال می‌ورزیداحساسات تندجاه‌طلبی بر وجودش غلبه داشت و به مرور ایام در دل او نضج می‌گرفت . چنین به‌نظرمی‌رسد که موانع و مشکلات برارادهٔ او قوت بخشید و سرانجام عزم راسخ نادرقلی بر آن چیرگی یافت . بهتر است‌گفته شودکه بخت بلند راهنمای اوبود . وی هفت صدکرسفند بابش‌را به غارت برد و با پولی‌که از رهگذر فروش آنها به دست آورد چنـد صد رفیق راه‌مناسب اجیرکرد و با مساعـدات آنـان بـه استیصال عـابران و غارت‌کاروانها و مسافران‌به ویژه زائران مشهد و خانهٔ خدا پرداخت.»[2]

لکهارت در ذیل صفحه ۲۳ کتاب خود می‌نویسد: «میرزامهدی طبیعتـ از این دو نه کارهای نادر ذکری نمی‌کند ولی از آنچه که عبدالکریم [کشمیری] و بارن و دیگر منابع اظهار می‌کنند تردیدی به‌نظر نمی‌رسدکه وی برای مدتی سمت رهبری [illegible]

۱ — James Fraser , The History of Nadir Shah , Formerly Thamas Kouli- kan P P 1 2 - 3

۲ — [illegible] Histoire de Shoach- Nadir, Roi de Perse , ci- devant Thamas kouli kan PP 12-13 .

راهزنان را به عهده داشته است.»[1]

برخی از نویسندگان اروپائی نیز که با بضاعت مزجاة در طریق نگارش تاریخ ایران و شرح زندگی مردان بزرگ آن‌گام نهاده‌اند ، آن‌چنان مطالب موهومی ازخود ساخته‌اند که کسی نمی‌تواند متوجه شود منبع الهامشان چه بوده و به استناد کدام مدرك به درج عباراتی باعنوان «تاریخ» اقدام کرده‌اند.[2] بازن کشیش ژزوئیتی که تنها دردوماه آخر عمر نادر سمت طبابت مخصوص او را داشته نیز از قاعدهٔ این قبیل نویسندگان برکنار نمانده و درگزارش خود «از توقیف و غارت‌کاروان‌ها» وسیلهٔ نادر و اطرافیان او ذکر کرده است.[3] شاید بتوان این‌معنی را با توجه به اقتضای زمان و محیط بانوعی عیاری که به مفهوم جوانمردانه وشریف آن از دیرباز درایران رایج بوده ، قیاس کرد و اقدامات نادر وپیروان اوراکه به قول میرزا مهدی خان برای «نجات ایران از خطر قطعی» بوده درمیزان مجاهده برای کسب قدرت سنجید.[4]

درهمین اوقات‌است که‌ملك محمود سیستانی حاکم‌تون دایرهٔ نفوذ خود را وسعت داده وبا توجه به‌اختلالی که دراوضاع حکومتی ایران پیش‌آمده بود برشهرمشهد استیلا یافته است[5] و «رؤسای ایلات خراسان ازراه ضعف نفس وقوت وهم ، به‌طوق خدمت

۱ــ این‌عین عبارت‌اوست :

«Mirza Mahdi naturally makes no mention of these activities of Nadir's, but from what Abdul karim, Bazin and other authorities have stated, there seems to be no doubt he was for a time leader of a band of robbers (See also Hanway, vol 1, P. 141)»

Nadir Shah, A critical study based mainly upon contemporary sources. P. 23

۲- درهمین‌زمینه رجوع‌شود به:

Nadir Shah, The Stanhope Essay , by Herbert John Maynard, PP. 12-13

3 — Bazin , Lettres édifiantes et curieuses. PP. 280 281.

۴ــ لکهارت ، نادرشاه، ترجمه مشفق‌همدانی، ص ۳۲ ۵ــ جهانگشای‌نادری تصحیح انوار ، صفحات ۱۰و۱۱

اوگردن نهادند و دراطاعت به رویش گشادند.»[۱] و نادرکه پیشرفت کار را با از دست دادن یاران نخستین متعذر دیده ، درصدد برمی آیدکه دعوت ملك محمود را بپذیرد که «دو روزی باملك اظهار صداقت کرده، وحشت اورا رفع ودرخلوت و آشکار شروجودش را دفع کند .»[۲] از توضیحاتی که محمد کاظم داده چنین بر می آید که ملك محمود نیز خود به توصیهٔ بدگویان ، وجود نادر را خارعظیمی برسرراه می پنداشته و درصدد فنا و زوال او بوده است.[۳] این است که می توان توطئهٔ نافرجام نادر را برای نابودی او ، درواقع پیشدستی حریف زبردست خواندکه هرچند به‌ناکامی انجامید و سلسلهٔ مبارزه های پردامنه‌ای را بنیاد نهاد ولی درآخر به‌سود نادر وهلاك ملك پایان یافت[۴].

پیروزیهای نادر در جنگهای محلی موجب شده بودکه وی نام و آوازه‌ای به هم رساند وحتی یکبار نیزیکی ازفرستادگان‌شاه طهماسب‌راکه برای‌سرکوبی ملك‌محمود به خراسان آمده بود یاری دهد.[۵] این شایستگی‌ها و هنرنمائی‌ها بی‌شك از نظرمتجسس شاه طهماسب که درهمه جا به‌دنبال یاورانی می گشت دور نمی‌ماند وبعید نیست کـه از هردوطرف کوشش‌هائی برای همکاری ونزدیکی بیشتر آغاز شده‌باشد . فسائی‌می‌نویسد:

« امرای خراسانی که رتبهٔ خودرا ازملك محمود بالاترمی‌دانستند . یك یك آمده به توسط نواب نایب‌السلطنه[۶] مورد عنایت شاهی می‌شدند و میرزاعلی‌اکبر نام از جانب ندرقلی‌بیگ که درایام شوریدگی خراسان به‌زور بازوی خود نواحی ابیورد را تحت اقتدار داشت با عرایض‌ضراعت‌آمیز آمده ، به‌وسیلهٔ نواب نایب‌السلطنهٔ قاجار شرفیاب حضور شاهی‌شد و برحسب استدعای او فرمان حکومت ابیورد به‌نام ندرقلی‌بیگ مرقوم و میرزاعلی اکبربانیل مقصود عود نمود.»[۷]

لکهارت می‌نویسدکه:« طهماسب وسیله حسنعلی‌خان معیرالممالك درصددبرآمده بودکه ازکار نادر سردربیاورد وهم اوکه به تمشیت امور اشتغال داشت نادررا به سمت نایب‌الحکومه ابیورد منصوب کـرد.»[۸] نویسندگان دورهٔ قاجاری کـه در بـزرگداشت

۱ــ جهانگشای نادری، تصحیح انوار، صفحه ۳۱ ۲ــ همان مأخذ ص ۳۲
۳ــ عالم‌آرای نادری، جلد اول، ص ۶۹ ۴ــ لکهارت، نادرشاه ... ص ۳۳. محمد کاظم داستان این مبارزه را به تفصیل ذکر کرده است. ... جلد اول عالم‌آرا صفحه‌های ۷۲ــ۷۳ــ۷۴ــ۷۵ ۵ــ اشاره به لشکرکشی محمد ... ترکمن ، رجوع شود بـه‌صفحهٔ ۳۲۱ کتاب انقراض سلسله صفویه ، تألیف ابوتراب ، ترجمهٔ عماد. ۶ــ(فتحعلی‌خان قاجار) ۷ــ همان کتاب ، ص ۱۶۴ ۸ــ انقراض‌صفویه ، ص ۳۵۲

فتحعلی‌خان بسیار کوشیده‌اند دعوت نادر را برای همکاری بـا اردوی شاه از ابتکارات خان قاجارمی‌شمارند[1] .

فسائی می‌گوید : «ونواب فتحعلی‌خان نایب‌السلطنهٔ قاجار برای قـوت‌کارخود بعد از اجازت ازشاه طهماسب حسینعلی‌بیك معیرالممالك[2] را بـه رسالت نزد نـدرقلی فرستاده اورا به‌حضور مبارك شاهی رسانید پس به منصب‌قورچی باشی ولقب طهماسب قلیخان سرافرازگردید. »[3] میرزا مهدی می‌نویسدکه‌شاه طهماسب بعداز تفویض‌سپهداری به فتحعلی‌خان قاجار ازراه جاجرم واسفراین روانه مشهدگردید و «درحین حرکت خود حسنعلی‌بیك‌معیرالممالك را به خدمت آن حضرت فرستاده‌تمنای مقدم آن سرورفرزانه ونادرهٔ زمانه نمود.[4] »

با رسیدن این پیام نادرکه درصدد هجوم به مشهد بوده ، رهسپار خبوشان شد و در۸ ویا ۱۹ سپتامبراندکی پس از ورود شاهزاده وملازمانش وارد آنجا گردید . نادر ۵۰۰۰ سربازبالنسبه مستعد کارآمدافشاری وکردهمراه داشت وقوای وی بدین‌سان‌بس فزون‌تر ازآن فتحعلی‌خان بود. [5]

لکهارت اضافه می‌کندکه «نادر درآن موقع درعنفوان شباب بـود و۳۷ سال از عمرش می‌گذشت. اودراین‌موقع با همهٔاصل ونسب حقیرخودکسب نام‌کرده، به‌سرداری متهور وبی‌باك معروف شده‌بود.[6]»

محمود غلزه‌ص۴

ضعف وفتوربی قیاسی‌که در اواخرعهد پادشاهی سلاطین صفـوی برایراناستیلا

۱ــ «ناسخ التواریخ» جلد۹و«مآثرسلطانیه» و«فارسنامه‌ناصری» شواهدی‌ازاین مقوله‌اند. ۲ـ نام‌این‌شخص به‌دوصورت حسینعلی‌بیك و حسنعلی‌بیك نوشته شده‌است ، نویسندگان«زینت‌التواریخ»نیزآنرا «حسینعلی» ذکرکرده‌اند.رجوع‌شودبه‌جلد۲ برگ ۳۳۳ب، نسخه‌خطی کتابخانهٔملی پاریس ۳ــفارسنامه ناصری،ص۱۶۴ ۴ـ جهانگشای نادری‌تصحیح‌انوار،صفحهٔ۵۵ ۵ـ«آوراموف‌ص۹۳،محمدمحسن‌برگ۲۱۲الف،قوای‌نادر را ۲۰۰۰ ضبط‌کرده ولی تاریخ عزیمت اورا به‌دست‌نمی‌دهد» به‌نقل ازکتاب انقراض صفویه . لکهارت ص۳۵۲ نویسنده درکتا ـ دیگرخود «نادرشاه» عدهٔ همراهیان نادر را ۲۰۰۰ نفر می‌شمارد. تـرجمه مشفق ، ص۳۵ ۶ ــ لکهارت، انقراض صفویه ص ۳۵۲

یافته بود موجب‌گردید که از هرگوشه سرجنبانی برخیزد وفتنه‌ای برانگیزد . سلسله ای که در دوران‌شاه عباس کبیر (۹۹۶–۱۰۳۸ ه . ق = ۱۵۸۷–۱۶۲۹ م .) بـه ذروهٔ اعتلای خود رسیده بود پس از وی ، سیرنزولی خودرا آغازکرد وبه بیمار محتضری شباهت یافت که درچنگال‌مرگی چاره ناپذیر گرفتار آمده است و با ادامهٔ روشی که در پیش داشت ناگزیراز زوال وفنا است .

لکهارت می‌نویسد : «تا چند سال پس ازمرگ شاه عباس سیرانحطاط ، طـوری کند بودکه تقریباً محسوس به نظرنمی‌رسید» [۱] و بعد از قول پروفسور براون حکایتی می‌گویدکه نموداری ازحال و روز دولت روبه انحطاط صفوی است.[۲]

دلایل این پریشانی وآشفتگی هرچه بخواهدباشد [۳] نتایج‌شومش‌موجب فلاکت عظیم‌ملت ایران‌گردید وآن همه بدبختی‌ها بوجود آورد کـه به‌گفتهٔ لومرکنسول وقت فرانسه درتریپولی سوریه ، منجربه ازمیان رفتن ۸۹۹۹۹۹۶ تن ازنفوس انسانی‌شد.[۴] ازجملهٔ مهمترین حادثات این‌دوره همان شورش افاغنهٔ غلزائی است که به‌رهبری میرویس یا امیراویس[۵] درماه صفرسال هزاروصد وبیست ویك هجری مطابق اودئیل بـه وقـوع پیوست[۶] به این واسطه که چون گرگین خان ملقب‌به شاه نوازخان والی گرجستان کـه در

۱– انقراض صفویه ، ترجمه عماد. ص۱۹

۲– «روایتی مشهور بین‌مسلمانان هست که سلیمان درحالی که ایستاده به‌عصای خود تکیه داده بود چشم ازجهان بست . مرگ وی برجن که هنگـام بنای معبد زیـر فرمانش کار می‌کردند مکتوم ماند . یك‌سال گذشت تـا کرم عصا را خورده و جسد سلیمان به زمین افتاد . حقا که این فسانه مثالی بارزبرای سلطنت صفویه در مدت یك قرن‌بعد از شاه‌عباس کبیراست که وی به‌پیروی ازخرد وباتکای قدرتش به‌ایران آرامش بخشید وآنرا به‌ظاهرمهد آسایش ساخت و جانشینان خـویش را قریب‌یکصد سال از عواقب بی کفایتی آنان مصون داشت.» ادبیات‌ایران از عهدصفویه تا زمان‌حـ صر ص ۱۱۱ به نقل ازانقراض صفویه،ترجمهٔ عماد، ص۱۹ ۳– رجوع شود به‌فصل دوم مزبور صفحات۱۹ تا ۴۰ و نیزمقدمهٔ فاضلانه آقای محمد مهریار [illegible] ادبیات اصفهان بر کتاب «گزارشهای گیلانتز» یا سقوط اصفهان ۴– [illegible] تاریخ زندیه ، ص ۲۱. تردید نیست که این‌دو اغراق آمیز است و بررسیهٔ درستی لازم نیست . ۵– مرعشی نویسنده مجمع‌التواریخ «امیر اویس» می‌گوید [illegible] ص۲ کتاب مزبور به‌اهتمام اقبال. ۶– جهانگشای نادری، تصحیح عباس ص۳

آن اوان بیگلربیگی قندهاربود با «گرجیه‌ای که به‌اتفاق او درقندهار می‌بودند، ابواب بی‌اعتدالی باز و دست تسلط برافاغنه درازکرده»[1] بود میرویس‌برای تظلم «روبه درگاه فلك شکوه» می‌آورد و با «هدیه نمودن چندتخته‌شال کشمیرونفایس‌اقمشهٔ بلاد هندوستان» به محمود آقای‌خواجه سرا ناظرکارخانجات سلطنتی، دردربار صفوی‌راه پیدا می‌کند[2] وچون«دردربارپادشاهی کسی ودردولت‌سرای سلطنتی دادرسی نیافت روی‌ارادت برتافت وبه‌کعبهٔ معظم شتافت.»[3]

میرویس دربازگشت به‌قندهار نقشهٔ قتل‌گرگین خان را طرح‌کرد و در فرصت مناسبی‌کار اورا ساخت[4]. پس‌ازاین واقعه، خسرومیرزا پسرخواهرگرگین‌که والی‌گرجستان بود، باموازی شصت هزار نفرروانهٔ قندهار[5] شد وپس ازیك سال‌که ازمحاصرهٔ بی حاصل اوگذشت، فدای نخوت و غرور بی‌فایدهٔ خودگردید وکشته شد[6]. عدم آگاهی درباریان ایران به‌گرانی مسؤلیتها وخود سری ونادانی حکام وفرماندهان لشکرموجب شدکه وهنی عظیم بر حیثیت‌کشور واردآید وموجب شود که میرویس بی‌هیچ‌گونه تشویشی بساط قدرت خودرا گسترش دهد ویکباره درصدد نابودی حکومت صفوی برآید[7].ظاهراً می‌توان‌گفت‌که از طرف دولت ایران‌کوششی قاطع برای سرکوبی‌این آشوب به‌عمل نیامد و «رئیس غلجائی تاسال مرگش۱۱۲۷ه. (۱۷۱۵م.) جداً مشغول ترتیب وتنظیم نقشهٔ پیشرفت های بعدی خود» بود.»[8]

پس ازمرگ میرویس برادرش عبدالعزیز به‌جایش نشست وآنگاه محمود پسر هیجده سالهٔ میراویس«که آثاررشد واقبال ازناصیهٔ‌او هویدا بود با چند نفراز خاص

۱ــ جهانگشا، ص۴ ۲ــ مجمع‌التواریخ به اهتمام اقبال. ص۴ ۳ــ جهانگشا ص۴ ۴ــ لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص۱۱

۵ــ «طهماسب‌اول‌در۱۵۵۶ قندهاررااز‌مغولان گرفت‌ولی‌اکبرآنجارا به‌سال۱۵۵۶ پس ستاند. شاه‌عباس اول در۱۶۲۲ آن ایالت‌را ازجهانگیرگرفت اما جهانگیرشانزده سال بعد دوباره آنجا را به تصرف خود درآورد. در۱۶۴۸ شاه عباس دوم باردیگر آن جا را مسخرکردکه پس ازآن برای همیشه از تصرف‌مغولان منتزع‌گردید» رجوع شود به پاورقی صفحهٔ ۹۵ «انقراض‌سلسلهٔ‌صفویه» لکهارت، ترجمهٔ عماد. و نیزص۴۴۷ تعلیقات انوار برجهانگشای نادری. ۶ــ عالم‌آرای نادری، جلد اول،صفحه های ۴۳ و۴۲ ۷ــ مجمع‌التواریخ، به اهتمام اقبال. صفحات ۸تا۱۸ ۸ــ سایکس «تاریخ ایران» ترجمهٔ فخرداعی‌گیلانی، جلد دوم، ص۳۴۵

خیلان و فارسی‌زبانان وچندکس از اقوام واقارب اتفاق نموده بی‌خبر برسر عم خود[۱] ریخت و اورا فی‌الفور به قتل آورده لوای حکومت برافراخت و زیاده برایام پدر در تألیف قلوب سرداران افاغنه وجمعیت سپاه وتسخیر بلاد کوشش نمود»[۲] دربارفاسدصفوی که تا چانه درلجات سیاه زندگی‌پرنکبت غرق شده بود، نتوانست از اختلافهای قبایل ابدالی و غلزائی استفاده کند و سهل است که به‌مجرد غلبهٔ محمود براسدالله سدوزائی و اظهار انقیاد خائنانهٔ وی، به «صوفی‌صافی ضمیر» ملقبش‌ساخت‌و«حسینقلی‌خان» مخاطبش گردانید[۳].

به‌سال۱۱۳۳ه‍.ق. محمود نخستین‌لشکرکشی‌خودراکه بیشتر«جنبهٔ تاخت و تاز وغارت‌وچپاول را داشت تا یك حمله»[۴] آغاز نمود، درجنوب سیستان ازلــوت عبور نموده وپس ازغارت وخرابی نرماشیر به‌سوی‌کرمــان پیش رفت و این شهررا به‌کمك سکنهٔ زرتشتی آن‌که بی‌شك‌از اجحافات مذهبی صفویان به‌جان‌آمده ودرجستجوی‌مفری بودند ، تسخیرنمود. فتنه‌ای‌که وسیلهٔ بیجن‌سلطان لکزیه نایب قندهار[۵] برپا شده بــود محمود را پس ازنه ماه اقامت وادار به بازگشت‌کرد وخواه اینکه درین میان ازجانب لطفعلی‌خان نیزمبارزه جانانه‌ای به‌عمل آمده باشد یانه‌کرمان را ترك‌گفت.[۶] بااین‌همه از

۱ــ سایکس «عبدالله» ذکرمی‌کند، تاریخ ایران‌جلد۲ ص۳۴۵ ، ولی‌لکهارت می‌نویسد «بنابه ضبط مآخذ معاصرایرانی بی‌هیچ‌گفتگو نام وی عبدالعزیز بوده است فقط ژوزف اپی سالیمیان اشتباهاً عبدالله ضبط کرده ووی اول کراك نویسندهٔ کتاب «تاریخ ایران ازآغاز قرن حاضر» و ازطریق اوهانوی وبسیاری‌ازنویسندگان اخیررا گمراه‌کرده است» رجوع شود به پاورقی ص۱۰۸ انقراض سلسلهٔ صفویه ، ترجمهٔ عماد

۲ـ مجمع‌التواریخ،ص۱۸ ۳ـ جهانگشای نادری‌ص۷۰ ۴ـ سایکس،تاریخ‌ایران ص۳۴۸ ۵ــ درمورد این فتنه‌رجوع شود به‌جهانگشای نادری، تصحیح‌انوار،ص۱۲ و نیزمجمع‌التواریخ مرعشی به اهتمام اقبال،صفحه‌های ۵۳ تا ۵۵ ۶ـ [illegible] می‌نویسد ، «لطفعلی‌خان که در مسقط شکست خورده بوددراین‌موقع برای بدست‌آوردن شهرت ازدست رفتهٔ خویش درآتش اشتیاق می‌سوخت ، وی حتی [illegible] عمده‌اش برسد وفقط با یك عده‌ازافرادنخبه و برگزیدهٔ خود [illegible] داده اردوگاه آنان را تصرف نمود وسواره نظام اوهها [illegible] تعقیب نمودند.» تاریخ ایران،ترجمه فخرداعی، جلد۲ ص ۳۴۹ لکهارت ضمن نقل‌و تأیید مطلب فوق از کروسینسکی ، نظرمیرزا مهدی‌خان را صائب‌می‌داند ، رجوع شود به انقراض صفویه ، ص۱۲۹

آنجا که محمود نیك دریافته‌بود ضعف وانحطاط خاندان صفوی به‌چه پایه رسیده‌است با فراغت بیشتری خویشتن را برای حملهٔ تازه آماده ساخت[۱].

دراین اثنا اغتشاشات داخلی ایران به حدکمال رسیده بود و صرفنظر از فتنه‌های خلیج فارس ، بلوچستان ، لرستان ،کردستان، شیروان‌وغیره و نیزنظرهای سوء و طامع دول روس وعثمانی که نمایندگان متجسس خودرا برای بررسی اوضاع به ایران‌گسیل داشته بودند ، فتحعلی‌خان داغستانی اعتمادالدوله شاه سلطان حسین محبوس وکورشدو پسر برادرش لطفعلی‌خان معزول گردیدوبدین‌طریق‌تنها پشتیبانان قابل اعتماد تاج و تخت صفوی نیزاز میان رفتند.[۲]

درسال دیگرباز شوق تسخیرکرمان‌گریبان‌گیر عزیمت محمود شد وبه محاصرهٔ آن پرداخت وچون عرایض مکرر رستم محمد خان[۳]حکمران شهردایر به‌ارسال کمك از جانب سلطانی‌عزقبول نیافت وحیدر علی‌خان‌درجزینی نیزکه پس ازاستدعاهای‌عاجزانه فرمانروای کرمان ، به مساعدت محصوران مأمور شده بود، به‌سبب هم‌کیشی با محمود غلزه ، «صلاح خودرا درمسامحه وتعویق »[۴] دیده بود ، نتوانست به موقع کاری از پیش ببرد «اهالی قلعه ناچار طالب امان وتقبل پیش‌کش‌گشته ، درباب تفویض‌کارقلعه تا انجام کارا صفهان استمهال کردند.»[۵]

محمود پس ازآن ازراه یزد به‌سوی اصفهان‌حرکت‌نمودوپس ازآنکه ازمحاصرهٔ یزد بهره‌ای نبرد ، مستقیماً راه پایتخت را درپیش‌گرفت . دربین راه سفراونمایندگانی را ملاقات نمودکه به او وعده دادندکه اگرخود بادستجاتش به قندهار برگردد سی‌هزار لیره باو بدهند[۶] و این‌ها همه‌دلایل پرسروصدای ضعفی‌بودکه می‌توانست اورا بی‌دغدغه تا پشت دیوارهای پایتخت پیش برد .

داستان نبرد غم‌انگیزی‌که درگلون‌آباد چهار فرسخی اصفهان بین فریقین پیش آمده ، همه‌جا مشهور است. همین قدراست‌که «خاقان شهید» پس‌ازتحمل‌خفت وحقارت بسیار ، شهربلا دیدهٔ اصفهان را به یکبار دراختیار مهاجمان نهاد تا پس ازقحط وغلای موحشی که‌دامنگیراهالی آن شده‌و «اجاق‌مطبخ‌ها رامانند چراغ‌دودمان‌ها بی‌نور» نموده‌بود

۱ـ لکهارت ، نادرشاه،ترجمه مشفق همدانی، ص۱۳ ۲ـ همان‌کتاب،صفحه‌های ۱۴ و۱۵ ۳ـ «رستم محمدسعدلو» انقراض صفویه، ص۱۵۱ ۴ـ عالم‌آرای نادری،جلد اول،صفحه‌های۴۹و۵۰ ۵ ـ جهانگشای نادری ، تصحیح‌انوار،ص۱۳
۶ـ سایکس،تاریخ‌ایران،ترجمهٔ فخرداعی، ص۳۵۰

بدان‌سان که طبع سرکش غارتگران اقتضا می‌کرد اقدام نمایند[۱] . در روز بعد فاتح افغان با آئین وتشریفات پیروزی‌وارد اصفهان شد وشاه مخلوع ونجبای اونسبت به وی اظهار عبودیت نمودند و بدین روش‌سلسلهٔ با شکوه صفویه با افتضاح و رسوائی سقوط نمود[۲].

چون درخلال‌محاصرهٔ اصفهان طهماسب میرزا موفق شده بود به‌قزوین فرارکند[۳] محمود عده‌ای را برای سرکوبی وی و اطرافیانش از طریق‌کاشان وقم بدان شهر روانه نمود وچون به واسطهٔ فرار طهماسب «افاغنه دست تعدی ازآستین برآورده ازکوتاه‌بینی به دست درازی پرداختند . این معنی را حوصلهٔ قزوینیان برنتافته شمشیرحمیت آخته و هرکس به مهمان خود درآویخته جمعی از ایشان را به خاك هلاك انداختند »[۴].

وقوع این‌حادثه محمود رانگران‌کردکه از اطراف‌کشور پهناور ایران مخالفتهای علنی آشکار شود واوراکه داعیهٔ تسلط بر سراسرکشور درسر می‌پروراند درنیمه راه‌نیل به‌مقصودبازنگهدارد ، از این‌جهت تصمیم‌گرفت که با شدت عمل‌کند وچشم ترسی از اهل ایران و به ویژه ساکنان درمانده و بی‌دفاع پایتخت بگیرد . سایکس می‌نویسد : « اومصمم‌گشت عدهٔ زیادی ازمردم شهررا قتل عام‌کند وخیال می‌کردکه بریك شهر مفتوح وسقوط‌کرده وبدون‌پیشوابوسیلهٔ ترور والقاء رعب شدید بهترمی‌تواند حکمرانی کند . محمود برای‌اجرای نقشهٔ پلید خود در روز بعد از مراجعت افغانهای مغلوب از قزوین‌وزرای‌ایرانی‌ونجبای‌بزرگ‌رابجزچند نفر به یك مهمانی دعوت نمود ودرآنجاتمام آنها را به‌قتل رسانید اجسادشان را بعداً درمیدان بزرگ انداختند . پس ازآن محمود سه هزار نفرپلیس ایرانی‌را که خود شخصاً استخدام نموده بود، قتل عام‌کرد . چندی بعد فرمانی انتشار داد دائربراینکه هرایرانی‌که به شاه سلطان حسین خدمت‌کرده به قتل برسد . صدور این فرمان موحش باعث یك قتل عام غیرمشخص و بدون تمیزی‌گردید که مدت پانزده روز تمام ادامه داشت و هیچ کوششی برای مقاومت با آن به عمل

۱- تاریخ این واقعه یازدهم محرم سنه ۱۱۳۵ هجری است. جهانگشای نادری، تصحیح انوار،صفحات۱۴ و۱۵ونیزرجوع شود به تاریخ حزین، شیخ محمد علی ص۱۲۳

۲- سایکس،تاریخ ایران،ص ۳۵۷ ۳- داستان ولایتعهدی او را نیز به ترتیبات مختلف نوشته‌اند رجوع شود به عالم آرای‌نادری،جلداول، صفحه‌های۵۳ و۵۴ و نیز جهانگشا،صفحه‌های۱۳و۱۴ ولکهارت ، «نادرشاه»،ص۱۸ ۴- جهانگشای نادری، تصحیح انوار، ص ۱۵ و۱۶

نیامـــد »[1].

باوجودتسلط عمال محمود بر برخی نواحی ایران درمناطق دیگری چون یزد و بهبهان به مقاومت جدی اهالی برخورد [2] و وقتی هم که شایعهٔ دروغ فرار صفی میرزا را شنید[3] « وسوسهٔ نفسانی اورا به فکردفع شاهزادگان انداخته جمیع اولاد و احفاد خاقان‌مغفور راکه صغیرو کبیرسی‌ویك‌نفربودند معروض تیغ‌جفا ساخته نعش ایشان را به دارالمؤمنین قم فرستاد .»[4]

پس از این وقایع برشدت اختلال روحی او افزوده شد و ازلحاظ جسمانی‌نیز قوایش به سرعت تحلیل رفت زیرا به روایتی مبتلا به فلج شد و به‌روایتی دیگردچـار بیماری برص‌گردید .[5]

توطئه‌ای که اشرف پسرعبدالعزیز علیه او ترتیب داده بود با رضایت و مساعدت سرداران وسپاه افغان انجام‌گرفت و درسال۱۱۳۸ هجری (۲۲ آوریل ۱۷۲۵) محمود از مسند سلطنت کنار رفت وجای خود را به پسرعمش سپرد[6] کروسینسکی که چندین‌بار

۱ــ سایکس تاریخ ایران ترجمه فخرداعی ، ص ۳۶۴ ۲ـ داستان مبارزهٔ جانانهٔ مردم بهبهان را یکی‌ازاهالی این شهر که‌خود درواقعه حضور داشته به‌نام«میرزا عبدالنبی منشی بهبهانی» به طرز دلکشی نـوشته است. نسخه‌ای از این کتاب نفیس تحت شماره Or.10.978 کتابخانهٔ موزه بریتانیا در لندن ثبت‌است که مورد استفادهٔ نگارنده بوده و به قراری که آقای رحیمی اظهار می‌داشتند نسخهٔ دیگری از آن در جزو کتب کتابخانهٔ مجلس شورای ملی مضبوط است . ۳ـ سایکس،تاریخ ایران ص۳۶۶

۴ــ جهانگشای نادری، تصحیح انوار ص۱۶ ۵ــ لکهارت،نادرشاه،ترجمهٔ مشفق همدانی ، ص۲۴۰ ۶ـ رجوع شود بـه نـامهٔ نمایندهٔ هند شرقی انگلیس در اصفهان مورخ ۲۸ ژوئن ویا ۹ ژوئیه ۱۷۲۶، بـه استناد این نامه اشرف محمود را خفه‌کرده بود . بنا به قول حزین،ص۱۳۹ محمود به مرگ طبیعی درگذشت. اما محمد محسن در زبدةالتواریخ بزرگ ۲۰۹ الف می‌گوید او را خفه‌کرده بودند در حالی‌کـه کروسینسکی‌ص۲۹۶ و پررینال ص۱۳ معتقد هستندکه او راگردن زدند . کروسینسکی به‌تاریخ قیام اشرف، با نمایندهٔ شرکت هند شرقی هم عقیده است‌که در۲۲ آوریل صورت گرفت . شواهدی که درتأییدخفه شدن محمود دردست می‌باشند مطمئن‌تر به نظرمی‌رسند . چه قول محمد محسن راکه‌به‌طورکلی از منابع قابل اعتماد به شمار می‌آیداولااستپانوس ارتز Stepanos Eretz در اثر خود موسوم به « اندیشه‌هائی راجع به وقایع گذشته و حال » برگ ۱۰۰ (این نسخه در اختیار کتابخانهٔ جلفای اصفهان می‌باشد) و ثانیاً خاچاطور درکتاب‌خود تحت‌عنوان (تاریخ‌ایران) چاپ واغارشاپات Vagharshapat←

محمود را دیده است چنین ازوی یاد می کند «اومتوسط القامه ونسبةً کوتاه وفربه بود . صورتش تخت ، بینی‌اش پهن ، چشمانش آبی وکمی پیچیده ونگاهش درنده بود . درقیافهٔ وی اثری ازخشونت و زنندگی ذاتی حاکی از شقاوتی نهان درنهاد وی وجود داشت. گردن اوطوری وحشت‌انگیز کوتاه بودکه گوئی سرش ازشانه‌هایش رسته بود. اورا نمی‌توان گفت که‌اصلاً ریش داشت ولی آنچه داشت، زرد نارنج فام بود. چشمان وی هماره خون انگیز بود وبه نظرمی‌آمدکه پیوسته دراندیشه غوطه‌وراست»[1] و درهمین زمینه سایکس درتکملهٔ سخن‌اززبان‌کشیش مزبور نقل می کندکه : « درانضباط نظامی بی‌نهایت جدی بود سربازانش به عوض اینکه دوستش بدارند از او می‌ترسیدند . سربازان محمود اورا به‌واسطهٔ آنکه بزرگترین خطرات را بادلاوری استقبال می کردقدر وقیمت می‌نهادند ووی را قادر به‌انجام کارهای مهمی که تهور وجسارت فوق‌العاده لازم دارد می‌دانستند و تهور و جسارت او همواره به موفقیت و کامیابی او تمام می‌شده است . »[2]

ملك محمود سیستانی ص۵

در شمار طغیان هائی که در اواخرسلطنت شاه سلطان حسین درایران روی داد و صرف نظراز تسریع در زوال سلسلهٔ صفویه موجب بروز یك سلسله ابتلائات در خاور ایران گردید باید ازواقعهٔ قیام ملك محمود نام برد.محمدکاظم دربارهٔ سابقهٔ زندگانی وی‌می‌نویسد :

«درنواحی نیمروزکه عبارت اززابلستان بوده باشد جمعی‌ازنامداران‌وگردنکشان درآن دیار می‌بودندکه همیشه گوی سبقت از همگنان ربوده . درمیان همسر وهم اقران هریك نره شیرجهان و یگانهٔ دوران بودند . به تخصیص ازجماعت نخی ولالوی ملك محمود وملك اسحق که هردو برادر وبزرگ و از اکابران (کذا) طایفه بودند و همیشه

→۱۹۰۵ مورد تأیید قرارداده‌اند. نگارنده خودرا نسبت بدایین دوموردو [illegible] میناسیان می‌شناسد . به نقل از پاورقی صفحه‌های ۴-۲۴۲ انقراض سلسله صفویه تألیف لکهارت ، ترجمه عماد .

۱ــ انقراض صفویه ، ترجمه عماد ، ص ۲۱۹ ۲ــ سایکس، تاریخ ایران ، ترجمه فخرداعی. جلد دوم ص۳۶۷

به قدر چهار پنجهزار سوار نامدار قدرانداز داشتند وبه‌کسی باج وخراج نمی‌دادند.»[۱]

معلوم نیست‌که این دو برادر با سپاهیان تحت فرمان خوددر کدام منطقه صاحب قدرت بوده‌اند وبه طور تحقیق ازچه سال امارت تون برملك محمود تعلق‌گرفته‌است. سایکس‌دربیان‌کاروی می‌گوید : «دربین حوادث‌موفقانهٔاین دوره‌یکی حادثهٔ ملك‌محمود می‌باشدکه از نوادگان خانوادهٔ‌کیانی سیستانی بود.[۲] ملك محمود ازایالت بومی خود رانده شد و اوهم نیروئی درناحیهٔ تون فراهم‌کرد ».[۳] اوضاع شوریده دربار ایران در اصفهان دراین اوان موجب شده‌بودکه هرسری سودائی درخود داشته‌باشد وملك‌محمود نیز که «بنا براستیلاء مادهٔغرور و استکبارچندان اعتنائی به‌خوانین ارض‌اقدس نمی‌کرد»[۴] مورد اعتناء «اسماعیل نام غلام‌که پس از مرگ صفی‌قلیخان سردار به رتبهٔ سپهسالاری فایض و مأمور به‌تسخیرهرات‌گردیده بود»[۵] قرار می‌گیرد وبااستفاده ازخیانت پیرمحمد نامی‌که در اردوی اعزامی به‌سرپرستی فتحعلی‌خان قاجار بوده جای خود را محکم می‌کند وبه یك‌بار دم‌از استقلال وخود سری می‌زند. این واقعه در سال ۱۱۳۳ هجری (۱۷۲۰ میلادی) اتفاق افتاده[۶] و وقتی‌که‌کار فتنهٔ افغان بالا می‌گیرد ومحمود بااستفاده از بی خبری وضعف فوق‌العادهٔ شاه سلطان حسین و اطرافیان اوعازم اصفهان می‌گردد تا کار را یکسره‌کند، درحین عبور ازنواحی سیستان ، نامه‌ای به ملك محمود می‌نویسد و درخواست مساعدت می‌کند[۷]. ملك نیزضمن تقدیم هدایائی، سرسپردگی بیشترخودرا به تسخیر اصفهان و تنظیم«مهام عراق» ازطرف افغانان موکول‌می‌نماید.

به هنگام محاصرهٔ اصفهان ، ازطرف شاه ارقام مرحمت‌آمیز به ملك محمود قلمی می‌شودکه به زودی بیاید و «سرخی دنیا وآخرت» حاصل نماید[۸]ووقتی‌که ملك با «موازی چهار پنجهزارکس به شهرکاشان می‌رسد به تواتراخبار ضعف اصفهان واستیلای

۱ـ عالم آرای نادری جلد اول،ص۶۳ ۲ـ ملك محمود نه فقط خود را ازتبار صفاریان می‌خواند (البته به دعوی مشکوك) بلکه نسب خودرا به سلسلهٔ‌کیانیان می‌رساند، انقراض‌صفویه، ترجمه عماد،ص۱۴۱ ۳ـ تاریخ ایران، جلد دوم،ص ۳۵۶ ۴ـ جهانگشای نادری ، تصحیح‌انوار، ص۱۰ ۵ـجهانگشا،ص۹ ۶ـ لکهارت،نادرشاه ص۱۵ ۷ـ عالم آرا،جلد اول،ص ۴۶ و۴۷ و۶۳ ۸ـ عالم آرای نادری،ص۶۴.لکهارت به‌نقل‌ازکلراك می‌گوید که ملك محمود تاگلناباد پیش آمده بود و درآنجا محمودافغان، نصرالله یکی از سرداران سیستانی خود را مأمور مصالحه باوی‌کرد. نصرالله با اوملاقات نمود وپس ازآن‌که هدایای‌گرانبها به‌وی تسلیم نمود درمقام توضیح برآمدکه اصفهان درشرف تسلیم وسلسلهٔ صفویه درحال سقوط است و بهترآن است‌که وی به خراسان برگردد ومستقلا درآن‌منطقه حکمفرمائی‌کند وملك نیزاین پیشنهاد را می‌پذیرد. انقراض صفویه ، ترجمهٔ عماد ص ۱۹۳ و۱۹۴

افغانان»را می‌شنود، ناچار پند حکیمانهٔ محمود را می‌شنود و سر خود پیش می‌گیرد.

وضع پریشان خراسان واختلافاتی که میان اجامرواوباش به‌طرفداری از عایقلی‌ـ خان شاملووالی ارض اقدس ازیك‌سو و اسماعیل‌خان سپهسالار ازجهت دیگر بروز کرده بود به ملك محمود امکان داد که به تعجیل تمام عازم مشهد شود و«بی‌دغدغهٔ‌خاطری بساط تمکن‌در آنجا بگسترد»[1] میرزا مهدی می‌نویسد: «اگرچه الواط را مکنون خاطر آن بود که در روز ورود ملك به اتمام‌کارش پردازند اما مضمون اینکه مصراع : همه‌جا دوش به دوش است مکافات وعمل ، این‌دفعه چرخ کینه‌جو طالب انتقام ازایشان‌گشته. ملك‌را در تنبیه آن سرکشان دیاربداندیشی ، دست پیشی‌داده»[2].

بعد ازاین مرحله‌است که «رؤسای‌ایلات‌خراسان ازراه ضعف نفس‌وقوت وهم ، به‌طوق خدمت اوگردن نهادند و در اطاعت به‌رویش‌گشادند»[3] و پس از اندك مدت قدرت خویش را به نیشابوربسط داد . جاسوسان وی ازجزئیات اعمال طهماسب در شمال غربی ایران آگاهش می‌کردند. این اخبار آن سان برایش امیدوارکننده بود که اورا به‌فکرایجاد دستگاه سلطنت‌انداخت وبه همین ملاحظه درمشهدرسماً جلوس کرد. تاج کیانی برسرنهاد وبه نام خود سکه زد[4].ازاین پس شاید تنها اشتغال عمدهٔ خاطر ملك را وجود نادرتشکیل می‌دهدکه یك وقت بدو روی آورد و ابواب دوستی‌گشاد و زمانی دیگردرصدد هلاکش برآمد وعناد و ستیزه آغازنمود.[5] شاه طهماسب نیز که در صدد جمع‌آوری سپاه وضبط ممالك موروثی بود دوبار سپاهیانی برسروی فرستاد ولی نه رضاقلی‌خان غلام ونه‌جانشین اومحمدخان ترکمن‌که با مساعدت نادر اقدام به‌کارکرد. نتوانستندکاری‌ازپیش ببرند وبدین ترتیب‌سلطهٔ ملك محمودبرخراسان غربی استوارشد.[6]

دراین هنگام شاه طهماسب به همراه حامی خود فتحعلی خان قاجار عازم مقابله بامالك شد تا وی راکه «ضعیف ترین دشمنان » خود تشخیص داده بود از میان بردارد به همین سبب ازراه دامغان به امیدگردآوردن نیروی بیشتری درخبوشان آهنگ آن‌صوب کردند.[7] درهمین زمان‌بودکه نادر به اردوی شاه‌پیوست و با ازمیان رفتن فتحعلی خان اختیار امور سپاه را جهت تعقیب مبارزه با ملك و سرکوبی وی به عهده

۱ـ جهانگشای نادری ، تصحیح انوار،ص۱۱ ۲ـ همان کتاب ، ص ۱۱
۳ـ همان کتاب،ص۳۱ ۴ـ انقراض‌صفویه‌ترجمهٔ‌عمادص۳۲۱ ۵ـ برای‌توضیح بیشتر رجوع شودبه عالم‌آرا،جلد اول،صفحه های ۶۹ و ۷۰ ۶ـ انقراض‌صفویه، ص۳۲۱
۷ـ همان کتاب، ص۳۵۱

گرفت[۱].

محاصره مشهد مدتی به طول انجامید. باوجود شکستی که ملك محموددرنزدیکی خواجه ربیع خورد[۲] و ناگزیربه عقب نشینی شد به‌واسطهٔ استحکامات متین شهروپادگان نیرومند آن ، بهره‌ای به دست نیامد[۳] با آنکه محصوران از موضع خویش بـه خوبی دفاع می‌کردند ، پیرمحمد سپهسالار ملك[۴] عاقبت از پیروزی نهائی مأیوس شده یـأس بر او دست یافت و « چون دولت ملکی رانقش برآب ونمودموج سراب دید»[۵] بدو خیانت‌کرد و درشب شانزدهم ربیع‌الثانی سال ۱۱۳۹[۶] دروازهٔمیرعلی امویه را به‌روی سپاهیان نادرگشود . ملك محمود پس از تلاش بی‌ثمری‌که برای اخراج قوای نادر از شهرکرد تسلیم گردید و تاج‌کیانی راکه سه سال پیش به‌دست آورده بود کنارگذاشت و بـه یکی از حجره‌های حرم امام رضا (ع) ملتجی گردید[۷].

اندکی پس از سقوط مشهد نتایج مبارزات پی‌گیر وزیران طهماسب علیه نـادر برملاگردید[۸] و طهماسب‌که برای جلوگیری ازگسترش فوق‌العادهٔ نفوذ سپهسالار توانای خود به هرراه توسل می‌جست به فکرافتادکه ملك محمودرا نیزدراین مهم باخودهمراه کند . اما ملك محمود نادررا ازمقاصد طهماسب آگاه ساخت با این همه پس از اندك مدتی در صدد خیانت به‌وی برآمد وچون هرمرو شورشی بوقوع پیوسته‌بود «ملك در جزو هرروزه ، نوشتجات به‌ایشان‌قلمی، وآن طایفه را تحریك به فساد می‌نمود »[۹] .
در این وقت کـه بروز این خیانت ضمیمهٔ افعال سابقه گردیـد ، افناء او برابقائش راجح آمد .

«محمد خان چوله به امرهمایون اورا به‌قصاص‌خون‌محمدبیك مین باشی چوله‌که ازکشتگان بیداد محمود بود ، باملك اسحق به یاسا رسانیده وملك محمدعلی راکه برادر

۱ــ لکهارت نادرشاه، ترجمهٔ مشفق‌همدانی، ص۲۷ ۲ــ همان‌کتاب، ص۳۹
۳ــ عالم‌آرای نادری ، جلد اول ، ص۱۰۳ ۴ــ محمد کاظم می‌نویسد که « ملك محمود خدمت کوتوالی قلعه را بدان داده بود و دروازهٔ نوقان را بدان سپرده بود » عالم‌آرا ، جلد اول ، ص ۱۰۴ ۵ ــ جهانگشای نادری ، تصحیح انوار ، ص۶
۶ــ لکهارت در «نادرشاه» همین تاریخ‌را ذکرکرده ودر «انقراض صفویه» تاریخ ۱۵ ربیع‌الاول برابر بادهم نوامبر ۱۷۲۶ را یادداشت نموده است . ۷ ــ نادرشاه ، ترجمهٔ مشفق‌همدانی، صفحات ۳۹ و۴۰ ۸ــانقراض‌صفویه، ص۳۶۲ ۹ــجهانگشا، تصحیح انوار،ص۷۱

کوچك ملك محمود بود به نیشابور نزد بیرامعلی‌خان بیات فرستادند. او نیزمومی‌الیه را در عوض خون فتحعلی‌خان برادرخود عرضهٔ انتقام گردانید.

هرسری شایستهٔ تاج بزرگی کی بود
گرنسازی باقضا سردرسر سوداکنی» [1]

لکهارت این واقعه را در ۲۷ فوریه ویا ۱۰ مارس سنهٔ ۱۷۲۶ میلادی ذکر می‌کند[2].

سیداحمد نوهٔ میرزا داود ص۵

از سرجنبانانی که درهنگام تسلط افغانان براصفهان پیدا شده‌اند باید ازسید احمد نوادهٔ میرزا داود متولی مشهد مقدس نام برد. میرزا محمد خلیل مرعشی که خود از پیوستگان ومنسوبان نزدیك وی است نسب سید احمد شاه را چنین‌ذکرمی‌کند: «السید احمد شاه‌ابن‌المیرزا ابوالقاسم که درسنهٔ ۱۱۳۶ به دست افاغنه مقتول شده ابن‌النواب‌المیرزا داود متولی روضهٔ‌رضویه درخراسان‌که درسنه ۱۰۹۲ تولیت را دارا شده‌درسنه ۱۱۲۱ فوت‌نمود ابن‌المیرزاعبدالله خان‌ابن‌المیرزا شفیع مستوفی کل‌موقوفات‌ایران در زمان‌صفویه ابن‌المیرزا رحمت‌الله‌ابن‌المیرزا ابوالحسن‌ابن‌المیرزا قوام‌الدین‌محمدبن امیر عبدالقادرابن‌الامیرقوام‌الدین محمدابن الامیرنظام‌الدین‌علی ابن‌الامیرقوام‌الدین‌محمدالامیر تاج‌الدین‌الحسین (یا الحسن) ابن‌السلطان‌الاکرم‌المیرسیدمرتضی خان المرعشی پادشاه طبرستان ابن‌السلطان الاعظم‌المیرسید علیخان پادشاه طبرستان ابن‌السلطان‌الاجل‌السید کمال‌الدین پادشاه طبرستان ابن سیدالملوك‌العلماء المیرقوام الدین مشهور به میربزرك مؤسس سلطنت مرعشیه درشمال ایران و نسب ایشان تا حضرت سیدالساجدین مشهور آفاق است»[3]. به‌خلاف دیگرمدعیان سلطنت، وهواخواهان متظاهر سلسلهٔ صفویه. او از افراد صحیح‌النسب این دودمان به شمار می‌رفت. میرزا داود جد پدری وی متولی مرقد امام رضا (ع) با شهربانو بیگم بزرگترین دختر شاه سلیمان ازدواج نموده بود[4]. ... نخست از حامیان شادطهماسب بوده است و وقتی که امتناع شاه از امضاء اسناد راهنی

۱ــ جهانگشای‌نادری تصحیح‌انوار،صفحات ۷۲ و ۷۱ ۲ ــ ... ترجمهٔ عماد، ص ۳۶۳ ۳ ــ رجوع شود به مجمع‌التواریخ ... ۴ ــ انقراض صفویه، ترجمه عماد ص ۳۴۴ و نیز رجوع شود به ... همان کتاب.

وی آشکار می‌گردد[۱] به ابرقو می‌رود[۲] و به‌منظور تدارك پشتیبان جهت حراست تاج و تخت صفوی به جعل‌فرمانی دایربر«تفویض اختیار مهمات فارس و کرمان» به مهر شاه طهماسب و به نام خود می‌پردازد.[۳]

دراین اوقات مردم بینوای ایران به امید رهائی ازگرفتاری‌ها به‌سادگی دور و بر مدعیان قرابت باآل صفی‌را می‌گرفتندوسید احمدکه به قول نویسندهٔ مجمع‌التواریخ‌هم از رشادت کافی بهره‌مند بوده و هم ادعای قوم و خویشیش بی‌شائبه بوده ، به سهولت توانسته است که عده‌ای را در دوروبرخود گرد آورد. آنگاه عازم بوانات ومرودشت فارس که درهشت فرسخی شیرازاست می‌شود وبا زبردست‌خان‌افغان‌که ازجانب‌محمود حاکم شیراز بود به جنگ می‌پردازد . دراین نبرد باوجود مجاهدت بسیار شکست می خورد وبه ابرقوبرمی‌گردد وچون راهنمائی طهماسب را برای الحاق بدو نمی‌پذیرد ، ناگزیرتن به‌تکفیرشاه پریشان درمی‌دهد و «به تدلیس حکم مجعول» معزول و محبوس می‌شود .

بعد از دوماه از محبس می‌گریزد وبه جانب جهرم می‌شتابد ، سلك جمعیتش را به‌هم‌می‌پیوندد وانتظام می‌دهد وداراب ونیریزرا به دایره تصرف در می‌آورد.[۴] کرمان را با تلاش بسیارومبارزه های مردانه به تصوف درمی‌آورد[۵] و چون به‌واسطه بیخردی وعیاشی طهماسب از امورکشوری، اورا لایق وبی‌کفایت می‌پندارد[۶] به‌تاریخ چهاردهم ربیع‌الاول سنهٔ هزاروصدوچهل مطابق قوی ئیل[۷] جیقهٔ شاهی برسرمی‌گذارد و به‌نام خود

۱ــ انقراض صفویه، ص۳۵۵. نویسنده مجمع‌التواریخ می‌گوید : « ومیرزا سید احمد چون دیدکه شاه بـه سبب اعمال شنیعه و بزم شرب خمر برهم‌زن امرسلطنت و سرداری است وهمیشه مست و بی‌خبربودن و نظرخیانت به بنین وبنات سرداران و سرکردگان لایق امرسلطنت وجهانداری نیست و از اوامر جهانگشائی متمشی نمی‌تواند شد وگوش سخن نیوش ندارد و خود نیزصاحب داعیه و پادشاه رس بود لاجرم ازشاه طهماسب جدا شده به بلاد عراق آمده وارد ابرقوه گردید» به اهتمام اقبال، ص ۶۴ ۲ـ جهانگشای نادری، تصحیح انوار، ص۲۲ ۳ــ اصل فرمان درصفحهٔ ۶۵ مجمع‌التواریخ آمده است . ۴ـ جهانگشای نادری، تصحیح انوار،ص۲۲

۵ــ مجمع التواریخ، ص۶۹ ۶ـ همان‌کتاب،صفحات ۶۹و۷۰ ۷ـ لکهارت این تاریخ را نوامبرسال ۱۷۲۶ میلادی یا مقارن آن می‌داند رجوع‌شود به «انقراض صفویه» ترجمه عماد، ص ۳۴۵

سکه می‌زند [۱].

دوران این سعادتمندی چندان به طول نمی‌انجامد وسید احمد پس از چندی به اندیشه تسخیر شیراز می‌افتد اما ازمحمدخان بلوچ به سختی شکست می‌خورد و یاران ناموافق نیز از حمایتش دست برمی‌دارند[۲]. کوشش بی‌امان وی برای استقرار مجدد بر کرمان دربرابرفشارشدیدخصم‌به‌جائی منتهی نمی‌گردد[۳]. دراین‌موقع درصدد برمی‌آید که به شاه طهماسب ملتجی شود ولی‌ازبدحادثه بایکی ازقلعه داران اوبه‌نزاع‌می‌پردازد و ناچار می‌شود که به صفحات سیستان عزیمت نماید متأسفانه در آنجا نیز معاونی نمی‌بیند وناچار ازحوالی بلوچستان می‌گذرد، بیابان نهبندان‌را درزیرپا می‌گذارد وبه‌بم ونرماشیرمی‌رود. طالع ناسازگار همه جا اورا تعقیب می‌کند وچون می‌فهمدکه «جمیع سرداران کرمان با عبدالله‌خان بلوچ که برای دستگیری وی از جانب اشرف آمده بود متفق شده و مطیع افغانان گردیده‌اند، ازکرمان نیزقطع نظرکرده، ازحوالی توابع لارگذشته به‌بلاد جرون‌که حاکم نشین آنجا بندرعباس است متوجه می‌گردد.[۴]» در این اوقات تسلط افغانان به‌استعانت هم مذهبان لاری آنها دربخشی از سواحل محرز بوده است ووی ناگزیرپس‌ازمحاربه‌ای که با زبردست خان افغان‌می‌کند[۵] به‌گریزمی‌پردازد و به‌قلعهٔحسن‌آباد داراب پناه می‌برد. چون «این خبر به اصفهان و شیراز ولار رسید از اصفهان تمورخان‌کرد واز شیراز محمد خان بلوچ و ازلارحاکم لاربا قریب ده دوازده هزار سوار وپیاده بی‌شمار وارد داراب گردیدند و او درقلعهٔ حسن‌آباد محصورگردید ومدت هشت نه ماه محصوربود»[۶] مقاومتهای دلیرانهٔ وی با توجه به «قحط وغلا و

۱- جهانگشای نادری، ص ۲۲ ۲- «ازوقوع شجاعت ومردانگی نه‌داشت قیاس امورکلی برآن امور جزئی ماضیه می‌نمود بعلاوه غرورپادشاهی وسلطنت او را فروگرفته باوجودآنکه هنوز هیچ‌بلدی ومملکتی به‌غیراز کرمان درتصرف اونبود خودرا پادشاه بالاستقلال تصور نموده برسرداران و سرکردگان که هنوز اسم [illegible] او اخلاصی نداشتند به طریق سلاطین مستقل مغرورانه‌سلوک می‌نمود ومبالغه [illegible] شایسته متوجه نمی‌شد وبه تألیف قلوب خانمرهای وحشی‌صفتان وپراکنده دماغان نمی‌پرداخت» مجمع‌التواریخ، به اهتمام اقبال، ص۷۱ ۳- مجمع‌التواریخ صفحات ۷۳ - ۷۴ ۴- مجمع التواریخ ص۷۶ ۵- میرزا محمدخلیل می‌نویسد: «زبر دست خان از فرقهٔ اهل ایران و قزلباشیه بود» مجمع‌التواریخ، ص۷۸ ۶- مجمع التواریخ ص۱۱

عاجز و بی‌دل شدن رفقا » به جائی نرسید وسرانجام تسلیم افغانان گردید . سپاه فاتح‌به اصفهانش برد و به‌امراشرف در اواخرسال ۱۱۴۰ (ژوئیه تااوت ۱۷۲۸) [۱] اوراگردن زدند وهوای سروری را از سرش بیرون‌کردند [۲].

شاه طهماسب ص۶

شکست غم‌انگیز گلون‌آباد و به‌دنبال‌آن محاصرهٔ بی‌امان اصفهان به دست افغانان که منجر به اتلاف نفوس وفلاکت بی‌قیاس شد، لزوم تغییراتی را درروش ادارهٔ امور آشکار می‌ساخت. چه‌ازطرفی، شاه سلطان حسین با بی‌کفایتی ذاتی خود قادر به پیش بردن کارها نبود، وازجهت‌دیگر،فشار روزافزون مهاجمان برشدت بدبختی‌های درون‌شهر می‌افزود واهالی بی‌پناه اصفهان را ملتمس مصرتغییر نظرمی‌ساخت[۳]. دراین هنگام فکری که اعیان دولت برای «کسرشوکت خصم» اندیشیدنداین بودکه سلطان محمود میرزا[۴] «ولد اکبرخاقان شهید را درهفتم رجب به ولیعهدی برآورند[۵].»

نقشهٔ شاه این بودکه شاهزادهٔ جوان را ازاصفهان بیرون بفرستد تا به قصدنجات شهرقوای نیرومندی‌گردآوری‌کند ولی «سخنان دلاوری وشکوه پادشاهی وی را خوش آمد گویان حالی رأی الهام آرای اقدس نمودند». خارخار اینکه هرگاه محمود میرزا دخیل شود دیگرپادشاهی برسلطان حسین قرار نخواهد یافت ، موجب بازگشت وی به حرمسرا گردید[۶] وآنچه‌که رسماً دراین باره انتشاریافت این بودکه چون شاهزادهٔ جوان به‌انزوای‌مطلق حرم خوگرفته است، ازمشاهدهٔ انبوه حضاری‌که در مجلس‌مشاوره متشکل ازبزرگان چهارباغ تشکیل یافته بود ، به وحشت افتاده ودرخواست‌کرده است

۱ــ انقراض‌صفویه،ص۳۴۵ ۲ــ جهانگشای‌نادری، تصحیح‌انوار، ص۲۳

۳ـ عالم‌آرای نادری ، جلد اول ، ص۵۳ ۴ــ میرزا مهدی‌خان این نام‌را محمد میرزا یاد می‌کند ، جهانگشا ، تصحیح انوار، ص۱۳ ، اما محمدکاظم آنرا عباس‌میرزا می‌نویسدعالم‌آرا،جلداول‌ص۵۳درصورتی که‌عباس‌میرزابرادرشاه‌سلطان‌حسین‌بوده‌است ، لکهارت و محمد خلیل مرعشی ، محمود میرزا اعلام می‌دارند ، رجوع شود به انقراض صفویه ص ۱۶۹ ومجمع‌التواریخ ، ص ۵۷ ۵ــ جهانگشا ، صفحات۱۳ و ۱۴

۶ــ عالم‌آرای نادری ، جلد اول، ص۵۳

که به حرم بازگردانده شود[۱]. این است که پس از چهار روز «او را به دمور قاپو راجع و صفی‌میرزا برادر او را به‌جای او برمسند ولیعهدی تکیه دادند»[۲]. فشارافغانان برای نفوذ به‌درون شهر هر روز فزونی می‌گرفت و وقتی در برابر تسخیر فرح‌آباد و تسلیم جلفا مقاومتی سزاوار از طرف برخی فرماندهان به‌عمل نیامد و بلکه خیانت‌های آشکار آنان نسبت به‌شاه ومردم مهاجمان‌را جری‌تر ومطمئن‌تر ساخت[۳] خشم ونارضائی مردم اوج‌گرفت و صفی‌میرزا خود در زمرهٔ کسانی بود که چنین احساساتی در ضمیر داشت. او هرچند اسماً دارای مقامی شامخ و اختیاراتی وسیع بود، اما همچون برادر بزرگش پی‌برده بود که راه از هرطرف به‌سوی وی به‌دست والی عربستان[۴] وملاباشی و حکیم باشی مسدود بود[۵]. اعتراض وی دربرابر قدرت فوق‌العادهٔ بداندیشان و جبن و بد دلی‌شاه سلطان‌حسین به‌جائی نرسید وبه‌عنوان عارضهٔ کسالت رهسپار حرمسرایش ساختندو در همان روز (بیست‌وهفت ماه رجب ۱۳۳۴ = ۲۶ مارس ۱۷۲۲) «قرعهٔ این‌فال را به‌نام‌شاهزادهٔ‌والاخصال، طهماسب میرزا زدند.»[۶] طهماسب برخلاف دوبرادر بزرگتر خود منقصت‌های پدر یعنی بیکارگی و عیاشی را عیناً واجد بود و به آسانی تحت‌تأثیر قرارمی‌گرفت[۷].

در شب بیست و سوم ماه مبارك رمضان[۸]، در ظلمت‌لیل او را روانهٔ کاشان‌ساختند

۱ــ برای توجه به‌تفصیل ماجرا رجوع شود به‌صفحه‌های ۱۶۹ و ۱۷۰ انقراض صفویه، تألیف لکهارت، ترجمه عماد ۲ــ جهانگشا، ص ۱۴ محمد اعظم می‌نویسد که «شاهزاده‌را از حلیه بصر عاری‌ساختند» ولی این نکته با توجه به‌ضعف‌نفس فوق‌العاده سلطانحسین بعید به‌نظر می‌رسد به‌اضافه که مورخ دیگری ازآن یادنکرده است رجوع شود به عالم‌آرا، جلداول، ص۵۳ ۳ــ ازجمله نسانی که نام آنها برده‌می‌شود سید عبدالله والی خوزستان و فرمانده کل قوای شاه ودیگر ابوالمعالی‌خان داماد آن امیر که قبلا به‌تمهید درباریان کور شده بود و در این موقع‌مورد مشورت قرارمی‌گرفت رجوع شود به‌فصل سیزدهم کتاب‌انقراض صفویه‌تألیف‌لکهارت. ۴ــ که گویا در زمان شاه‌سلطان‌حسین یا در دوره پسر او شاه‌طهماسب بوده که بخش غربی خوزستان را که به‌دست عشایر بود عربستان نامیدند تا از بخش شرقی که شامل شوشتر و دامغان‌ها می‌شد که شاهان صفوی می‌بود بازشناخته شود، احمد کسروی‌تاریخ پانصد ساله خوزستان صفحات ۵۲و ۵۳. ۵ــ انقراض‌صفویه،ص ۱۷۹ ۶ــ جهانگشا،ص ۱۳. ۷ــ انقراض‌صفویه، ص ۱۸۰ ۸ــ لکهارت می‌نویسد «راجع به‌تاریخ فرار طهماسب میان‌مآخذ اختلاف وجود دارد این واقعه در «دفتر ثبت وقایع روزانه هاندی‌ها» شب بین ۷ و ۸ نوامبر نوشته‌است پدری (کنسول فرانسه در شیراز که در این تاریخ‌در اصفهان بوده‌است) در اثر «

که شاید درسمت قزوین‌و آذربایجان جمعیتی منعقد و لشکری مستعدکرده منشاء امـری شود و جمعی از امرا وامیرزادگان را نیز همراه وی نمودنـد.[1] طهماسب پس از ورود به‌قزوین از سربی‌میلی‌دست به‌جمع‌آوری سربازگذاشت لیکن پس ازاندك زمان‌به‌عیاشی و خوشگذرانی پرداخت [2] و بدین طریق فرصت‌دیگری که بـرای نجـات پایتخت در پیش بود ، از دست رفت . دیگر بار محاصرهٔ شهر شدت می‌پذیرد و وقتیکه عرصه برهمه تنگ می‌گردد امنای‌دولت راسرّرشته طاقت گسیخته می‌شود وبـه‌دادن شهر مصمم می‌گردند . در یازدهم‌محرام‌الحرام سنهٔ هزار و صد و سی وپنج هجری خاقـان شهید را به‌فرح‌آباد می‌برند وافسر سروری راازسری که‌لیاقت دارائیش نداشت برمی‌دارنـد وبر تارك آن « حسرت‌کش تاج و افسر » می‌گذارند [3]. بعد از آنکه شرح واقعهٔاصفهان‌در آخر محرم سنهٔ مشارالیه در دارالسلطنه قزوین به‌طهماسب‌میرزا می‌رسد براورنگ شاهی جلوس می‌کند و « سخن‌سنجان قزوین آخر ماه محرم » را تاریخ جلوس او می‌یابند[4]. اگرچه وی چند ماه پیش به‌ولیعهدی برگزیده شده بود با اینهمه اقدامش چندان تأثیری در بهبود اوضاع نداشت زیرا اولا محمود پایتخت راتصرف نموده بودومنطقهٔ وسیعتری را تحت اختیار داشت و ثانیاً اینکه شاه‌سلطان‌حسین‌تاج شاهی را رسماً به‌محمودتفویض کرده بود . [5] محمود پس از اینکه از اقدام طهماسب آگاه شد قوای‌خود را به‌سرکوبی وی مأمور ساخت و او به‌زحمت خود را از چنگ افغانها رهانید و بـه‌طرف تبریـز و

←خودتحت عنوان «توضیح به‌شاه » بایگانی وزارت خارجه فرانسه، قسمت ایران‌جلد ۶ ، برگ ۴۲۹ الف ، آن را شب ۸ ژوئن ضبط کـرده است . گاردان (کنسول فرانسه دراصفهان ـ ش)آنرا در « یادداشت‌ها»ی خود شب ۹ ژوئن ذکر نموده است، بایگانی وزارت خارجه فرانسه، قسمت ایران ، جلد۶ ، برگ ۱۸۰ب، زبدةالتواریخ (تألیف محمدمحسن مستوفی نادرشاه ـ ش) برگ ۲۱۰ الف، شب ۲۷ شعبان،مطابق با ۱۲ ژوئن و تاریخ نادری (جهانگشا ـ ش) ص ۹ ، شب ۳ رمضان ، (ایـن گفته اشتباه است چون در جهانگشا ۲۲ رمضان آمده است ، ص ۱۴ تصحیح انوار ـ ش) مطابق با ۱۷ ژوئن نوشته‌اند بدون شك قول دفتر هلندی‌ها باتصریح به موضوع یعنی شب بین ۷ و ۸ ژوئن‌اصح بنظر می‌رسد رجوع شود به انقراض صفویه ، ترجمهٔ عماد ، صفحه ۱۸۵

۱ـ مجمع‌التواریخ، ص ۵۷ ۲ـ زبدةالتواریخ برگ۲۰۹ به‌نقل از انقراض صفویه، ص۱۸۶ ۳ـ جهانگشا ، ص۱۵ ۴ـ مجمع‌التواریخ، ص ۵۹ ۵ـ لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، ص ۱۹

آذربایجان متوجه‌گردید « چون درسن شباب‌بودو اکثررفقای اوجهال ونامقید دین واز قواعد امور سلطنت ودنیاداری بی‌وقوف وبی‌خبر بودند ، شاه‌را به‌جهت دفع هم‌وغم و تردد خاطربه‌سبب محبوس بودن پدر واعمام وبرادران و والده ،تکلیف به‌خوردن خمر نمودند ، به‌مضمون این بیت :

شه‌مست وجهان‌خراب ودشمن پس‌وپیش
پیداست کزین‌میان‌چه‌برخواهدخاست»[1]

در این تاریخ سرگذشت بی‌سروسامانی ایران به‌همه‌جا رسیده ودشمنان دیرینه‌را که‌ازمدتها پیش‌دندان‌طمع‌تیز کرده بودند ، هشیار ساخته‌بود . پطر کبیر که‌ازگرفتاری‌های مبارزه باشارل دوازدهم پادشاه دلاور سوئد فراغت‌یافته بود، غارت دکان‌های‌بازرگانان روس‌به‌دست لزگی‌ها ومتحدان آنهارا در شماخی بهانه ساخت و حدود دربند و قسمتی از سواحل شمالی ایراندر دریای خزر رامتصرف شد[2].

در تابستان سال ۱۱۳۶ هجری (۱۷۲۳ میلادی) دولت عثمانی چون مشاهده کردکه برای جلوگیری ازپیشرفت روسها درخاك ایران هیچ‌چیز بهتراز آن نیست که بر رقیب پیشی‌گیرد وخود باقیمانده ایران را اشغال کند، به طهماسب اعلان جنگ داد. علمای ترکیه نیزفتواهای شدیدی برای جنگ برضد ایرانیان صادر کردند . محمدکاظم که تصور می‌رودابن بخش ازکتاب خود را ازجهانگشا اقتباس نموده باشد،می‌نویسد: « اختلال برهم خوردگی شاه‌شهید شاه سلطانحسین‌گوشزد دربار قیصری شده بود حسب‌الامر شاه سکندرجاه به عهدهٔ ابراهیم پاشای حاکم ارزن‌الروم به‌گرجستان وعارف احمدپاشای والی بغداد به‌کرمانشاهان وهمدان مأمورگشته‌واز هرطرف سرعسکر بسیار مملکت‌آذربایجان را چون‌کشتی در چهار موجهٔ بلا انداختند وهرچند به شاه طهماسب عرایض‌ها(کذا) قلمی‌نمودندکه به‌امدادآنها اعانت نماید ، چون درخدمت پادشاه والا جاه لشکری‌مهیا نبود ، درجواب بنارا به‌تغافل گذاشت . ناچار حکام ومباشرین تفلیس وگنجه وآهار و ایروان ونخجوان وتبریز ومراغه کلید هردو ولایت رابه‌دست سرعسکر قیصری سپردند وهمدان وکرمانشاهان رانیز به‌گماشتگان آل عثمان‌دادند[3] ...

در این هنگام که عثمانی ها بر سراسر آذربایجان تسلط یافته بودند طهماسب عازم تهران‌گردید و قریهٔ اندرمان را درجنوب این شهر «مضرب خیام‌شاهی» قرار داد .

۱ــ مجمع‌التواریخ ، ص ۶۴ ۲ــ لکهارت ، نادرشاه ، ترجمهٔ عشقی همدانی، ص۲۱ ۳ــ عالم‌آرای نادری، جلداول ، ص۷۷

اشرف که‌خبر «اختلال آذربایجان ومراجعت حضرت شاه»را به‌تهران شنیده بود به‌سرعت تمام‌برای سرکوبی‌وی‌شتافت و«عساکر قزلباش»را به‌سختی شکست‌دادوشاه را وادار به فرار به‌سوی‌مازندران واسترآبادنمود[۱]. شاه پس ازآنکه مدتی در جنگلهـای مازندران سرگردان بود سرانجام به‌ساری رفت وبطور غیرمترقب نیروی کمکی جالب‌فتحعلی‌خان قاجار را با دوهزار سوار دریافت داشت[۲].

روس‌هاوعثمانی‌ها بعدازکشمکشهای فراوان سعی‌نمودندکه اختلافات خود را با یکدیگر برطرف‌کنند ودر تقسیم سرزمین‌های بی صاحب شمال و شمالغربـی ایران با یکدیگرکنار بیایند . دراین میان بااینکه روسها قبلا قراردادی باطهماسب امضاءکـرده و قول مساعدت نیز به‌وی داده‌بودند ، به‌واسطهٔ اختلالی‌که در وضع پریشان‌داخلی‌ایران مشاهده نمودند ، نسبت به‌انجام تعهدات خود دایر به‌کمك به‌طهماسب هیچ‌گونه‌اقدامی بعمل نیاوردند.[۳]

شاه،فتحعلی‌خان را به‌حکومت سمنان نامزد نمود وبدو مأموریت دادکه‌باافغانان در تهران‌جنگ‌کند . تلاقی دولشکر درابراهیم آباد تهران اتفاق افتادو « به‌اخلال‌اضداد وسستی اهل عنادکاری نساخته ، بی نیل مراد روانهٔ استرآبادشد.»[۴]

فتحعلی‌خان‌که خود همواره داعیهٔ قدرت‌وسروری درسر داشت پس‌ازاین‌شکست با ذوالفقار خان سردار طهماسب در نواحیٔ قومس به‌مبارزه پـرداخت وپس‌از تصرف دامغان اردوی شاهی را دراشرف‌مازندران‌شکست داد.[۵] پس‌از این نبردبودکه طهماسب برای نحستین بار درعمرش قدری از خودحیات نشان‌داد ومحمد علی‌خان قوللرآقاسی ویکی دیگر از سرکردگان نظامی خود را نزد قبائل ترکمن مقیم نواحی شمال شرقی استرآباد فرستاده‌ودرخواست مساعدت‌نمود. فتحعلی خان بااطلاع ازاین‌اقدام وبی شك از بیم حمله‌ازآن ناحیه ، فوراً تغییر روش‌داد وبه‌رسم چاکری ونشانهٔ تسلیم ، خـدمت طهماسب‌رسید[۶] .

ازاین‌زمان او باپشتکار بی‌مانندی سعی‌درجمع‌سپاه‌نمود واز سر دسته‌های ایلات قاجار ،گرایلی ، مدانلو ، حاجیلو ، فندرسکی ، کتول وترکمنهای تکه ویموت نیروی

۱ـ جهانگشا،تصحیح‌انوار،ص۱۹ ۲ـ «نادرشاه» ترجمه‌مشفق‌همدانی‌ص۲۵
۳ـ همان کتاب،صفحات۲۱و۲۲ ۴ـ جهانگشا، تصحیح انوار، ص۱۹ ۵ـ انقراض صفویه، ترجمه عماد ، ص۳۲۳ ۶ـ همان کتاب، ص۳۴۸

سوار و پیاده‌ای به‌شمارهٔ ۱۸۰۰۰ گرفت[۱]. طهماسب درصدد بود که ملك‌محمود سیستانی ضعیف‌ترین دشمن خودرا از میان بردارد و به‌همین منظور یکی از سرداران خود به نام رضاقلی‌خان را برای سرکوبی وی فرستاد که کاری ازپیش‌نبرد[۲] و آنگاه محمد خان ترکمان را راهی خراسان ساخت که بامساعدت نادر نخست برملك پیروزگردید وچون ترکمنهای‌نسا وابیورد و کردهای قوچان‌به‌تحریك مالك‌محمود به‌دشمنی وستیزه‌جوئی با نادر برخاسته بودند[۳]، وی ناگزیر برای‌سرکوبی آنان رفت واز آنجا «بنابرانقلاب اوضاع مرو متوجه آن‌ناحیه‌گشت»[۴].ازاین جهت براین سپاه‌کشی نیز فایده‌ای مترتب نشد وطهماسب این‌بار باهواخواه جدید خویش فتحعلی‌خان قاجارکه لقب‌وکیل‌الدوله بدو بخشیده بود عازم مشهدگردید. در خلال سفر نادر قلی‌بیك افشارکه صاحب عده کافی ومشهور به‌دلاوری و جنگاوری بود، بدوپیوست. شاه‌نیز در آغاز فرماندهی توپخانهٔ ارتش رابه‌وی داد[۵] و به‌لقب طهماسبقلی‌خان مفتخرش‌نمود[۶].

اینك موکب شاهی به حوالی مشهد رسیده و در خواجه ربیع مستقر شده‌بود. نادر قوای سلطنتی را طی روزهای بعد به‌کرات‌به حمله‌واداشت لیکن در خلال‌مدت. مبارزهٔ دیگری را نیز علیه نیرومندترین حریف خود فتحعلیخان. رهبری می‌کرد. میرزا مهدی می‌گوید چون خان قاجار «مزاج شاه طهماسب رااز استقامت دورمی‌دید. ازکارکنان آن دولت چندان اطمینانی نداشت. ناچار بی‌سامانی لشکر را وسیله‌کرده. از خدمت شاه طهماسب مستدعی رخصت‌گردیده‌که به استرآباد رفته. تهیه سپاه‌کرده. درابتدای حوت‌حاضرشود»[۷]. قدرمسلم آن است‌که چون فتحعلی خان نادر را زورمندتر از خود تشخیص داده بود. مصمم شده بود طهماسب را ترك‌کند و مقدرات خود را به‌دست‌ملك محمود بسپارد[۸]. توطئه‌ای‌که وی چیده بود به دست عمال نادر کشف شد و به اطلاع شاه رسید و با وجود توصیه‌های مداوم نادر و حمایت وی از خان قاجار طهماسب نهانی به‌کشتن او امرداد[۹].

چون رقیب نادر ازسرراه‌وی برداشته شد با سهولت‌کامل شاه را توانست ...

۱-حبیب‌الله‌لارودی،زندگانی نادرشاه،ص۲۶ ۲-جهانگشا...ص۳۰ و ۳۱
۳- حبیب‌الله‌لارودی، زندگانی نادرشاه،ص۳۸ ۴- جهانگشا...ص۴۹ ۵- [illegible]
زندگانی نادرشاه، ص ۴۱ ۶ - انقراض صفویه...ص۳۵۳ ۷- جهانگشا...
نادری، تصحیح انوار،ص۵۸ ۸- انقراض‌صفویه...ص۳۵۳-۴ ۹- جهانگشا...ص۵۹

کند که زمام امور را کاملا به دست وی بسپارد و مقامات حساس را به طرفداران اوواگذار کند .[۱] محاصرهٔ مشهد با خیانت پیرمحمد ، سپهسالارملك‌محمود پایان یافت و درتاریخ ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۱۳۹ برابر با ۱۱ نوامبر ۱۷۲۶[۲] شهر به تصرف اردوی شاهی درآمد .

از این تاریخ به بعد وزیران طهماسب به شدت در مقام مبارزه با نادر برآمدند. آنها چون فقط دربند مقاصد پلید خود بودند فوراً پی بردند که نادر نه‌تنها نجات‌بخش اصلی مملکت می‌باشد بلکه درراه منافع ایشان سدی عظیم‌تر از فتحعلیخان قاجاربه‌شمار می‌آید[۳]. آنان چون متوجه شدند که نادر تا چه میزان توجه طهماسب را به خود جلب کرده ، بی‌درنگ دست به‌کار مسموم ساختن ذهن شاهزاده علیه وی شدند وطهماسب هم به قول محمدمحسن « بنا بر اقتضای شباب و اعتمادی که به آن جماعت داشت ، قبول سخنان بی‌اصل ایشان فرمود .»[۴]

داستان این سلسله مبارزه‌های ملال‌آور آن هم درشرایط خاص و غم‌انگیزمملکت از هر جهت عبرت‌آموز است و می‌توان‌گفت که هر آینه اگر مردی جز نادر در میان بود ، توانائی ادامهٔ این راه را نمی‌یافت و به انجام مسئولیت عظیمی که در لحظات تاریك حیات ملتش بر عهدهٔ وی مقررگردیده بود ، موفق نمی‌گردید . همین‌قدر است که این کشاکش تا پایان دورهٔ پادشاهی طهماسب و انتقال سلطنت به فرزند خردسال او عباس سوم ادامه یافت و بخش عمده‌ای ازنیرو و اشتغالات فکری فاتح نامدارایران را همواره به خود مشغول داشت .

اینك چنانچه در سجایا و منش طهماسب بیش از این متأمل شویم وضع نادررا که قسمت اعظم‌کارهایش ناتمام مانده بود ، بهتر درك می‌کنیم . سیمون آوراموف کنسول دولت روس که از سال ۱۷۲۶ تا ۱۷۲۹ در دربار طهماسب به سمت منشی دولت متبوع خود ادای وظیفه‌می‌کرده، توصیفی از وضع و حال وی دارد که توضیح شمه‌ای از آن بی‌فایده به نظر نمی‌رسد ، می‌گوید که : «طهماسب در ۲۳ اکتبر و یا ۳ نوامبر ۱۷۲۶ درست یك هفته قبل ازسقوط مشهد به حسینقلی‌بیك امیرزادهٔ‌گرجی امر کرد تا قدری عرق پر مایهٔ قفقازی معروف به «چیخیر» به خدمت وی حاضر کند .

---

۱ ـ انقراض‌صفویه ص۳۵۴ ۲ـ لکهارت نادرشاه ترجمه‌مشفق‌همدانی‌ص۳۹

۳ـ انقراض صفویه ص۳۵۷ ۴ـ زبدة‌التواریخ برگ۲۱۲ب و نیز رجوع‌شود به‌احوال حزین، ص۱۷۵

حسینقلی بیك پاسخ داد که موجود نـدارد و طهماسب در نتیجه بـه خشم آمده فریاد برکشید که وی ناگزیر از تهیهٔ آن است .گرجی پس از لحظه‌ای تأمل گفت : آوراموف فرستادهٔ دولت روسیه قدری «چیخیر» دارد ، و بعد افزود : اما نمی‌دهـد . طهماسب که هنوز از خود بیخود بود اظهار داشت وی‌گردن آوراموف را خواهد زد و بی‌درنگ به اردوی روس‌ها شتافته بانگ برآورد که : کلیه روسها باید غارت‌گردیده ،گردن آنان‌زده شود . مأموران طهماسب به چادر آوراموف هجوم بـرده ، وی را یکتا پیرهن با پای برهنه نزد شاهزاده بردند . آوراموف به تصور آنکه دم واپسینش فرا رسیده بود خود را به پای طهماسب انداخته طلب بخشایش کرد .

طهماسب گفت : «تو از من نمی‌ترسی؟»

آوراموف پاسخ داد : «چطور ممکن است من از اعلیحضرت نترسم» .

طهماسب در جواب اظهار داشت : «پس اگر واقعا می‌ترسی چرا قدری چخیر برایم حاضر نمی‌کنی ؟»

آوراموف که هنوز یکتا پیرهن بود همانطور به سرای طهماسب بـرده شد . او به مجرد ورود دیدکه طهماسب براثرافتادن درنهری آغشته به‌گل می‌باشد. طهماسب که چون مجبور شده بود خود درپی آوراموف رود سخت آزرده‌خاطر بوده . خشمگین به وی‌گفت : «خیلی کثیف شده‌ام تقصیر آن همه به‌گردن تواست . »

آوراموف فوراً به چادر خود رفته با قدری «چخیر» بـازگشت و بالنتیجه حال طهماسب دگرگون شد . او سپس دستور داد مجلس بزمی آراسته شود و بـه رامشگران خود امر کرد تا آهنگ «بالالایکا» بنوازند . او گاه حین نـوازندگی آنان بـه آهنگ موزیك کف می‌کوبید و سپس چند قصهٔ شهوت‌انگیز نقل کرده نـاگهان حالش دوباره متغیر شد . او رو به آوراموف کرده گفت :

«تو واسمعیل بیك [سفیری که به روسیه رفته و قرارداد مورخ ۲۳ سپتامبر ۱۷۲۳ دایر به واگذاری دربند و باکو به انضمام ولایات ساحلی گیلان و مازندران و استرآباد را با آن دولت امضاء کرده بود] مسئول از دست رفتن سلطنت مـن هستید . شما [illegible] بیچاره دیگر بار به وحشت افتاده . خواست در مقام دفاع برآید لکن طهماسب سخن او را قطع کرده گفت : «بس است ما را به حرف سرکرم مسازید [illegible]

۱ــ در مورد این حالات رجوع شود به [illegible] لکهارت ترجمه عماد تحت عنوان «اختلاف میان طهماسب و [illegible] ۵۱ ، ۳۳ زندگانی نادر تألیف لاردی و همچنین جهانگشای نادر [illegible] ۵۸ تا ۶۵

بعد دستور داد رامشگران دوباره نوازندگی را آغاز کنند و « چخیر» و اردور Hors d'oeuvres وسیب دوره‌گردانده‌شود. طهماسب‌پس ازخالی‌شدن‌ظروف‌باز از آوراموف سراغ «چخیر»گرفت . چون آورامـوف پاسخ مثبت داد ، وی امر کـرد تا ظروف مجدداً پر شوند . اواخر سر ، از آوراموف جویا شدکه آیا می‌تواند قـدری «چخیر» برای او ذخیره نماید و بعد دستور تهیهٔ قدری ودکا و «چخیر» جهت مصرف خود داد . »[1]

نادر پس از سرکوبی گردنکشان خراسان و خـاموش کـردن آتش فتنه‌هائی که به تحریك شاه علیه وی روشن شده بود به مبارزه با افغانان ابدالی هـرات کـه داعیه‌ای بیش از غلجائی‌ها در اصفهان داشتند پرداخت[2] و نظر به سعایتی که‌از طرف درباریان نزد شاه ازوی می‌شد ناگزیر کارآنان را با وجود پیروزمندی‌های نخستین ناتمام‌گذاشت و به مشهد بازگشت[3] . اما در این لشکرکشی کوتاه ولی خونین اولین دشمن سهمگین واقعی در خاك ایران از پای درآمده بود و بنابراین در افق علائمی امید بخش به چشم می‌خورد[4] .

اشرف افغان‌که پس از مبارزه‌ای طولانی باعثمانی‌ها اینك فرصت‌آن‌رایافته بود که به حریف نیرومند جدید خود پردازد با لشکرعظیمی روبه سوی مشهد نهاد[5].ازآنجا نیز نادر « فرامین قضاآیین به‌اجتماع لشکر نافذ ، وتوپخانه را از راه‌سرولایت مشهد و سلطان میدان روانه ساخته،خود به‌اتفاق حضرت شاه درهیجدهم ماه صفر از راه نیشابور وسبزوار تحریك لوای اژدها پیکر کردند»[6] نبرددرمهماندوست‌دامغان اتفاق‌افتادوباوجود تلاش‌فوق‌العادهٔ افغانان به‌شکست آنها انجامید. دگر باره در سر دره خوار ، دامی برای سپاه فاتح‌نادرگسترده شدکه باهزیمت افغانها خاتمه‌پذیرفت[7].سومین نبردقاطع‌دربیستو دوم ربیع‌الثانی ۱۱۴۲ در مورچه خورت (۵۵کیلو متری شمال اصفهان) اتفاق افتاد که فتح نمایانی نصیب ارتش ظفرمند ایران‌نمود.[8]وبه‌طور محتوم به‌اختلالی که ازهشت سال‌پیش برکشور استیلا یافته بود ، پایان‌بخشید . شاه طهماسب کـه به‌درخواست نادر

۱ــ صفحات ۹۵ــ۹۶ « نوشته‌ها » اثر آوراموف به نقل از انقراض صفویه ، ترجمه عماد،ص ۲ــ۳۶۱ ۲ــ جهانگشا،ص ۹ــ۸۸ ۳ ــ لکهارت، نادر شاه ص ۳ــ۴۲ ۴ـ انقراض صفویه ، ترجمه عماد،ص ۳۷۴ ۵ ـ اشرف در این واقعه بنا بـه قول فریزر ۳۰٫۰۰۰ نفر در اختیار داشت (بـه نقل از انقراض صفویه ، ص ۳۷۶) ۶ـ جهانگشا، ص ۹۶ ۷ــ لکهارت،نادرشاه، ترجمهٔ مشفق همدانی،ص ۵۴ ۸ـ لارودی،زندگانی نادرشاه، ص ۶۴

در تهران به‌سرمی‌برد تقریباً هفت‌سال پس‌از فرار از اصفهان ، وارد این شهر شد و برسریر شاهی متمکن گردید[۱] .

شاه باوجود حفظ اقتدار ظاهری ناگزیر بود که طبق تعهدی که قبل ازترك مشهد سپرده بود ، شهرهای خراسان و کرمان و مازندران را به‌رسم تیول دراختیار نادربگذارد وبه‌اواجازه دهد که‌گذشته ازسرگذاشتن جغهٔ پادشاهی اختیاروضع مالیات نیز داشته‌باشد[۲].
نادر در دیماه همان سال عازم فارس‌شد وقوای اشرف را در منطقه زرقان ۳۲ کیلومتری شمال شیراز[۳] شکست داد به صورتی که دیگر رمقی برای مقاومت دروی نماند وبه عزم فرارراهی قندهار شد[۴]

شاه طهماسب که از پیشرفتهای نادر بـی‌اندازه خشنود شده بود تاج مرصعی با خلعت‌گرانبها و فرمانفرمائی استانهای خراسان ،گرگان ، مازندران ، سیستان ، کرمان و بلوچستان‌برای‌سپهسالارایران‌فرستادوبه‌افسرانارتش که‌همراه‌نادربودندنیزهریك به‌فراخور حال خلعتهائی بخشید[۵].بعداز اتمام‌کار افغانان نادربه‌جانب کهکیلویه وشوشتروخرم‌آباد روی‌نهاد وآنگاه درنهاوند وهمدان وکرمانشاه وصفحات آذربایجان‌باعثمانیها مصافهای مکرر داد و «خلقی انبوه از آنان را کشت و حدود عراق را مسخر و مصفا ساخت .»[۶]
افغانهای ابدالی که در غیاب وی از فرصت استفاده‌کرده بودند به مشهد هجوم بردند و وی که هنوز دست اندرکار جنگهای پردامنه با ترکان بود ناگزیر به صوب هرات راهی گردید[۷] .

در مدت دوری نادر اطرافیان شاه وی را اغواکردندکه خود فرماندهی کل قوارا را به عهده‌گیرد و جنگ با ترکان را آغاز نماید . «امنـای آن دولت را مظنون آنـکه به هیاهوی دست افشانـی ایشان . طـایر شکسته بال رومیه از آشیان قلاع رم کـرده . مرغ مراد پربسته به دام وگنج تمنی در بسته به دامن مرام ایشان خواهد آمد .»[۸]
متعاقب این لشکرکشی و چشم زخـم افتضاح‌آمیزی کـه در همدان بـر اردوی

۱ــ جهانگشا،ص ۱۰۷. لکهارت می‌نویسد : طهماسب [illegible] پس از ورود به اصفهان برای دومین‌بار جلوس کرده باشد [illegible] ضبط نشده است» رجوع شود بدانقراض صفویه،ترجمهٔ عماد،ص ۳۸۳ ۲ــ انقراض صفویه، عماد ص ۴ ــ ۳۸۳ ۳ــ لاردوی ، [illegible] نادرشاه ، ص ۶۶
۴ــ مجمع‌التواریخ، ص ۸۰ ۵ ــ لاردوی، زندگانی نادرشاه ص ۶۹
۶ــ مجمع‌التواریخ ، ص ۸۱ ۷ ــ عالم آرای نادری، جلد اول، ص ۲۳۴
۸ــ جهانگشا ، ص ۱۶۹

همایونی وارد آمد ، طهماسب ناگزیر شد قسمت اعظم سرزمینی راکه نادر ازعثمانی‌ها پس‌گرفته بود به ایشان واگذارکند چون به نادر خبر رسیدکه «شاه والاجاه در نـزدیك همدان با رومیه مصاف داده بنای صلح‌گذاشته ، به این نحوکـه ولایاتی‌کـه لغایت در تصرف ایشان آمده ، از رومیه باشد و به ولایاتی که در تصرف قـزلباشیه است متعرض نشوند . چون در آن وقت‌کار چندانی در خراسان باقی نمانده بود و افاغنه را نیزرفیق خود نموده ، لشکر و جمعیت بسیاری از برای او فراهم شده بود ، لهذا به ایـن صلح راضی نشده با افواج خود رو به اصفهان حرکت نموده ، از راه ارض اقدس به کاشان و از آنجا درچهارم ربیع‌الاول یك هزار و یکصد وچهل وچهار هجری وارد دارالسلطنهٔ اصفهان گردید»[1]

شاه‌که خود، مآل‌کار را دریافته بود شروع به بیتابی‌نمود وآهنگ فرارازاصفهان کرد ولی نادر با لطائف‌الحیل او را رام ساخت و بـه قصد سان دیدن سپاه بـه اردوی خویش درهزار جریب دعوتش نمود . داستان این‌واقعه راکه منجر به‌خلع شاهی ازشاه طهماسب وتفویض آن به شاهزاده عباس میرزا ولد او[2] است، محمدکاظم به تفصیل‌تمام نگاشته است.[3]همین قدر معلوم است‌که نادر این عمل را واقعاً بـرای‌کوتاه‌گـردانیدن دستهای شاه فاسد از امور مملکت انجام داده ، چه او به علت خلق و خـوی ذاتی فقط برای فرمانروائی بر چند قلمرو کوچك (اگر فی‌الحقیقه قصد فرمانروائی داشت) آنهم در ایام صلح شایسته بود وبالمره برای ایفای نقشی‌که جبر حوادث برعهدهٔ وی‌گذاشت، صلاحیت نداشت[3] . به اضافه‌که اطرافیان وی بـا استفاده از ضعف نفس و بی‌مبالاتی و هرزگی فوق‌العاده‌اش به هیچوجه نمی‌گذاشتندکار مثبتی از پیش رود .

بنا به آنچه‌که از تقریرات میرزا مهدی برمی‌آید نادر قصد داشته است‌که‌دوباره او را بر مسند شاهی بنشاند و در حین محاصرهٔ بغدادکه «کارها صورت نوعی وکسوت تکمیل ظاهری یافته بود ملاعلی‌اکبرملاباشی و میرزاکافی خلفا را برای آوردن حضرت شاهی روانهٔ ارض اقدس ساخته ، مأمورین نیز در هجدهم ماه صفر آن حضرت راازمشهد مقدس حرکت داده ، در عرض راه بودند که سانحهٔ بغداد ، حادث و تعویق این مطلب را باعث شد[4] » بدیهی است‌که شکست نادر از توپال عثمان پاشا مایهٔ تعویق این‌کار گردیده و بعدها نیز با وجود همهٔ پیشآمدها ، ظاهراً نادر قصد نداشته است‌که طهماسب

۱ــ مجمع‌التواریخ ،به‌اهتمام اقبال ص ۸۱ ۲ــ جهانگشا ، تصحیح انوار ص ۱۸۶ ۳ــ عالم‌آرای نادری ، جلد اول ، صفحه‌های ۳۵۹ تا ۳۶۳
۴ــ جهانگشا، ص ۲۰۹

و فرزندان وی را از میان بردارد .

به هنگام اقامت نادرشاه در هندوستان به تحریك جمعی از مفسدان و بداندیشان رضاقلی میرزا نایب‌السلطنه دستور قتل طهماسب و اولاد اورا صادر می‌کند و به‌محمد حسین خان قاجار و اردوغدی بیگ چگنی سبزواری فرمان انجام کار را می‌دهد . محمد کاظم شرح مشبعی از این داستان غم‌انگیز می‌نویسد[1] و اضافه می‌کند که این مسئله یکی ازابتلائات بزرگی بود که بعدها دامنگیر رضاقلی‌میرزا شد و نظر نادرشاه را نسبت به‌وی مکدر ساخت .

مقاومت‌مردم یزد در برابر افغانها

در تابستان سال ۱۱۳۴ ه . ق . محمود افغان با سپاهیان خود که به تقریب از هشت هزار[2] تا بیست و پنج هزار[3] و به عبارتی چهل و پنجاه هزار سوار[4]نوشته‌اند از کرمان‌گذشته به یزد رو آورد[5].با اینکه مسلم است که در این تاریخ مردم یزد به طور جدی درصدد مدافعه برآمده ، باروهای شهر را مستحکم نموده و به حسب معمول زمان. درپشت سیبه‌ها وسنگرها به‌دفاع پرداخته‌اند . وباز ازطرفی مسلم است که سرسختی آنها در پیکاربا افغانان به مرحله‌ای رسیده بوده که آنها را ازحصول پیروزی سریع بازداشته است ، با این همه در مآخذی که در دست است کمتر از این مقاومت دلیرانه یاد شده

۱ــ عالم‌آرای نادری ، جلد دوم،صفحات ۴۹۳ تا ۵۰۰ ۲ــ [illegible]
به اهتمام انوار ، ص ۱۲ ۳ــ لاروودی،زندگانی نادرشاه ، ص۱۴
۴ــ مجمع‌التواریخ ، به اهتمام اقبال ، ص ۵۵ ۵ [illegible]
به‌تعداد لشکریان محمود دراین وهله تفاوتی شگفت‌انگیز [illegible]
از عدد ناچیز ۵۰۰۰ تا رقم بعید ومحال ۱۰۰۰۰۰ [illegible]
فاحش ناشی از این حقیقت است که پاره‌ای از منابع [illegible]
غلزائی‌ها اکتفا نموده‌اند، درحالی که پاره‌ای دیگر سرباز [illegible]
آورده و دیگران رقمی ذکر کرده‌اند که افراد غیرنظامی [illegible]
بعید به نظر می‌رسد که افراد جنگجوی غلزائی در آغاز [illegible]
بوده باشد ، چندین هزار هزاره‌ای همراه ایشان بوده و [illegible]
ملحق شده بود، احتمال نمی‌رود که این عده از ۱۸۰۰۰ مرد جنگی [illegible]
انقراض سلسلهٔ صفویه ، ترجمه عماد ، ص ۱۵۰ و ۱۵۱

است[۱] . لکهارت می‌گوید : «چون یزدی‌ها مشاهده کردند که افاغنه و کمکی‌های ایشان نزدیك می‌شوند ، دروازه‌ها را بسته تن به محاصره دادند . افاغنهٔ جسور کوشیدند تا راه برای خود به استحکامات بازکنند . لیکن با تلفاتی‌چند عقب رانده شده بودند . چون محمود نمی‌خواست در نتیجهٔ حملات عبث بیش از این به سوارانش تلفات وارد آید و چون به‌کلی فاقد توپخانهٔ سنگین بود ، شهر را به حال خودگذاشته جسورانه راه اصفهان پیش‌گرفت .»[۲]

در این‌جا نیز محمود به همان نتیجه‌ای رسیده بود که درکرمان بدان دست یافته بود به این معنی که تسخیر شهرهای متعدد بین راه ایران که تلف‌کنندهٔ قوای معدود او بودند ثمری ندارد واز داعیه‌ای که اوبرای حصولش جهد می‌ورزید دورش نگاه‌می‌دارد چه از طرفی ، همراهانش را تحلیل می‌برد و اضافه بر کشتگان جنگ عده‌ای را نیز وادار به فرار می‌نمود[۳] و از طرف دیگر،وصول اخبار لشکرکشی او به اصفهان موجب می‌شد که شاه بی‌تدبیر و «وزیران مخذول‌العاقبه[۴]» او به فکر تدارك اسباب دفاع از مملکت برآیند . این است که مردم دلیر یزد را به حال خود گذاشته از تسخیر شهر چشم پوشید و به سوی پایتخت پیشروی کرد .

اشرف افغان ص ۱۲

وضع تحمل ناپذیر محمود افغان وجنونی که به‌هر واسطه بروجود اوطاری شده بود موجب‌گردید که افغانان برضد وی به‌توطئه برخیزند وامرونهی اورا از «نفاذجریان» عاطل‌گردانند[۵]. اشرف‌پسر عبدالعزیز پسرعم محمود که دراین زمان‌مورد خشم‌وبی‌مهری او قرارگرفته ودرزندان‌به‌سرمی‌برد، به‌همراه امان‌الله ویکی دیگر ازسران‌لشکری‌در۱۱۳۸ هجری(۲۲ آوریل ۱۷۳۵ میلادی[۶]) اورا ازمیان برداشته من‌حیث‌الاستقلال جالس سریر

۱ــ میرزا مهدی خان و محمد کاظم و محمد خلیل مرعشی به یکبار در این قضیه ساکتند . ۲ــ انقراض صفویه ، ترجمهٔ عماد ، ص۱۵۲ ۳ــ انقراض صفویه، ص ۱۵۱ ۴ــ محمدمحسن زبدة التواریخ،برگ ۲۰۶،به‌نقل‌ازانقراض صفویه ص ۱۵۴ ۵ــ جهانگشای نادری ، به اهتمام انوار، ص ۱۶

۶ ـ لکهارت،نادر شاه، ترجمهٔ مشفق همدانی ص ۲۵ ، میرزا مهدی خان‌تاریخ‌مرگ محمود را دوازدهم شهرشعبان‌المعظم سنهٔ هزار وصد وسی‌وشش ذکرمی‌کند ، جهانگشای نادری، ص ۱۶ ولی باتوجه به‌حوادث اتفاقیه گفتهٔ وی مقرون به‌صحت به‌نظر نمی‌رسد.

حکمرانی گردید[1] نخستین کار اوقتل کلیه کسانی بود که به‌نحوی ازانحاء طرفدارمحمود و برادر اوحسین که در قندهار اقامت داشت بودند وبا اطمینان به‌اینکـــه شاه سلطان حسین سلطنت ایران را قبول نخواهدکرد ، از وی تقاضا نمودکه دوباره پادشاهی را بپذیرد و بعداً نیز سعی کردکه طهماسب‌را بدام افکند، بدین قرارکه به‌وی پیشنهاد نموددرنقطه‌ای بین قم وتهران بااو ملاقات کند وطرفین نیز متعهدگردندکه جز عده‌معدودی نگهبان کسی راهمراه خود نیاورند قبل‌ازاین‌واقعه نیز اشرف به‌هنگامی که در زندان می گذرانیدباشاه طهماسب مذاکرات‌محرمانه‌ای به‌عمل آورده وازوی درخواست‌نموده بود که‌ازهرج‌ومرج موجود دراصفهان که به‌علت بیماری محمود حادث شده بود ، استفاده کند و به پـــایتخت عزیمت نماید . اوتنها چیزی که برای خود وحامیان افغانی خویش خواسته بود . همانا تأمین جان وحفظ املاك ایشان بود[2] ولی به‌دلیل تغییر وضع ومرگ‌محمود . این تدابیر ضایع گردید واین‌بار اشرف در نظرداشت به‌خدعه ونیرنگ بر طهماسب دست بیابـــد ، که‌به‌سبب‌هوشیاری بیست‌وپنج‌تن‌ازرجال ایران که قبلانیزواسطهٔ میان این دو بودندتدبیرش سرنگرفت.وگرچه این‌امر به‌بهای جان‌آنهـــا تمام شد وپیکی نیز که به‌منظور اطلاع شاه طهماسب ازچگونگی قضایا فرستاده بودند درراه‌به‌سیدال خان افغان برخورد و هموده‌ای عاید شاه نکرد ولی اشرف نیز نتوانست به‌موقع ، طهماسب را به‌دام اندازد ومانع از فرار وی به‌جانب مازندران شود[3] .

اوضاع ایران و جریان امورکشور دراین‌زمان جالب توجه بوده.اشرف اصفهان. شیراز ،کرمان ، سیستان ، قومس وقسمت‌غربی خراسان‌رادرتصرف داشت ولی نمی‌توان گفت‌که او این‌کشور را اداره می‌کرد واساسا تسلطوی حتی در این مساحت به‌شهرها و خطوط ارتباطی منحصر بود . چون ارتش او از قندهارکه تحت حکومت حسین برادر محمود قرار داشت بیش‌از معدودی سرباز جدید نمی‌توانست فراهـــم آورد و در نتیجه خودرا به‌یك رویهٔ دفاعی محدودکرده بود . شاه طهماسب درمـــازنـــدران بـــود و هنوز مجبور بود درآنجا باقی مانده وناظر وقـــایع باشد . دولت روسیه در تحت حکومت جانشین‌پتر، کاترین مصمم بود که موقعیت خود را در ایران حفظ کند ولی در این نحوه

۱ـ «دراین بین‌خبررسید که محمود که پادشاه‌افاغنه‌بود در ماه صفر سال یکهزار و یکصد وسی و هفت (۱۱۳۷) هجری بعد ازقتل شاهزاده‌ها، بعضی جنونی بر اعصاب او عارض شده بردست ابن عم خود اشرف به قتل رسید» مجمع‌التواریخ مرعشی، ص۶۶

۲ـ لکهارت،نادر شاه، ترجمه مشفق همدانی، ص۲۵ ۳ـ رجوع شود به‌دانشمند ابن صفویه ص ۳۱۹ و ۳۲۰

رسانیدن شرایط معاهده‌ای که در تاریخ ۱۱۳۷ هجری مطابق ۲۴ژوئن ۱۷۲۴ بادولت عثمانی برای تقسیم تمـام بخشهای شمالی وقسمت اعظم غربی آن منعقدکـرده بودند اقدامی نمی‌کـرد و تنها حکومت عثمانـی سیاست پیشروی و تجاوز خـود را تعقیب می‌نمود[۱]

اشرف عبدالعزیز نامی راکه سابقاً بهاستربانی‌اشتغال داشت[۲] درراس هیئتی به‌عنوان سفارت به دربار عثمانی فرستاد و ضمن ارسال سه نامه‌که یکی از طرف خود وی برای سلطان ، دیگری از جانب اعتمادالدوله اشرف برای وزیر اعظم وسومی که به‌زبان‌عربی تحریرشده وبه‌امضای نوزده نفر علمای‌افغانی رسیده بود ، به‌عبدالله مفتی عثمانی وسایر فقهای بزرگ آن مملکت درخواست نمودکه کلیهٔ شهرهای متصرفی ترکها در ایران به وی بازگردد ونیز از مساعدت آنان برای‌یکسره ساختن‌کارایرانیان شیعه‌برخوردارشود. دعاةوی‌نیزسخت‌درمیان‌طبقات نظامی ترکهادست به‌کارشده راجع به‌دخول ایشان‌به‌جنگ باهمکیشان سنی خود و تطبیق آن بااحکام شرع بنای‌پرسش نهادند[۳] ترکهابنا به‌مصالح خودگستاخی سفرای اشرف را بهانه‌قراردادند وبه‌وی اعلان جنگ‌دادند[۴] .

مخاصمات میان ترکها و افغانان درماه مه۱۷۲۶ در شمال غرب ایران آغاز شد واحمد پاشا والی بغداد به‌سرداری منصوب‌گردید و بافوجی عظیم به‌اتفاق خانك پـاشا حاکم بیه وعبدالرحمن‌پاشا حاکم همدان وقرا مصطفی‌پاشا حاکم موصل به تسخیر ملك متصرف فیه افغانان مأمور شد[۵].اشرف‌که دارای صفات‌نظامی قابل ملاحظه‌ای بود ، یك نیروی اعزامی دوهزار نفری ترك رامحاصره نمود وهمه رانابود ساخت واین موفقیت‌در روحیهٔ ترکان تأثیری بسزا بخشیده وبه‌علاوه احمدپاشا رامجبور ساخت‌که متوقف‌شده و اطرافش را سنگربندی‌کند . بعلاوه‌گروهی را نیز جهت‌اخلال درکار سربازان عثمانـی به‌میان اردوی احمدپاشا فرستادکه از وی‌سؤال‌کنند « چرا بامسلمانانی‌که احکام‌وتعالیم حقهٔ‌همان‌دیانت رادربرانداختن‌دولت‌شیعه‌رافضی پیروی‌می کنندبه‌دشمنی برخاسته‌است؟»[۶]

در نبردی‌که اتفاق افتاد سپاه اشرف مردانه جنگیدند و باوجود غلبهٔ برترکهاکـه چندین برابر آنها بودند سرانجام راه مسالمت را درپیش‌گرفتند . به‌موجب معـاهده‌ای که درسال۱۱۴۰ هجری(۱۷۲۷میلادی) به‌امضاء رسید مقرر شدکه اشرف مقام‌خلافت

۱ـ رجوع شود به‌تاریخ ایران ، تألیف سایکس،ترجمه فخرداعی، ص۳۷۱-۳۷۰

۲ـ انقراض صفویه،ص ۳۲۴ ۳ـ رجوع شود به انقراض صفویه ، ص ۷-۳۲۶

۴ـ سایکس،تاریخ ایران، ص۳۷۱ ۵ـ جهانگشای نادری، به‌اهتمام انوار،ص۲۰

۶ـ سایکس ، تاریخ ایران،ص ۳۷۱

سلطان را اعتراف نماید ودرعوض هم‌سلطان اورا به‌پادشاهی ایران بشناسد، ایالاتی که عثمانی آنها را در تصرف داشت به‌سلطان واگذار شد و به‌عبارت دیگر ایران تجزیه گردید.

جنگ ترکها وافغانهاموجب شدکه شاه سلطان‌حسین نگون‌بخت بطورتأثرانگیزی به‌قتل رسدبه‌این معنی که احمدپاشا هنگامی که‌برای نبرد بااشرف پیش می‌آمد پیامی به‌وی فرستادکه: «افاغنه طایفه‌ای بی‌پا وسر وبدون اهلیت مالك سریروافسرند، چون‌پادشاهان وارث‌پادشاهان می‌باشند، خاقان سعیدرا به‌ایشان سپرده از راه‌ورسم سلطنت عارضی کناره گیرند[1]» اشرف نیز بلادرنگ دستور فرستاد که «پادشاه مغفور» راکه در اصفهان بود «از دم تیغ جفاشربت شهادت» چشانند وسرش را به اردوگاه وی آورند. این دستور به‌مورد اجراگذاشته شد واشرف سرشاه سلطان حسین را برای احمدپاشا فرستاد[2].

از آن پس مبارزهٔ مختصری میان نیروهای اشرف به رهبری محمد سیدال خان با قوای روسیه در محلی بین رودسر وتیمیچان اتفاق افتادکه بالنتیجه به‌شکست افغانان خاتمه یافت و ناچار به ترك‌گیلان شدند[3]. در تابستان سال ۱۱۴۲ هجری (۱۷۲۹ میلادی) دراصفهان شهرت‌یافت که حسین‌سلطان‌حاکم قندهار مشغول‌لشکرکشی برای آغاز نبرد با اشرف است ودرعین حال اخبار متواتری به‌اصفهان رسیدکه نادر وشاه طهماسب افغانهای ابدالی را شکست داده و در صدد تسخیر اصفهان برآمده‌اند. اشرف ناگزیر تصمیم‌گرفت که خود را برای یك نبرد قطعی آماده‌کند و به این واسطه «با جمعیت موفور وکثرت غیر محصور روز دوشنبه سیزدهم شهر محرم‌الحرام سنه هزار وصدوچهل و دو هجری مطابق تخاقوی‌ئیل به حدود خراسان رایت‌افراز پیکارشد.»[4]

نخستین نبرد اشرف با سپاهیان پیروزمند ایرانی که تحت نظرفرماندهی شایسته، تعلیم‌کافی و انضباط دقیق فرا گرفته بودند، در محل نهر مهماندوست دامغان اتفاق افتاد و با اینکه افغانان رشادت بسیاری از خود بروز دادند به شکست آنها انجامید[5].

۱- جهانگشای نادری، ص ۲۰ ۲- لکهارت، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی ص۵۱ ۳- انقراض صفویه،ص ۳۴۰ ۴- جهانگشای نادری، ص۹۶

۵- «میرزا مهدی و محمدمحسن هیچ کدام تعداد قوای مطاسم و میزان تلفات آنان را به دست نمی‌دهند. اوتر (Otter) قوای اماغندرا ۵۰۰۰۰ نفر تخمین می‌زند که رقمی مبالغه آمیز به نظر می‌رسد ذکر می‌نماید. در حالی که هانوی (Hanway) قوای ایرانیان را ۲۵۰۰۰ نفر تخمین می‌زند. کاکل (Cockle) تلفات اماغندرا ۱۲۰۰۰ نفر و از آن ایرانیان‌را ۴۰۰۰ نفر معین می کند که به‌نقل ازانقراض صفویه، ترجمهٔ عماد، ص۳۷۸

ارتش شکست خورده به جانب تهران عقب‌نشست ودگر باره در سردره خـوار آرایش جنگی به‌خودگرفت[1].تدبیر جنگی نادر این‌بارنیز وی‌را پیروزگردانید وافغانها «درکمال خذلان و خواری از روی شرمساری به جانب اشرف که در ورامین مـی‌بود فراری وجمعی کثیر به بیغوله فنا متواری شدند[2] .»

اشرف پس ازاین شکست‌ها وارد اصفهان‌شد وجمعی درحدود سه‌هزارنفر ازعلماء و معاریف و رجال پایتخت را از نیم قیام به قتل رسانید در حالی که سربازانش بازارها را غارت کرده آتش زدند[3] .

به قول میرزا مهدی خان:«اشرف غلیجائی چون پیش از وقت از سر عسکرروم[4] که در همدان می‌بود ، استمداد نموده ، سر عسکر نیز چند نفر از پاشاهـان جلیل‌الشأن را با جمعیت شایان به معاونت او روانه ساخته بود این دفعه رومیه را نیز رفیق عزیمت ساخته باکوکبه و استعداد تمام و اقتدار و احتشام مالاکلام طریق مقابله سپرد»[5] .

سپاه کثیر افغان درمورچه‌خورت مستقرگردید[6] واشرف مهیای یك‌نبرد قطعی برای حفظ سلطنت خود شد . روحیهٔ سربازان ایرانی بی‌اندازه خـوب بـود ،گـذشته از آن کامیابی‌های پی‌درپی‌سردار بزرگشان‌چنان آنهارا بی‌پروا نموده‌بودکه درحملهٔ پرمهابت خود تعدادی از توپ های افغان‌ها را متصرف شدند . نبرد به جنگ تن‌به‌تن انجامیده به یکدیگر درآویختند و علیرغم حمله‌های دشمن از پهلو و پشت ، فتح با ایرانیان بود وآن چنان به‌فشار خود افزودندکه بقیهٔ توپخانهٔافغان‌ها را نیز تصاحب‌کردند. اشرف با از دست دادن توپخانه وبر جای‌گذاشتن اردوگاهش به سوی اصفهان‌گریخت .گروهی از سپاهیان عثمانی نیز دستگیر شدند و جنگ به پایان رسید[7] .

اشرف با شتاب هرچه تمامتر خویشتن را به اصفهان رسانید و آمادهٔ فـرار شد و

۱ــ «سردرهٔ خوارکه درتاریخ‌ایران باستان آنرا(دربندخزر) یا «دروازهٔشرق و غرب آسیا» می‌نامیده‌اند درهٔ تنگی است پرپیچ وخم‌که از شمال وجنوب به‌کوههای بلند پیوسته،کف‌دره هرچه بـه شرق می‌رود شیب آن بیشتر است و در جنوب آن از راه کویر جادهٔ بیابانی دیگری این دره را دور زده به دهنهٔغربی می‌رسد که تنها از این راه می‌توان به‌دهنهٔغربی راه یافت » نورالله لارودی، زندگانی‌نادرشاه ، ص۶۱

۲ــ جهانگشای نادری،ص ۱۰۱ ۳ ــ لکهارت ، انقراض صفویه ، ترجمه عماد ص ۳۸۰ــ۳۷۹ ۴ــ احمد پاشا والی بغداد ۵ــ جهانگشا ، ص ۱۰۲

۶ ــ محمد کاظم تعداد آنان را صد و بیست وهزار نفر قلمداد می‌کند ، رجوع شود به عالم آرای نادری،جلد اول ، ص ۱۷۶ ۷ــ لارودی،زندگی نادر شاه،ص۶۵

برای حمل زنان و کودکان و اشاء قیمتی افغانها ، هرچه اسب و الاغ در شهر بـود به بیگاری گرفت و سه روز بعد به طرف شیراز فرارکرد[۱] .

در شیراز بـه افغانها فرصت کـافی بـرای جمع آوری نیرو داده شد و اشرف به استمداد از جمعیت اعراب هوله و جماعت سیمقانـی و باقی عشایـر فارس و بنادر دست زد و به استعداد تمام به مقابله پـرداخت[۲] . نبرد خونینی در زرقان پنج فرسخی شیراز درگرفت و طی آن اشرف کاردانی و شهامت زایدالوصفی به خرج داد ، لـکن سرانجام تدبیر فرماندهی و ایمان و فداکاری سربازان ایرانی کار خود راکرد ونادربر افغانان پیروز آمد و اشرف با قوای منهزم خویش به حال هرج و مرج به طرف شیراز فرارکرد[۳] .

اشرف روز بعد محمد سیدال و دو تن دیگرازرؤسای افغانی موسوم به میاصدیق و ملازعفران را به رسم استیمان نزد نادر فرستاد و او پاسخ دادکه اگر اشرف سر انقیاد پیش آورد به آنان زنهارخواهد داد ، اما درباب نخست ، چند تن باقیماندگان خانواده شاه راکه هنوز در چنگ وی گرفتارند ، باید آزادکند . افغانها این عده را عموماً نـزد نادر فرستادند[۴] ، ولی هنوز میاصدیق و ملازعفران به اشرف نپیوسته بودندکـه وی «از غلبهٔ اضطراب ضبط سکهٔ قرار نکرده ، فرار» اختیارکرد[۵] و به همراه عده‌ای ازپیروانش به عزم لارگریخت[۶] . اشرف به خیـال استمداد از ترکها بـه برادر خـود و عده‌ای از لشکریانش دستور دادکه با ذخایر باقیماندهٔ وی آهنگ ساحل کرده و در آنجا باکشتی به بصره روند آنها همین قسم عمل کردند ولیکن جملگی گرفتار وکشته شدند[۷] . اشرف بیست وپنج تن از اعیـان لار را در ارگ محبوس ساخته بـود اما آنان بـر مستحفظان خویش غالب آمده ایشان را به قتل آوردند و چون قوای افغانان به سرعت بـه تحلیل می‌رفت به عزم فرار به قندهار به جانب کرمان روی آوردند.

۱ــ نادرشاه، ترجمه‌مشفق همدانی،ص۵۶ ۲ــجهانگشای‌نادری، ص۱۰۹

۳ــ نادرشاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی، ص۶۱ ۴ــ در کتاب « نادر شاه » ا [illegible] نوشته است که «عموماً مرد بودند» رجوع‌شود به‌ص۶۱ ولی‌در کتاب «انقراض سلسلهٔ صفویه» بین‌الهلالین توضیح داده است که، «ظاهراً جملگی‌زن بودند» ترجمهٔ عماد ص۵ــ۳۸۴ ، میرزا مهدی خان می‌نویسد ، «ازجانب خدیو کردون جناب افامهٔ جواب به این رسید که درحالتی نجات ایشان میسراست که اسرای خاقان مغفور باسرای ایرانی که همراه دارندذکوراً واناثا تسلیم نموده‌الخ» جهانگشای نادری، به‌اهتمام انوار،ص۱۱

۵ــجهانگشا،ص۱۱ ۶ــسایکس،تاریخ‌ایران،ص۳۷۵ ۷ــانقراض صفویه،ص۳۸۵

لکهارت می‌گوید : «پایان کار اشرف و چگونگی مرگ وی تا انـدازه‌ای محل اختلاف است . لیکن اساسی‌ترین شرح دراین باره آن است که حسین سلطان پسرعموی وی بعداً به اطلاع نادر رسانید مبنی بر آن‌که او به مجرد آن‌که از فرار اشرف به طرف مشرق اطلاع یافت ، قوائی به عـزم جلوگیری از وی فرستاد و اشرف در نزدیکی زرد کوه کشته شد.»[۱]

محمد خلیل نیز می‌نویسد که : «عاقبت در حدود بلوچستان پسرعبدالله بلوچ اورا گرفته . بادوسه کس ازیارانش مقتول نموده ، سراورا به‌پایهٔ سریر پادشاهی فرستاد ودر اصفهان به‌نظر اقدس رسانیدند.»[۲]

اشرف بـه‌هنگام مرگ ۲۹ یا ۳۰ سال بیش نـداشت. او به‌طور قطع کـفایت خودرا برمحمود پسرعمو وسلفش به‌ثبوت رسانیده، نشان دادکه درشقاوت وخونخواری به‌پای وی نمی‌رسید[۳]

«وی به‌هرصورت نقش خود را درصحنه خوب بازی کرده بود و بدبختی‌های او بر اثر خطاهایش نبود بلکه بیشتر در نتیجهٔ اوضاع و احوالی بود که برآنها نظارت و حکومت نداشت و چون شکست خورده بود خیلی خوشبخت بود کـه به زودی کشته شد»[۴]

طغیان محمد خان بلوچ ص ۳۱

در وقتی که محمود افغان از قندهار به‌صوب اصفهان حرکت کرده بود محمدخان بلوچ که از سرکردگان این‌قوم بود بااردوی محمودی موافقت کرده و به‌امارت فوجی از افغانان سرافراز شده بود[۵] و بعداز آنکه « نوبت سلطنت مستعار به‌اشرف رسید ، از جانب او به‌سفارت روم »[۶] مأمور گردید . این واقعه بعد از شکست عثمانیها از اشرف

۱ــ نادرشاه، ترجمهٔ‌مشفق‌همدانی، ص۶۳ وانقراض صفویه، ص۳۸۶

۲ــ مجمع‌التواریخ ، ص ۸۵ ، محمد کاظم می‌نویسد که چون : « حسین شاه اندیشید که هرگاه اشرف داخل قندهار شود امور سلطنت و پادشاهی را به هر نحو باشد از کف اختیار من بیرون خواهد نمود ، مقرون به‌صلاح کار خودآن است که آن را درهمانجا به قتل آورم . در دم جمعی ازخواص ومقربان خود ازجماعت بلوچرا فرستادکه اشرف شاه وبنات افغان‌را به‌هرنحوباشد به‌قتل آورند.» عالم‌آرای نادری، جلد اول،ص۱۹۲

۳ــ انقراض صفویه، ص۳۸۷ ۴ــ به‌نقل ازتاریخ ایران ، تألیف‌سایکس ، ترجمه فخرداعی، ص۳۷۷ ۵ــ فارسنامه ناصری ، ص۱۷۲ ۶ــجهانگشای نادری ، به اهتمام انوار، ص۲۱۲

اتفاق افتاد و وقتی که محمد رشید فرستادهٔ ترك به‌درگاه‌اشرف ، به‌عثمانی بازگشت‌محمد خان که در این تاریخ به‌حکومت شیراز منصوب بود، به‌عنوان سفیر مخصوص اشرف به‌قسطنطنیه عزیمت نمود تا قرارداد صلحی را که بین دو دولت منعقد شده بود به صحه برساند .

لکهارت می‌نویسد : «دولت ترکیه مصمم شد به‌منظور مقابله به‌مثل بارفتاری که نسبت به محمد رشید در اصفهان به‌عمل آمده بود برای فرستادهٔ ایران ایجاد مزاحمت نماید. امـا برای آنکه وی تحت تـاثیرقدرت و عظمت ترکیه قرار گیرد در مورد او تشریفاتی مفصل انجام گرفت . کلیهٔ منازل واقع در مسیر او تعمیر و سفیدکاری شد و بدین مناسبت وی را «خان‌سیواسی» یا خان سفیدگر لقب داده‌اند . »[1]

از سفیر استقبال بـا شکوهی به‌عمل آمد ولی بنا به‌گفته یکی از نظاره کنندگان اروپائی ، « ظاهر نا تراشیده وژولیده و جامه‌های ناجور وژندهٔ ایشان آنـان را درنظر همچون لولیان صحرائی مجسم می‌ساخت.»[2]

گویا محمد خان رفتاری بدون انعطاف و احتیاط آمیز داشته و به ویژه از اینکه نامه‌ای از اعتمادالدولهٔ اشرف برای وزیر اعظم عثمانی نداشته . مورد بی‌مهری مقامات آن دولت قرار گرفته است . لکهارت به‌نقل از استپانیان در مکتوبی که این شخص در تاریخ ۳۱ اوت و یا ۱۱ سپتامبر ۱۸۲۹ به‌لندن نوشته متذکر می‌گردد که محمد خان بلوچ چهار روز قبل از این تاریخ «بدون آنکه قرارداد جدیدی منعقد کند یا به‌منظور تحکیم دوستی ولی‌نعمت خویش باباب جز اطمینان‌های شفاهی متقابل قدمی بردارد » عازم ایران شده است[3] .

در مراجعت از اسلامبول ، چون« کشتی افغانان غرق‌بحرفنا» گشته بود«محمدخان «تحفه و هدیه و نامه قیصر را خدمت نواب نایب السلطنه سپرد و به ایالت کوه گیلویه برقرارگردید . »[4] پس از آنکه نادر بواسطهٔ طغیان افغانهای ابدالی قصد سرکوبی آنان راکرد «آن روسیاه که در میان اعیان دولت‌شاهی به‌اظهار خود نمایی کار تیغ سیدنان

۱ـ انقراض صفویه، ترجمهٔ عماد، ص۳۳۸ ۲ـ [illegible]

(Sevin) به کنت دو کیلوس (Comte de Caylus) [illegible] ۱۷۳۹ [illegible]
مجموعهٔ موسوم به‌نامه‌های آبسوی راجع به‌قسطنطنیه باب پاریس ۱۸۰۲ [illegible]
۱۱ـ۱۲ به‌نقل از انقراض‌صفویه، ص۳۳۸ ۳ـ عماد [illegible] ص۳۳۹
۴ـ فارسنامه ناصری،ص۱۷۳

می‌کرد کج نهادی خـــود را ظاهر ساخته ، در جنگ ایروان و همدان[1] منشاء شکست قزلباشیه و مصدر بی‌حسابات شد»[2]

آنگاه‌که نادر غائله ابدالیان را خاتمه داد و برای تعیین سرنوشت شاه‌طهماسب به‌اصفهان آمد محمد خان را مورد مو آخذهٔ زبانی وسرزنش قرار داد[3] و گویا به‌دلیل حزم و احتیاط فوق‌العاده‌ای که در همهٔ کارها روامی‌داشته و نیز خدمتی که محمدخان در عین خیانت به‌وی انجام داده ، بوده، که دوباره خان‌بلوچ«به‌رتبه اول و بلکه‌بیشتر»[4] می‌رسد و روزی که نادر قصد خروج از اصفهان نمود «نیر جهانتاب لطف خسروانه ، که در ذره پروری‌به‌سان خورشید علم فروغ‌بخش ساحت احوال نیك و بد عالم » بود «دوباره بدر شبستان روز تیره‌اش نور پاش» گردید[5] و او را به حکومت کوه‌کیلویه‌و شوشتر و دزفول منصوب نمود .

به هنگام نبرد اول نادر با توپال عثمان و شکست سپاهیان ایران محمد خان بـــا عده‌ای سپاهی مامور محاصرهٔ بغداد بود و گویـــا در ضمن همین عقب نشینی است که به‌واسطهٔ سوءتدبیر او تلفات عظیمی بر ارتش ایران وارد آمده است . وقتی که نادر باز ماندهٔ قشون شکست خوردهٔ خویش را در همدان گرد آوری نمود ، احمد سلطان کهرلوی مروی را به‌فارس و قاسم بیك‌قرقلو را که به‌رتبهٔ مهرداری سرافراز بوده به‌کوه کیلویه تعیین کرد و برای آنکه «این‌منطقه ازوجود شاخصی‌خالی نباشد»[5] روانه محل مأموریتشان گردانید .

بنابه‌قول میرزا مهدی‌خـــان درحینی که محمدخان و امیرخان بیك به‌عزم اردوی نادری ، وارد جایدراز توابع لرستان فیلی شده‌اند محمدخان بافتنه‌جویان فارس‌وشوشتر وبلوچ و هزاره از «کعبهٔ مقصود روگردان »گشته «به‌هوای افساد به‌جانب فارس روان» شده و امیرخان بیك «عازم درگاه معلی» گردیده است[6] .

نویسندهٔ تذکرهٔ شوشتر می‌گوید که نادر به : «محمدخان بلوچ که حاکم کوه کیلویه بوداختیار کامل در تمامی آن‌حدود بداد و به‌موعد دوماه مرخص و به‌کوهکیلویه

۱ــ درمتن‌جهانگشای‌نادری تصحیح انوار این‌عبارت چنین ذکرشده است: «در جنگ‌میدان ایروان وهمدان ... الخ» رجوع شود به‌کتاب مزبور ص۲۱۲

۲ـ رجوع‌شودبه‌جهانگشای نادری،چاپ‌مطبعهٔ دین محمدی لاهور: سال ۱۹۲۱،ص۱۶۳

۳ـ فـــارسنامه ناصری، ص ۱۷۳ ۴ــهمان‌کتاب، ص ۱۷۳ ۵ــ جهانگشا ، تصحیح انوار ، ص۲۱۲ ۶ــ همان‌کتاب ، ص ۳ـ۲۱۲

فرستاد و محمدخان درزهاب و ایاب هردو به‌شوشتر مرور نموده و ابوالفتح خان همراه او بود درمراجعت خیال عصیان‌نمودند و شهرت دادندکه ثانیاً طهماسب قلی‌خان‌شکست فاحش خورده مفقود شده است[۱]»

محمد کاظم نیز می‌نویسد که : «چون محمدخـــان بلوچ روانهٔ دیار حویزه و شوشتر و گرمسیرات گردید درگرفتن ملازم ودادن وجه از خود و رعایا و خزانه که‌از مداخل آن ولایات به‌عمل آمده بـــود مهم‌سازی نموده و در رنگینی سپاه مشغول بود و نزد اکثر از امرا و سرکردگان سخنان خشونت انگیز نسبت به‌دودمان علیه نادریه تقریر می‌نمود .»[۲]

باید متوجه بودکه شکست نادر از عثمانی‌ها و طرز رفتاری که باشاه طهماسب درپیش گرفته‌بود احساسات عدهٔ‌کثیری را جریحه‌دار کرده و موجب توجه گروه‌بسیاری ازعلاقمندان خاندان صفوی به‌محمد خان بلوچ‌شده بود[۳] . محمدخان نیز که به‌هیچوجه خودرا از نادر کمتر نمی‌شمرد درصدد برآمد که بااستفاده از همین موقع خاص.قدرت را در دست گیرد[۴] .

محمد علیخان انصاری یکی از مورخین هندی در توجیه این شورش می‌نویسد که‌محمدخان : «پاس‌اطاعت خان‌معظم[۵] در خاطر نداشت وقدم دروادی نافرمانی گذاشت واز مملکت فارس گماشتگان خان معظم‌را بی دخل‌ساخته.عمال خودگماشت وعلم‌اعانت به‌نام شا ه‌طهماسب افراشت . اگر چه اوخالی از شجاعت نبود لیکن در امور ریاست

۱ــ سیدعبداله شوشتری،تذکرهٔ شوشتر،نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس به‌شماره ۱۰۵۳ برگ ۵۶ ۲ــ عالم آرای نادری،جلد اول،ص۴۶۳ ۳ــ لکهارت، نادرشاه،ترجمه‌مشفق‌همدانی،ص۱۵۴ ۴ــمحمد کاظم وقتی که‌نادر، طهماسب قلی‌خان جلایروجعفرسلطان زعفرانلووشاهقلی‌سلطان قاجارمرو‌ی‌را برای‌استمالت وضمناً‌سر نوین محمدخان فرستاده پاسخ وی‌را به‌نامهٔ نادر چنین نقل می کند، «تو دراوایل حال مردی بودی حقیرودرمیان ابنای جنس خود فقیر،هرگاه با دویست سیصد خونوار افشار دایرهٔ سلطنت وفرمانروایی داشته باشی ونواب کامیاب شهزادهٔ عالمیان مآب می‌شوم... را که آباواجداد عالی‌مقدار آن‌حضرت دراستقرار امرسلطنت ودارائی ایران هرچند بوده‌اند ، عزل نموده ، خودرا دخیل ومختارالسلطنه ساخته ، پادشاهی و اورنگ‌نشینی ایران از خاطر خطور می نمایـد ، در ایـن صورت بندهٔ درگاه که‌صاحب هشتاد هزار خانوار بلوچ است که ازنواحی بنادر الی سرحد هندوستان مسکن ایشانست چرا ادعای فـرمانروایی ننمایم والسلام» عالم آرای نادری ، جلد اول ، ص ۵۲۷

۵ـ منظور«نادر» است .

اندکی کاربه‌سبکسری می‌فرمود . به‌هرحال مردم ستم‌رسیده که رونق خاندان علیهٔ‌صفویه می‌خواستند و خود را به‌لباس اعتقاد آن می‌آراستند ولاف بندگی ایشان می‌زدند . رفیق جان‌نثار ویار دمساز وی شدند و سپاه شایسته فراهم آمد»[1]

نادر وقتی که به‌حقیقت احوال محمدخان آگاه‌شدنامه‌ای به‌اسفندیاربیك ایلان‌یی نوشت که در هنگام فرصت سرمحمد خان رااز تن جدا کند واز آن سونامهٔ دیگری نیز به‌محمدخان نگاشت و از وی خواست که در خاتمهٔ کار اسفندیار بیك بکوشد . این سیاست رانادر درمواردمتعددی بکار بسته است واز جمله‌می‌توان در طغیان‌محمدتقی خان حاکم فارس ونیز شورشی که دراواخر عمروی به‌زعامت برادرزاده‌اش علیقلی‌خان پیش آمد،ذکر کردوشگفت آن است که تنهادر یك‌مورد وآنهم به‌واسطهٔ وفاداری‌فوق‌العاده طهماسبخان وکیل ، به‌توطئه مشترك مغضوبان علیه‌وی نینجامیده است . محمد کاظم که تفصیل این وقایع راداده می‌نویسد : «چون ارقام‌مذکور به‌دست‌خوانین عظام افتادهردو در فکرو اندیشه قتل یکدیگر افتادند . اما به‌جهت سررشته ووفور استعداد در حراست و صیانت خود مشغول شده غافل نبودند ، چون خوف ورعب ایشان از یکدیگر به‌نهایت رسید ، لابد این‌مقدمه رادر میانه نهاده ،به‌هم اظهار نمودند . بعد از اطلاع از چگونگی ارقام باهم عهدوپیمان نمودند که سر از اطاعت نواب پیچیده ، لوای طغیان و مخالفت افراشته ، علانیه به‌گرفتن‌ملازم سوارو پیاده مشغول شدند[2] » احساس نادر این بود که شورش محمدخان چندان خطرناك نیست که او را از ادامهٔ لشکر کشی به طرف خاك عثمانی بازدارد و بنابراین تصمیم گرفت که ختم غائله را به‌پایان نبرد با ترکها موکول کند .

جلودار سپاه محمدخان که برای افشای شکست نادر به دزفول رسید چون‌خود دزفولی بود ، حقیقت حال را به‌مردم اظهار داشت‌وراز‌توطئه محمد خان‌وهوادارانش را فاش ساخت . به‌این واسطه مردم دزفول گرد هم آمدند و دروازه‌ها را بروی او بستند ولی مردم شوشتر که از حقیقت حال بی‌خبر بودند به‌استقبال وی آمدندوبدین نهج سرنوشت بس تلخ و عبرت افزائی برای خود تدارك دیدند[3]. حاکم دزفول که قاسم بیك نام داشت برای اعلام حقیقت به مردم شوشتر روی آورد ولی شوشتریان به

---

۱ ــ تاریخ مظفری ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به شماره Or.466 ص ۳۳۳ ۲ـ عالم آرای نادری ، جلد اول ، ص ۴۶۴ ۳ـ رجوع شود به‌عالم‌آرای نادری جلد اول ص ۵۳۰ و ۵۳۱ ونیز تاریخ‌مظفری تألیف محمدعلیخان انصاری نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیابه‌شماره or 466 ص۳۳۶ـ۳۳۵

اراجیف‌محمد خان ، او را تمکین نکردند[1] ووی به بهبهان روانه گشت وپس از چندی به‌دست‌محمد خان‌گرفتار آمد . ابوالفتح‌خان حاکم سابق شوشتر به‌حکومت آن شهر تعیین گردید . اعراب و مشایخ حویزه با محمد خان موافقت کردند و حویزه به سید عبدالرضا برادرسیدعلیخان والی آن شهر تفویض‌شد[2]. کوه‌کیلویه را به‌شیخ فارس آل‌کثیر واگذاشت و خود ازطریق شولستان عبورکرد و در نواحی مسجد بردی شیراز توقف نمود . احمد سلطان مروی نایب فارس که باحدود سه‌هزار نفر سپاه به جنگ آمـده بود شکست یافت و در حصار شیراز متحصن گردید و بعداز سیزده روز ، قبول تسلیم نمود و محبوس شد .

باتصرف شیراز کار محمدخان بالاگرفت . اعراب بنادر فارس که سنی و بـا محمد خان هم‌مذهب بودند باوی موافقت کردند و شیخ جبارکنکانی وشیخ‌احمدمدنی عوضی لاری‌دم ازیکرنگی بااوزدند[3] عدهٔ‌سپاهیانش دراین‌هنگام به‌ده‌هزارنفرمی‌رسید[4].

نادر که دراین موقع به‌محاصرهٔ بغداد اشتغال داشت محمد حسین خان‌قـاجار بیگلربیگی استرآباد را به سرداری خوزستان وتادیب مفسدین و تمکین سید علیخان والی حویزه مامورکرد.اسماعیل‌خان خزیمه حاکم قائن را به‌ایالت کوه‌کیلویه‌انتخاب نمود،به‌هر یك‌از شهرهای فارس حاکم جداگانه‌ای تعیین نمود و به‌همراه دوازده هزار نفر روانهٔ آن‌ایالت ساخت . به طهماسبقلی‌خان جلایر که در اصفهان بود حکم شد که وارد دشتستان‌شودتا به‌اتفاق دیگر سرداران برای‌دفع فتنه اقدام نمایند[5].

پس‌از دیری درپانزدهم‌رجب‌سال۱۱۴۵ه.ق.نادر فسخ‌تصمیم نمود واز محاصرهٔ بغداد دست کشید توپخانهٔ خودرااز راه‌خرم‌آباد فیلی روانهٔ اصفهان نمود و سپس راه حویزه به شوشتر راکه تمام از بیابان‌می‌گذرد درپیش گرفت ابوالفتح خـان حاکم شوشتر را کشت و «قشون را به‌نهب و اسرولایت مرخص نمود[6] » گرچه به‌دستور نادر از کشتن اهالی جلوگیری شده است ولی تباهکاری‌هائی که‌انجام شده و نمودار خشم عظیم وی‌بوده به‌مراتب بدتراز کشتار بوده است[7] .

---

۱ ــ فارسنامهٔ ناصری،ص۱۷۳ ۲ــ رجوع شود به تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۱۳۳
احمد کسروی،ص۱۳۰ ۳ــ رجوع شود به مقالهٔ ذیل شمارهٔ (14) . 1338 . Méd B Références pour Lar médiéval
زبان‌های‌زندهٔ‌خاوری، پاریس ۴ــ جهانگشای‌نادری،ص۲۲۰ ۵ــ جهانگشای
نادری ، بـاهتمام انوار ص۲۲۱ــ۲۲۰ ۶ــ برای تفصیل این قسمت شوم رجوع
شود به‌صفحه‌های ۵۴ تا ۵۶ تذکرهٔ شوشتر تألیف سید عبدالله شوشتری متخلص به‌صبر
نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ۷ــ تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان، ص ۱۳۳

پس از دو روز نادر نجف سلطان رادر شوشتر به حکومت گذارد واز رامهرمز گذشته ، وارد بهبهان شد. کلانتر بهبهان که‌به‌محمدخان تمکین‌نکرده بود، موردعنایت اوواقع گردید . دردوگنبدان به‌طهماسب قلیخان جلایر واسماعیل‌خان خزیمه‌پیوست و به همراه اردوبه‌جانب سراب‌سیاه دربند شولستان که محمد خان با پانزده‌هزار نفر در آنجا سنگر بسته بود عزیمت نمود . روزبعد نبرد آغاز شد و محمد خان که ابتداپای ثبات‌درمعرکـــه‌می‌فشرد همین که به‌حضور نادر دراردو آگاه شد «دیدهٔ اقبال را کور وچراغ زندگانی را بی‌نوردیده[1] » ، دانست که کارش به‌پایان رسیده است . ناگزیر از بیراهه بدر رفته ، از راه بـاشت و ممسنی و میمند وارد شیراز شد و زنان خود را برداشت واز راه جهرم عازم لارگشت .

نادر از همان مکان طهماسبقلی خان جلایر را بافوجی متعاقب او مأمور ساخت واو دوروز بعد شیراز را تصرف نمود و زندانیان را آزاد کرد . از ورود محمد خان به‌شهر لار جلوگیری شد ووی ناگزیر به‌گرمسیر گریخت . طهماسبقلی خان‌جلایر پیامی برای شرکتهای کشتیرانی انگلیس و هلند که‌در بندرعباس مقیم بودند فرستاد و بعداز توضیح مآل کـــار عثمانی‌ها در بغداد و آنچه که بر محمد خان گذشته است، از آنها درخواست نمود که برای جلوگیری از فرار خان‌طاغی از طریق دریا ، کشتیهائی در اختیاروی‌بگذارند[2]. نمایندگان انگلیسی‌وهلندی‌به‌واسطهٔ کثرت بنادر جنوب انجام امر را مشکل دانستند ولی قول دادند در هرجا که مورد نظر دولت ایران باشدبلافاصله کشتی اعزام دارند .

دراین هنگام طهماسبخان جلایر محمدخان راتا دژشیخ احمد مدنی تعقیب کرد و در اواخر تابستان قلعه را تصرف نمود . شیخ احمد دستگیر شد لکن محمد خـــان به جزیرهٔ کیش فرار کرد . محـــاصره جزیره وسیلهٔ امیرالبحر ایران لطیفخان آغاز شد و محمد خان ناگزیر تسلیم گردید[3]. شیخ علاق ولدشیخ راشدهوله‌ای حاکم جزیره او را گرفته به‌شیراز نزد طهماسبقلیخان فرستاد و او نیز به‌اصفهان نزد نادر روانه‌اش نمود[4] .

میرزا مهدی خان می‌نویسد که : «چون مکرر حضرت ظل‌اللهی‌از تقصیرات او

---

۱ - فارسنامهٔ ناصری،ص۱۷۵ ۲ــ رجوع شود به‌گزارش مورخ ۳ فوریه ۱۷۳۳ از دفتر « یـــادداشتهای روزانه گمبرون» عمال شرکت هند شرقی انگلیس . جلد چهارم نسخه خطی کتابخانه India office لندن ۳ــ نادر شاه،لکهارت ، ترجمهٔ مشفق‌همدانی،صفحه‌های ۱۱۲ــ۱۱۳ ۴ــ کسروی،تاریخ‌پانصد سالهٔ خوزستان ص۱۳۴ ،

چشم پوشیده ،ومنظور نظر عنایت و صاحب‌مملکت‌وولایت ساخته بودند . دراول مرتبه که ازاصفهان عزیمت بغداد می کردند چون او رابه‌نیابت کوه کیلویه تعیین و روانه می ساختند در عالی‌قاپو گناهـان او را یك یك‌به‌اوشمرده فرمودند : اگر این مرتبه‌مصدر خیانت و شور بختی شوی ، چشمهای تو نمك‌گیر این اوجاق خواهد گشت . اونیز انگشت قبول بردیده نهاده‌مرخص شد. دراین‌وقت که این فساد ظاهر ازاو به‌ظهوررسید، بعداز ورود او به اصفهان به اشارهٔ همایون‌درهمانجا که این وعده و وعید به‌عمل آمده بود چشمهای آن تیره بخت را عبرة للناظرین‌از حدقه در آورده و چون از حق احسان مولای خود چشم پوشیده بود، جزای عین رابه‌چشم خود معاینه دیده‌به‌فاصلهٔ‌دوسه‌روز باکوری قدم به‌راه عدم گذاشت[1] »

محمدشاه گورکانی ص ۵۰

روشن اختر پسرارشد بهادرشاه‌در سال ۱۱۳۲ هجری (۱۷۱۹ میلادی)باعنوان محمد شاه برمسند شهریاری هند تکیه زد . سید عبدالله‌خان وسید حسنخان که ابتدا فرخ سیر را به قتل رسانیده و سپس موجب مرگ‌رفیع الدرجات و رفیع الدوله شده بودند[2] . این‌باردر به‌تخت رسانیدن وی‌مجاهدت کافی کردند و به‌طوری‌زمام امور رابه‌دست گرفتند که پادشاه را جز اسمی نبود . این‌عدم اقتدار پادشاه را مصمم کرد که‌فرصتی یافته‌خود را مستقل کند وانتقام خون فرخ سیر پسرعم خودرا بکشد . فریزر می‌نویسد:«در اکتبر ۱۷۲۰ م . (۱۱۳۳ ه) محمد شاه با حسنعلیخان (سیدحسن خان) و چند نفر از امرا با سپاهی بزرگ از اگره‌حرکت کرد تا نظام‌الملك را که در دکن استیلا یافته بود، تأدیب نماید . در منزل اول، پادشاه امرا را احضار کرد. بعداز چند دقیقه که بارداد برخاسته به‌خلوت رفت ، بعداز رفتن پادشاه بلافاصله محمد امین خان وحیدرقلیخان‌امیر توپخانه وخان دوران و چندنفر دیگراز امراء که‌فدوی خانوادهٔ سلطنت بودند ، شمشیرها کشیده حسنعلیخان‌ودوسه‌نفر ازدوستان‌اورا به‌قتل رسانیدند . محمدشاه‌بعداز این‌واقعه [illegible] کـرد وبه دهلی مراجعت نمود ، برای اینکـه سید عبدالله‌خان بـرادر حسنعلیخان را

۱ــ جهانگشای نادری ، به‌اهتمام انوار ،ص۲۳۱ شیخ حزین می‌نویسد: همان شب که چشم محمد خان را بدر آوردند ، دیوانگان با خنجر خود را [illegible] ازلاردی ، زندگانی نـادر شاه ، ص۸۸ ۲ فریزر ، تاریخ نادر شاه ، ترجمهٔ ابوالقاسم ناصرالملك ، ص۸۵

که باقوتی بزرگ‌در پایتخت بود، گرفتار نماید. سیدعبدالله‌خان بعدازاطلاع ازقتل برادر خود سلطان ابراهیم پسررفیع الشان‌را به‌سلطنت خوانده‌و به‌قدری که‌توانست‌وجه‌نقدفراهم آوردو تخت‌سلطنت که شاه جهان به‌نه‌کرور لیره(۴۷ کرور تومان) تمام‌کرده بود شکسته و به‌قشون داد . بزودی پنجاه هزار سوار فراهم‌کردوبه‌مقابلهٔ محمدشاه که درسرکدنزدیك مترا بود حرکت کرد . در دوم نوامبر ۱۷۲۰ م(۱۱۳۳ه) این‌دولشکربه‌هم‌درآویختند و بعد از جنگی سخت وخونریزی زیاد لشکر عبدالله‌خان مغلـوب و خـودش سخت زخمدار و گرفتار شد . سلطان جوان نیز که سیدعبدالله‌خان برای حفظ‌ظاهرباخودآورده بودگرفتار شد ولی آسیبی به‌او نرسانیده برای سزای‌عمل او را مجدداً به‌محل قـدیم در قلعه سلیمکر فرستادند . بعد از این فیروزی محمدشاه جشن برپا نمود . محمد امین‌خان را به‌وزارت برقرار نمود و به‌دهلی مراجعت کرد و عبدالله‌خان را به‌حضورآوردنـد و او دستور داد وی را محبوس‌نمودند .»

«حیدرقلیخان در نزد محمدشاه خیلی مقرب بود و چندی بعد به‌ایالت احمدآباد معین‌گشت. نصرت‌الله‌خان والی‌اجمیرگردید . سربلندخان ازکابل احضار و یکی ازوزراء شد . خان دوران میربخش و ملقب به‌امیرالامرا گردید . در ۱۷۳۱ م. (۱۱۳۴ه) شاه کاغذی به‌نظام‌الملك که در دکن بود نوشت و او را به‌دربار خواست که وزارت را بدو تفویض نماید و هرگاه خود او وزارت نخواهدهرکس را او لایق داند بدانجایگـاه منصوب فرماید . نظام‌الملك در جواب نوشت‌که : « من مردی درویش هستم و هوای چنان مقام بلند ندارم ، به‌ایالت مالوه خود را راضی‌کرده بـودم ولی سیدحسنعلیخان و برادرش به‌خیال استیصال من افتادند . منهم مجبوراً سلاح پوشیدم و به‌عونالهی دفـع خیال فاسد آنها را نموده و خود را حفظ کردم . به‌اغوای آنها اعلیحضرت پادشاهی بـا لشکری قـوی روی بـه‌من جـرکت کـرد . در اینجا هم حفظ قادر متعال شامل حـال مـن‌گردید . یکی از دو بـرادر کشته شد وچـون شما مرا نـوکـر صدیق دانستید فسخ عزیمت نموده ، و به‌دهلی مراجعت‌کردید ودر آنجا به‌آرزوی تمام‌قلوب امور را مرتب فرمودید و حال به‌فضل ملوکانه‌این اقل غلامـان را بـرای شمول ایـن مرحمت عظمی منتخب فرمودید ، من چون خود را شایستهٔ چنان منصب نمی‌دانم و در دربار جمعی هستند که قابلتر و لایقتر به‌این مقامند از قبول این مقام عذر می‌خواهم » .

« چون نظام‌الملك به‌دربار نیامد محمدامین‌خان به‌وزارت باقی مـانـد و پس از مردن او پسرش قمرالدین‌خان‌به‌جای پدر نشست و هنوز براین شغل بـرقـرار است و

نظام‌الملك در دکن به‌ایالت بیجاپور و حیدرآباد واورنگ آباد وغیره باقی‌ماند. اگرچه ظاهراً سر اطاعت پیش‌داشت ولی به‌خزانه چیزی نمی‌داد . تمام مالیات را صرف قشون می‌کردبه‌این عذر که دفع‌شر ماراتاها راکه تابع ساهوراجه [۱] بودند بنماید، ولی‌باوجود این تاخت و تاز آنها راازممالك‌پادشاه منع نمی‌کرد . ماراتاها در اغلب‌جاها ربع مالیات و در بعضی‌جاها تمام آنرا برای خود می‌گرفتند . نظام‌الملك خوب می‌دانست که اگر در دربار اسبابی برای برانداختن او فراهم بیاورند باحمایت ماراتاها دفع آنرا تواندکرد [۲] .»

محمدشاه بدینگونه در مدت بیست و پنج سال سلطنت خود به‌چشم ، تجزیهٔملك و کشور هندوستان رامشاهده‌می‌کرد و دسائس دربار را می‌دید و برای جلوگیری‌از آن از هرچاره‌ای عاجز بود [۳] . اوبه‌شهادت‌آنچه که‌در متن‌کتاب حاضر با روشنی و بی‌نظری شرح داده شده است ، مردی بی‌اراده و زبون و عاجز بودکه شاید دربدترین دوره‌های تاریخ‌حیات هند ادارهٔ امورکشوری چنان وسیع را به‌عهده‌گرفته‌بود ، چه از طرفی‌مدتها بود که دولت‌های استعمارگر اروپائی و بویژه انگلستان درآن سرزمین رخنه نموده [۴] وگذشته از تسخیر کلکته در سال ۱۷۰۰ میلادی به‌تصرف نواحی اطراف گنگ اقدام کرده بودند [۵] ، و از سوئی فاتح نامداری چون نادرشاه در ایران به‌پا خاسته بودکه برای رسانیدن سرحدات ایران به‌مرزهای طبیعی آن درکنار سند مجدانه قیام نموده‌بود. دربار هند در این تاریخ بی‌شباهت به‌وضع‌سلسلهٔ صفوی در روزگار شاه‌سلطانحسین نبود و بی‌تردید ، همانگونه که‌مقدر سازمان‌های حکومتی پوشالی و بی‌غایت ومقصود است ، سرانجامی نیز جز آنچه‌که برآن گذشت در انتظارش نمی‌توانست باشد.سلسلهٔ مغولان هندکه به‌وسیلهٔباابراز احفاد تیمورگورکان درآن سرزمین تشکیل شد . داستان درازی داردکه برای توجیه پیوستگی مطالب ، ذیلا خلاصه‌ای از تاریخ سلاطین سلسلهٔ

۱ــ راجه ساهو در متن کتاب حاضر .

۲ــ رجوع شود به‌تاریخ نادر شاه،ترجمهٔ ناصرالملك ، ص۶۵ تا ۷۶

۳ــ رجوع شود به‌تاریخ زندگانی شاه‌سلطانحسین مشفق همدانی ، ص۱۶۷

۴ــ داستان مهاجراجویان انکلیس در هند ص ۹۰۳

۵ــ تاریخ روابط سیاسی ایران و انکلیس در قرن نوزدهم میلادی ، جلد دوم ، ص۵۶۹

هجری قمری برابر ۱۴۹۷ میلادی شروع شده است که تاسال ۱۲۷۳ هجری ۱۸۵۷ میلادی) ادامه داشته و پس‌از یك سلسله نیرنگها و تزویرها و شعبده‌های سیاسی در این سال به زوال کامل حکومت هندوستان و تصرف قلمرو این بدبخت دولت بدلال شعار انکلیس خاتمه پذیرفته است . رجوع شود به محمود محمود ، تاریخ روابط سیاسی ایران و انکلیس‌در قرن نوزدهم میلادی ، جلد اول . ص۱۸ــ۱۱

مزبور را به‌نقل ازکتاب « طبقات سلاطین اسلام » تالیف لین‌پول ذکر می‌نماید[1] .

« بابر که درپشت پنجم خود به‌امیرتیمور می‌رسید به‌سال ۸۸۸ هجـری قمری در فرغانه تولد یـافت . او در ۹۱۰ قمری براثر حملهٔ ازبکان شیبانی از آنجا رانده‌شد و بـه افغانستان آمد . ابتدا بدخشان وسال بعد کابل ودر ۹۱۳ قمری قندهار راگشود و سپس به‌عزم تسخیر هندوستان به‌تدارك پرداخت . در ۹۳۲ قمری باقشونی به‌جلگهٔ پنجاب تاخت و شهرلاهور را گشود . در هفتم رجب ۹۳۲ مـوفق شد سلطان ابـراهیم لـودی پادشاه دهلی را در جلگهٔ تاریخی پانی پت مغلوب کند وبه‌واسطهٔ این فتح نمایان بردهلی و اگره دست یابد وی به‌سال ۹۳۷ قمری قبل از آنکه ممالك بنگاله و گجرات و مالوه را بگشاید جان سپرد .

پسرش همایون بعد از او تاج شاهی برسرنهاد و به‌قصد تکمیل فتوحات پدربـه ـ گجرات و مالوه حمله برد ولی بدون ازپیش بردن کاری پس نشست . درین بین شیرشاه سردار معروف افاغنه بنگاله به‌همایون تاخت و براثر خیانتی که به‌همایون‌شد ، به‌تاریخ ۹۴۶ قمری لشکریان او بنگاله را ترك و بعداً به‌واسطه شکست قنوج ، همایون اضطرارا به‌سند رفت و سپس به‌پناه شاه ایران درآمد . درغیاب او شیرشاه حاکم مطلق هندوستان شد و همایون نیز به‌انتظار روز پیروزی در ایران نشست . چون شیرشاه مرد ، همایون به‌عزم تسخیر هندرایت افراخت و به‌سال ۹۶۲ قمری دهلی را دوباره‌گرفت ولـی سال بعد جان سپرد و پسر چهارده‌ساله‌اش اکبرشاه به‌جای او از تخت‌شاهی بالارفت. بیرام‌خان سردار اکبرشاه قوای هندی را به‌سرکردگی هیمو در جلگهٔ پانی‌پت به‌سال ۹۶۴ قمری شکست سخت داد و اکبرشاه به‌شاهی هندرسید. او باوجودآنکه جوان‌بود زمام مملکت مفتوحه را در دست گرفت‌و درسالهای‌بعد(جونپور)و(مالوه) و (خاندیش) رابه‌تصرف خود درآورد و پادشاهان (بیجاپور) و (غلکنده) را خراجگزار خود ساخت ولی‌قصد (دکن) و تصرف آن را نکرد . اورنگ زیب یکی ازشاهان ایـن سلسله بعداً بـه‌دکـن تاخت و باوجودآنکه لشکریانش تمام این شبه جزیره را پیمودند باز ناحیه مـزبور و کوهستانهای جنب آن به‌تسخیر او در نیامد . بعد از اورنگ‌زیب جانشینان نالایق وفاسد او براریکهٔ حکومت هند تکیه زدند و این گروه بی‌حال وضعیف قادر به‌مقاومت دربرابر اقوام (سیخ) و (جات) و (مراته) نبودند .

شکست محمدشاه‌هندی از نادر و فتوحات احمدخان درانی افغانـی در هند زمینه

---

۱ ــ اقتباس از صفحه هـای ۷۵۱ تـا ۷۵۳ تعلیقات جهانگشای نادری به اهتمام انوار .

را آماده برای ازبین بردن این سلسله کرد . ابتدا طایفهٔ مـراته و بعد رجپوتهـا و سپس سیخها و جاتها سراز اطاعت این سلسله باز زدند و سرانجام براثر جنگ‌پلاسی و جنگ بوکسار جز اسم چیزی از این سلسله‌باقی نماند و سه امپراتور آخـر آن دست نشانـدهٔ دولت انگلیس شدند و در آخرکار نیز دولت بریتانیا این سلسله را برانداخت .

اینك نام‌شاهان آنها:

۱ ـ بابر (ظهیرالدین) .
۲ ـ همایون (ناصرالدین) .
۳ ـ اکبر (جلال‌الدین) .
۴ ــ جهانگیر (نورالدین) .
۵ ــ داوربخش
۶ ــ شاه‌جهان (شهاب‌الدین)
۷ ـ مرادبخش (درگجرات)
۸ ـ شماع (دربنگاله)
۹ ـ اورنگ‌زیب عالمگیر (محی‌الدین) .
۱۰ ـ اعظم شاه
۱۱ ـ کامبخش .
۱۲ ـ شاه عالم بهادر شاه اول (قطب‌الدین) .
۱۳ . جهاندار (معزالدین)
۱۴ ـ فرخ‌سیر .
۱۵ ـ رفیع‌الدرجات (شمس‌الدین) .
۱۶ ــ رفیع‌الدوله (شاه‌جهان ثانی)
۱۷ ـ نیکوسیر .
۱۸ ـ ابراهیم .
۱۹ ـ محمد (ناصرالدین) . (از نادرشاه شکست خورد).
۲۰ ـ احمد
۲۱ ـ عالمگیرثانی (عزیزالدین) .
۲۲ ــ شاه جهان ثالث
۲۳ ـ شاه‌عالم (جلال‌الدین) .
۲۴ ـ بیداربخت .

۲۵ ـ محمداکبرشاه ثانی .
۲۶ ـ بهادر شاه ثانی .
در ۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷۳ هجری قمری)این حکومت‌به‌دست دولت انگلیس منقرض شد [۱] . »

غلزه ص ۵۳

غلجه یا غلزه که در متون مختلف به‌اشکال گوناگون آمده است نام یکی از دو طایفهٔ مشهور ساکن در افغانستان کنونی است . اصل وریشهٔ این قبیله محل اختلاف فراوان است . به‌استناد برخی منابع از قول افغانها نقل می‌شودکه آنها خود راازنسل خانوادهٔ سلطنتی یهودا می‌دانندکه به‌مناطق کوهستانی دور دست افغانستان‌تبعید شده‌اند [۲] و باتوجه به‌ادعای مشهور گروهی دیگر نسب سیادت برخود می‌بندند وبه‌گفتهٔ نویسنده مجمع‌التواریخ : «به‌نحوی بیان می‌نمایندکه اثبات ولدالزنائی خود می کنند [۳]» چنانکه وقتی محمود پسر میراویس اصفهان را تسخیر نمود و خود را شاه خواند نقش سکه‌وی این بیت بود :

سکه‌زدبر سیم‌ورزمانند قرص آفتاب شاه‌محمود جهانگیر سیادت انتساب [۴]

دکتر معین در حاشیهٔ برهان از دائرةالمعارف اسلامی آورده است : « غلچه در فارسی به‌معنی روستائی است و به‌قومی از نژاد ایرانی ساکن افغانستان اطلاق می‌شود که در«وخان»و « بدخشان » اقامت دارند و به زبانهای ایرانی که با فارسی اختلاف دارند تکلم کنند [۵] » سایکس معتقد است که طایفهٔ مزبور از نژاد مختلطی تشکیل یافته و محتملا در اصل همان « خلج » بوده است که ادریسی ذکر نموده است [۶] . لکهارت در شرح جامعی که براین مطلب نوشته است می‌گویدکه : «غلزائی‌ها تبار خویش را از طریق ضحاك ستمگر ایرانی [۷] به نوح می‌رساندند . گویندکه چون فریدون دلاور

۱ ـ طبقات سلاطین اسلام ، صفحه‌های ۲۹۲ تا ۲۹۸ ۲ـ سایکس،تاریخ ایران، جلد ۲ ص۳۴۰ ۳ـ مرعشی،مجمع‌التواریخ، ص۳ ۴ـ مجمع‌التواریخ ص۳ ۵ـ دایرةالمعارف اسلام ، افغانستان ، طبع فرانسوی ، ج ۱ ص ۱۵۷ ، ستون ۲ «به‌نقل ازدرهٔ نادره به‌اهتمام دکتر شهیدی» ص۱۲۲ ۶ـ تاریخ‌ایران، ترجمهٔ فخر داعی گیلانی ، جلد ۲ ص ۳۴۱
۷ـ درافسانه‌های ایرانی همه‌جا ضحاك با نسب‌تازی یاد شده است . درشاهنامه آنجا که سخن از توطئهٔ ضحاك علیه پدر ودستیابی برمقام او می‌رود می‌بینیم : ←

ضحاك را برانداخت و او را بربالای حفرهٔ قلهٔ دماوند ازپای آویخت ، دستور داد تـا اولادان (کذا) آن ستمگر را نابودکنند . اما طایفهٔ ضحاك‌از چنگال آن دلاور جان‌بدر بردند و به‌سرزمین وحشی‌وکوهستانی غور (هزارستان امـروز) میان سرچشمه هیرمند و هرات گریخته درآنجا سکنی گزیدند. چندقرن بعد شاه‌حسین نامی که‌باچهل‌ونه‌پشت به‌ضحاك می‌رسید ، وطن خود را ترك گفته به‌سرزمین کوهستانی کسی‌غر نزدیك‌تخت سلیمان مهاجرت کرد . او درآنجا ازطرف شیخ بیطین (یابیت‌یاتبو) نـام شخصی پرهیزکارکه خود را از احفاد فردی اسرائیلی موسوم به‌قیس دانسته وبعد از قبول اسلام برخود نام عبدالرشید گذاشته بود ، مورداستعانت قرارگرفت (قیس از قرار بـاید در زمان خلافت عثمان بین‌سالهای ۶۴۴ - ۶۵۵ به‌خراسان رفته باشد) شاه‌حسین نزدشیخ بیطین و خانواده وی به‌سربرده به‌مرور ایام با متو دختر او سر و سری پیدا کرد . چون والدین دختر از رابطهٔ نهان آن‌دو آگاه شدند رضا ندادند که شاه حسین متو را به عقد ازدواج خود در آورد و حتی شیخ و پسرانش در صدد قتل شاه‌حسین برآمـدنـد.مادر متو با جدیتی تمام راجع به‌گذشته شاه‌حسین در مقام تحقیق برآمده ، چون بروی مسلم شدکه که او از تخمهٔ بزرگان است برای پیوند آن‌دو بترغیب شوهـر پرداخت . متو اندکی پس از مراسم‌ازدواج پسری آورد که طفل را پدر ومادر بزرگ به‌علت پیدایش خلاف قاعده‌اش غیلزائی یا غلزائی مرکب از دوکلمه غیل بـه‌معنی دزد و زائی یعنی پسر نام نهادند . غلزائی پسری موسوم به‌تلر داشت که‌ازپسر ارشد وی‌موسوم به برو دو فرزند بنام‌های توخی و هوتك به‌وجود آمدند و اینان نام خود را بر دو طایفهٔ معتبر غلزائی گذاشتند[1] .

→ فرو مایه ضحـاك بیدادگر — بدین چاره بگرفت‌گاه پدر
به سی برنهاد افسر تازیان — بریشان بـه‌شودسود وزیان

رجوع شود به‌شاهنامـه فردوسی ، بـه کوشش محمد دبیر سیاقی،جلد اول ، صفحه‌های ۲۶ تا ۲۹ .

۱ــ این قصهٔ کاملا مجعول در بسیاری از آثار با مختصر اختلاف در جزئیات یافت می‌شود ، رجوع شود مخصوصاً به «مخزن افغان» تألیف نعمت‌الله و «تاریخ نویس شاه جهـان، دورن(Dorn) آن را تحت عنوان «تاریخ افاغنه» به انگلیسی برگردانده است . قسمت ۲ ، صفحات ۸ــ۴۷ و « تاریخ سلطانی» تألیف محمد خان‌بن موسی‌خان درانی و « نژادهای افغانستان » اثر بیلیو صفحات۹۹ــ۹۸و « یـادداشتهائی درباره افغانستان » اثر راورتی صفحات ۵۸ ــ ۶۴ (به نقل از انقراض سلسلهٔ صفویه ، ترجمه عماد. صفحه‌های ۹۲ تا ۹۴)

بنابه‌تحقیقات بارتولد و مینورسکی شواهدی در دست است که پیوندداین قوم‌را به‌طایفهٔ خلج که حدود چهارده قرن پیش قسمتی از اتحادیه عظیم خلخ (یاقرلق) را تشکیل داده و سرزمین واقع در جنوب و مغرب دریاچهٔ ایسیك کل را در تملك‌خویش داشتند می‌رساند . عشیرهٔ خلج به‌مرور ایام از اتحادیه خلخ جدا شده بـه‌مغرب و جنوب غربی کوچ کرده . در نواحی غزنه و بلخ و طخارستان و بست‌وگوزگانان اقامت‌گزیده است .به‌مرور ایام تمایل به‌افغانی شدن در آنها قوت گرفته و نه‌فقط زبان بلکه هرگونه خاطره‌ای راجع به‌اصل و ریشهٔ خود را نیز از دست داده‌اند و تنها رسوم چـادر نشینی وگردنکشی را حفظ کرده‌اند[1] . شایدبه‌همین سبب است که بلیو می‌نویسد :

« نژاد غلجائی کمتر با همسایگان خودآمیزش می‌نماید و درحقیقت در بسیاری از جهات از حیث حکومت داخلی و رسوم ملی خود با دیگر نژادهای افغانستان تفاوت دارد ... طوایفی که در چراگاهها زندگی می‌کنند به‌شغل راهزنی و غـارتگـری معروف می‌باشند[2] » .

مسکن این طایفه در دوران مورد بحث ماکلات غلجه یا به‌قول مرعشی قـلات غلزه بوده است مابین قندهار و غزنین که از آنجا تاچهار باغ که بعضی آنـرا قرا باغ نیز گفته‌اند و سرحد قندهار و هنداست، دوسه منزل راه بیش نیست[3] و قشلاق وییلاقشان همانجا است [4] .

در زمان سلطان محمود بعضی از اثقال و احمال او به‌وسیلهٔ این طایفه غارت‌شده که منجر به‌مرگ گروه کثیری ازآنها شده است. در دورهٔ تیمور نیز قدرت قابل اعتنائی داشته‌اند . در زمان شاه‌سلطانحسین به‌تحریك شاه‌عالم دومین پسر اورنـگ زیب شروع به‌اختلال علیه ایران کرده‌اندکه سرانجام به‌قیام میرویس و انحلال سلسلهٔ صفویه کشیده شده است [5] .

---

۱ ــ رجوع شود بالاخص به مقالهٔ پرفسور مینورسکی تحت عنوان «لهجهٔ ترکی خلج» جزو مجلهٔ تحقیقات شرقی، جلد ۱ ، قسمت ۲ ، صفحات ۴۲۵ــ۴۲۶ و ترجمه‌و شرح اوبر«حدودالعالم»لندن ۱۹۳۷ صفحات ۱۱۱ و۳۴۷ و۳۴۸ (به‌نقل ازانقراض صفویه ص۹۴) ۲ــ «نژادهای افغانستان» اثر بیلیو Bellew به نقل ازسایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص۳۳۸ ۳ــ مجمع‌التواریخ،ص۳۲ ۴ـ تعلیقات جهانگشای نادری به اهتمام انوار ، ص۴۴۰ ۵ـ رجوع شود به انقراض صفویه ، ترجمه عماد ، صفحه‌های ۹۷ ــ ۹۶

علوی‌خان‌حکیم ص ۱۹۱

نادرشاه در دوران جوانی و آغاز کهولت دارای سلامتی‌مزاج بی‌نظیری بودلکن از سن پنجاه سالگی گرفتار ناراحتی‌های جسمانی گردیدکه متأسفانه در روحیه ورفتار او اثر بسیار نامطلوب بخشید . عبدالکریم کشمیری مؤلف « بیان‌واقع » می‌گوید که نادرشاه قبل از لشکرکشی به‌هندوستان گرفتار مرض معدی شدیدی شد که گاهگاه براثر بحران مرض بزندگی بسیار بدبین می‌گشت و دچار خشم شدیدی مـی‌گردید [۱] . قطعاً ریختن دندانهایش این درد را شدیدتر نمود وبعدنیزضمن‌لشکرکشی به‌مازندران‌وسیستان به‌مالاریا مبتلا شد که بیش ازپیش بنیه اورا تحلیل برد [۲] .

لکهارت می‌نویسدکه نادرشاه در حین اقامت در هندگـروهـی از صنعتگـران و هنرمندان هندی را به‌خدمت طلبیدکه در جمع آنها می‌توان از برخی هندیان طـراز اول نیز نام برد که قبول خدمت در نزد وی‌نمودند . از جمله مهمترین آنهاعلوی‌خان‌حکیم باشی‌یارئیس پزشکان دربار را باید ذکر کردکه نادرشاه برای معالجهٔ بیماری‌استسقائی که قبل از عزیمت به‌هند داشت ، استخدام نمود [۳] . علوی‌خان از آن زمان به‌عنوان‌حکیم باشی مخصوص نادر انتخاب شد وبه‌شدت زندگی او را تحت نظرگرفت . این طبیب عالیقدر مداوای شاه را محدود به تجویز دارو یا پرهیز از برخی غذاها نمی‌کـرد بلکه بیشتر سخنان درشتی به‌او می‌گفت که‌کمتر از دارو تلخ نبود . به‌عبارت دیگر او جـداً می‌کوشید باسخنان درشت خود شاه را ازعصبانیت و خروج از اعتدال باز دارد و نادر همواره از صراحت لهجه این پزشك رك‌گو خشنود مـی‌شد و اندرزهـای وی را به‌کار می‌بست ، بطوریکه حالش رو به‌بهبودی کامل نهاد و گاه می‌شد که در ظرف پانزده یا بیست روز از صدور فرمان اعدام خودداری می‌کرد [۴] .

علوی‌خان در تمام مدت بازگشت شاهنشاه ایران از هند و اردوکشی‌هـای بخارا و خوارزم درکنار وی بود و از سلامت نادرشاه مواظبت می‌نمود . در زمانی که نـادر آهنگ عزیمت به‌داغستان نمود ، وقتی که در قزوین اقامت داشت تاکربر هندبرای‌انجام قولی که به‌وی داده بود ، بدو اجازه دهدکه برای زیارت‌خانهٔ کعبه خدمتش را تـرك

۱ـ رجوع‌شود به جهانگشای نادری، تعلیقات‌ابواد ۷۹۸. ۲ـ لکهارت،نادرشاه، ترجمهٔ مشفق همدانی ، ص۳۴۴ ۳ـ لکهارت ، نادر شاه ، ص۱۵۴
۴ـ نادرشاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی،ص۳۴۵

گوید[1] . دور ماندن از حذاقت پزشکی علوی‌خان و نفوذ قاطع روحی وی موجب‌شد که حالت روانی و وضع جسمی نادر بزودی به‌بی‌اعتدالی و وخامت‌گراید وطغیان‌های شدید غضبی که‌گاهگاه بر اومستولی می‌گردید و برای مدتی به‌ندرت حادث مـی‌شد ، دگرباره به‌نحو حاد و مکرری ظاهر گردد[1] .

نبردکرنال ص ۱۵۱

پس از تسخیر لاهور ، نادرشاه برای انجام نبردی قطعی که در طـی آن بـایـد سرنوشت او و سپاهیان پیروزش تعیین شود به‌جانب دهلی روی نهاد و پس از تصرف قلاع توری و عظیم‌آباد ، چون شنیدکه محمدشاه و سپاه هند درکرنال[2] اقامت گزیده و آرایش‌جنگی گرفته اند به‌جانب‌آن محل‌حرکت نمود.

نادرشاه ابتدا تصمیم‌گرفت به « پانی‌پت » رهسپار شود و رابطـهٔ محمدشاه را بادهلی قطع کند ولی به‌واسطه بی‌اطلاعی ازاوضاع وکیفیت جاده‌های آن حدود امـرداد یك اردوی شش هزار نفری برای اکتشافات وتحقیقات‌روانه شود . این اردو درحوالی قرارگاه سپاه محمدشاه مصادف با یك عده‌قوای معتنابه دشمن شده به‌فوریت عقب‌کشید و از جنگ طفره رفت ولی در مراجعت به اتباع و بار وبنهٔ سعادت‌خان مصادف‌شده‌تمام آنها را ضبط نمود . از تحقیقی که به‌عمل آمد معلوم شدکه‌محمدشاه باکمال‌جدیت‌خود را برای تعرض حاضر ساخته است[3] .

۱ـ این امر در تـابستان سال ۱۱۵۴ هجری قمری برابر با ۱۷۴۱ میلادی اتفاق افتاد رجوع شود به لکهارت ، نادرشاه، ص ۲۰۰

۲ـ کرنال آبـادی بزرگـی است در ۱۲۵ کیلومتری شمال‌دهلی ودهکدهٔ کوچك شاه فیروز در ۱۰ کیلومتری کرنال است که بزرگترین جنگ نادرشاه با محمد شاه گورکانی در آنجا درگرفت وازآن تاریخ نام‌کرنال بر زبانها افتاد ، در بازگشت‌از هند به فرمان نادرشاه در میدان جنگ شاه‌فیروز شهرکوچکی به نام «فتح‌آباد» به‌یادگار این جنگ بزرگ و تاریخی‌ساخته شد.لارودی‌زندگانی نادر شاه، ص ۱۳۷

۳ـ ژنرال‌کیشمیش اوف ، اردوکشی نادر شاه به هندوستان ، ترجمه اتابکی ، ص۳۳

نادر شاه پس ازآگاهی ازوضع خصم با اتخاذ آرایش جنگی به‌طرف دشمن حرکت‌کرد . درنیم فرسخی اردوگاه محمد شاه‌کنار نهرفیض[1] محل مناسبی را انتخاب نمود وبا درنظرگرفتن احتیاطهای لازم امر به‌توقف داد[2] .

تعداد قوای نادر شاه پس ازوضع ضایعاتی که دراثر صدمات راه واردشده بود و عده‌ای که درطی راه برای پادگان قلاع وحفظ خط رجعت اردو مأمور شدند بنابرقول مورخان بالغ برهشتاد الی نود هزار نفر بوده است . عدهٔ اردوی محمد شاه را تمام مورخان درحدود سیصد هزار نفر و دو هزار فیل وپانصد توپ ذکرکرده‌اند[3] .

به این ترتیب نادر شاه با دشمنی سروکار داشت‌که ازحیث عده واسلحه‌ووسائل، حائز تفوق مضمحل‌کننده‌ای بود و بالاتر ازهمه اینکه وجود فیل‌های جنگی در اردوی دشمن موجباتی برای بیم وهراس سپاه ایران فراهم ساخته بود . هانوی حکایت می‌کند که‌نادر به‌منظور مرعوب ساختن پیلان دشمن به‌جمازه‌بانان خودکوزه‌هائی مملو ازنفت و مواد سوختنی دیگر داده بودکه در بحبوحهٔ جنگ آنها راآتش زنند و درمیان قوای دشمن رهاکنند تا پیلان سراسیمه شده پابه‌فرار نهند[4] . آرایش قوای ایران به‌طریق زیر مقرربود :

۱ــ قراولهای جلو تماس خودرا تاشروع به‌تعرض محافظت خواهند نمود.

۲ــ درخط اول محاربه ، سوارهای سنگین اسلحه با توپخانهٔ سنگین که در جلو آنها زنبورك‌ها را قرار داده بودندکه باحکم ثانوی شروع به‌تعرض می‌نمایند.

۳ــ درخط دوم پیاده نظام سنگین اسلحه قرار می‌گیرند و برای تقویت حاضر شده با سایر دستجات همکاری می‌نمایند .

۴ــ درجناحین جبهه تعرضی افواج سوار یعنی سپاه سوار نظام درتحت ریاست

۱- کیشمیشف آن را «شاه‌فیروزه» و مترجم کتاب وی «شاه فیض» ثبت کرده رجوع شود به «اردوکشی نادرشاه به‌هندوستان» ص۳۳ ۲ ــ جهانگشای نادری به‌اهتمام انوار، ص۳۲۲ ۳ــ سرهنگ مقتدر، تاریخ نظامی ایران ص۲۳۶. جمیز فریزر می‌نویسد : «قشون هند باقوائی که تازه از پایتخت هند به‌ترتیب رسیده و به اسپرتا فردا صبح به‌جناح چپ جبهه برسند جمعاً به ۲۵۰۰۰۰ نفر سوار و پیاده بالغ می‌شد و ۳۰۰ عراده توپ سبك وسنگین بوده و دو هزار شتر مهمات جنگی نیز آنها را تقویت می‌داده» جنگ ایران و هند، ص ۴۹ ۴ ــ به نقل از نادر شاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی ص۱۸۱ وهمچنین رجوع شود به کیشمیشف ، اردوکشی نادرشاه به هندوستان ، صفحه۳۵ .

حاجی بیك افشار درجناح چپ وافواج بختیاری در جناح‌راست قرار گرفتندکه قبل از همه شروع به‌تعرض می‌نمایند .

۵ــ درخط سوم باز افواج پیاده سبك قرار گرفته یك قسمت ازاین افواج برای محافظت بنه قشون مأمور بودند .

۶ــ دستجات شتر برضد فیلهای خصم معین شده ودرپشت خط اول قرار داشتند تا بوته‌های پشت آنها را در موقع تعرِض آتش بزنند .

۷ــ قراولان و سوارهای کشیك خانه فرماندهٔ کل قوا در پیشاپیش تمام صفوف قرار گرفته و دستور داشتند نادرشاه را از تمام حرکات دشمن مستحضر نمایند .

۸ــ فرماندهی مستقیم خط اول محاربه را خود فرماندهٔ کل قوا به عهده‌گرفت و فرماندهی خط دوم به‌نصرالله میرزا وفرماندهی قوای جناح چپ کمافی‌السابق با حاجی بیك افشار بود[1].

آرایش جنگی محمد شاه در چهار خط تشکیل داده شده بود :

۱ــ عده‌های فیل‌دار به فرماندهی نظرخان .

۲ــ سپاه خان دوران .

۳ــ سپاه سعادت خان .

۴ــ بقیه قوا و توپخانه به‌فرماندهی محمدشاه[2].

شیوه‌ای که‌گروهی‌ازنویسندگان نظامی در توصیف صحنه‌های نبرد میان ایران و هند به‌کار برده‌اند باآنچه‌که ازبرخی مورخان بجا مانده تفاوت‌هائی دارد . به‌این معنی که نویسندگان دستهٔ اول غالباً نبرد را در دو مرحله بیان داشته‌اند و روز نخست هم نادر شاه را به‌همراه چهار هزار سوار ویك هزار نفر پیاده مصروف مبارزه با تهاجمات سوار نظام هند دانسته‌اندکه در طی آن چند تن از صاحبمنصبان‌هندی چون شیر جنگ خان ومراد خان ومظفرخان اسیر و زخمی ویاکشته شده‌اند ومرحله دوم جنگ را در روز بعد (۱۵ ذیقعده۱۱۵۱)دانسته‌اندکه تعرض عظیم هندیان آغاز شده و به شکست آنها خاتمه یافته است[3]. نویسندگان گروه دوم به شیوهٔ معمول مبادرت جسته‌اند و ناراحتی

۱ــ رجوع شود به‌جمیل قوزانلو،جنگ‌ایران وهند، صفحه‌های ۴۹و۵۰

۲ــ سرهنك مقتدر،تاریخ نظامی ایران،ص۲۳۸ نیز رجوع شود به‌لارودی، زندگانی نادرشاه ، ص۱۴۴ــ۱۴۳ ۳ــ رجوع شود به‌قوزانلو، جنگ‌ایران‌وهندصفحه‌های ۵۱ تا ۵۴ ونیز لارودی ، زندگانی نادرشاه ، ص۱۴۵ تا ۱۵۰

سعادت خان نیشابوری راکه فرمانفرمای اوده و لکناهور[1] بوده ازتعرض سپاهیان ایران برباروبنهٔ وی موجب آغاز بی‌تمهید جنگ و شکست ارتش هند قلمدادکرده‌اند[2] .

میرزا مهدی‌خان نیز ورود سعادتخان برهان‌الملك را «هنگام‌شام» روز قبل ازنبرد قطعی ذکر می‌کندکه « باچهل هزار نفر قشون و توپخانه واستعداد تمام به‌عزم امداد محمد شاه وارد پانی پت شده » وبا وجود اعزام فوجی درهمان شب برای مقابله باوی از بیراهه خودرا به‌اردوی محمد شاه رسانیده‌است[3]. با اینهمه افواج نادری قوای خصم راتعقیب نموده ، عده‌ای ازآنانرا اسیرکرده ومقدار زیادی هم غنیمت به‌دست‌آورده‌اند.

مسلم این است‌که سعادتخان در نبرد پیش قدم بوده است و دیگر امراء لشکر و ازجمله خان‌دوران بخشی‌الممالك نیز به‌تبع وی وارد درمیدان‌کارزار شده‌اند . لکهارت به‌نقل از مورخی‌که درآن هنگام درکرنال بوده می‌نویسد : « سپاهیان خان دوران چنین می‌پنداشتندکه نبردبا نادر نظیررزم‌هائی خواهدبودکه روزها بین‌قوای دولتی وشورشیان دربازار و خیابانهای دهلی روی می‌دهد لکن بزودی از اشتباه بدر آمدند[4].»نادر شاه با سپاهیان خود به‌سپاه خان دوران حمله‌کرد و قریب دو ساعت طرفین باکمال شدت به‌زد و خورد پرداختند . ضمناً زنبورکها از سمت جبهه و توپخانه هم از جناحین به سپاه خان دوران آتش می‌نمودند درگیرودار محاربه خان دوران شخصاً مجروح و پسرش با جمعی از سران اردو مقتول شد و در نتیجه سپاه او ازهم پاشید وبکلی از خط محاربه خارج گردیدند . سپاه سعادت خان نیز در برابر ارتش پیروزمند ایران تاب مقاومت نیاورد . در این بین اتفاقا فیل سواری سعادت خان زخمی شد یك نفر از جزایرچیان قشون نادر شاه‌که غفلة بااین حیوان مصادف شد فوراً خودرا به فیلبان رسانده او را از گردهٔ فیل پائین افکندوخود به‌جای فیلبان‌سوارشده فیل‌را به‌طرف اردوی ایران حرکت داد . این عملیات به‌قدری سریع انجام گرفت‌که اطرافیان سعادت خان وقتی از قضیه مطلع شدند، همه متفقاً پشت به‌میدان محاربه نموده رو به فرارگذاشتند . وقوای احتیاط را هم باخود بردند . یك قسمت مهم توپخانه آنها در میدان محاربه ماند . نادر شاه به‌واسطهٔ تنگی وقت نتوانست به تعاقب دشمن پردازد ومحمد شاه خود را با بقایای

۱- لاردی،نادرشاه،ص۱۴۴ ۲- الهیارث ، نادر شاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی ، ص۱۷۹ ۳- نادر شاه ، ترجمه مشفق همدانی،ص۱۸۰

۴- مقتدر می‌نویسد ، سعادتخان به‌دست سوارهای بختیاری اسیر و سپاه او متلاشی می‌گردد، تاریخ نظامی ایران ، ص۲۴۰

اردو بـه سنگرهـائـی کـه قبلا تهیه شده بـود ، رسانیده تحصن اختیـار نموده[1] و «خزائن بی‌حد ومرو فیلان کوه پیکر و توپخانه‌های پادشاهی و امرائی ، باغنائم بسیار و اثاثه افزون بی‌شمار به‌حیطهٔ تصرف درآمدند[2].»

میرزا مهدی خان تلفات سپاه هند را به سی هزار نفر بالـغ می‌داند[3] و کیشمیشف می‌نویسد که تعداد مجروحان ومقتولان جنگ از ۳۶۰۰۰ نفر متجاوز بود ، درحالی که کشته شدگان اردوی ایران از ۱۵۰۰ نفر تجاوزنمـی‌نمود[4]. لکهارت ضمن نقل نظر حزین که تلفات نیروهای ایران‌را سه تن کشته ویك مجروح قلمداد می کند ، معتقد است که هند نیز دراین نبرد بیش از ده‌هزار سپاهی از دست نداده است[5] . نادرشاه درنامه‌ای که برای فرزندش رضا قلی میرزا نوشته ، تعداد کشتگان ارتش خصم را بیست هزارنفر یادکرده است[6] . دراین جنگ علت عمدهٔ فتح و فیروزی همانا تهور و درایت شخصی نادر شاه و تفوق انکار ناپذیر او بر سران لشکر هند بود . کیشمیشف می‌نویسد : « تا آن موقع تاریخ نشان نداده بودکه سپهسالار و فرمانده کل اردو پهلو به‌پهلوی‌افراد در میدان کارزار جنگ نماید ودرمحاربه پیشقدم واقع شده باشد[7] .»گذشته ازاین، اختلافات و منازعات و حسادت های سران ارتش هند با یکدیگر نیز که مانعی برای انجام اشتراك مساعی میان‌آنان‌بود، عامل‌دیگری برای شکست فاحش‌هندیان محسوب می‌شود به‌اضافه

۱ـ کیشمیشف ، اردوکشی نادرشاه به هندوستان ، ص۳۷ ۲ـ جهانگشا، تصحیح انوار،ص۳۲۶ ۳ـهمان‌کتاب، ص۳۲۶ ۴ـ اردوکشی‌نادرشاه به هندوستان ، ص۳۷ ۵ـ نادرشاه ، ترجمهٔ مشفق‌همدانی ، صفحه‌های ۱۸۳ـ۱۸۴ ۶ـ سایکس،تاریخ ایران،ج ۲ ص۴۰۴ ونیز سرجان ملکم ، تاریخ ایران ، ترجمه شیخ محمداصفهانی، صفحه‌های ۳۹تا۴۱ ۷ـ قوزانلو به‌نقل‌از «تاریخ‌هندوستان» می‌نگارد : « روز بیست وپنجم ماه هر دوطرف مشغول دفن مقتولین بودند . تلفات‌دو محاربه ۱۷۰۰۰ نفر بود و ضایعـات قوای ایران از ۲۰۰۰ نفر تجاوز نمـی‌کند . جسدهای مقتولین هند در مسافت سه‌فرسخ متفرق بود ، مامورین صحیهٔ هندکه بیلدار می‌گفتند قدری خاك روی جسدها ریخته ، برگشتند ولی ایرانـی‌ها تمام مقتولین و مجروحین خود را از میدان محاربه جمع کرده در محل مناسبی قرار دادند و همان شب کشته‌ها را دفن کردند ، از قشون هندوستان جمعی چنان زخم‌برداشتندکه قادر بر حرکت نبودند وکسی آنقدر به‌آنها رحم نکردکه ازمیدان جنگ‌به‌محل مناسبی‌آورده و معالجه‌کنند ، بیچاره‌ها اندك زمان در میان جسد کشتگان مردند » جنگ ایران‌و هند ، ص ۵۸

که هندیان نتوانستنداز کلیهٔ قوای خود استفاده کنند و به قرارمعلوم چندین لشکر هندی به فرماندهی‌خان دوران و سعادت‌خان به موقع برای حمله مبادرت به پیشروی نکردند و در جناح چپ ارتش نیز براثرخود داری نظام الملك ازدخالت در جنگ قوای‌ایران بدون مواجههٔ قاطع با مانع جلورفتند [۱] .

پس از نبرد نادرشاه سجدات‌شکرالهی بجای آورد و به سران لشکر و دلاوران و نامداران پاداش‌بخشید وبه‌قول محمدکاظم:«فرزند ارجمند خودراکه موسوم‌به‌مرتضی قلی میرزا بود خطاب به نصرالله میرزا نمود» [۲] .

بعداز این فتح چـون محمد شاه اطراف اردوی خودرا به خندق و تـوپخانه و استحکامات آراسته بـود نادرشاه تنها به محاصرهٔ سپاه او فرمان داد و چون اغتشاش در اردوی هندیـان به منتهی رسید و افراد نظامی غالباً بااستفاده ازتاریکی شب سنگرهای خودرا ترك و فرار می کردند، محمدشاه‌نوشته‌ای راکـه شاه ایـران از لاهور جهت وی فرستاده و روابط دودمانی و اتحاد قدیم را خاطرنشان ساخته بود « وثیقهٔ نفع و وسیلهٔ اعتذار ساخته ، روز سیم خلع سلطنت از خودکرده ، افسر سروری را از سربرگرفته ، با خوانین و امراء به استظهار تمام وارد دربار سپهر احتشام‌گردید » [۳] .

متعاقب تصمیماتی که در طی این ملاقات و دیدار بعدی دو پادشاه که در تاریخ بیست و ششم ذی‌القعده ۱۱۵۱ اتفاق افتاد . گرفته شد ، شرایط صلح تعیین گردید . سپاهیان هندی که سران خودرا از دست داده و ازفـرط گرسنگی به‌ستوه آمده بـودند بازگشت به خانه‌های خود راترجیح دادند و ارتش پیروزمند ایران‌نیز به‌منظوراستراحت ورفع خستگی مدید در اول ذی‌الحجه عزم شاهجهان آباد دهلی نمود [۴] .

شورش‌دهلی ص۱۹۰

دو روز پس ازورود نادرشاه به دهلی در شب یکشنبه یازدهـم ذوالحجه ۱۱۵۱ مقدمهٔ واقعهٔ موحشی در این شهر اتفاق افتادکه موجب تلخکامی فراوان کشت و کرچه نادرشاه در جریان وقوع حادثـه تدبیر فراوانی به‌کار برد و با دوراندیشی و مهارت بسیار در آن عمل کرد بااین همه وسیله‌ای به دست بدگویان داد تاتقصیراتی رامتوجه

۱ــ رجوع شود به‌نادرشاه،ترجمهٔ مشفق همدانی،ص۱۸۳ ۲ــ عالم‌آرای نادری ، جلد۲ ص۴۴۱ ۳ــ جهانگشای نادری ، به اهتمام انوار ص۳۲۷

۴ــ سرهنگ مقتدر،تاریخ نظامی ایران،ص۲۴۱

وی گردانند .

بامداد روز شنبه دهم ذی‌الحجه، دو عید نوروز واضحی باهم تصادف کرده بود و در کلیهٔ مساجد شهر به نام نادرشاه خطبه خوانده شد و چون محمدشاه‌روز پیش‌برای دیـــدن شاهنشاه ایران ، به‌حضور رسیده بود ،نادر عصر روز دهم برای‌بازدید وی‌رفت. در بازگشت از این ملاقات بود که‌گروهی از مردم کوته اندیش چنین شایع ساختند که نادرشاه کشته شده است . عده‌ای اشتهاردادند که نادرشاه را در قلعهٔ ارك ، کنیزان‌ترکی و چینی به ضرب گلوله تفنگ کشته‌اند[۱] . کسی می‌گفت که : « شاه هند طفلکچه زده و کسی‌می‌گفت که عظیم‌الله‌خان پیش قبض زده وکس گفته که نادرشاه از بام‌افتاده‌ومرد»[۲] وباز شخصی از اجلاف ولجه‌های شاه جهان‌آباد صدا ازپائین قلعه‌بلندنمود که:«نادرشاه درقلعه کشته شد »[۳] .

در بارهٔ این شایعه و علل تحریك مردم سخنان بسیار گفته‌شده است[۴] . یکی‌از ــ مورخین‌گمنام هندی [۵] می‌نویسد که به‌واسطهٔ مرگ‌ویا خودکشی سعادت‌خان بــرهان ــ الملك نیشابوری[۶] فتنه آغاز شده است : « وقتیکه تابوتش از قلعه بیرون آوردنــد در میان شهر فتنه برخاست و مردم مضطرب و متوهم شده ، درکــوچه و بازارکوچه بندی نمودند ودر محله جوانان که باشندهٔ شاه‌جهان همه‌اسلحهٔ جنگ پوشیده و از تیروتفنگ و نیزه و بان و غیرآلات جنگ مسبوط (کذا) مربوط بربدن خود استوار بسته کــوچه بندی نمودند و مورچل‌ها [۷] بستند و درکوچه‌ها و بازارها مغول نادرشاهی که می‌یــافتند

۱ــ محمد علی‌خان انصاری، تاریخ مظفری، نسخهٔ خطی کتابخانه موزهٔ بریتانیا به‌شماره Or.466 ص۲۶۶ ۲ــ رجوع شود به صفحه‌های ۳۱تا۳۲ کتاب «اخبار وقایع نادرشاه وفرخ سیر» تألیف مؤلف گمنام، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج بشمارهٔ Add.316 ۳ــ محمدعلی‌برهانپوری،مرآت‌الصفا، نسخهٔخطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به‌شمارهٔ Add.65.49 جلددوم‌ص۶۶ ۴ــ یکی‌ازمورخان می گوید که‌وقتی نادرشاه‌درصدد تثبیت‌قیمت غله‌برآمدمعامله‌گران‌ناراضی اوباش‌را به‌دورخودجمع کردند و هیاهو برپاساختند رجوع شود به‌هربرت جان می‌نارد، نادرشاه ، صفحه‌های ۲۵تا۳۶ ۵- محتملا ناصرقلی‌خان ۶ــ «سعادت‌خان‌همان‌روززندگی‌رابدرود گفته بود.دربارهٔ اینکه وی براثرزخم‌های خود درگذشت یااین‌که مبادرت به‌خودکشی‌نمود اقوال‌مختلف است ولی‌ظن قوی می‌رود براثرسمی که درساعت رنج والم شدید خورده بود زندگی را بدرود گفته‌باشد.» لکهارت. نادرشاه،ترجمهٔ مشفق همدانی ، ص۱۹۰ ۷ــ درمتن (مورچه‌ها) آمده است.

می‌کشتند ، تا حدی کـــه ده ده و پنجاه و صدصد که در محله‌ها فـــرامونده بودند ، کشتن گرفتند و های وهوی در شهر افتاد » [۱]

قدر مسلم آن است که از جانب محمد شاه ودیگرزعمای هندی‌هیچگونه کوششی برای اطفاء نایرهٔ این شورش به عمل نیامده است ووسیلهٔ سهل انگاری و یامیل باطنی خود اجازه داده‌اندکه آشوب اوج بگیرد و از « بـــد پردازی و شومی مردم قتل‌عـــام دردارالخلافه بـــرپا شود » [۲] میرزا مهدی‌خان نیز می‌گویـــد : « بدون اینکه از جانب محمدشاه اشاره‌ای یا از طرف معارف تحریکی واقع شود ولولـــهٔ فتنه و غلغلهٔ آشوب بلندگشته جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده ، به بعضی از جند منصور که در اصل شهر نزول نموده بودند ، در آویخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکردند و چندنفر از لشکر ایرانی را به تیغ نافرمانی ذبیحهٔ قـــربانی ساخته خون ایشان را حنای‌شب عید و خضاب دست امید نموده و سرپنجهٔ دلیری را به مهمان کشی‌رنگین کردند» [۳] .

کار فتنه بدین سان بـــالا گرفت و « قـــلاش پرخاش خو بر سر فیلخانهٔ نـــادری رفته ، فیلبان‌باشی راکشته ، فیلان را متصرف شدند و قـــریب هفتصدکس قـــزلباش به معرض تیغ هلاك آمد » [۴] و این مقدمه خـــود موجب تحریك عـــدهٔ دیگری گردید که محتملا درکمین چنین حوادثی بوده‌اند . محمد کاظم می‌گوید که از پیش توطئه ای در میان بوده و « جمعی از هندویان وارونه کار بنکاب خوارکه در اصل جهان آباد [۵] بـــه پهلوانی و دلاوری موصوف بودند شب در عالم بنگ وجوش به قدر سیصد چهارصد نفر از آن طایفه متفق‌اللفظ گردیـــده که شبیخون بـــرسر اردوی کیوان پوی صاحبقرانی زده‌احدی را زنده نگذارند و در آن شب در محلات وکوچه و بازار جهان آباد (کذا) افتاده ، اعلی و ادنی آن دیار را مخبردر حساب گردانیدند که در نیمه‌فردا شب همین که

---

۱ ــ « کیفیات راهـــی شدن سلطنت پناه نـــادرشاه به هندوستان و نیـــت حمل کتابخانهٔ‌ملی‌پاریس به‌شماره Suppl Pers 311 برگ ۳۲ ۲ــ [illegible] شود به تاریخ محمد شاه (تاریخ شادرخانی) تألیف شادرخان فرزند [illegible] دهلی دردومین دوره، نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ‌موزهٔ‌بریتانیا به‌شماره Add.65.85 برگ ۴۷ ۳ــ جهانگشای نادری ، ص۲۵۵ ۴ــ غلام علی‌خان ابن دوشن‌الدوله،مقدمهٔ شاه عالم نامه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌موزهٔ‌بریتانیا به‌شمارهٔ Add .24.02 برگ ۶۲. ۵ــ شاه‌جهان آباد ــ دهلی .

صدای بوق هندی بلندگردید ، از یمین و یسار حمله بر سپاه اشرارکرده در مکان خواب ایشان را قتیل واسیر خواهیم گردانید . بـه همین ارادهٔ باطله آن طایفهٔ جهال به قـدر دویست سیصد هزار نفر ازاین‌مقدمه آگاه‌کرده ودر شب موعد از یمین و یسار ومحلات وکوچه و بازار با چوب و چماق اولا به خانه‌هائی که‌از عساکر منصوره‌برخی‌آشنائی به هم رسانیده و به عنوان ضیافت آمـده بودنـد ، ریخته و آن گـروه مهمان‌را به‌قتل رسانیدند » [۱]

شایعهٔ مرگ نادر طوری روح سلحشوران ایرانی راسست‌کرده بـودکه قـادر به ابراز هیچگونه مقاومتی در برابر دشمنان نبودند و وقتی « هنگامه‌تمام‌شهر را فراگرفت قزلباشیه‌که فهم زبان هندیان نمی‌کردند وخبر از جائی نداشتند متفرق یك‌یك ودودو در هر کوچه و بازار در گذر بودند و خبر از جائی نداشتند، هندیان غافل برایشان‌رسیده می‌کشتند و با آنکه شب در رسید شورش انگیزان بدمآل‌اصلا آرام‌نگرفتند و آن‌هنگامه در افزایش بود » [۲] برخی از بزرگان هندی نیز که ازاین شایعه آگاه شدند ، نگهبانان ایرانی را که خود درخواست‌کرده بودند برای حفظ اموالشان مأمور باشند به هلاکت رسانیدنـد . عـدهٔ‌کشته شدگان ایـن فـاجعه به سه تـا هفت هـزار نفـر تخمین زده می‌شود [۳] .

۱ــ رجوع‌شودبه‌عالم‌آرای‌نادری،جلددوم،صفحه‌های۴۶۲تا۴۶۷ ۲ــرجوع شود به غلام‌حسین بن‌هدایت علیخان،سیرالمتأخرین نسخهٔ‌خطی‌کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ Add. 65.77 صفحه‌های ۱۱۸ و۱۱۹ ۳ــ اترotter آنرا ۲۵۰۰ نفرذکرمی‌کند رجوع شود به‌کتاب وی

Voyage en Turquie et en Perse, voll. pp. 393-396.

مورخ گمنام‌دیگری که پایه گفتارخودرا برمستندات‌شرقی‌قرارداده: پنجهزار نفرمی‌شمارد

A Genuine history of the late Emperor of Persia, Formerly Called Thamas kouli-kan.pp.39–40

وباز یکی‌ازنویسندگان‌گمنام معاصراین ایام تعدادکشته‌شدگان را شش‌هزار نفرقلمداد می‌نماید رجوع شود به‌کتاب او زیرنام:

Histoire de schach–Nadir, roi de Perse, ci-devant Thamas Kouli-kan pp. 150–153

لکهارت ومینورسکی‌هردورقم سه تاهفت هزاررا ذکرکرده‌اند رجوع شود به‌لکهارت ، نادر شاه ، صفحه‌های ۱۴۶ تا۱۴۹متن‌اصلی‌نیز مینورسکی،تاریخچهٔ نادر شاه ، ترجمهٔ رشید یاسمی‌صفحه‌های ۶۹و۷۰

هنگامیکه نخستین گزارش‌های آشوب به نادرشاه رسید باورنکرد و حتی‌اندکی برآشفت و سربازان خودرا متهم‌کردکه عمداً این اخبار راجعل‌کرده‌اند تا برای‌تاراج و چپاول شهر محملی بتراشند و آنگاه‌کـه از حقیقت مـاجرا آگـاه شد[1] یکـی از یساولان را امـرداد کـه اوضـاع را تحقیق نماید و جریـان را به وی گزارش دهـد اما آن مرد به محض اینکه از قلعه خارج‌شد به هـلاکت رسید و یساول دومی نیز بـه همان سرنوشت دچارگردید . درآن هنگام بودکه نادرشاه حقایق را دریافت و هزار تن از سپاهیان خویش را مأمور سرکوبی آشوبگران‌کرد . لکن آنان بر اثر قلت عده و ظلمت شب نتوانستند چنانکه باید آرامش را در شهر بر قرار سازند وآنگاه شاه‌دستور دادکه تمام‌قوا تا بامداد حاضر به جنگ‌باشند وتنها درصورتی‌که مورد حمله‌قرارگرفتند به دفاع پردازند[2] . بالجمله چون روز شد همان آشوب در اشتداد بـود و نادر شاه از قلعه برآمده « از میدان چاندی‌چوك گذشته عازم مسجد روشن الدوله‌کـه متصل کوتوالی جیوتره و مقابل برپولبه است و گنبد طلائی بـا شکوهی دارد گردید . » [3] گفته‌اندکه چون نـادر به مسجد نزدیك شد ، از ایوانی یك تیر بـه سوی او شلیك شد که‌به‌وی اصابت نکردولی‌یکی از افسران نزدیك به او کشته شد . شاهنشاه ایران از این گستاخی خشمگین گردید [4] وپس از تحقیق اینکه‌آشوب‌ازکدام‌کوی شروع و ازجانب چه جماعتی صورت گرفته است ، دستور دادکه هر جا یك قزلباش به قتل رسیده‌احدی رازنده نگذارند . مقارن ساعت نه بامدادبودکه سپاهیان ایران به‌اجرای حکم دست‌زدند « شور محشرو آشوب فزع اکبر درمیان شهر پدیدآمد . فـی‌الفور درودیوار عمارات رفیعه‌نقش عالیها سافلها گرفت و مساکن اصحاب شان صفت خانهٔزنبور پـذیرفت [5] » .

به قول مورخان هندی این قتل عام‌از « دهلی دروازه » تا « کهاری باولی » واز « قلعهٔ ارك » تا « مسجدفتحپوری » ادامه داشت . مکـرر « اکثر محلات دارالخلافه به پاس‌خاطر بعضی از امراکه توجه شاه به‌حال ایشان بوداز قتل‌و غارت محفوظ ماند . [6]

۱ـ محمد کاظم می‌نویسد: «خلیل بیگ که از جملهٔ اخلاص کیشان درگاه سپهر جاه بود خود را به‌ارك شاهـی رسانید، و به زحمتی چگونگی حادثه را به‌عرض شاه رسانید . عالـم‌آرای‌نادری ، جلد دوم ، ص ۴۶۴ ۲ـ نادرشاه ، ترجمه مشفق همدانی،ص۱۹۱ ۳ـ محمد علی خان انصاری،تاریخ مظفری ، ص ۳۶۶

۴ـقدوسی،نادرنامه،ص۱۵۵ ۵ـجهانگشای‌نادری،ص۲۵۶ ۶ـمحمد علی‌خان انصاری،تاریخ مظفری ، ص۳۶۶

«قتلی به افراط کرده شد و اموال به‌یغما و عیال به اسیری بردند »[۱] وچون ساعاتی این وضع ادامه یافت آخرکار به شفاعت محمدشاه و وساطت قمرالدین‌خان و آصف جاه [۲] آتش غضب جهان‌سوز نادرشاه فرو نشست[۳] . فرمان امان داده شد و : « حکم فرستادبه جارچی باشی که جارها بکنند به مردمان لشکریان که الحال شهنشاه تقصیرات اهل هند معاف کرد و قتل‌عام موقوف نمود . باید که کسی به کسی زیادتی ننماید به‌موجب استماع این آواز جارچی‌ها دست‌برداشته شمشیرها را در غلاف کرده به مردمان هند امان دادند و اگر کیسهٔ در یا زر سرخ یا از جواهر که به دست داشتند ، برتافتند و اگر طلا و نقره وپیرایه مرصع به‌پای ایشان می آمد هرگزخم‌شده نمی‌گرفتند و اگر پریچهرگان‌ماهوش وگر خوبان آفتاب چهر بی پـردگی بـه نظر می‌آمدند اصلا بـه طـرف آنها نگاه نمی کردند » [۴] .

قتل‌عام‌درساعت سه‌بعدازظهرموقوف‌شد[۵]وشاهنشاه‌ایران‌دستورداد اسرا که‌به‌تصرف لشکریان بودند به‌اولیای ایشان تسلیم شوند و «چون این‌فتنه از داماد قمرالدین خان‌سید نیازخان وشاهنواز خان برپاشده بود»وآنها « درخارج شهر متحصن گردیده بـودند ، عظیم‌اللّه‌خان وفولاد خان به‌گرفتن ایشان مأمور شدند . آن‌طایفه رابا چهارصدنفر گرفته به‌دربار حاضر گردانیدند ، همگی عرصهٔ تیغ بی‌دریغ شاه‌گشتند » [۶] .

دربارهٔ عدهٔ کشته‌شدگان رقم‌های اغراق آمیزی [۷] گفته شده است ، و برخی این

۱ــ غلام‌حسین بن‌هدایت علیخان ، سیرالمتأخرین،ص ۱۱۹ ۲ــ نظام‌الملك ۳ ــ غلام علیخان ابن‌روشن‌الدولـه ، مقدمـهٔ شاه عالم‌نامه، برگ ۶۲ (مسجد روشن‌الدوله که نادرشاه به‌هنگام قتل عام درآن استقرار داشته مربوط به «جد امجد راقم» بوده است. رجوع‌شود به همین صفحه از کتاب ، نسخه خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ Add.24.028. ۴ــ مؤلف گمنام،عزیمت‌نادرشاه به‌هندوستان برگ‌های ۳۲ تا ۳۵ ۵ــ لکهارت، نادرشاه، ترجمهٔ مشفق‌همدانی،ص۱۹۳. میرزا مهدی‌خان می‌نویسد : «اززمان طلوع نیراعظم تـا زمان غروب این شعله پرشور وشر به‌زبانامی‌رسید» رجوع شود به جهانگشا ، ص ۲۵۶ . ۶ــ رضی‌الـدین تفرشی زندگانی‌نـادرشاه، صفحه‌های ۲۰۲ و۲۰۳ مجموعهٔ «بیان وقایع ایران که بعد شهادت سلطان حسین روی داد» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به شماره Add.68.87 ۷ــ اتراین تعداد را دویست وبیست وپنج هزارنفرقلمداد می کند، رجوع شود به‌کتاب اوتحت‌نام: « مسافرت به ایران وترکیه » جلد اول‌صفحه‌های ۳۹۳ تا ۳۹۶غلام‌علیخان روشن‌الدوله سی‌هزار نفرذکرمی‌نماید «مقدمهٔ‌شاه عالم‌نامه » . برگ۶۲ نویسندهٔ ←

تلفات را به ۸۰۰۰ تن وگاه‌به ۴۰۰۰۰ تن تخمین زده‌اند . لکهارت به‌نقـل از سرکار می‌نویسد که : « نظر به‌محدود بودن محل قتل‌عام ومدت کوتاه آن‌عده‌ای که‌از دم تیغ گذشتند نباید از ۲۰۰۰۰ تن‌متجاوز باشد ولی عدهٔ زیاد دیگر مخصوصاً زنـانی را که خود کشی کردند باید براین عده افزود»[1] قدر مسلم آن‌است که‌مدت قتل عام‌از نصـف روز تجاوز نکرده وبه‌مجرد استدعای سران هند نادرشاه فرمان عفو صادر کرده است[2] . میرزا مهدی‌خان نیز تعداد کشتگان را ازخرد وبزرگ سی‌هزار نفرذکر می کند [3] .

نکته‌ای که حائز اهمیت بسیارزیاد است نفاذ فرمان شاهنشاه‌ایران است که‌به‌محض اعلان جارچیان افراد سپاه دست ازکشتار وخرابی کشیده‌اند و احدی را یارای آن‌نبوده که‌خلاف حکم اقدامی به‌عمل آورد . این مسئله ، قدرت فرماندهی و ضابطهٔ محکمی‌را که‌درسپاه‌ایران وجود داشته می‌رساند که‌مضمون « حکم نادرشاهی » رانیز برای همیشه در خاطرها ثبت کرده است .

درباب اینکه آیا سوای سیاست محکمی که نادرشاه برای رفع غـائله در پیش گرفت راه دیگری نیز وجود داشته یانه سخن بسیار است ولی آن‌عده ازصاحب‌نـظران هندی که‌عقایدی ابراز داشته‌اند وبه‌ویژه دراین قسمت سعی شده‌است از نظرات آنهـا استفاده شود نیز پذیرفته‌اند که شاه ایران نهایت متانت وبردباری را ابراز داشته وجزبه

← معاصر دیگرخوشحالچند جمع کشتگان را بیست‌هزار کس می‌شمارد «تاریخ محمد شاهی مسمی به‌نادرالزمانـی» نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ موزه بریتانیا به‌شماره Or.32.88 برگ ۴۲۰ ــ پدر این شخص جیونرام کاتهه « منشی دفتر دیوانی صوبهٔ دارالاـ لافه شاه‌جهان‌آباد» بوده‌است.یکی‌ازمؤلفین گمنام که کتابی تحت عنوان «اخبار وقایع‌نادرشاه وفرخ سیر»تألیف‌نموده ، می گوید ، «قریب یك لك آدم شهر کشته شدند » نسخهٔ خطی کتابخانه دانشگاه کمبریج بـه شماره Add.316 صفحات ۳۱تا۳۳.دیگری ازمؤلفـ که‌کتابی به‌نام «بیست ودو سال حکـومت محمد شاه » به‌رشته تحریردراورده مقتولان را دولـك وبیست و پنجهزار کس (۲۲۵۰۰۰ نفر) تخـمین کرده نسخه خطی کتابخانه ملی‌پاریس به‌شماره suppl pers 310 برگ‌های ۲۴تا۲۶

۱- نادرشاه، ترجمهٔ مشفق همدانی، ص۱۹۳ ۲ــ رجوع شود بـه اعتلام الملك ممتازالدوله راجه دلیان سنگه بهادر،خلاصه‌التواریخ، نسخه خطی کتابخانهٔ موزه بریتانیا به‌شماره Add.24.084 برگ۷۳ ۳ــ جهانکشای نادری، ص۲۵۷

هنگام ضرورت و ناچاری دست به‌اقدام نزده است [۱] بسیاری ازنویسندگان هندی نیز بی‌ذکر اهمیت فراوان برای این واقعه ، درتلو حوادث یادی از آن کرده‌اند [۲] . پس از استقرار آرامش، نادرشاه به کوتوال شهر تأکید کرد که اجساد راجمع آوری کنندو بسوزانند [۳] قلعه‌دار نیزچنین کرد و باهیزمی که ازخانه‌های منهدم برآمده‌بود آتشی عظیم برافروخت وبه‌کمك سربازان ، اجساد راازهرفرقه ومذهبی که‌بودند ، جهت جلوگیری ازتعفن آنها سوزانید وچند هزار جسد دیگر رانیز به‌رود ریخت .

ازدواج نصرالله‌میرزا ص ۲۳۲

درضمن اقامت دردهلی ، نادرشاه برای ایجاد پیوند بیشتر میان دوخانوادهٔ‌سلطنتی ایران وهند درصدد برآمد که‌یکی ازدختران خاندان گورکانی راجهت فرزندش نصرالله میرزا خواستگاری نماید وبه‌این منظور چند نفراز ندیمان خاص چون حسنعلی‌خان‌معیار باشی ومیرزا زکی ومصطفی‌خان بیگدلوی ناظر وطهماسب خان وکیل‌الدوله‌را به‌همراه صمصام‌الدوله وزیراعظم وقمرالدین خان ، به‌حضور محمدشاه فرستاد ، « نهایت چون وی‌را فرزندی نبود دختر یزدان بخش‌نوادهٔ‌اورنگ زیب‌را بدین منظور خطبه کرده به‌تهیهٔ‌اسباب سوروآرایش بزم‌سرور پرداختند » [۴] . میرزا مهدی خان می‌نویسد : « کنار رود جمون محاذی ایوان دیوان خاص هرشب به‌چراغان مطلع صدهزار بدر وتایك‌هفته ایام‌ولیالی‌عشرت را رشك روز نوروز وغیرت شب قدرساختند ، هرروزفیلان کوه‌پیکرو

۱ــ مینورسکی می‌نویسد : «حتی هرچرندس هندی هم نادررا سفاك وبی‌رحم نمی‌شمارد،رجوع‌شودبه‌سرکارص۹ــ۳۶۰» به‌نقل‌ازتاریخچه نادرشاه، ترجمهٔ رشیدیاسمی ص۷۰ ۲ــ محمد فخرالدین‌حسین صاحب‌مرآة‌الاشباه سلاطین گورکانی هند دراحوال نادرشاه می‌نویسد ، «درسال چهارم جلوس خود به‌دارالخلافه شاه جهان آباد رسیده ، مرتکب قتل عام گردید چنانچه ازتاریخ غم‌عام هویداست» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزه بریتانیا به‌شمارهٔ Or.182 ص۷۰ ۳ــ درکتاب «عزیمت نادرشاه به‌هندوستان» آمده است که نادرشاه حکم کرد : «تا چهارروز لاشه‌ها را نبردارند (کذا) همین قسم افتاده باشند، همین کردند» تألیف نویسنده گمنام برگ۳۵ ۴ــ عالم‌آرای نادری جلد ۲، صفحه‌های ۴۶۸ و۴۶۹

گاوان فیل منظروشیران اژدها مهابت وببران صاحب صلابت رابه جنگ می‌انداختند »[1].

روزیکشنبه بیست وپنجم ماه‌محرم سال ۱۱۵۲ نصرالله میرزا به‌دیدن محمدشاه رفت وبعداز انقضای مجلس موافق آداب‌وآیین هندیان ،خفتان مروارید ومزین به‌جواهر شاهواررا زیور قامت ساخت . چندقطعه الماس نیزاز طرف محمدشاه به وی هدیه شدو سه‌زنجیر فیل وپنج رأس اسب باساخت ویراق مرصع برای سواری وی‌پیش کشیدند[2].

لکهارت به‌نقل از سرجان ملکم می‌نویسد که : « بنابرتشریفات وسنن مغول ، خانوادهٔ عروس از نصرالله میرزا تقاضا کردندکه تاهفت پشت اجداد خودرا معرفی کند وچون نصرالله نزدپدر آمدوجریان راحکایت کرد نادربه‌او گفت : « به‌آنها بگوکه‌پسر شمشیر ونوهٔ شمشیر ونتیجهٔ شمشیر هستی ، بدین‌طریق به‌عوض هفت‌پشت تاهفتاد پشت اجداد خودرا شمشیر معرفی کن » [3] .

مراسم عروسی‌درشب دوشنبه بیست‌وششم ماه‌محرم واقع شد ونادرشاه به‌قدر پنجاه هزارتومان نقدینه‌میان‌فقرا ومساکین شاه‌جهان‌آباد به‌عنوان تصدق وخیرات قسمت‌نمود[4].

تخت طاووس ص۲۳۸

جزو غنائم ارزنده‌ای که‌نادرشاه ازهندوستان به‌ایران آورد ، یکی تخت‌طاووس است که‌سابقاً تخت مخصوص شهریاران مغول هندوستان بوده است شرح این تخت راتاورنیه جواهرشناس معروف فرانسوی‌که درسال ۱۰۷۶ هجری قمری (۱۶۶۵ میلادی) درزمان اورنگ زیب به‌هندوستان‌مسافرت نموده است . درسفرنامهٔ خود آورده که مفاد آن ازکتاب « ایران ومسئلهٔ‌ایران » لردکرزن [5] سیاستمدار انگلیسی که‌دراواخر قرن نوزدهم به‌ایران آمده ، نقل‌می‌شود . تاورنیه می‌نویسد :« بزرگترین تخت سلطنتی درقصر شاهی تختی است‌که به‌شکل تختخواب‌های صحرائی مابانهایت ظرافت ساخته شده ، شش‌پاطول وچهارپاعرض دارد ، تشك آن مانند بالش بلند وطویل است و تشك‌های اطراف آن‌صاف وتخت می‌باشد . پوش‌یا چتربالای آن‌درقسمت داخلی بامروارید والماس آراسته‌شده‌ودورلبهٔ آن‌تماما مروارید دوزی است . درروی این‌پوشش یاچتر نه مانند یك‌طاق چهاربخش است ، طاووسی‌قرار گرفته ، دم آن تمام بازاست وکلیه بازِ

۱ــ جهانکشای نادری ، به‌اهتمام‌انوار ،ص۳۳۲ ۲ــ جهانکشا ، ص۳۳۲

۳ــ نادرشاه، ترجمهٔ‌مشفق همدانی،ص۱۹۵ ۴ــ عالم‌آرای نادری ، جلد۲ ،ص۳۷۰

۵ــ Lord Curzon

لعل کبود وسایراحجار ذی‌قیمت ساخته شده‌است . بدنهٔ طاووس ازطلای خالص است که ازسنگهای قیمتی دانه‌نشان شده ویك یاقوت بزرگی درسینهٔ آن‌قرار داده‌اند وازآن‌یاقوت یك دانه مرواریـد آویزان است که‌پنجاه قیرات وزن دارد . درهرطرف این‌طاووس دو دانه دسته گل ازگلهای مختلف قرارداده شده تمام آنها ازطلای خالص می‌باشد و روی آنها بانهایت ظرافت میناکاری شده است . هنگامی که شاه روی‌آن تخت جلوس‌می کند درمقابل چشم شمایك جواهر شفاف بایك الماس به‌وزن هشتاد یا نود قیرات‌گرفته‌ودور آن الماس را از یاقوت وزمرد دانه نشان نموده‌اند وطوری قرارگرفته که‌همیشه‌درمقابل چشم شاه واقع می‌شود . این پوش‌روی دوازده پایه قرارگرفته است ودرتمـام اطراف آن‌هامرواریدهای‌غلطان‌وآبداربه‌کاررفته‌است وهریك ازمرواریدها ازشش الی‌ده‌قیرات‌وزن دارد . این همان تخت معروف است که به‌حکم امیر تیمور به‌ساختن آن‌شروع نمودندو درزمان شاه جهان به اتمام رسید و معروف است که قیمت آن معادل یـك‌صد و شصت میلیون وپانصدهزار لیور به‌پول ماتمام‌شده‌است »[1] .

کرزن درصفحه‌های ۳۲۲ ــ ۳۱۷ کتاب خود ثابت می کند که‌تخت طـاووس تهران درزمان فتحعلی‌شاه ساخته شده است وتخت طاووس معروف نـادری در حوادث شومی که پس‌از کشته شدن نادرشاه اتفاق افتاده ، ازبین رفته است . آقـای انـوار در تعلیقات جهانگشای نادری‌به‌نقل ازمقاله‌ممتعی که ذکاءدرمجلهٔ نقش‌ونگارنوشته،می گوید: «چون‌فتحعلی‌شاه براریکهٔ شاهی تکیه زد به‌رسم شاهان ساسانی وکیانی میل به‌جلوس‌بر تخت جواهرنشان‌کردوبرای‌این منظور به‌محمد حسین‌خان نظام‌الدوله بیگلربیگی‌اصفهان دستور دادتاصنعتکاران اصفهانی تخت‌شاهی برای‌اوبسازند . هنرمندان چیره دست‌اصفهانی پس‌از سالی تخت مرصعی برای اوساختند وفتحعلی شاه‌درنوروز ۱۲۱۶ هجری قمری براین تخت جلوس کرد وآن را « تخت خورشید » نامید . بعدها دل‌هوسباز آن پادشاه به دام عشق دخترکی که‌اصل‌گرجی داشت به‌نام طاووس افتاد واین دختر که‌دراصفهان می‌زیست به‌امرفتحعلیشاه به‌معتمدالدوله‌نشاط سپرده شدتا ادب‌آموزد و چون به‌سن‌ازدواج رسید جزء پردگیان شاهی درآید . دخترك سالی چند رنج ادب برد وبه سن ازدواج رسید وآداب درباری‌یادگرفت . شاه به‌فرزند خود شجاع السلطنه دستور دادکه مراسم‌عروسی اورا (فتحعلی‌شاه) با « طاووس » هرچه باشکوهتر برپاکند . پسر محض دل

۱ـ محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس ص۳ـ۱۳۶۲ و نیز رجوع شود به‌سایکس،تاریخ ایران،ترجمهٔ فخرداعی‌گیلانی، صفحه‌های ۴۰۵تا۴۰۸

پدر آنچه می‌توانست سعی کرد، از آن‌جمله قرارشدکه شب زفاف باطاووس برروی‌این تخت به‌سر آید. چون آن‌شب طی شد تخت خورشید به‌نام طاووس زوجهٔ شاه نـام گرفت و به‌تخت‌طاووس موسوم شد. متأسفانه تشابه لفظی بین نام این دو تخت اغلـب تواریخ نویسان قاجاری را براین داشته‌که تخت خورشید فتحعلی شاه راتخت طـاووس نادری دانند درحالی‌که از آن نادر، جز نام و نشان چیزی‌دیگر نیست و آن‌چه به‌نام تخت طاووس فعلادر کاخ‌گلستان موجود است تخت خورشید فتحعلی‌شاه است»[1].

ارمغان هند ص ۲۳۸

پس‌از ورود نادرشاه‌به‌دهلی، محمدشاه که «سفره افتادگی‌دربزم ضیافت‌گسترده» و «مراسم تکریم وتسلیم به‌تقدیم رسانیده»[2] بود تمامی جواهرخانه و اثاثهٔ پادشاهی وذخائر سلاطین پیشین راکه درطی قرن‌ها گردآمده ودر دستگاه سلطنت موجود بود در پیشگاه نادرشاه به معرض عرض درآورد وهرچند که‌به‌قول میرزا مهدی‌خان، شاه «نظر اعتنا بر آن کنوز وخزائن» نیفکند و «دامان نیازمندی را ازقبول آن در چید» بـاز به‌واسطهٔ اصراری که‌محمدشاه درپذیرش آنها داشت ناگزیر «معتمدان امین به‌ضبط خزاین وبیوتات تعیین فرمودند»[3] ووقتی که درعرض چندروز «ضابطان خزاین وبیوتات از انجام شغل مقرر فارغ شدند حاصل بحروکان وظروف زرین وسیمین و اوانی و اسباب مرصع به جواهر ثمین واجناس نفیسه چندان به‌قلم آمد که محاسبان اوهام و دفترنویسان افهام ازحصرواحصای آن عاجز آمدند»[4].

صرف‌نظر ازتخت‌طاووس که‌ذکر آن‌در همین اوراق گذشت و به قول میرزامهدی خان دوکرور جـواهر که‌هر کروری صدهزار روپیه است صرف‌ترصیع آن‌شده‌بود، لآلی غلطان و الماس‌های رخشان کـه‌نظیرشان در خزاین هیچیک ازشاهان سلف و سبق‌وجود نداشت نیز به مخزن دولت نادری منتقل شد و آنگاه ازروز هیجدهم ذیحجه ۱۱۵۱ هـ. ق. سازمانی باشرکت عظیم‌اللّه‌خان ووکیل سیتارام استاندار بنگاله باهمهٔ نزدیکان دفتری وحسابداران درباری وطهماسب‌قلی‌خان جلایر درخانهٔ سربلندخان تشکیل شد وجمع آوری

۱ــ رجوع‌شودبه‌تعلیقات‌جهانگشای‌نادری، به‌اهتمام‌انوار، صفحه‌های ۷۳۸ تا ۸۵۱

۲ــ جهانگشای نادری، تصحیح‌انوار، ص۳۲۸ ۳ــ همان کتاب ص۳۲۸

۴ــ همان کتاب صفحه‌های ۳ـ۳۳۲

غرائم جنگ‌اقدام نمود . نخست فهرستی ازمیزان دارائی توانگران کشورهند برداشتند وسپس به‌فراخور دارائیشان مبلغی به‌پای آنها نوشتند[۱] .

میزان خراج ثروتمندان تقریباً تاپنجاه درصد میزان دارائی آنـان تعیین مـی‌شد نادرشاه دستور اکید داده‌بود که درموقع اجرای این‌عمل ازهرگونه خشونت وبدرفتاری بامردم خودداری شود[۲] .

هنگامی که میزان‌بدهی همهٔ اهالی‌معلوم شدومقرر گردید که دهلی مجموعاًدو کرور خراج بپردازد ، نظام‌الملك وسربلندخان وسه‌تن‌دیگر ازاشراف مأمور جمع‌آوری‌وجوه گردیدند . مأمورین کوتوال هند به‌اتفاق نسقچی‌های ایرانی خانه به خـانه را بازرسی می‌کردند واز هرصاحبخانه میزان‌دارائی ودرآمد وی‌را استفسار می‌کردند وبرای‌هرکس به‌نسبت دارائی او باجی تعیین می‌نمودند[۳] . ملکم می‌نویسد : « امـادادن وجه‌بر مردم هند چندان صعب نبودکه طریقهٔ اخذ آن . وچون محصلین وجه مزبور از اهـالی خود هندوستان بودند ، فرصت غنیمت دانسته بنای اخذ وطلب گذاشتند وبه‌جهت هـرده‌هزار روپیه‌که به‌خزانهٔ نادر رسانند چهل یاپنجاه هزار برای خودمی‌گرفتند وبدین سبب مردم را اذیت وآزار می‌کردند تاآنچه دارند بروز دهند به‌نوعی‌که جمعی کثیـراز مردم از فرط شکنجه وعقوبت هلاك شدند وبسیاری از معتبرین هنود یابه جهت اینکه درمعرض استخفاف واستحقار درنیایند یابه‌سبب اینکه مال‌را عزیزتر ازجان می‌داشتند خود را تباه کردند.»[۴]

پس‌از مرگ سعادت‌خان ، نادرشاه یك‌دستهٔ نیرومند از سپاهیان ایران را مـأمور تصرف ثروت وی‌نمود ونیز تمام دارائی خان‌دوران ومظفرخان راجمـع آوری کرد . هیئتی که‌برای اخذ خراج معین شده‌بود تا تاریخ دهم محرم ۱۱۵۲ به‌برآورد و گـرد آوردن پیشکش‌ها پرداخت وبنابه گفتهٔ فریزر سیاهه آنرا به‌شرح زیر به پیشگاه‌شاهنشاه ایران تقدیم داشت. پیشکشی محمدشاه :

۱ــ جواهروسنگهای گرانبهای پادشاه هند ودیگر شاهزادگان	۹۳،۷۵۰،۰۰۰	تومان
۲ــ تخت‌طاووس ونه‌تخت مرصع‌دیگر وافزارساخته‌اززروسیم	۳۳،۷۵۰،۰۰۰	تومان
۳ــ موجودی‌زروسیم‌خزانهٔ‌پادشاهی‌هندوتقدیمی‌خودمحمدشاه	۳۵،۷۵۰،۰۰۰	تومان

۱ــ لارودی،زندگانی‌نادرشاه،ص۱۶۲ ۲ــ نادرشاه،ترجمهٔ مشفق،ص۱۹۶

۳ــ همان کتاب ، ص ۱۹۶ ۴ــ سرجان ملکم، تاریخ ایران ،ترجمهٔ شیخ‌محمد اصفهانی، ص۴۲

۴ــ اثاثیهٔ کاخهای پادشاهی هند	۱۱،۲۵۰،۰۰۰ تومان
۵ــ ظروف زروسیم (که‌گداخته وسکه زدند)	۱۸،۷۵۰،۰۰۰ تومان
۶ــ پارچه‌های زربفت گرانبها	۷،۵۰۰،۰۰۰ تومان
۷ــ افزارجنگی : توپ، تفنگ، شمشیر ، نیزه ، دشنه	۳،۷۵۰،۰۰۰ تومان

پیشکشی مهاراجه‌ها وسرداران و بزرگان کشوری ولشکری :

۸ــ مهاراجه‌ها وسرداران واستانداران	۷۵،۰۰۰،۰۰۰ تومان
۹ــ کانون افسران ارتش هند	۱۵،۰۰۰،۰۰۰ تومان
۱۰ــ پیشکشی مظفرخان	۱۵،۰۰۰،۰۰۰ تومان
۱۱ــ پیشکشی نظام‌الملك و قمرالدین‌خان	۱۱،۰۰۰،۰۰۰ تومان
۱۲ــ پیشکشی بازماندگان‌خان دوران سپهسالار هند	۳،۷۵۰،۰۰۰ تومان
۱۳ــ دارائی سعادت‌خان برهان الملك	۱،۱۲۵،۰۰۰ تومان
جمع [1]	۳۲۵،۰۰۰،۰۰۰ تومان

مورخان ونویسندگان دیگر هرکدام دربارهٔ میزان وجوه برآوردهائی دارنـد که جهت مقایسه وملاحظه ذیلا بذکر تعدادی اکتفا می‌شود :

۱ــ سرجان ملکم درکتاب تاریخ ایران	۷۰،۰۰۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی
۲ــ سرپرسی سایکس	۹۰،۰۰۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی
۳ــ ث.ف.لافوز درکتاب تاریخ هند	۳۳،۰۰۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی
۴ــ ژنرال کشمیشف درکتاب جنگهای نادرشاه	۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی
۵ــ براون درکتاب تاریخ ادبیات ایران	۸۷،۵۰۰،۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی
۶ــ مینورسکی درکتاب تاریخچه نادرشاه	۱۱۰،۰۰۰،۰۰۰ روپیه‌هندی
۷ــ فروغی (ذکاءالملك) تاریخ ایران	از ۳۰۰ تا ۷۰۰ کرورتومان
۸ــ عباس اقبال درکتاب تاریخ عمومی	از ۳۰۰ تا ۸۷۰ کرورتومان
۹ــ عبدالله رازی همدانی درکتاب تاریخ ایران	از ۴۰۰ تا ۸۰۰ کرورتومان
۱۰ــ ویلهلم اشتولس درکتاب اوضاع تجارتی ایران	۱،۷۵۰،۰۰۰،۰۰۰ مارك

لکهارت جمع وجوه وجواهرات را بالغ برهفتاد کرور (۷۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روپیه) قلمداد[3] می کند .

۱ــ لاردودی، زندگانی نادرشاه، ص۱۶۳-۱۶۳ ۲ــ همان کتاب، ص۱۶۵

۳ــ نادرشاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی، ص۱۹۶

درمیان سنگهای گرانبهائی که‌نادرشاه به‌ایران آورده سه‌دانه الماس گرانبهابه‌نام «دریای‌نور» و«کوه‌نور» وارلو» ازهمه سنگین‌تر وپربهاتر بوده‌اند. دریای‌نور اینك در موزهٔ جواهرات سلطنتی‌ایران است ولی کوه‌نورکه سرنوشت مشغول‌کننده‌ای داشته، پس ازمدتها دست به‌دست گشتن، سرانجام در موزهٔ امپراطوری بریتانیاجای‌گرفته‌است[1] و ارلو پس‌ازمرگ نادرشاه و فروش‌آن به‌یك بازرگان‌ارمنی، به‌کاترین دوم‌امپراطریس روسیه فروخته شده و اینك درموزهٔ مسکو است [2] .

گذشته ازاین غنائم ، نادرشاه شصت هزارجلد ازکتابهای خطی گرانبها که‌برخی از آنهاراخود ازکتابخانهٔ پادشاهی هندجدا کرده‌بود به‌ایران آورد . این‌کتابها به‌آستان قدس رضوی وکتابخانهٔ شاهی تهران سپرده شد ونیز دویست عراده توپهای سنگین ، ۱۰۰۰ زنجیر پیل ، ۱۷۰۰۰ اسب و ۱۰۰۰۰ شتر ازهندبه‌ایران‌آورد .

محمد شاه‌یك‌هزارسوار ازبهترین سواران‌گاردشاهی خود راباسب واسلحهٔ‌جنگی همراه‌نادرشاه نمود واین سواران همیشه باموکب همایونی همراه بودند[3] .

ارتش ایران ص ۲۵۰

هنگامی که نادرشاه برای رهائی ایران قیام‌نمود ونخست بار زمام سپاه وسپاهیان را دردست گرفت ، هنوز اصول نظام دورهٔ صفوی برقراربود بخصوص که درطی‌سالیان

۱ــ رجوع شود به توضیحات لارودی درکتاب «زندگانی نادرشاه» صفحه‌های ۱۶۶ تا ۱۶۹ طبق روایات،این الماس ازقدیمترین روزگاران دارندگان خودرا همیشه به‌کشتن داده است بدینگونه :

«۱ـ کارنا ، پهلوان باستانی هند نخستین دارندهٔ آن کشته‌شد . ۲ـ اویه‌ـ ئین ، تاج وتخت خودرا ازدست داد . ۳ــ راجهٔ مالــوازتخت شاهی برافتاد . ۴ـ نادرشاه کشته شد. ۵ــ شاهرخ نابینا وناچاربه تسلیم آن‌شد. ۶ـ گرگ‌ـ سینگ «راجهٔ پنجاب» ازنواده‌های رنجیت سینگ‌زهرخورانیده‌شد. ۷ـشیرسینگ درهنگام جشن تیرخورد . ۸ــدلیپ‌سینگ ازانگلیسی‌هاشکست‌یافت وگنجینه‌های هنگفت وپادشاهی خودراازدست داد. ولی اینك از۲۲ رجب۱۲۴۶(سوم‌ژوئن۱۸۵۰) درموزهٔ‌امپراطوری بریتانیا است وعاقبت آخرین دارنده‌آن‌معلوم نیست .»

۲ــ لارودی،زندگانی نادرشاه،ص۱۶۹ به‌نقل از مقالهٔ آقای جمال زاده درمجله‌کاوه، چاپ برلن. ۳ـ ازمقالهٔ سعید نفیسی در «مجلهٔ شرق» به‌نقل ازلارودی، زندگانی نــادرشاه ص ۱۶۹

دراز بی‌خبری‌وبعد هم شکستهای پیاپی ، روحیهٔ مردان سپاهی به‌یکبار سست و ضعیف شده وبه حقیقت ازترتیبات سپاهیگری نشانی برجای نمانده بود . نادر که بی‌تردید در ردیف بزرگترین نوابغ نظامی عالم است بیش‌از همه یك سرباز بود وبه مسائل خاص ارتشی وجنگی توجه داشت ، تنها بیست سال پس‌از سقوط خاندان صفوی توانست‌که مرزهای فلات ایران رابه‌حدود اصلی‌خود برگرداند وگذشته ازآن امپراطوری پهناوری به‌وجود آورد که‌یادآور دوران‌های مجد وعظمت باستانی ملتش باشد .

لکهارت می‌نویسد : « نزدیك کردن نادر به‌ناپلئون به‌هیچ روی شگفت انگیز نیست زیرا بین این دوفرمانده بزرگ‌وجه شبه فراوانی وجود دارد وهمچنین تشبیه نادر به‌اسکندر کبیر ازطرف نویسندگان شرقی ازهرحیث به‌مورد است . ونیز همانند دانستن نادر باتیمور لنگ تعجب آور نیست درعین حال بسیاری ازمورخان نادر را به همـــکار جوانتر خود فردریك کبیر تشبیه‌می‌کنندکه‌از لحاظ نبوغ‌فرماندهی وتسخیر کشورهای پهناور ومهارت درتجهیز قوا وعقیده به‌اهمیت سرعت حرکت ارتش فوق العاده به‌نادر نزدیك است ، ازحیث تاکتیك جنگی بدون اغراق می‌توان‌گفت نادر به مراتب ازکلیهٔ لشکرکشانی که‌نامشان رادر بالا بردیم برتر است » [1] .

قدرت سازمان‌دهی و سرباز بارآوری نادربی‌نظیر بود واین مرد روستائی گمنام که جوانی را درپریشانی وبی سروسامانی گذرانیده بود بزودی درپناه نبوغ خـدا داد توانست روان تازه‌ای درکالبدهای افسردهٔ سربازان ایرانی‌دمد ، اعتماد بـــه‌نفس ازدست رفتهٔ آنها را بدیشان بازگرداند وبامتجلی کردن لیاقت واستعداد بی‌نظیری که‌در خمیرهٔ هم‌میهنان اوست ، مقامی را که سزاوارند درعرصهٔ تاریخ بدانها بخشد .

گرچه اندیشه‌های عظیم این مرد‌داهی درهمهٔ زمینه‌ها بروز می‌کرد [2] امـــا از آنجا که‌موقعیت دشوارمملکت اقتضا داشت ، اونیز ناگزیر بودکه همه‌هم خود رادر بار اول، مصروف سپاه وتقویت روحیه ارتشیان‌کند وتنها وسیله‌ای راکه می‌توانست نام‌واعتبـــار ازدست رفتهٔ کشور رابدان بازگرداند ، نیرومند نگاه دارد .

گویانخستین‌اصلاحی که‌نادر در سپاه ایران به‌عمل آورد درسال ۱۱۲۲هـ.ق باشد که‌در طی آن‌به تغییر نظام عهد صفوی پرداخت وترتیب سربازگیری مخصوصی معمول

۱ــ نادرشاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی،ص۳۳۱ ۲ــ رجوع شود به:

Pere Lazin, Lettres edifiantes et curieuses.pp. 316-319

داشت که ایران مجدداً صاحب قشون معظم همیشگی و تحت السلاح گردید[1] . بعد از جنگ دوم با افغانان ، نادرشاه اساس سپاه دائمی را کاملا آماده داشت و آن قراولان خانهٔ نادر شاه و توپچیان قدیم بوده‌اند که باقیماندهٔ فوجهای توپخانهٔ دورهٔ صفویه به شمار می‌آمدند. هفت فوج پیاده واسلحهٔ زیاد نیز از دورهٔ صفویه برقرار بود واین ریشه هرچه زودتر قوت گرفت .

قشون منظم نادرشاه ، سربازانی دائم ، لشکریانی مرتب وهمه مطیع یك‌نوع نظامات خاص نادری ومقررات معمولی آن دوره بودند . در آن ایام سربازگیری ایلجاری وداوطلبانه مرسوم بود . اصول خدمات داخله وطرز ساخلو بسیارسخت بودولی حقوق و جیرهٔ نظامیان مرتب و کافی ودائمی بود[1] .

هم نادر مصروف براین بود که پیش ازهمه وضع سپاه را آراسته بدارد ودر تقویت ارتشیان بکوشد ، چه بی تردید در روزگار او نیز مانند زمان ما تنها توانائی و نیرومندی بوده‌است که می توانسته حقوق حقهٔ هر ملت را حفظ کند واز تطاول زورمندان درامان بدارد . این است که به موازات پیشرفتها وفتوحاتی که نصیبش می‌شده به این جنبهٔ خاص ازقدرت ملی توجه بیشتری مبذول می‌داشته‌است ، کیشمیشف وضع ارتش ایران رادرابتدای ظهورنادر چنین بیان می‌دارد :

« پیاده سه‌قسم و سه‌دسته بودند ، دستهٔ اول سنگین اسلحه یعنی جزائرچی ، دستهٔ دوم سبك اسلحه یعنی تفنگچی ،دستهٔ سوم تیروکمان داشتند .اسلحهٔ دسته‌اول که‌جزائرچی باشد عبارت بود ازتفنگهای بزرگی که‌موقع جنگ روی سه‌پایه نصب ، آنگاه خالی می نمودند وسربازمی بایست سه‌پایه را باخود داشته باشد، درسفر وحضر وزن تفنگهای مزبور تقریبا پنج من‌ونیم بود . اسلحهٔ دستهٔ دوم تفنگهای فتیله‌ای بود و اسلحهٔ دستهٔ‌سوم تیروکمان بود . این‌دستهٔ پیاده نظام تقسیم به‌فوج شده ، هرفوجی دارای هزار نفرسرباز ولباس آنها تمام یك‌رنگ بودیعنی نیم‌تنه‌شان آبی وکلاهشان نشانی بود که معین‌می کرد صاحب آن‌ازچه‌فوج است یك‌قداره هم‌علاوه بر تفنگ درکمر داشتند . دستهٔ دیگرسنگین اسلحه بودند که ازخانواده‌های محترم ونجبای ایران می‌گرفتند ولباس آنان زره وچهار آئینه بود و هردسته نیزه وشمشیر داشتند ولی فرق مابین سنگین اسلحه وسبك اسلحه این بود که سوارهای سنگین اسلحه یك‌سپرهم داشتند . توپخانهٔ ایران مرکب ازتوپهای‌بسیار

۱ـ جمیل قوزانلو،تاریخ نظامی ایران مختصر، صفحهٔ ۶ـ۸۷

سنگین وزنبورك بود . درسفر زنبورکها را بار شتر می‌نمودند وچون حمل‌ونقل توپ‌به علت سنگینی‌وزن صعوبت واشکال‌داشت‌غالباًمانع وعلت تعطیل کارسوار وغیره‌می‌گردید. گذشته ازقشون سابق الذکر چند دستهٔ دیگر برای انجام خدمات ذیل معین می‌شدنـــد : اول نسقچی وتکلیف آنها این بودکه درموقع جنگ محافظت ومحارست لشکر نمایند. به‌این معنی که درعقب لشکر می‌ایستادند که‌کسی ازآنها فرار نکند ویاآنکه بدون‌جهت ازدسته خارج شود واسلحه نسقچیان مزبور شمشیر بود ومجاز بودند که‌کسی‌را که‌لباس ذلت فرار می‌پوشد ، ازخلقت (کذا) حیات وکسوت زندگانی عاری سازند وتکلیف دیگرشان حفظ اموال لشکریان وسایر انتظامات داخلهٔ اردو بود ودرواقع به‌منزلهٔ پلیس نظامی وژاندارمهای اروپ بودند وعدهٔ آنها زیاده ازسیصد نفر نبود . ثانیاً قراول کـــه می‌بایستی درحین عبور لشکر ازپلهاو جسرها وباطلاقها وغیره حفظ نظام وترتیب‌افواج رابنمایند ونظارت مقصرین هم‌با آنهابود . ثالثاً جارچی که‌اظهارواعلان احکام صـادره ازرئیس لشکر درعهدهٔ آنهابود کـــه‌در اردومنتشر می‌ساختند وبعضی امور ازاین‌قبیل نیز به‌آنها رجوع می‌شد . رابعاً چرخچی ومقدمة الجیش که تعیین معسکر واقامتگاه لشکرو تفتیش عده ووضع وترتیب لشکر خصم‌را می‌نمودند وملاحظهٔ طرق وشوارع‌نیز به‌عهدهٔ آنها بود . خامساً کشیکچی که‌حفظ منزل رئیس واردوبا آنهـا بود وعدهٔ کشیکچیـــان مزبور ششهزار نفر بودکه به‌سه دسته منقسم می‌شدند وهر دسته سه‌روز نوبت کشیك داشتند واسلحهٔ آنها نسبت به‌سایرین اهمیت ومزیت داشت ودر عوض کلاه ، عمامهٔ‌سفید بزرگی برسر می‌نهادند که‌نصف صورت آنها راهم احاطه می‌کرد »[1] .

درباب ترکیب سپاه‌ایران می‌توان گفت که به‌اقتضای طبیعت امپراطوری ووسعت خاك هرفرمانروائی ناگزیربوده است که‌سپاهیان خودرا ازمیان دسته‌های مختلف‌برگزیند. درابتدای کارچون حامیان نادر خراسانیهابودند ، بالطبع اکثریت مردان سپاهی حـــاضر دررکاب وی‌را خراسانیان تشکیل می‌دادند وبعدها بامرور ایام واستیلای بردیگرمنـــاطق ایران ، ازمیان طوایف جنگجوی هرناحیه، گروهی جهت خدمت در ارتش انتخـــاب می‌شده‌اند . این‌که مورخینی چون لکهارت باوجود وسعت دید خود دربرخی‌ازدهها . به‌نادر نسبت داده‌اند که درصدد تنظیم سپاهی مرکب ازافراد غیرایرانی [illegible]

۱ــ ژنرال لشمیشف،محاربات نادرشاه،نسخه خطی کتابخانهٔ ملی تهران صفحه‌ـــ های ۲۹ تا ۳۱ ۲ــ رجوع شود به‌اللهیارخان ، نادرشاه ، متن اصلی کتاب در صفحه «محاصرهٔ هرات وسرکوبی ابدالیان» ص۵۴

کاملا نادرست ومخالف باواقع است ، چه به‌شهادت مندرجات همان کتاب[1] درهیچ‌زمان نادرشاه ازسربازان اصیل خودکه پشتیبان قاطع وثابت وی درتمامی جنگها بوده‌انـد ، غافل نبوده است . به‌اضافه که‌خارجی شمردن مردم هرات ودیگر سکنهٔ فـلات ایـران نسبت به‌ساکنان فرضاً اصفهان وشیراز ، خود یك نوع بیعدالتی است که مخالف خـون وروان و نوامیس نژادی یك‌ملت کهنسال است .

بهتراست گفته شود که‌نادرشاه نیز مانند دیگر فرمانروایان مقتدر وبزرگ‌تاریخ صرفنظر ازافزایش‌تعداد مردان‌جنگی که خواه‌وناخواه به‌گروهی ازآنان درهرنقطه‌می‌شده است دست‌یافت ، ناگزیر بوده است به‌منظور تمکین اقوام‌تابع،گروهی ازبرجسته‌ترین نمایندگان رزمی آنهارا به‌خدمت گیرد و درصنف سپاهیان ازوجودشان استفاده نماید . این نکته‌را به‌کرات درطی لشکرکشی‌های وی به‌مناطق مختلف ملاحظه می‌نمـائیم کـه فی‌المثل بعداز تسخیر یك ناحیه ، تعدادی از جوانان رابرای انجـام وظیفـه دراردوی شاهنشاهی به‌خدمت خوانده است . برای نمونه می‌توان به چند فقره ازاین قبیل اکتفا کرد . درسال ۱۱۵۲ ه . ق. زمانی که‌نادرشاه پس‌از فتح دهلی سرزمین سند را تسخیر می‌کنـدمحمدکاظم می‌نویسد:

« مقرر فرمودکه موازی چهل هزار نفر ازدیار سند درعرض ده‌یوم ملازم‌گرفتند وولدان شاه‌قلی‌خان معظم‌الیه (کیانصیر سابق) که‌یك‌نفر آن‌مسمی به‌محمد مرادبـك‌و دیگری به‌غلام شاه‌بیك موسوم بود سرداران ملازم رکابی کرده ، مأمور آن‌گردانیدکـه دررکاب ظفرانتساب‌عازم مملکت ایران گردند » [2]

آنگاه که‌سرزمین‌ماوراءالنهر به تسخیر درمی‌آید : « بیست‌هزار سوار ازترکمان واوزبکیه بخارا وسمرقند درسلك ملازمه انعقاد یافت » [3]

1— L. Lockhart, Nadir Shah, A critical Study based mainly upon Contemporary Sources London 1938.p.228

۲ــ عالم‌آرای نادری ، جلد۲، ص۴۸۸ ۳ــ مؤلف گمنام «خلاصهٔ تاریخ احوال سلاطین ازابتدای سلطنت که‌کیومرث بوده باشد تااواخرفتحعلی‌شاه» نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به‌شمارهٔOr.3333برگ۱۴۲ این‌کتاب عنوان‌دیگری هم‌دارد، «خلاصه‌تاریخ پادشاهان عجم وغیره که درمملکت ایران سلطنت کرده‌اند» و نیزرجوع شود به عالم‌آرای نادری ، جلد۲، ص۵۴۴محمدکاظم تعداد ملازمان به خدمت‌پذیرفته را سی هزار نفر می شمارد ولی میرزا مهدی خان تعداد آنها را هشت هزار نفر ذکر می‌کند،جهانگشای نادری،ص۲۷۳

وباز وقتی که جماعت لزگی داغستان تمکین می کنند وشمخال، رئیس آنان‌پس ازدو سال مبارزه درسال ۱۱۵۶ تسلیم می‌شود « صاحبقران دوران موازی دوازده‌هزار نفر ملازم رکابی ازآن طایفه گرفته و ..... » [۱]

درتصرف خوارزم ملاحظه می‌شود که :« حضرت ظل‌الله چهارهزار نفر ازاوزبکیه کاری وجوانان اعتباری قلاع خمسهٔخوارزم را سان دیده، انتخاب وملازم رکاب‌نصرت انتساب ساخته به‌خراسان‌مأمور .... » [۲]

واز این قبیل می‌توان نظائر بسیاری آورد ، و آنگاه معلوم می‌شود که گرفتن ملازم از سرزمینهای مفتوح امری‌الزامی بوده ومنحصر بـه‌شخص شاهنشاه نبوده است ، چنانکه لطفعلی‌خان کوسه احمدلو نیز که‌بنا به امر شاه به‌سوی‌سمرقند رفته‌بوده، پس از سرکوبی ایلات عرض راه، « سرکردگان وسرخیلان آن طوایف رسائل به‌خدمت‌سردار کثیرالاقتدار فرستاده ، ازراه اصلاح درآمدند ، سردار معظم الیه ملتمس آن طوائف را به‌عز قبول مقرون داشته ، مشروط به‌آنکه موازی شش‌هزار نفر ملازم رکابی داده . تاز همه جهت محفوظ ومصون بوده ، درسلك سایر اخلاص‌کیشان صاحبقرانی منخرط بوده به‌خدمات مرجوعه‌شاه افراسیاب جاه اشتغال ورزند ، جماعت مذکوره به‌ناچار چون به هرجهت خودرا غریق محیط بلادیدند تن به‌قضاودل به‌رضا داده .... » [۳] .

وقتی که به‌سال ۱۱۵۵ نادرشاه درتدارك مبارزه باعثمانی‌هاست ، محمد کاظم دسته های سپاه رابدین نحو برمی‌شمارد :

« به‌سرداران‌وسرکردگان‌وسرخیلان‌ومین‌باشیان ویوزباشیان‌وپنجاه‌باشیان وده‌باشیان قدغن فرمود که‌تدارك سه‌ساله جهت تسخیرمملکت روم گرفته . در آن حدود ۴ سان‌عساکر منصور راملاحظه فرمود . اولا عساکر نصرت مآثر خراسان رابه حضور ساطـع النور خواسته ، اولا سان‌غازیان افشار ساکنین ابیورد ودریجزون ودرون وراز وقوشانیه‌وچمچه ومهنه وپیش ملوك ودارالثبات کلات راملاحظه وبعد ازاتمام آن‌عساکر مشهدی و مروی و سرخسی و زورآبادی و دربندی ومـردحورانی را تـبخیص ، بعداز اتمام آن غازیان اکراد خبوشانی و الهداغی وبعد سان غازیان‌بیات‌نیشابوری وقلیچی وبعازبی سان سبزوار واسفراین وجوین و کومیش وعرب سیحاره ومیان‌دشت وپسانود و بعد از اتمام آن‌عساکر شاملوی هراتی وهزارجات وجمشیدی وتایمنی و کل اویماقات را وبعد از

۱ــ جهانگشای‌نادری، ص۲۷۸ ۲ــ عالم‌آرای نادری ، جلد ۲ ص ۵۷۳

۳ــ همان کتاب ، جلد ۲ ص ۶۴۴ ۴ــ آذربایجان

غازیان ابدالی وقلجائی ولزگی فراهی وقندهاری راملاحظه ، بعداز اتمام آن غازیـان بلوچستان را تشخیص ، چون‌اسامی نفری راکه محرر این‌اوراق ازلشکر نویسان‌مشخص نمود ، موازی شصت وپنجهزار نفر خراسانی به‌تعداد آمد وبعداز اتمام آن طایفه‌عساکر عراقی را ملاحظه فرمود ازاصفهان وقم وکاشان درجزین وفراهان و یزد وکرمان ازطایفه بلوار (کذا) وبختیاری موازی چهل وپنجهزار نفربه‌قلم آوردند ، واز جماعت‌فارسی وطایفه فیلی‌وگرمسیلی(کذا)ولاری‌وبندری‌وششتر وحویزه وغیره موازی پنجاه هزارنفر سان دید واز مملکت تبریز ومراغه وارومی وسلدوز وسوق‌بلاق ودمبکی وبرکشادوآهار قراداغ وگنجه وقراباغ ورده وسمد وایروان وطوایف ارامنهٔ ساکن طوق وغیره وتفلیس وکل‌گرجستان وشیروان‌وشماخی‌ومغان‌وآن‌نواحی‌ونخجوان‌وداغستان وازایلات‌واحشامات ازقبیل افشار و مقدم وبیات وقاجار ولزگی وترکمان ودمبلی وقراداغی‌وسایر طوایف‌که قلم ازتعداد آن‌عاجز وقاصراست ، موازی‌شصت هزار نفردر آن‌محل ، درحضور فیض گنجور صاحبقرانی حاضرو ازنواحی قلمرو علیشکر که‌همدان وکرمانشاه است بیست و پنج‌هزار نفر حاضر وازعساکر ماوراءالنهری وخارزمی (کذا) وقزاق وقراقلباق دشت قبچاق موازی شصت هزار نفرنامدار نیزه دار ناوك انداز خنجر گذار موجرد و موازی هفتاد هزار نفر ازطایفهٔ غزنین وکابل وجلال آباد وپیشاور ولاهور وشاهجهان آبـاد و ملتان وکشمیر واکره ونکهور (کذا) ودکن وسائربلاد هندوستان وسند مستعد وآماده ازنظر کیمیا اثر درگذشتند . چون میرزا بدیع‌الزمان ومیرزا هاشم لشکرنویسان دیوان اعلی به‌کل اسامی ونفری که‌عساکر بپرداختند (کذا) سیصدوهفتاد وپنج هزار نفر ملازم رکابی درآن نواحی موجود بود ودر رکاب سعادت فرجام حاضر بودند » [1] .

پیدا است که‌ادارهٔ اموریك چنین سپاهی تاچه پـایه دشوار می‌نموده ، وچه‌تدبیر وشایستگی و جربزه‌ای باید بـه‌کار می‌آمده ، تا کارهای آن را از هر جهت تـدارك می دیده است ، آنچه روشن است این است کـه تنها کفایت شخص شـاه بوده کـه می‌توانسته ، اتحاد واتفاقی درمیان دسته‌های مختلف ارتشیان فراهـم آورد ودرجنگهـا ازاستعدادهای خاص هرگروه به‌صورت شایسته وکامل برخوردار شود وگرنه به‌طوری که دیده می‌شود جانشینان اوهیچیك آن‌لیاقت رانداشتند که‌بتوانند ضابطه‌های نادری را حفظ کنند وایران رابزرگ وسزاوار مقام واقعی آن‌نگاه دارند [2] .

۱ــ عالم‌آرای نادری،جلد۳ ، صفحه‌های ۲۰ تا ۲۲ ۲ــ رجوع شود به گلستانه، مجمل‌التواریخ بعد نادر،تصحیح مدرس رضوی، صفحه‌های۳۲ تا ۳۴

صرفنظر ازسپاهیانی که‌اعزام آنها بعهدهٔ فرمانروایان محلی بوده درمناطق داخلی غالباً نمایندگان‌اعزامی ازمرکز بوده‌اند که‌به‌ضبط امور می‌پرداخته‌اند و تعداد سربازان را از هرناحیه برمی‌گزیده‌وبه‌خدمت می‌فرستاده‌اند . نمایندهٔ تجارتی شرکت هندشرقی دربندر عباس جزو وقایع سال ۱۷۴۵ میلادی (۱۱۵۸ ه) می‌نویسد :

« شاهنشاه دستور داده است‌که تعداد شصت‌هزار مرد سپاهی از سراسرکشورگرد آوری شود . مین‌باشی‌که به اتفاق سردار[۱] ازنوامبر به‌اینجا آمده‌بودند به‌همراه هشتصد نفر از سربازانی‌که به خدمت پذیرفته بودند امروز به‌قصد شیراز عزیمت‌کردند و در نظر دارندکه حدود سه‌هزار نفراز آنجا انتخاب کنند » [۲]

پیداست که برای تأمین هزینه‌های این اردوی عظیم پول فراوانی ضرورت داشته است‌که به‌هر تقدیر تأمین‌آن‌به‌دوش آحاد مردم کشوربوده است . هانوی میزان‌مخارج دویست‌هزار نفر ازسپاهیان نادرشاه را به حدود بیست میلیون قران [۳] تخمین زده است‌که طبق برآوردی‌که اوخود از درآمدهای امپراطوری ایران به‌عمل آورده تهیه و مصـرف می‌گردیده است [۴] .

ونیز محرز است که‌به واسطهٔ توجه مستمر شاه به‌وضع نظامیان وعلاقه وافری‌که اوخود به‌ترتیب وتنظیم‌وسائل معاش این‌طبقه داشته ، شغل‌سپاهیگری حائز اعتبارفراوانی بوده است وزندگی آنان بالنسبه ازرفاه وآسایش برخوردار بوده است بخصوص‌کـه بعداز هرفتحی نیز درخزائن‌گشاده می‌شد وآنقدر « ازنقد و وجه به‌نامداران وسپاهیان به صیغهٔ مواجب وانعام شفقت » می‌فرمودکه هریك « صاحب جاه وثروت » می‌گردیدند.

محمد کاظم که‌خود اردوی نادری راپس ازبازگشت وی ازهند درهرات دیده .

۱ـ فرمانروای نادر. ۲ـ از گزارش مورخ ۱۴ نوامبر ۱۷۴۵ دفتر یادداشت روزانه گمبرون، جلد ۵، نسخه خطی کتابخانهٔ India office لندن ۳ـ [illegible] میلیون لیرهٔ استرلینگ ۴ـ عالم‌آرای نادری ، جلد ۲ ، ص ۴۲۲

۵ـ رجوع شود به Jonas Hanway, An historical account of the British trade over the Cospian Sea ... vol II, pp. 26-27.

کشمیشف می‌نویسد: «سپاهیان در تحصیل سیورسات بیهوشی نموده با کمال قهر وغلبه از اهالی قراء وایلات می‌گرفتند واحیاناً اگر کسی مطالبی در دادن می‌نمود ناچار از چشیدن شربت مرگ بود و بعضی راهم به‌اسیری گرفته می‌آوردند» [illegible] نادر شاه ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران ، ص ۷۱

چنین تعریف می‌کند : « درآن اوان حسب‌الرقم مطاع نیز به‌عهدهٔ کلبعلی‌خان ولد بابا علی بیك افشار که بیگلربیگی و صاحب‌اختیار الکاء مروشاهجهان بود، صادرگردیده‌بود که‌باموازی یك‌صدنفراز سرکرده واعیان الکاء مرو وارد دارالسلطنهٔ هرات وبه شرف زیارت آستان مروت نشان‌مشرف ودرآن اوان‌مسود این اوراق‌نیز باعالی جاه‌بیگلربیگی وارد دارالخلافه شهنشاهی گردید. چون به نواحی چشمه قلمفر رسید و از بالای خامهٔ ریگی که نظر بدان سپاه قیامت نشان وآن لشکربی پایان انداخت لشکری ملاحظه کرد که‌عقل انسان ازگفتگوی آن‌عاجز وچشم بیننده درهیچ روزگاری چنان سپاهی عالی‌تبار آراسته ملاحظه نکرده بودودر هیچ عصری وزمانی غواص محیط روزگار چنان‌گوهری به بار نیاورده وندیده ونشنیده.از سپاهیان آن شمه‌ای تقریر نمایم سایر ملازم که تابین است ومنصبی اورا نمی‌باشد لااقل سه‌نفر یتیم ودوسه نفر اسیر اناث واولاد از او دراین اسفار بعمل آمده وسه راس اسب و دو راس استرودوسه‌نفر اشترکه دواب سواری و بارگیری آن بود وچادرسه‌سری ودوسری دوباب ویك‌نفرملازم‌کمتر ازهفت و هشت‌نفر نبودوسایردهباشیان‌وپنجاه‌باشیان ویوزباشیان‌وپانصدباشیان ومین‌باشیان علی‌هذه القیاس»[1]

تعداد سپاهیان به‌طور مسلم همیشه تغییر می‌کرده وبه تناسب احتیاج وامکانات کم و زیاد می‌شده است ولی هنر عظیم و نبوغ نظامی شاه را می‌باید درآن‌دانست که‌ازحداقل مردان جنگی حداکثر استفاده را می‌برده و با شیوه‌های مخصوص نبرد وغافلگیری خود ، گاه اردوی خصم راکه تا چند برابر ارتش او بوده درهم می‌شکسته است[2].

تردید نیست که بهموازات تجربه‌هائی که درجنگها به‌دست می‌آمد ونیزمقدورات بیشتری که فراهم می‌گردید ، سازمانهای نظامی نیز تغییراتی به‌خود می‌دیدند واین نیز با ملاحظهٔ پیشرفت‌های دائمی ارتش ایران و پیروزی‌هایش در برابر دشمنان امری الزامی بوده است . قوزانلو درباب آخرین اصلاحات نظامی نادر شاه می‌نویسد :

« بعد از غلبه برحکمرانان ممالك توران نادرشاه درسنهٔ ۱۱۵۴ ه . مقرر داشت که طبقهٔ نظامیان شاهنشاهی تشکیل بیابد . این نظامیان عالی مقام هر یك مشاغلی داشتند حائز اهمیت مخصوص ، چنانکه درآن وقت سلاطین عثمانی در امپراطوری دولت آل‌عثمان طبقاتی به نام سران سپاه (ینکچری) تأسیس نموده بودند ، در ایران نیز این طبقه ممتاز گشتند . اشخاصی که به لقب سالاری نایل شدند عبارت بودند از وزراء ، اعضاء مشاورین حرب ، سرداران اردو ، رؤسای صنوف مختلفه ارتش . نادر شاه به‌طبقهٔ

---

۱ ــ عالم‌آرای نادری ،جلد۲،صفحه‌های ۵۰۸ و ۵۰۹ ۲ــ داستانهای محاربات متعدد نادر شاه با عثمانی‌ها و نیز نبرد کرنال شاهد مدعا است .

نظامیان عالی عطایای مالی وتیولات عظیمه بخشید ، ازلحاظ تجهیزات ارتشی تغییرات عظیم واقع شد . تا اواخر ارتش‌کشی به ممالك توران یك قسمت ارتش از هنگهای محلی ویك قسمت از سپاهیان داوطلب با اجرت بودند و لکن بعد از این جنگ خدمت اجباری برای صیانت میهن خدمت نظام از وظایف عمومی گردید و در سنه ۱۱۵۵ ه . کاملتر شد وازروی اصول منظمه ، افراد ملت به‌خدمت سربازی دعوت شدند. تشکیلات نظام هم تغییر کرد . کوچکترین واحد «جوخه» بود که از نه نفر سرباز و یکنفر وکیل به عنوان «ده‌باشی» تشکیل می‌شد . از ده «جوخه» یك «دسته» ساخته می‌شد که به‌رئیس آن «یوزباشی» می‌گفتند . از ده «دسته» یك «فوج» به وجود می‌آمده که به فرماندهٔ آن «مین‌باشی» می‌نامیدند . واز اتحاد ده «فوج» «یك‌لشکر پیاده» و از «سه‌فوج‌سوار» هم یك «تیپ سوار نظام» فراهم می‌شدکه تشکیلات تیپی فقط منحصر به سوار نظام بود . به‌لشکر پیاده یك تیپ سوارد ویك فوج توپخانه ملحق می‌گردید . عدهٔ افراد هر لشکر تقریباً به پانزده هزار نفر می‌رسید و از سه لشکر یك اردو تشکیل می‌شد که مخصوصا این واحد بعد از جنگهای توران مضبوط ومرتب گردید . کلیهٔ کشور ایران به‌پنج منطقهٔ اردوئی تقسیم شد . منطقه اردوی اول خراسان ، منطقهٔ اردوی دوم قفقازیه.منطقهٔ اردوی سوم کرمانشاهان و اردوی چهارم در فارس و اردوی پنجم در قندهار ساخلو بوده‌اند . کلیهٔ نیروی جنگی ایران ۲۲۵۰۰۰ نفر بود . برای این ارتش دائمی آذوقه جنگی لوازمات (کذا) حربی بسیار لازم بود. پس برعدهٔ دستگاه‌های ارتشی وجباخانه افزوده که وسایل سریعتر و مؤثرتری برای ساختن اسلحه و آذوقهٔ جنگی فراهم سازند . ازهمه مرتب‌تر باروتخانهٔ دولتی بود . برای تهیهٔ شوره ، ازکف انبارهای زیر زمینی تهیه شد که‌باروت ارزانتر تمام‌شود. توپ ریزی دراصفهان‌بقدری مرتب‌شدکه درسنه۱۱۵۲ه.ق. عدهٔ توپهای ارتش ایران با توپهائی‌که از هندوستان آورده‌اند بالغ بر پنج هزار توپ بود . جباخانه و قورخانه های ارتش در هر روز پانزده تفنگ بیرون دادند اما باوجود این‌مساعی جمیله بااحتیاجات نتوانستند برآیند ...کارهای نیروی بری وبحری استقلال روزانهٔ وی‌بود وبدین جهت ارتش ، قوی ، مرتب ، راحت ومنظم بود . نیروی بحری از سال ۱۱۵۴ ه . به بعد در نظر اویکی از لازمه (کذا) حتمی کشور بود و به وسیله مستشاران بحری درخلیج فارس ودریای خزر بحریهٔ منظمی ایجاد نمود . آرزو داشت که هم درآبهای ساحلی ایران صاحب نفوذ باشد وهم تجارت بحری ایران رونق گیرد. اما درقسمت کشتیرانی دربحر خزر گرفتار رقابت روس‌ها گردید و چندان کارش از پیش نبرد . ازطرف دیگر نظر به توسعهٔ کشور شاهنشاهی جمعیت ایران به سی میلیون رسید.

ادارهٔ این مملکت عظیم هرقدر به طرز ماهرانه هم می‌شد ، لکن مستلزم مخارج هنگفت بود مصارف جنگی وبودجهٔ ارتش همگی محتاج پول بسیار بود ... »[1]

داستان نیروی‌دریائی ایران دراین‌ایام نیزخود ، سردرازی داردکه باید توجیهش را به جای دیگری موکول نمود .

تسخیر ترکستان ص ۲۵۴

پس از انجام کار هند ، نادر شاه تصمیم گرفت‌که ترکستان را اشغال نمـاید . سرزمینی‌که به نام ترکستان یا توران نامیده می‌شود ، دشت پهناوری است در آسیای مرکزی‌که ۱۹۰۰ کیلومتر طول و ۱۳۰۰ کیلو متر عرض دارد . این دشت پهناور از شمال به‌دریاچهٔ‌آرال وخاك سیبری از خاور به کشور چین ورشته‌کوههای تیانشان‌ومنطقهٔ کاشغر وازجنوب درمرز افغانستان به‌کوههای پامیر وهندوکش و رود آمودریا (جیحون) می‌رسد . در مغرب آن نیز همه‌جا دریاچهٔ خزر قرار دارد[2]. هنگام لشکرکشی نادر شاه این سرزمین به دو استان بزرك وچندین شهرستان‌کوچك منقسم بود . بخشهای شمالـی رود آمودریـا مـانند بخارا ، سمرقند ، تاشکند، فرغـانه ، خوقند در دست بازماندگان چنگیز بودکه ابوالفیض خان برآنها فرمانروائی مـی‌نمود و منطقهٔ دوم یـا خوارزم در دست خان‌های اوزبك بودکه مرکزشان شهر خیوه به‌حساب می‌آمد[3] و دراین تاریخ در تصرف ایلبارس خان بود .

پیدا است کـه هدف عمدهٔ نادر شاه صرفنظر ازنیل به مرزهای تاریخی و قطعی فلات‌ایران ، سرکوبی‌کامل غارتگرانی بودکه به‌سیاق قرنهای‌مدید زندگی خود دراین منطقه ، دائماً به شهرهای مهم خراسان هجوم می‌آوردند وموجب‌کشتار و خرابی بسیار مـی‌گردیدند ، به‌اضافه که در موقـع عزیمت نادر شاه به هند ، ایلبارس حاکم خیوه با لشکر انبوهی برای تسخیر خراسان حرکت‌کرده و به‌واسطهٔ نفاقی‌که درمیان فرماندهان اردوی عظیـم او پیش آمده بـود ، نتوانسته بود کـه بـه انجام نیات خویش توفیـق

---

۱ ـ رجوع شود به جمیل قوزانلو ؛ تاریخ نظامی ایران (مفصل)، جلد اول ، صفحه‌های ۶۴۸ تا ۶۵۲ .

۲ـ لارودی ، زندگانی نادر شاه . ص ۱۷۷

۳ـ همان‌کتاب، صفحه‌های ۱۷۸ و۱۷۹

یابد[1]. ایلبارس یکبار دیگر نیز درسال ۱۱۴۸ ه.ق. و به‌هنگامیکه نادر مشغول اخراج ترکها از آذربایجان بود دو دستهٔ بزرگ از ترکهای یموت را به‌حمله و چپاول در شمال غربی خراسان برانگیخته بود که باوجود شکست‌وی از کردهای محل ، خاطرهٔ تلخ خرابکاری‌هایش از ذهن فرمانروای ایران بیرون نرفته بود[2].

درهفتم ماه جمادی‌الاول ۱۱۵۳ اردوی همایونی ازطریق ماروچاق وچیچکینو و اندخود عازم بلخ شد و به قوشخانه یك فرسخی آن شهر رسید ونیاز محمد قوش بیگی‌رابه‌والیگری بلخ وخطاب‌خانی سرفرازکرد و چون سابقاً سردار بلخ « هزاروصد فروندکشتی که هزارمن بار برمی‌داشت به‌امر همایون روی آب آمویه مهیا وآماده کرده بود ، مقرر شدکه کشتیها را از غله و ذخیره‌پر و توپخانه رانیز نقل کشتیها کرده ، آن دریای‌آتش راباغله وذخایر بیحد ازروی آب روانه سازند»[3] . درهفدهم‌ماه‌مزبور به‌معبر کلیف وارد شدند وپس از ده‌روز راه‌پیمائی درمحاذات جیحون به‌کوکی نزول‌کردند . دراین‌جا بودکه رحیم خان پسر حکیم بی‌آتالیق‌که از زمان سابق تا آن وقت از امرای عمدهٔ توران بوده ، باحاکمان حصار وقرشی وبیشتر رؤسای آن سوی جیحون به‌خدمت نادر شاه رسیدند و مورد عنایت وی قرار گرفتند . ازاین به بعد چون خط سیر اردو از میان برخی طوایف ترکمن وازبك مــی‌گذشت ، رضا قلی میرزا به فرماندهــی قسمت جلودار تعیین و مأمور شد همه‌جا دو منزل جلوتر از قــوای عمده حرکت کند و ستون دیگری نیز به فرماندهی علی قلی خان در ساحل شمالی رود جیحون به موازات سپاه جلودار پیشروی نماید[4] . ستون رضاقلی‌میرزا بدون تصادف به‌مانع وستون علی‌قلی‌خان پس از برخورد بـا بعضــی طوایف آن حدود و گرفتن عده‌ای اسیر و پیمودن ده منزل بـه‌چهار جوی رسیدند . چون این محل معبر میانهٔ رود جیحون و واسطه بین هدف اول بخارا ، و هـدف دوم خیوه بود و خطوط مواصلات سرتاسر ترکستان دراینجا یکدیگر را قطع می‌نمودند بدین‌لحاظ چهار جوی به عنوان مبداء عملیات انتخاب شد و دستور صادرگشت اردوگاه آنجارا به‌حال دفاع درآورند[5] . ونیز مقرر شد که باستادان جسربند درمدت چهار پنج یوم درگذرگاه جسر بسیار مرغوب قوی بنیاد برروی آب ببندند که دو

۱ـ عالم‌آرای نادری ، جلد ۲ ، صفحه‌های ۲۸۲ تا ۲۹۳

۲ـ لکهارت، نادرشاه، ترجمهٔ مشفق همدانی، ص ۲۳۷ ـ ۲۳۶   ۳ـ جهانگشای نادری به اهتمام انوار، ص ۳۴۹   ۴ـ سرهنگ معتضد، تاریخ نظامی ایران صفحه‌های ۲۵۸ ـ ۲۵۹   ۵ـ همان کتاب، ص ۲۵۹

شتر باردار درمقابل هم از آن بالا براه می‌رفتند »[1] .

قوای عمده به تدریج ازپل عبور کردند و روز چهاردهـــم ماه نادر شاه خود از جیحون گذشت . حکیم بی‌آتالیق که وزیر و مدارالیه حکومت بخارا بود با جمعی از اشراف و بزرگان به‌خدمت شاهنشاه ایران رسیدند . پیشنهاد آنها این بودکـــه نادر شاه مدتـــی را در منطقه قراکول اقـامت نماید و مهمان ابوالفیض خان باشد آنگاه در میان آنها ملاقاتـــی حاصل شود وسپاه ایران بدون عزیمت به بخارا بازگردد . محمد کاظم می‌نویسدکه : «خاقان گیتی‌ستان از چرب ونرمی و خوش‌گویـــی‌حکیم‌آتالیق محظوظ گشته گفت عین صلاح است هرگـــاه پادشاه افراسیاب جاه درین مکان هـــم وارد درگاه خلافت مدار مروت نشان گردد ،کمال شفقت و مرحمت را بدان معمول داشته ، حسب‌الخواهش آن معمول ومرتب خواهم داشت»[2].

هنگامیکه حکیم آتـــالیق نزد ابوالفیض خان بازگشت وپیام شاه را به‌وی ابلاغ نمود ، فرمانروای بخارا تصمیم گرفت‌که باپیشکش وارمغان کافی به‌خدمت شاهنشاهی بار یابد ولی دراین موقع گروهی ازنواحی میان‌کال وارد شدند و او را به‌کمکی که از مناطق سیحون واز ولایات خجند و تاشکند وقوقان واندجان ونمنکان ومرغیلان ازسرحد کاشغرمی‌آمد ، امیدوار نمودند. این طوایف ازیوزبی، مین ، نایمان ، قنقرات ،کنه‌کس ، غیات ، بیات ، ارمند ، جغتای ، قزاق و غیره برروی هم موازی یکصد هزار می‌شدند که به‌جهت خونخواهی آدینه قلی دادخواه‌که در جنگ رضا قلی میرزا به‌قتل رسیده‌بود وارد می‌گردیدند [3] . ابوالفیض خان با مشاهدهٔ وضع تصمیم به پایداری اتخاذکرد وبا وجود مخالفت حکیم آتالیق‌که از راه تدبیر ، موافق مبارزهٔ با نادر شاه نبود ، سرجنك پیش گرفت .

روز بعد نبرد آغاز شد قوای ازبك حملهٔ شدیدی را شروع‌کردند لکن به‌محض این‌که توپها با زنبورکهای ایران شلیك‌کردند ، وحشت و آشفتگی شدیدی در صفوف دشمن ایجاد گردید زیرا هنوز ازبکها توپهای بزرك نادر را ندیده بودند [4] . با این‌همه ازبك‌ها مجدداً متمرکز شدند و مبادرت به حمله‌کردند و نادر شاه چنان به حملهٔ متقابل

۱ــ عالم‌آرای نادری ، جلد ۲ ، ص ۵۲۵ ، میرزا مهدی‌خان می‌نویسد : «در عرض سه‌روز جسرمتین آب امویه مرتب‌و...» جهانگشا ، ص ۳۵۰

۲ــ عالم‌آرا ، جلد۲ ص۵۲۶ ۳ــ همان‌کتاب ، جلد۲ ، ص۵۲۷.

۴ــ قدوسی ، نادرنامه ص۱۹۰ و نیز رجوع شود به لکهارت، نادرشاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی ، ص ۲۴۰

شدیدی پرداخت که فرمانده قوای آق‌ملو گرفتار وحشت وهراس عجیبی شد و باسپاهیان خویش فرار اختیار نمود . ابوالفیض خان نیز که «قوت مقابله‌را ازخود مسلوب وسپاه ترکمانیه و اوزبکیه راکه دراین مدت از اقصای ممالك ترکستان فراهم آورده بود در جنب چیره دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب یافت ، جز انقیاد چاره ندیده ، با حکیم بی‌آتالیق و تمامی خواجه زادگان ونقباء و اشراف وقضاةوامراء واعیان خود باجمعیت تمام از باب اطاعت درآمده ، روی امید به‌دربار سپهر احتشام آورد»[1] . ابوالفیض خان باتحف وهدایای بسیار که ازآن جمله یکی شمشیر ویکی چهار آئینهٔ امیر تیمورگورکان ومغفروزره چنگیزخان‌بود به‌جانب اردوی شهریار ایران حرکت نمود . نادرشاه به‌همان ترتیب که پادشاه هند را پذیرفته بود ، نصرالله میرزا و علیقلی خان را به استقبال وی فرستاد[2] وعصر روز دوشنبه بیستم ماه مزبور اورا به‌حضور پذیرفت .

پس از ورود به بخارا ، نادر شاه مقرر داشت که خطبه به‌نام وی خوانده شود و سکه نیز به‌همین صورت زده شد . شاه ومردم بخارا موظف گردیدندکه خوراك روزانهٔ نیروهای ایران را تأمین نمایند و نسقچیان نادری نیز حفظ نظم و امنیت شهررا به عهده گرفتند .

بدین طریق تمامی منطقهٔ ماوراءالنهر از خاور وشمال خاوری بخارا تاسمرقند در دست قوای ایران افتاد . در همین موقع چند نفر از بیگلربیگیان و سران لشکر را به‌همراه فوجی از سپاه روانهٔ سمرقند ساخت تا طایفهٔ یوز راکه بنا به‌اعلام حکیم آتالیق «عنان‌سرکشی و مخالفت برتافته ، همیشه اوقات با پادشاه افراسیاب جاه یاغی و طاغی بوده اختلال کلی به ولایات محروسه می‌رسانند گوشمالی‌دهند»[3] . لطفعلی خان پسر بابا علی بیك کوسه احمدلو را هم در رأس سپاه مزبور قرار دادکه پس ازرفع فتنهٔ آن طایفه سنگ قبر امیر تیمور گورکان راکه یك‌پارچه سنگ یشم بود با یك زوج درهفت جوش که درمسجد جامع آن شهر نصب کرده‌اند ، برداشته به مشهد بیاورد[4] .

محمد کاظم می‌نویسدکه پس‌از این کار نادر حدود سی هزار نفر از قوای ازبك را داخل در سپاه خود نمود و فرماندهی آنان را به یکی از پسران حکیم آتالیق سپرد[5] .

۱ــ جهانگشای نادری، به اهتمام انوار ، صفحه‌های ۳۵۰ــ۳۵۱

۲ــ عالم‌آرای‌نادری، جلد۲ ، ص۵۳۵ ۳ــ همان کتاب ، جلد۲، ص ۵۴۳

۴ــ همان کتاب ، جلد۲، صفحه‌های ۵۴۳ــ۵۴۴ ۵ــ همان کتاب، جلد۲، ص۵۴۳

میرزامهدی‌خان این‌تعداد را بیست‌هزار تن ذکر کرده است. رجوع شود به جهانگشای تصحیح انوار ص ۳۵۱

در پانزدهم رجب۱۱۵۳ه.ق.(۱۶اکتبر ۱۷۴۰م.)به‌تازگی برودوش ابوالفیض خان «به‌خلعت آفتاب طلعت زینت امتیاز واعتبار وفرق دولتش به‌افسرگوهر نگار زیور و افتخار یافت»[۱] بااینکه امراء ترکستان پدر برپدر به‌لقب خانی مشهور بودند ، نادر شاه برای تشویق و دلگرمـی ابوالفیض خان او را به خطاب شاهی مفتخر نمود و تاج مرصعـی بر سر وی نهاد . بعد قراردادی فی‌مابین بسته شدکه مطابق آن ، رود جیحون مرز طبیعـی ایران و بخارا تعیین گردید و بلخ باتمام شهرستانهای آن تا چهار جوی به‌خاك کشور شاهنشاهی ضمیمه شد [۲] .

برای‌تحکیم روابط دوستانه نیز وصلت‌هائی بعمل‌آمد[۳] وسه روز پس ازعروسی شاه وبرادر زاده‌اش علی قلی خان با دوتن از دختران ابوالفیض خان ، نصرالله میرزا و علیقلی خان عازم مشهد شدند . درهمین هنگام طهماسبقلی خان جلایر به فرمانداری و فرماندهی کل‌قوای‌ایران‌درنواحی‌متصرفی‌هندوستان تعیین شد وزمام‌اختیار ممالك‌شمالی آب اتك از حد تهتها و سند و پیشاور الی تبت به‌وی تفویض گردید[۴] .

با اینهمه شهریار ایران دور اندیشی عمیق خود را مبنی برتضعیف دشمنان دیرینه از دست نداد و مقرر فرمودکـه حدود چهل هزار نفر از سربازان اوزبك‌که در رکاب ابوالفیض‌خان بودند به‌همراه سرداران آنها به‌اردوی شاهنشاهی بپیوندند و به‌فرمانروای بخارا نیز اطمینان دادکه درصورت تمایل برای سرکوبی‌بداندیشان‌وسرکشان می‌تواند

۱ــ جهانگشا ص۳۵۱ ۲ــ مقتدر ، تاریخ نظامی ایران،ص ۲۶۰

۳ــ محمدکاظم شرح مشبعی دربارهٔ داستان خواستگاری دختران ابوالفیض خان برای رضاقلی میرزا و علیقلی خان برادر زادهٔ نادرشاه می‌نویسد که مورخان ونویسندگان دیگر از وی نقل‌کرده‌اند و می‌گویدچون‌دختر کوچکتر ازحیث‌جمال‌ظاهروکمال باطن بر دختر بزرگتر برتریهای آشکاری داشت رضا قلی میرزا وسیلهٔ زنان حرم از پدر درخواست مزاوجت با وی را نمود ، اما نادر از این‌کار خوشش نیامد وآن را دلیل استقلال رأی و عدم تمکین پسر دانست و دختر بزرگتر را به همسری خود پذیرفت. پاسخ رضا قلی میرزا به‌اصرار نادرکه : «هرگاه‌چنین است مراکدخدائی درکار نیست و اگر خداوند عالمیان نظر شفقتی‌به من داشته باشد عنقریب صبیه پادشاه خطا وختن را چنان نمایدکه به عقد من درآید» گویا مورد سوء تفهیم لکهارت قرار گرفته و به‌ترجمه ناقصترکلام ، مورد استناد دیگر نویسندگان قرار گرفته‌است . رجوع شود بـا عالم‌آرای نادری ، جلد ۲ ، صفحه‌های ۵۴۶ ــ ۵۴۴ ۴ــ جهانگشا، به‌اهتمام انوار،ص ۳۵۲

از ملازمان ایرانی استفاده نماید [۱].

موقعی که نادر شاه در بخارا بود بنا به‌پیشنهاد ابوالفیض خان پیکی به اتفاق دو تن از بزرگان پیش ایلبارس خان فرستاد و پیشنهـاد کرد که نزد او بیاید و از کرده‌های پیشین ابراز ندامت نماید. چون ایلبارس اتمام حجت شاه را شنید فرستادگان را کشت و به سخنان تهدید آمیز او نیز وقعی ننهاد[۲].

میرزا مهدی خان مـی‌نویسد که نادر شاه در شانزدهم ماه رجب از خارج بخارا کوچ کرده، عازم خوارزم شد. به‌نظر می‌رسد که این تاریخ خروج اردوی ایران ازشهر باشد چون به‌طوریکه می‌دانیم او در تاریخ پانزدهم ماه تاج بخشی کرده و نیز دودختر خان بخارا را جهت خود وبرادر زاده‌اش خواستگاری نموده است[۳].

در خواجه قلعه‌سـی (هفتاد و دو کیلومتری سرجسر) شاه خبر یافت که جماعت زیادی از تراکمه وازبك در شش فرسخـی چهار جوی ازدحام نموده قصد حمله به‌اردوگاه را دارند. نادر شاه شبانه با چند هنگ سوار معجلا به‌طرف پل حرکت کرد و مقارن صبح از پل گذشته به انتظار رسیدن بقیهٔ افواج یك روز درساحل آن طرف معطل گردید. روز دیگر با قوای کافی شخصاً به عزم سرکوبی و متفرق ساختن آن طوایف عزیمت کرد و طوری جمعیت ایشان را غافلگیر نمود کـه پس از زد و خورد مختصری عدهٔ زیادی به‌اسارت درآمده و مابقی فراری شدند[۴].

پس ازاین پیروزی کـه در ناحیه «شیرحاجی» به وقوع پیوست سپاه ایران پنج روز دیگر درآن مکان توقف کرد و به وسیلهٔ کشتیهائـی که پیش از آن تهیه شده بود از روی رود جیحون عبور کرده. در بیست و هشتم ماه عزیمت مقصد نمود و در سیزدهم ماه شعبان ۱۱۵۳ به موضع دوه بوینی[۵] رسید که ابتدای خوارزم است[۶].

محمد کاظم که وقایع نبردهای خوارزم را به‌تفصیل ذکر کرده است می‌نویسد که

۱ــ عالم آرای نادری، جلد۲، ص۵۴۶ــ۵۴۷ ۲ــ لاوند، برندگان نادرشاه، ص۱۸۴ ۳ــ رجوع شود به‌جهانگشا، تصحیح انوار، صفحه‌های ۳۵۳ــ۳۵۱

۴ــ مقتدر تاریخ نظامی ایران ص۶۱. محمد کاظم می‌نویسد که نادر شاه ۳ تا ۴ هزار از سپاهیان مروی را که بلد آن دیار بودند و با ازبکها جنگهای فراوان نموده بودند درآغاز نبرد به‌خدمت خواسته بود. عالم آرا، جلد۲، ص۵۵۰ ۵ــ اصفهانی این نام را «دوه‌بونی» به‌معنی «کردن‌شتر» ضبط کرده است، رجوع شود به‌جهانگشا، ترجمهٔ مشفق همدانی ص ۲۳۴ و محمد کاظم آنرا «دیوه‌بونی» می‌نویسد. عالم آرا، جلد۲، ص۵۵۵ ۶ــ جهانگشا، تصحیح انوار، ص۳۵۵

میان اردوی ایلبارس و سپاه ایران در نزدیکی فتك مبارزه شدیدی رخ داده و قشون ترکمانان به جانب قلعهٔ هزار اسب فرارکرده است . درکنار هزار اسب نیز مبارزه هولناکی میان طرفین به وقوع پیوسته که منجر به شکست ایلبارس خان گردیده واوکه قبلا آب جیحون را به اطراف قلعه سرازیرکرده بوده به میان دژکه حصاری متین وامن بوده ، پناه آورده است[۱].

نادرشاه چون به استحکام هزار اسب و میزان آذوقه‌ای که درآن انبارشده بود آگاهی یافت و ازطرفی دانست که نمی‌تواند توپهای خودرا به اندازهٔ لازم به‌دژنزدیك کند وحمله‌جبهه‌ای به‌آن را دور ازاحتیاط می‌دانست[۲]،درصددبرآمدکه به طریق دیگری اقدام نماید وخوشبختانه دانست که‌کوچ وکلفت وخزاین ایلبارس خان در قلعهٔ خانقاه می‌باشد ، پس مصمم شدکه به جانب آن روی‌کند ، اتفاقاً این شیوه مؤثرواقع‌گردید و هنوز موکب نادری یك منزل بیش حرکت نکرده بودکه اردوی ترکمان از هزار اسب بیرون آمد وبه وسوسهٔ طوایف «یموت وتکه وباقی ترکمانیهٔ‌آن ولایت که ازکم‌خردی به‌زیاده سری معتاد بودند به عزم دستبازی پای جرات پیش گذاشت .»[۳]

از چند فرسخی قلعه خانقاه قسمت جلودار ایران بادسته های سوار دشمن تماس پیداکرد ودیری نگذشت که جمعیتی از ازبکهانیزدرپهلوی‌چپ نمودارشدند امابامراقبتی که درتامین سپاه شده بود ازهرطرف با حمله‌های شدیدی دفع‌گردیدند وپیشروی سپاه ایران با سرعت ادامه یافت . ایلبارس ناچار باتمام جمعیت خود در حوالی قلعه شروع به حمله نمود و رزم‌سختی بین طرفین درگیرشد . با اینکه ایلبارس وسواران اومتهورانه می‌جنگیدند ولی دراثر تلفات زیادی که به‌آنها وارد شد بیش از دوساعت تاب مقاومت نیاورده ، گریزان به‌داخل قلعه پناهنده شدند[۴].

پادگان دژسه روز به‌شدت مقاومت‌کرد وپس‌ازآن‌که دیوارهای قلعه به‌ضرب توپ های سنگین صدمات فراوان دید ، سپاهیان ایران مهیای حمله به‌آن گردیدند و از طرفی

۱ـ عالم‌آرای نادری، جلد۲، صفحه‌های ۵۵۸ تا ۵۶۱ گمان میرود در این بخش، گفتار او که شاهد نزدیك اتفاقات بوده و وسیلهٔ همشهریان مروی خودکه نقش مهمی دراین مبارزه‌ها داشتند ، اطلاعات کافی به دست می‌آورده، برنوشته‌های میرزا مهدی‌که به‌اجمال تمام پرداخته، اولویت داشته‌باشد. رجوع شود به‌جهانگشا، به‌اهتمام انوار ، ص۳۵۵ ۲ـ لکهارت ، نادرشاه، ترجمهٔ مشفق همدانی، ص۲۴۵

۳ـ جهانگشا ، تصحیح انوار،ص۳۵۵ ۴ـ مقتدر، تاریخ‌نظامی ایران، ص۲۶۳

بسیاری ازیاران جنگی ایلبارس نیز اورا ترك کرده وبه‌سوی اورگنج گریخته بودند ووی ازمعاونت بقیه اطمینان نداشت[۱] . ناگزیراز درتسلیم درآمد ونامه‌ای مبنی بردرخواست شفاعت نگاشت شهریار ایران که‌اززحمت‌افزائی دائمی‌وی آگاه بودپس‌ازبیان‌شمه‌ای از کردارگذاشتهٔ اواعلام داشت : «بهرنحو که رأی او قرارگیرد وبقای دولت خودرا درآن بینداز آنقرار معمول دارد»[۲].

محمدکاظم می‌گوید که ناصحان خیراندیش برای آنکه مبادا پایمال حوادث روزگارشوند به اوگفتند که : «شهریارآفاق تقصیرات شمارا به‌عفو مقرون داشته به جان امان داد »[۳] واوبه همراه جمعی از امرا وارکان دولت خود به‌حضور شاهنشاه ایران بار-یافت و مقررشد که درکنارخیمهٔ فتحعلیخان افشار برادرمادری نادربرای وی‌خیمه زنند. میرزا مهدی‌خان می‌نویسد که با وجود این‌که نادرقصد داشته وی را به‌شیوهٔ معمول خود مشمول‌عفوقراردهدولی به‌ملاحظهٔ‌سیاهکاری‌های‌اوو کشتن‌فرستادگان شاه «فرمان‌شاهنشاهی به حکم عدل از در دادخواهی درآمده اورا بابست‌نفراز رؤسای اشرارکه درجمیع مواد هنگامه‌آرای فساد بودند به‌یاسارسانیدند »[۴] ووالیگری را به‌طاهرخان نوادهٔ محمدخان چنگیزی که ازخدمتگزاران دولت نادری بود ، عنایت نمودند.

پس ازتسلیم خانقاه مراوین نام افسرمهندس روسی‌ازطرف ابوالخیرخان فرمانده قزاقها که به‌امداد ایلبارس آمده بود به‌حضوررسید[۵] ودرخواست امان اورا اعلام نمود . با وجود موافقت شاه ، ابوالخیرخان اطاعت وفرمانبرداری را فوق‌طاقت دانسته «توسن گریزرا به مهمیز انصراف زد»[۶] وبه جانب قزاق فرار نمود . با اینهمه مردم خیوه به تشویق‌فرمانده خودعبدالرحمن بیك‌تصمیم به‌مقاومت‌گرفتند وازمذاکره‌بانمایندگان نادر. خودداری نمودنددرنتیجه‌پادشاه‌ایران‌مصمم به‌حمله‌شد وهیجده‌توپ وشانزده‌خمپاره‌انداز شروع به‌حمله برشهرنمودند. ازطرف دیگربه وسیلهٔ‌کندن چندین نهر، آب خندق‌اطراف

۱ــ عالم آرای‌نادری ، جلد۲، ص ۵۶۵ ـ ۵۶۴ ۲ــ همان کتاب ، جلد۲، ص ۵۶۶ ۳ ــ همان کتاب ، جلد۲، ص ۵۶۷ ۴ــ جهانگشا ، به اهتمام انوار ، ص۳۵۷ . لکهارت به‌نقل از هانوی گفتگوئی میان نادر و ایلچی روس ذکر می‌کند که حاکی‌ازضعف‌نفس و بی نهایتی حاتم خیوه‌بوده است. رجوع‌شود به تاریخ نادرشاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی، ص۲۴۶. ۵ــ نادرشاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی ، ص ۲۳۷ ۶ــ جهانگشا ، به اهتمام انوار ، ص۳۵۸ .

شهررا بزودی خارج کردند . ازبکها پس از دوروزپافشاری عاجز شده ، عده‌ای ازرؤسا وریش سفیدان خودرا انتخاب کردند وبرای درخواست عفو به اردوگاه ایران فرستادند . درخواست آنها پذیرفته شدوشهر تسلیم گردید.[۱]

دوازده هزارنفراز ایرانیان که درطی مهاجمات ازبکان به‌اسارت درآمده بودند ، دراین موقع آزاد شدند. به امرنادرشاه آنهارا به هریك ازخویشان واقربایشان که حاضر بودند ، سپردند . به تمامی آنها آذوقه ووسائل حرکت داده شدکه به‌ولایات خود برگردند ونیزمقررشدکه عده‌ای از آنان درقلعه‌ای در چهار فرسنگی ابیورد ، در موضعی موسوم به‌چشمهٔ خلجان که بهمت شهریار ایران عمارت شده وبه خیوه آباد موسوم گشته بود ساکن شوند[۲] .

درشمار اسیران ازبکها دوتن انگلیسی به‌نام های: تمپسن وهك وده نفرروسی نیز بوده‌اندکه نادرشاه ازقید اسرآزادشان نمود و بهریك مبلغی زروسیم مساعدت فرمود تا به‌کشورخود روند[۳].

شاهنشاه ایران حدود پانزده روز درخیوه بسربرد وحدود چهار هزارنفر از ازبکان را درخدمت ارتش ایران پذیرفت وپس از سپردن زمام امور خوارزم به محمد طاهرخان روزهفده رمضان ۱۱۵۳ ازخیوه حرکت کرد و ازهمان راهی که آمده بود به‌جانب چهار جوی مراجعت کرد . پس ازچند روز راحتباش درچهارجوی ، روز ۴ شوال از طریق مرو وکلات متوجه مشهد شده ، در ۲۹ شوال وارد این‌شهر گردید[۴].

هنرمندان هندی که به‌ایران آمدند ص ۲۳۸

میل به‌جنگ وانجام‌نبردهای فراوان نادرشاه را از شامل درامـوردیگر وبویژه‌آن بخش کـه بـا هنرمربوط است بازنمی‌داشت .گـرچه اوبیش ازهمه وبیش ازهـرچیز یك نابغهٔعظیم‌نظامی‌است،اما شواهدی‌دردست است که‌نشان‌می‌دهد درهرفرصت به تشویق صاحب هنران می کوشیده و وجود آنان را مغتنم می شمرده است .

دربازگشت ازهند ودقیقتر گفته شود درحین اقامت درآن سرزمین شهریار ایـران با علاقهٔ خاصی به‌گردآوری صاحبان حرف پرداخت وبه طوری که معلوم است جمعیتی از هردسته فراهم آورد وبه‌سوی ایران گسیل داشت . مورخی هندی که شرح حال محمد شاه گورکانی را نوشته است می گوید : «معماران ونجاران وخاتم بندان و درودگران و نقاشان وغیره سکنهٔ شهر که درکسب خودها (کذا) یکتا بودند ازهرصنف انتخاب کرده

۱ــ مقتدر تاریخ نظامـی ایران ص ۲۶۴ ، ۲ــ جهـانگشا ؛ به اهتمام انوار ، ص ۵۳۹ ۳ــ لکهارت،نادرشاه،ترجمهٔ مشفق همدانی ، ص۲۴۹ــ۲۴۸
۴ــ مقتدر،تاریخ نظامی ایران ص۲۶۵ ــ ۲۴۶

وچیده وخرج حسب‌الطلب به‌هر یك داده ، همراه خزانه‌پیشتر روانه ساخت و تاکید نمود که درولایت رسیده ، به‌دستور قلعه وآبادی شاه جهان‌آباد ، شهر آبـاد وقلعه احـداث نمایند»[۱] .

سعید نفیسی می‌نویسد که درجزو غنائم مختلف هند ، نادرشاه «صدتن ازخواجه سرایان ۱۳۰ نـویسنده ۲۰۰ آهنگر ۳۰۰ بناء ۱۰۰ سنگتراش و ۲۲۰ درودگر به قندهار فرستاده ونقشهٔ شهرشاه جهان‌آباد را برداشتند، تا درایران‌شهری مانندآن برای پایتخت بسازند ولی بسیاری ازهنرمندان آنان درراه لاهور گریختند . برای سرگرمـی سپاهیان چندین دسته ازخنیاگران ونوازندگان وبازیگران هندی را نیز ازهندبـه ایـران آوردند »[۲] .

گرچه بقول بازن، کشیش یسوعی که‌درروزگار اخیرعمرنادر با وی بود ، «دربار وی اردوگاهش بود . چادری ، قصرش به‌حساب مـی‌آمد وتختش درمیان سپاهیانش . مستقر شده بود »[۳] با این همه گویا او قصد داشته است که برای خود پایتختـی درست کند . بااین‌که بقعهٔ مسکن خود را در مشهد بنا نهاد وبـه آبادی آن شهر همت گماشت ولی مسجل نیست کـه قطعـاً درصدد پایتخت ساختن آن شهر بوده است[۴]. ظاهراً این تصمیم نادر به واسطهٔ کثرت اشتغالات وی پس از بازگشت ازهند وگرفتاریهای سنوات آخر زندگانیش هیچگاه به‌جامهٔ فعلیت درنیامده است وآنچه که ما می‌دانیم تنها درباب هنرمندانی است که در زمینه‌های کشتی سازی . نقاشی . خنیاگری و اموزی از این قبیل به فعالیت پرداخته‌اند .

بارزترین نشانهٔ کشتی سازی هندیان تهیه‌هزارکشتی برروی رود آموی (جیحون) است که با کمك درودگران ایرانی تهیه شده و « مشتمل برنشیمن و عمـارات درکمال صنعت ساخته » وآنرا که « مخصوص رکوب مقدس » بوده « به نقاشـی و طراحـی پرداخته بودند»[۵] .

۱ــ مؤلف گمنام، بیست و دو سال حکومت محمد شاه، نسخهٔ خطی نگارنده ملی پاریس به‌شمارهٔ Suppl.pers 310 برگ‌های ۲۷ و ۲۸ ۲ ــ محاسن به‌نقل از لاردی ، زندگانی نادر شاه ، صفحه‌های ۱۶۹ و ۱۷۰

3- Bazin , Lettres édifiantes et curieuses.P.311.

۴ــ مینورسکی به نقل از اتر می‌گوید که «نادر از هندوستان استادان و صنعتگران چندی آورده بود که نزدیکی همدان (در پاوره) می‌نویسد : قندهار ؛) شهر تازه دهلی برآورند » تاریخچه نادر شاه ، ترجمه رشید یاسمی ، ص ۱۲۲ .

۵ــ جهانگشای نادری ، به‌اهتمام انوار ، ص ۳۵۰

همچنین می‌دانیم که تصاویری از نادر به وسیلهٔ نقاشان هندی تهیه شده است که دوتای آنها اینك درموزهٔ هند و ادارهٔ هندوستان لندن باقی مانده است[۱] . ولی ازباب خنیاگران و نوازندگان ،که مورد علاقهٔ خاص شاهان بوده‌اند وبه‌ترتیب معمول زمان، در مراسم جشنها و پذیرائیها هنرنمائی می‌کرده‌اند ، باید ازسلیقه ویا علاقهٔ مخصوص نادر گفتگو نمود .

بدیهی است که اینگونه هنرمندان درکشور ایران نیز به‌حد کفایت بوده‌اند[۲] و تنها توجه نادر به‌گردآوری زبدهٔ استادان فن و غنی‌تر ساختن هنرها ، موجب جلب آنها شده است[۳] .

به هنگامی که شاه ازکار مهم تاجبخشی به پادشاه گورکانی فراغت می‌یابد،مجلس جشنی ترتیب می‌دهد ، یکی ازمورخان معاصر هندی شرح جالبی ازباب توجه نادر به خنیاگران می‌نگارد «بعد از فراغ مقدمات ، ارباب طرب هندی را طلب داشته بساط انبساط گسترده بهجت افزای خاطر خویش می‌گشت ، چنانچه لوریای در حضورش این شعر خواند :

دلربایانه دگر بر سر ناز آمده‌ای ازدل من چه بجا مانده که باز آمده‌ای ؟

محظوظ گشته حکم کرد که چهار هزار روپیهٔ به پای جیو انعام داده، همراه‌اردو بردارند، پای جیو بیچاره را به‌مجرد اصغای کلمهٔ همراه بردن ، خوردن دشوار ومردن گوارا شده ، شکمش جاری گردید ، نزدیك بود که جان شیرین از بن نازنینش بدر رود ! آخرکار به‌تلبیس تمارض ازچنگ پلنگ نجات یافت»[۴].

۱ــ رجوع شود به نادر شاه ، ترجمهٔ مشفق همدانی،صفحه‌های ۳۴۹ ــ ۳۴۸

۲ــ رجوع شود به‌قدوسی، نادرنامه،ص۲۹۷ ونیز یادداشتهای آبراهام خلیفهٔ ارمنی که در جشنهای تاجگذاری نادرشاه در دشت مغان در ۱۱۴۸ حاضر بوده و توضیحاتی در این‌باره داده است ، ترجمهٔ روانشاد عبدالحسین سپنتا ، ص ۹۸ــ۹۷

۳ــ محمدکاظم وقتی که نادر شاه جشنی در دهلی آراسته بوده و می‌خواسته است که تاج سلطنت هند را بر سر محمد شاه بگذارد می‌نویسد: « وازترنمات اهل‌طرب دلهای غمدیدگان منهج و فرحان گشته و چند نفر از مطربان اهل ایران که به‌حسن صورت‌و خوانندگی از مشاهیرآفاق بودند درآن روز مسرت اندوز چون عندلیب هزار دستان گلشن آن بزم را به نغمات دلنشین و خواندن غزلیات رنگین از حافظ وکلیم‌مزین ساخته بود و به الحانی که بایست ادا می‌نمود » عالم‌آرای نادری ، جلد۲ ، ص۴۷۲

۴ ـ خوشحالچند،تاریخ محمد شاهی مسمی به نادرالزمانی، نسخه خطی کتابخانهٔ موزه بریتانیا به‌شماره or . 3288 ص۴۲۱ــ۴۲۰

زمانی که نادرشاه ازهند بازمی‌گردد درهرات مجلس نشاطی برپا می‌کند . محمد کاظم که خود شاهد صحنه بوده است می‌نویسد : « و ازجملهٔ عجایبات (کذا) که مسود این اوراق ملاحظه نمود؛ یك زنجیر فیل بسیار بزرك با دوفیل بچه بمجلس درآوردند وجل مروارید دوزی بربالای آن انداخته وخلخال‌های طلا ونقره بردست وپای آن بسته به مجردی که چشم آن فیلان برحضرت صاحبقران افتاد ، دستهای خودرا خم کرده به‌کرنش شهنشاهی مشرف گشتند وبعد ازآن سازندگان سازهارا به‌نوازش درآوردند و مرد فیلبان درپیش روی‌آن ددها به‌بازی‌کردن درآمدند که آن فیلان نیز به‌نحوی رقاصی می‌کردند که گویا صاحب اصول مملکت فرنگ و رقاص برنغمهٔ چنگ بوده ، بعد از ساعتی که پیلان رقاصی را به‌اتمام رسانیدند ، چند رأس بز پرخط و خال عجیب که در مملکت ایران ندیده بودم بـه مجلس درآوردند وآن جانوران نیز به‌هوای سازندگان رقاصی بسیارکرده و ساکت شدند و چند رأس عوامل باجلهای زربفت اوردند ، آنها نیز بـه‌صنعت تمام رقاصـی‌کرده بدر بردند و دیگر دسته به‌دسته رقاصان و تقلیدگران ایرانی و هندوستانـی و فرنگـی به‌مجلس آمده ، هریك به‌طرز وصوت خود مقلدی و بازیگری‌کرده ساکت می‌گشتند»[1] .

این هنرمندان که به‌میل خود دراین کشور مـی‌زیسته‌اند ضمناً وظیفه‌دار آموزش فنون خویش به‌عملهٔ طرب ایران بوده‌اند و چهار سال پس‌از بازگشت نادر شاه از هند است که‌می‌بینیم وقتی که‌در۱۱۵۶ه.ق. قصد تسخیر بغداد را نموده وسفیر هند نیز برای تقدیم هدایای ارسالی محمد شاه بـه‌حضورش باریافته است وی‌را «مشمول نوازشات خاقانـی ، و رخصت انصراف ارزانی داشته مساوی پنج لك که هریکی به‌اصطلاح این عصر پنج‌هزار تومان باشد جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهر خانهٔ خاص جدا و با صد ویك زنجیر فیل کوه اندام وجمعی ازارباب طرب هندی که درسلك مطربان سرکار انتظام داشتند ، چون جمعی را قانون سازندگی وفنون نوازندگی به طریق هند آموخته و در رقص و رامشگـری ماهر ساخته بودنـد لهـذا ایشان را نیز مـرخص ساختـه فرستادند »[2] .

در دورهٔ نادر همه‌جا التقاط پدیده‌های ذوقی ایرانـی و هندی کـه به دستور وی فراهم‌می‌شده به‌چشم می‌آید و ازجمله باید از آن درتهیه تختی که به‌نام «تخت‌نادری» و برای برابری با «تخت طاووس» درست شده ، ذکری به میان آورد . مورخ راستکار

۱ــ عالم‌آرای‌نادری ، جلد۲ ، ص۵۱۷ ۲ــ جهانگشای نادری،ص۲۹۷

و درستگوی دربار که هرجا می‌توانسته به‌روشنی‌سخن گفته است ، می‌نویسد : « چون تخت طاووسی که درایام سلاطین سالفهٔ هندوستان صورت اتمام وبعد از تسخیر شاه جهان‌آباد به‌جواهر خانهٔ همایون انتقال یافته‌بود، همت بلند شاهنشاهی که اورنگ نه‌پایهٔ فلك راپست‌ترین پایه درجات شأن‌خود می‌داند برآن تعلق یافت که دربرابر آن سریری دیگر با خیمه که لایق آن و شایستهٔ چنان شاهنشاهی فیروز بخت باشد مکلل به‌جواهر آبدار ولآلی شاهوار ترتیب دهند ، لهذا بعد ازحرکت ازشاه جهان آباد به‌حکم همایون استادان صنایع کار ومهارت پیشگان جواهرنگار هندی و ایرانی به‌سر انجام آن تخت‌و خیمهٔ گوهر آگین پرداخته ، درمدت یك سال که ایام راه بود به‌همت خسروی از لآلی غلطان و گهرهای درخشان که هریك باخراج اقلیمی برابر و در بها با گوهر شب چراغ ماه ولعل درخشان آفتاب همسربود درکمال زیب وفر ترتیب داده، خیمه‌ای نیز درخور آن مکلل به‌مروارید آبدار وگوهرهای شاهوار نقش‌پذیر انجام ساختند وبه‌تخت نادری موسوم گردید»[1].

درمورد خیمه‌ای که ذکرش گذشت عبدالکریم کشمیری توصیف کاملی دارد که حکایت ازذوق سلیم وکمال هنرنمائی به‌وجود آورندگان آن می‌کند ونیز تأییدی است براصالت این نظر که اگر نادر شاه ازبخت بدمردم وکشور ایران به‌آن بیماری خانمان سوز آخر عمر مبتلا نمی‌گردید چه توجهاتی می‌توانست به‌کارهای ظریف و صنایع دیگر میهنش مبذول دارد وچگونه اندیشهٔ باریك بین‌خودرا درگوشه وکنارهای ترتیبات اجتماعی رسوخ دهد[2] .

طاهرخان ص ۲۵۷

پس ازتسخیر خوارزم وکشتن ایلبارس خان فرمانروای سرکش آن ، نادر شاه، طاهر میرزا نامی راکه به‌قول محمدکاظم « از سلسلهٔ بلند مرتبهٔ چنگیز خانی » بود و «اباًعن جدونسلا بعد نسل در مملکت هرات زاد و ولد نموده ودرآن سفر[3] در رکاب

۱ــ جهانگشای‌نادری صفحه‌های ۲۶۹ و ۲۴۰ ۲ــ رجوع شود به‌ترجمهٔ «بیان واقع» اثر عبدالکریم کشمیری تحت عنوان : Voyage de l'nde à la Mekke . Langlés . pp . 33 - 34 - 35

۳ــ درمتن (صفر) آمده است.

سعادت فرجام صاحبقرانی بود وبه‌خدمات مرجوعه قیام داشت»[1] به‌خلعت پادشاهـــی و جیقهٔ [کذا] فرمانروائـــی سرافراز ساخت و مقرر داشت که درساعت سعد همـــهٔ امرا و ارکان وی را تعیین کنـند و طاهر خان را با «عظمت‌تمام و سر رشتهٔ مالاکلام» برداشته به قلعهٔ خیوه ببرند وبرتخت سلطنت بنشانند. دراین هنگام گروهـــی از سران ازبك از قبول طاهر بیك به‌فرمانروائـــی خوارزم، سرباز زدند، در قلعه را مسدود نمودند و از ورود شخصی که به‌یقین مورد اعتماد و اعتقاد آنها نبود، امتناع ورزیدند. طـــاهر خان چون وضع را به‌این صورت دید، برگشت و خود رابه حضور نادرشاه رسانید واین‌بار به دستور شاه، توپچیان به‌کوبیدن دیوارهای شهر پرداختند و ازبـــکان چون جز قبول اراده وی راهـی نداشتند ناگزیر به‌فرمانبرداری گردیدند. این‌بار طـــاهر بیگ به‌همراه اعزه واعیان شهر وارد محل حکمروائی خود گردید و نادر دسته‌ای ازقوای خودرا بـــه حمایت وی گماشت[2].

محمدکاظم می‌گوید که نادر در آن محل «به‌لفظ گهربار فرمود که این سلطنت و فرمانروائی که ما به‌طاهر خان شفقت فرمودیم، گویا اجل او نزدیك رسیده باشد»[3].

طاهرخان درحین مراجعت‌نادرشاه‌تاناحیه فتك به‌مشایعت وی آمدوپس از اصغاء اوامر شاهنشاه ایران از باب محافظت و محارست سرزمینی که تحت حکـــم وی بود، بازگشت. محمدکاظم که جامعترین روایـــات را دربارهٔ حکومت وی دارد توضیح می دهدکه پس از سه ماه ازرفتن سپاهیان ایران میان طاهرخان و یـــاریم دیوان وکوچك دیوان‌کدورت و نزاع ظاهر شد و سرکردگان مزبور به‌طایفهٔ آرالـــی پناه بردند که از طـــاهر خان ناخشنود و رنجیده خاطر بودند. نور علیخان آرالی که از اعقاب چنگیز است با استعانت مردم‌کرلان و دیگر مخالفان شهر خیوه را محاصره نمود وچون در این تاریخ نادر خود سرگرم مبارزه بالزگیها بود به‌واسطهٔ بعد مسافت دستور وی مبنی بر عزیمت‌نصرالله‌میرزاوالی‌خراسان برای‌اعانت خان درمانده‌نتوانست به‌موقع مؤثر افتد.

طاهر خان مدت درازی مردانه جنگید وبا وجود بی‌وفائی‌اطرافیان خود به‌قلعه پناه برد وتا آنگاه‌که آذوقه داشت سرسختانه مبارزه کرد. چون وضع بعدها ازین انجامید وقحط وغلا پیداکرد، ناچار گفن به‌کردن امکند وحصار را گشود و به‌خدمت نور علیخان رسید. ولی وی درسنه ۱۱۵۵ دستور داد که طاهر خان رابه جهت خون

۱ــ عالم‌آرای نادری،جلد۲، ص۵۷۱ ۲ــ الکیهارت،نادر شاه،ترجمهٔ مشفق همدانی،ص ۲۴۹ ۳ــ عالم‌آرا، جلد ۲، ص ۵۷۲

ایلبارس به‌قتل رسانند[1] .

با این همه به واسطهٔ خشکسالی فوق‌العاده‌ای که پیش آمده بود نور علیخان نتوانست بیش ازشش‌ماه درآنجا بماند وازطرفی به‌واسطهٔ نافرمانی مردم خیوه درصدد بازگشت به‌آرال بود که عزیمت نصرالله میرزا راباسی هزار سپاه به‌سوی آن شهرشنید ازاین جهت تدبیر را درآن دید که به‌استقبال شاهزاده شتابد وبا توضیح ماوقع ، عذر گذشته را بخواهد . نصرالله میرزا مراتب را به‌پیشگاه پدر عرضه داشت وازجانب شاه مسئول جماعت اوزبك مورد قبول قرارگرفت ودستور داده شدکه ابوالغازی خان‌فرزند کوچك ایلبارس خان راکه در مشهد بود به‌خدمت نصرالله میرزا بیاورند و به عنوان فرمانروای جدید روانهٔ خوارزم نمایند . فرمان نادر شاه انجام‌شدو.« ابوالغازی خان در سن چهارده سالگی به خلعت شاهی وجیغهٔ پادشاهی مفتخرگردید»ودر میان شادی اهالی خوارزم برتخت اجدادی خود متمکن‌گردید[2] .

۱ــ عالم‌آرای نادری ، جلد ۲ ، ص۶۳۹ ــ ۶۳۶

۲ ــ عالم‌آرای نادری ، جلد ۲ ، ص ۶۴۲ ــ ۶۴۰

فهرست اعلام

«الف»

ابراهیم بیك منکباشی لالومی ـ۱۸۸
ابوالحسن (ولد خواجه غیاث اعتمادالدوله) ـ۷۴
ابوالمنصورخان ـ۱۰۲ـ۱۰۳
ابهی‌سنگه [راجه ...] ـ ۹۰ـ۹۵ـ۹۶
احمد پاشا ـ ۳۳ـ۳۵ـ۳۶ـ۳۹
ارسطو ـ۸۱
اری‌فوجدارخان بلوچ ـ ۲۱۲
اسحق‌خان ـ ۱۸۴
اسمعیل قلی‌خان سپهسالار ـ ۱۸ـ۱۹
اشرف ـ ۱۱ـ۱۲ـ۱۳ـ۱۴ـ۲۵ـ۲۶ـ ۲۷ـ۲۸ـ۲۹ـ۳۰ـ۱۲۹
اصلان‌خان قلر آقاسی ـ۶ـ۸۱
اعتماد الدوله‌قمر الدین‌خان چین‌بهادر ـ۶۴ـ ۶۵ـ۶۶ـ۶۷ـ۶۸ـ۶۹ـ۷۲ـ۱۰۱ـ ۱۱۹ ـ ۱۲۰ ـ ۱۲۱ـ۱۴۳ـ۱۴۴ـ ۱۷۵ـ۱۸۶ـ۱۹۳ـ۲۱۳
اعظم‌الله خان ـ۱۷۵
افراسیاب ـ ۴۲
افلاطون (فلاطون) ـ ۳ـ۸۱
الله‌یارخان ـ۳۲
ایلبارس‌خان ـ ۲۵۶ـ۲۵۷

«ب»

باجی‌راد ـ۸۳ـ۸۴ـ۸۵ـ۸۹ـ۹۸ـ۹۹ـ ۱۰۸ـ۱۰۹ـ۱۱۰
باقر بیرمخان [میرزا ...] ـ ۱۶۸
بجی‌سنگه‌سوائی ـ ۶۱
بخشی‌الممالك ـ صمصام الدوله منصور جنگ ...
بدن سنگه ـ ۲۰۸ـ۲۰۹ـ۲۱۱
برهان‌الملك سعادت خان نیشاپوری ـ ۵۲ـ ۵۳ـ۵۲ـ۱۰۱ـ۱۰۲ـ۱۰۳ـ۱۰۵ـ ۱۰۸ ـ ۱۰۹ ـ ۱۱۰ـ۱۲۲ـ۱۲۴ـ ۱۲۵ ـ ۱۵۹ ـ ۱۶۰ـ۱۶۱ـ۱۶۲ـ ۱۶۳ ـ ۱۶۴ ـ ۱۷۳ـ۱۷۴ـ۱۷۵ـ ۱۷۷ ـ ۱۸۵ ـ ۱۸۷ـ۱۸۸ـ۱۸۹ـ ۱۹۰

بهادرشاه ــ ۷۰ــ۷۸ــ۹۴
بهدوریه [راجه ...] ــ ۶۸
بهرشکوه (برادرسلیمان شکوه) ــ۲۳۴
بهکونت ارارو ــ۶۹ــ۷۰ــ۷۱ــ۷۴
بیتهورا [راجه ...] ــ ۲۳۱ــ۲۴۶
بیرمخان [بن‌بیرم‌خان بن‌روح‌الله‌خان بن‌خلیل الله‌خان‌بن میرمیران نعمت‌اللهی]ــ۴۹ ــ ۱۷۰

«ت»

تغال (وزیر روم) ــ ۳۹

«ج»

جینگه [راجه ... (جنکه)] ــ۷۵ــ۸۳

«چ»

چنگیزخان ــ ۱۷۸ــ۱۹۴ــ۲۵۷

«ح»

حافظ شیراز ــ۲۱
حسن‌خان کوکه [میر...] ــ۴۸ــ۹۹ــ۱۱۳ ۱۱۴ــ۱۱۵ــ۱۱۶ــ۱۱۷ــ۱۱۹
حسین‌خان (نبیرهٔ میرویس) ــ ۵۳ــ۱۲۹
حکیم تقرب‌خان ــ۱۵۳ــ۱۵۴ــ۱۵۵

«خ»

خان‌بهادر زکریاخان احراری ← زکریاخان بهادرخلیل‌الله‌خان(ابن‌میرمیران‌نعمت‌اللهی) ــ۱۶۸

«د»

داود [میرزا ...] ــ۵

«ر»

رامچند بندیله [راجه ...] ــ۶۹ــ۷۰ــ۷۱ ــ۷۴
رضاقلی [میرزا...] ← رضاقلی میرزا
رضاقلی میرزا ــ۴۶ــ۲۵۴
روح‌الله خان بخشی‌الممالک ــ۱۶۸

«ز»

زال (پدررستم) ــ۴۲
زکریاخان بهادر ــ۵۱ــ۱۳۹ــ۱۴۱ــ۱۴۴ ــ۱۵۰ــ۲۳۵ــ۲۵۱ــ۲۵۲

«س»

ساهو [راجه ...] ــ ۷۸ــ۸۵ــ۸۹ــ۹۸
سعدی شیراز [مصلح‌الدین...] ــ ۲۳۱
سلطان حسین [شاه ...] ــ ۶ ــ۱۸ــ۳۹ــ ۱۲۸
سلیمان شکوه [سلطان ...]ــ۲۳۲ــ۲۳۳ــ ۲۳۴
سید درگاهی ــ ۱۲۸ــ۱۲۹ــ۱۳۰
سینا [راجه...ابن سینا]ــ۹۸

«ش»

شاهجهان ــ۲۴۳
شاه شرف بوعلی قلندر ــ ۱۵۳ ــ ۱۵۴ ــ ۱۵۵ــ۱۵۶ــ۱۵۷
شرزه‌خان (ولدشرزه‌خان) ــ۱۳۰
شهاب‌الدین محمدسلطان خرم‌شاهجهان‌ــ۷۴ ــ۲۴۳
شیومنکهه (شیوسنکه) ــ ۱۱۷ــ۱۱۸

«ص»

صمصام الدوله خواجه عاصم ـ۱۸۲
صمصام‌الدوله منصور جنگ بخشی الممالك
ـ۵۰ـ۶۶ـ۷۰ـ۷۱ـ۷۴ـ۹۳ـ۱۰۱
ـ۱۱۰ـ۱۲۸ ـ ۱۴۳ـ۱۴۴ـ۱۶۰ـ
۱۶۶ـ۱۷۰ـ۱۷۴

«ط»

طاهرخان ـ۲۵۷
طهماسب خان جلایر (تهماس ، تهماسب)ـ
۱۷۶ـ۱۸۷ـ۱۸۸ـ۲۵۳
طهماسب قلی‌خان سپهسالار ← نادرشاه
طهماسب میرزا (بن‌شاه‌سلطان‌حسین) ـ۶ـ
۷ـ۱۳ـ۲۵ـ۲۷ـ۳۳ـ۳۶ـ۳۷ـ۳۹
۴۵ـ۴۶ـ۱۲۸

«ع»

عاقل بیك‌کنیل پوش ـ۱۶۷
عالمگیر (برادرسلطان مرادبخش)ـ۲۳۴
عباس میرزا (ولد شاه‌طهماسب)ـ۳۹
عبدالرحیم ماهی‌گیر ـ ۱۳۰ـ۱۳۸
عبدالصمدخان ـ۱۵۰ـ۲۳۵
عرفی [مولانا ...] ـ ۲۴۳
عظیم الله خان ـ۶۹ـ۱۸۱ـ۲۱۳ـ۲۱۴ـ
۲۱۷
علاء الدین خلجی [سلطان...] ـ۱۵۵
علوی‌خان حکیم ـ ۱۹۱
علی‌مردانخان شاملو ـ۸۱ـ۱۲۶
علی‌نقی دیوان ـ ۲۳۴
علی وردی‌خان مهابت‌جنگ ناظم‌الملك ـ۵۷
عمدة‌الملك‌امیرخان (ولدعمدة‌الملك‌امیرخان)
۴۷ـ۱۱۳ـ۱۱۴ـ۱۱۵ـ۱۱۷ـ۱۱۸
ـ۱۱۹ـ۱۸۴ـ۲۱۹
عنایت‌اله بیك منك‌باشی [میرزا ...]ـ۸ـ۹
عیسی ـ۷

«غ»

غیاث اعتمادالدوله [خواجه ...]ـ۷۴ـ۷۵

«ف»

فولادخان حبشی ـ ۲۰۵ ـ ۲۱۷ـ ۲۲۰ـ
۲۳۶

«ق»

قاسم درویش [خواجه ...]ـ۱۸۲
قطب‌الدین ایبك [سلطان...]ـ۲۴۶
قطب‌الدین بختیار اوشی‌کاکی [خواجه...]
۹۹ـ۱۱۱ـ۱۵۶

«ك»

کبك‌خان ـ ۱۷۸
کمال اسماعیل ـ ۱۰۵

«م»

مامی رام ـ ۸۴
مبارزالملك سربلندخان بهادر ـ۲۷ـ۱۱۲ـ
۲۰۸ـ۲۱۳ـ۲۱۴ـ۲۱۵
محمد امین‌خان بهادر اعتماد الدوله ـ۶۴
محمد بهادر [سلطان ...]ـ ۲۳۲ـ۲۳۳
محمدخان بلوچ ـ۳۱ـ۳۲ـ۳۳
محمدخان ترکمان ـ۱۲۶ـ۱۲۸

محمدخدابنده خوارزمشاه [سلطان...]–۱۹۵
محمد شاه [سلطان ...] – ۵۰–۵۲–۷۰–
۷۵–۸۱–۸۸–۹۲–۹۴–۹۹–۱۱۲–
۱۲۴ – ۱۳۶ – ۱۴۳–۱۶۰–۱۷۵–
۱۸۱ – ۱۸۵ – ۱۸۷–۱۸۹–۱۹۰–
۱۹۱ – ۲۱۹ – ۲۲۴–۲۲۸–۲۳۰–
۲۴۴–۲۴۶
محمد صادق بیرمخان [میرزا ...] – ۱۶۸
محمدعلی خان قلرآقاسی –۶–۸۱–۱۲۶
محمود غلزه –۴–۸–۹–۱۱–۲۶–۲۹
محی‌الدین محمداورنگ زیب–۶۱–۷۸
مرادبخش [سلطان ...]–۲۳۴
مرتضی‌خان میرتزك –۲۱۳–۲۱۶
مرید خان – ۱۲۳
مظفرخان (برادر صمصام‌الدوله)–۶۶–۹۳
۱۶۶–۱۶۷–۱۷۲
معزالدین‌سام[سلطان...(شهاب‌الدین‌غوری)]
–۲۴۶
ملك محمودخان‌سیستانی–۵–۱۵–۱۶–۱۸
–۲۱–۲۴
مولوی – ۲۰
میرزا پهلوزی (شاهنوازخان) – ۱۴۱
میرزاخان [میر...] –۶۹
میرویس غلزه –۱۲۹

«ن»

نادرشاه افشار –۴–۵–۱۵–۲۴–۴۵–۸۱
–۱۲۴ – ۱۲۵–۱۲۸–۱۲۹–۱۴۵–
۱۴۹ – ۱۵۹ – ۱۶۴–۱۷۵–۱۷۷–
۱۹۷ – ۲۱۸ – ۲۳۰–۲۳۲–۲۳۷–
۲۵۴
نادرقلی بیك افشار ← نادرشاه
ناصرخان (ولد ناصرخان) –۱۳۰–۱۳۸–
۱۳۹–۲۴۱–۲۵۲–۲۵۳
نثار محمدخان (شیرجنگ) –۱۷۳–۱۷۵–
۱۹۰
نصرالله‌میرزا (میرزانصرالله) – ۱۸۴–۲۳۲
۲۳۴–۲۳۷
نظام الملك –۶۰–۷۵–۷۸–۱۴۳–۱۴۴
–۱۵۲ – ۱۶۰–۱۶۱–۱۶۲–۱۶۳–
۱۷۴ – ۱۷۵ – ۱۷۶–۱۸۱–۱۸۲–
۱۸۳ –۱۸۵– ۲۱۳– ۲۱۴– ۲۱۶–
۲۱۹–۲۲۳–۲۴۹
نورالدین جهانگیر –۱۵۴
نوروز [ملا ...]–۱۹–۲۰–۲۱

«و»

ولیت بندیله – ۶۹

«ی»

یوسف‌زئی–۲۵۲–۲۵۳

مکان ها

«آ»

آیز–۶۱–۷۵

«الف»

ابزر باجان (ابزربایجان، ابزرجان) –۶–۹

۳۵–۴۳–۵۳–۲۵۷

ابیورد ۴–۵–۲۴

اجمیر–۹۷

اجین – ۹۸–۹۹

احمدآبادگجرات –۱۵۴

ادهراج –۷۶–۷۷–۷۹–۸۰ –۸۸–۸۹–

۹۰–۹۱–۹۵–۹۸–۱۰۰–۱۰۸

اسلام‌آباد منهرا –۱۲۰

اکبرآباد –۵۵–۶۲– ۶۳–۶۴–۶۵–۶۶

۶۷–۶۸–۷۵–۹۷–۹۸–۹۹–۱۰۰–

۱۰۲ – ۱۲۰ – ۲۰۸–۲۱۱–۲۴۲–

۲۴۴

البرز – ۹۸

اوده کورکهپور –۵۲–۱۲۴–۱۵۹

اورگنج – ۲۵۴–۲۵۶–۲۵۷

ایران – ۳–۴–۱۹ –۲۶–۳۵–۳۸–۴۲–

۵۹–۱۲۹–۱۳۶–۱۴۷–۱۴۹–۱۶۳

–۱۶۷– ۱۶۸ – ۱۷۳–۱۸۶–۱۸۹–

۱۹۶ – ۱۹۷ – ۱۹۸–۲۱۱–۲۱۲–

۲۲۲ – ۲۲۹ – ۲۳۵–۲۳۶–۲۳۷–

۲۳۸-۲۴۰–۲۴۷-۲۴۸–۲۵۳–۲۵۴

ایرج بهاندیر –۶۸

«ب»

بخارا – ۴۶–۱۷۸–۱۹۵

بغداد – ۳۱ – ۳۳–۳۴–۳۵–۳۶–۳۹–

۱۹۶

بلخ – ۲۶

بندیلهٔ کهنه –۶۸–۷۲

بنجالا –۵۶–۵۷–۵۸–۶۱–۹۷

بوره کپهره – ۱۵۸

بوندی – ۷۹

بهکهرا قلعهٔ ...] – ۲۳۵

«پ»

پانی پت ـ۱۵۵ـ۱۵۶ـ۱۵۷ـ۱۵۸
پرکنه دتیسا ـ ۶۹
پنجاب ـ ۵۳ـ۲۵۰
پورب ـ۹۷
پیشاور ـ ۴۸ـ۱۳۶ـ۱۳۷ـ۱۳۸ـ۱۳۹ـ
۱۴۰ ـ ۱۹۶ ـ ۲۳۵ـ۲۵۰ـ۲۵۲ـ
۲۵۳

«ت»

تبریز ـ۹ـ۱۱ـ۳۵
توران ـ۳ـ۵۹ـ۱۶۷ـ۱۶۸ـ۱۸۶
تون ـ ۱۵ـ۲۱
تهتهه بهکهر (بندر) ـ۸۱ـ۹۷ـ۲۳۵

«ج»

جزیرهٔ پیکو ـ ۶۰
جکتات اوریسه ـ۵۷
جلال آباد ـ ۱۳۲
جودهپور ـ۶۱ـ۹۰ـ۹۵

«چ»

چول مغان ـ ۴۲
چهارگنبد ـ۵۶
چین ـ۱۱۲ـ۱۶۷ـ۲۰۵

«ح»

حبش ـ۵۹
حلب ـ۵۵

«خ»

ختا (خطا) ـ۵۹ـ۲۰۵
خراسان ـ۴ـ۵ـ۱۱ـ۱۲ـ۱۵ـ۱۷ـ۲۱
ـ۲۵ ـ ۳۲ـ۴۲ـ۵۳ـ۱۹۵ـ۲۴۳ـ
۲۵۷
خوارزم ـ۳ـ۲۵۴ـ۲۵۵

«د»

داغستان ـ ۲۵۷
دربند شروان ـ۳۳
دریای جمنه (جون) ـ۶۴ـ۱۰۲ـ۱۰۴ـ
۱۵۴ـ۱۵۶
دریای جیحون ۴ـ۴۲ـ۴۶
دریای زخار ـ ۲۵۰
دریای عمان ـ۵۶ـ۸۰
دریای نربده ـ۵۵ـ۶۰ـ۶۱ـ۷۶ـ۷۹ـ۸۳
دریای نیلات اتك ـ ۱۳۵ـ ۱۴۲ـ۲۱۰ـ
۲۳۵ـ۲۵۲
دکن ـ ۵۵ ـ ۵۶ـ۵۸ـ۶۰ـ۶۱ـ ۶۲ ـ
۶۳ ـ ۷۲ـ۷۳ـ۷۴ـ۷۵ـ۷۸ـ۷۹ـ
۸۰ ـ ۸۴ ـ ۹۶ـ۹۸ـ۱۰۱ـ۱۰۹ـ
۱۱۵ـ۱۱۶ـ۱۶۸
دماوند (کوه) ـ۱۲ـ۱۳ـ۹۸
دهلی ـ ۱۳۶ـ۱۵۵ـ۱۵۶ـ۱۹۴ـ۲۱۹

«ر»

روم ـ ۳۴ـ۳۵ـ۳۸ـ۳۹ـ۴۱ـ۴۲ـ۵۳
۵۹ـ۱۲۹ـ۲۰۵ـ۲۴۳
ری ـ ۱۱
ریزبادپیکو ـ۹۸

«س»

سابنهر ـ۸۵ـ۹۱
سانکانیر ـ۶۱ـ۷۵
سبزوار ـ۴۵ـ۱۲۸
سراندیب ـ ۶۰ـ۹۸
سرونج ـ ۹۳
سرهند (سهرند) ـ ۱۲۴ـ۲۵۱
سوالك ـ۲۳۲

«ش»

شام ـ ۲۴۳
شاهجهان‌آباد دهلی ـ۴۹ـ۵۲ـ۵۴ـ۶۳ـ ۷۵ـ۷۶ـ۸۳ـ۹۳ـ۹۹ـ۱۱۰ـ۱۲۹ ـ ۱۴۱ـ۱۴۷ـ۱۵۲ـ۱۵۳ـ۱۵۹ـ ۱۶۷ـ۱۸۷ـ۱۹۵ـ۲۰۲ـ۲۰۹ـ ۲۱۰ـ۲۳۹ـ۲۴۰ـ۲۴۲ـ۲۴۴ـ ۲۴۶ـ۲۴۷ـ۲۵۳
شروانات ـ۴۲
شیراز ـ ۵ـ۲۶ـ۲۷ـ۲۸ـ۲۹ـ۳۰ـ۳۲ ـ۱۲۶
شیرکده ـ ۱۲۰

«ص»

صفاهان ـ ۳ـ۴ـ۶ـ۸ـ۱۵ـ۱۸ـ۱۹ـ ۲۵ـ۲۶ـ۲۷ـ۲۸ـ۲۹ـ۳۳ـ۳۷ـ ۱۱۲ـ۲۴۰

«ط»

طبس ـ ۱۵ـ۲۱
طوس ـ ۵
طهران ـ ۱۱ـ۱۲ـ۱۳

«ع»

عراق عجم ـ ۳ـ۵ـ۱۰ـ۱۱ـ۴۲ـ۵۳ـ ۲۳۷ـ۲۴۳ـ۲۵۴ـ۲۵۷
عراق عرب ـ ۳۹

«غ»

غزنین ـ ۴۹ـ ۵۰ـ۱۲۸ـ۱۲۹ـ۱۳۰ـ ۱۳۲ ـ ۱۴۲ ـ ۲۱۱ـ۲۳۵ـ۲۴۶ـ ۲۵۰

«ف»

فارس ـ ۱۱ـ۳۱ـ۴۲ـ۵۳ـ۲۵۴
فرات (بحر) ـ ۴ـ۴۲
فریدآباد ـ۶۳ـ۲۰۸ـ۲۱۱ـ۲۴۴

«ق»

قرشی ـ ۴۶
قزوین ـ۳۹
قسطنطنیه ـ ۱۱۲
قندهار ۳ـ۴ـ۱۸ـ۴۵ـ۴۶ـ۵۳ـ۱۲۵ـ ۱۲۶ ـ ۱۲۸ ـ ۱۲۹ـ۱۳۲ـ۱۴۲ـ ۱۹۶ـ۲۴۵ـ۲۵۰ـ۲۵۴

«ك»

کابل ـ ۳ ـ ۲۷ ـ۲۸ـ۲۹ـ۵۰ـ ۵۳ـ۹۷ـ۱۲۹ـ۱۳۰ـ۱۳۲ـ ۱۳۵ ـ ۱۳۶ ـ ۱۳۷ـ۱۳۸ـ۱۳۹ـ ۱۴۰ ـ ۱۴۲ ـ ۱۸۴ـ۱۹۲ـ۱۹۶ـ ۲۱۱ـ۲۳۵ـ۲۵۰ـ۲۵۲ـ۲۵۳
کافلمین ـ ۱۹۶

کافزی [بنظر می‌رسد این رسم کافری‌باشد]
-۱۳۲
کالکا - ۱۱۰
کتور -۱۳۲
کربلای معلی - ۱۴۶-۱۹۶
کرمان - ۴-۲۹
کرنال - ۵۳-۱۲۴-۱۵۲-۱۵۶-۱۷۴
کشمیر - ۹۷-۱۳۲-۲۳۴
کوالیر (قلعهٔ) -۶۲-۶۸-۹۷-۹۸-۲۳۲
-۲۳۴
کیرانه سو - ۱۵۳-۱۵۴

«گ»

گجرات -۵۵-۹۷-۲۳۴
گنگ - ۵۷
گیلانات -۴۲

«ل»

لاهور - ۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۱۲۴-۱۳۹
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۴-۱۵۳-۱۹۷-
۲۳۵-۲۴۲-۲۵۱

«م»

مازندران - ۴۲
مالوه - ۶۲-۶۵-۸۹-۹۶-۹۹
ماوراءالنهر - ۱۷۸-۲۳۵-۲۴۳
مخصوص‌آباد - ۵۷
مدرسهٔ روشن‌الدوله ظفرخان -۱۹۲
مشهد مقدس - ۱۸ -۱۹-۲۰-۲۱-۲۵-
۱۴۶-۱۹۶-۲۵۴-۲۵۷
مصر- ۵۵-۵۹-۷۶-۸۵-۱۱۲
مغرب (سرزمین) - ۵۹
مکه - ۵۹
ملتان -۹۷-۱۴۱-۱۴۴
مورچه خوار-۲۵-۲۷-۲۹
میرتهه - ۶۱-۹۰-۹۵

«ن»

نادرآبادقندهار-۱۴۱-۱۴۲-۲۵۳-۲۵۴
نجف‌اشرف - ۱۴۶-۱۹۶
مزور -۶۲-۶۷

«و»

وزیرآباد -۱۵۶

«ه»

هرات - ۵-۳۲-۳۳
همدان - ۴۰
هندوستان (هند) -۳-۳۹-۴۸-۴۹-۵۰-
۵۳ - ۵۴-۵۵-۵۶-۵۹-۶۰-۶۱-
۶۷ - ۷۸-۸۱-۸۲-۸۳-۸۵-۹۶-
۹۷ - ۹۸-۹۹-۱۰۱-۱۲۲-۱۲۴-
۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷-۱۲۸-۱۳۰-
۱۳۲ - ۱۳۶ - ۱۳۷-۱۳۸-۱۴۱-
۱۴۲-۱۴۳-۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷-
۱۴۹-۱۵۲ - ۱۵۵ - ۱۵۹-۱۶۲-
۱۶۳-۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷-۱۶۸-
۱۶۹-۱۷۳ - ۱۷۶ - ۱۷۷-۱۷۸-
۱۸۵- ۱۸۶ - ۱۸۷-۱۸۸- ۱۸۹-
۱۹۰-۱۹۲-۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶-
۱۹۷-۲۰۱-

۲۰۲ – ۲۰۸ – ۲۱۰–۲۱۲–۲۱۵–
۲۱۹–۲۳۱–۲۲۲– ۲۲۳ – ۲۲۴ –
۲۲۸–۲۳۰–۲۳۱ – ۲۳۵ – ۲۳۶–
۲۳۷–۲۳۸–۲۳۹ – ۲۴۰ – ۲۴۳–
۲۴۴–۲۴۶–۲۴۷ – ۲۴۹ – ۲۵۲–
۲۵۴
هندوکوه –۲۳۵

«ی»

یخی مکر آباد –۷۵
یزد –۸–۱۰
یمن –۵۹

مآخذ و مراجع

۱ــ آبراهام گاتــوغی کوس (کاتولیکوس) ، منتخباتی از یادداشتها، تــرجمهٔ عبدالحسین سپنتا، چاپ دوم، تهران ۱۳۴۷

۲ــ ابن روشن الدوله‌ابن بهکهاریخان بهــادررستم جنگ ابن روشن‌الدوله ظفرخان(غلامعلی‌خان)،مقدمهٔشاه عالم‌نامه، نسخهٔخطی کتابخانهٔموزهٔبریتانیالندن،به‌شمارهٔ Add. 24. 028

۳ــابن‌فضیل‌خان‌بن‌محمدکامل‌الحارثی‌البدخشی (محمدافراسیاب). شگرف‌نــامهٔ عهد مبارك، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس،به شمارهٔ suppl. Pers. 309

۴ــ ابــن محمد حفیظ انصاری (محمد اسلم) ، فــرحت‌الناظرین، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس به‌شمارهٔ Suppl.Pers.245،

۵ــ ابــن محمد صادق حسینی نیشابوری نجفی بــرهانپوری (محمد علی) ، مرآت‌الصفا، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا،لندن به شماره‌های Add. 65.39 و Add. 65. 49. (در ۲ جلد)

۶ــ همان مؤلف، برهان‌الفتوح ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن ، به شمارهٔ or. 18.84.

۷ــابن‌ملامصطفی‌شیخ‌الاسلام‌و قاضی اردلان(محمدشریف).زبدة‌التواریخ‌سلیمی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مــرکزی دانشگاه کیمبریج بــه شمارهٔ Browne or. Mss. (i) 18

۸ــ استرآبادی (میرزا مهدی خان)، جهانگشای نادری، باهتمام ملك‌دین محمد چاپ مطبعهٔ دین محمدی لاهور ، سال ۱۹۲۱

۹ــ همان مؤلف، همان کتاب، تصحیح انوار، تهران سال ۱۳۴۱

۱۰ــ همان مؤلف، درةالاصغر، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول بهشمارهٔ F ۷۶۲

۱۱ــ اقبال (عباس)، خاندان نوبختی، تهران

۱۲ــ ابن‌ممتازالملك (انتظام‌الملك ممتازالدوله مهاراجه کلیان سنکه‌بهادر دستور جنگ)، خلاصةالتواریخ، نسخهٔخطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن بهشمارهٔ Add.24.084.

۱۳ــ ابن‌هدایت‌علی‌خان ابن‌السید علیم‌اللهخان بن‌سید فیض‌اللهالطباطبائی‌الحسنی (غلامحسین) ، سیرالمتأخریــن ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن،بــه شمارهٔ Add.65.99. (در ۲ جلد)

۱۴ــ انصاری پاپتی (محمد علی‌خان)، تــاریخ مظفری، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن ، بهشمارهٔ or.466.

۱۵ــ پرویز (عباس) ، از عرب تا دیالمه، تهران ۱۳۳۸

۱۶ــ پیرنیا(حسن‌مشیرالدوله)،ایران‌باستان، جلد اول، چاپ‌افست‌تهران،۱۳۴۱

۱۷ــ تفرشی (رضی‌الدین)، بیان وقایع ایران‌که بعد شهادت سلطان حسین‌روی داد و زندگانی نادرشاه، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن،بهشمارهٔ Add.65.87.

۱۸ــ حزین (شیخ محمدعلی)، سفرنامه پاکشدهٔ محمدی، تهران ۱۳۲۴

۱۹ــ خوشحالچند ولــد جیونرام کلهیه منشی دفتر دیوانی صوبهٔ دارالخلافــهٔ شاه جهان‌آباد، تاریخ محمدشاهی مسمی به نادرالزمانی، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مــوزهٔ بریتانیا بهشمارهٔ or. 32.88. (در ۲ جلد)

۲۰ درووِیل (سرهنگ گاسپار)، سفرنامه، ترجمهٔ جواد محیی، تهران ۱۳۳۷

۲۱ــ دیوراند (سرمارتیمر)، نادرشاه، ترجمهٔ آقا سید محمدعلی ایرانی مدرس نظام کالج حیدرآباد دکن، ۱۳۳۲ هـ. ق.

۲۲ــ سایکس(ژنرال سرپرسی) ، تاریخ‌ایران، ترجمهٔ سیدمحمد تقی فخرداعی گیلانی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۳

۲۳ــ شاکرخان ، تاریخ محمدشاهی یا تاریخ‌شاکرخانی،نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا، لندن، بهشمارهٔ Add. 65. 85.

۲۴ــ شفق (دکتر رضازاده)، تاریخ ادبیات ایران، چاپ هفتم، تهران۱۳۲۹

۲۵ــ شوشتری(سید عبدالله‌بن نورالدین)، تذکرهٔ شوشتر، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس بهشمارهٔ Suppl. Pers. 1053

۲۶ــ صنعتی‌زاده کرمانی، نادر فاتح دهلی، چاپ اول تهران ۱۲۲۵
۲۷ــ فخرالدین حسین(محمد)، مرآةالاشباه سلاطین گورکانی هند، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به‌شماره or. 182.
۲۸ــ فردوسی، شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، جلد ۱ تهران، ۱۳۳۵
۲۹ــ فریزر(جیمز)، تاریخ نادرشاه‌افشار، ترجمهٔ ابوالقاسم ناصرالملك، تصحیح ونشر علی محمد مجیرالدوله، تهران ۱۳۲۱ هـ. ق.
۳۰ــ فسائی (حاج میرزا حسن)، فارسنامهٔ ناصری، تهران.
۳۱ــ قدوسی (محمد حسین)، نادرنامه، خراسان.۱۳۳۹
۳۲ــ قطرهٔ چهار محالی (میرزا عبدالوهاب)، شمس‌التواریخ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه کیمبریج، به‌شمارهٔ Browne or. Ms. G. 17
۳۳ــ قوزانلو (جمیل)، تاریخ نظامی ایران (مختصر). تهران ۱۳۱۲
۳۴ــ همان مؤلف. تاریخ نظامی ایران. جلد اول،تهران ۱۳۱۵
۳۵ ــ همان مؤلف. جنگ ایران و هند. چاپ دوم.تهران ۱۳۰۹
۳۶ــ کروزینسکی، عبرت‌نامه، ترجمه عبدالرزاق‌بن نجفقلی. نسخهٔخطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات‌تهران به‌شمارهٔ ۱۰۷ــج
۳۷ــ کسروی (احمد)، تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان. تهران ۱۳۳۰
۳۸ــ کیشمیش اوف (ژنرال)، محاربات نادرشاه درهرات و قندهار وهندوستان ووقایع اتفاقیه بعد از فوت او. ترجمهٔ مصطفی‌الموسوی مترجم زبان روسی وزارت خارجه، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی تهران، به‌شمارهٔ ۱۶۲/ف
۳۹ــ گلستانه (ابوالحسن‌بن‌محمدامین وزیر کرمانشاهان).مجمل‌التواریخ پس از نادر با ذیل زین‌العابدین‌کوهمره‌ای در تاریخ زندیه، به اهتمام مدرس رضوی، تهران.
۴۰ــ گیلاننتز،گزارشهای گیلاننتز یا سقوط اصفهان. ترجمه از متن ارمنی به انگلیسی به‌وسیلهٔ دکتر کارومیناسیان با مقدمه وترجمهٔ فارسی محمد مهریار استاددانشکدهٔ ادبیات اصفهان، اصفهان ۱۳۴۳
۴۱ــ لکهارت (لارنس)، انقراض سلسلهٔ صفویه. ترجمهٔ عماد. تهران۱۳۴۳
۴۲ــ همان مؤلف، نادرشاه، ترجمهٔ مشفق همدانی. تهران ۱۳۳۱
۴۳ــ لوی (حبیب)، تاریخ یهود ایران، جلد سوم. تهران ۱۳۳۹
۴۴ــ مالکم (سرجان)، تاریخ‌ایران، ترجمهٔ شیخ محمد اصفهانی.هند ۱۸۶۷م.

۴۵ محمد کاظم وزیر مرو، نامهٔ عالم‌آرای نادری، با مقدمهٔ میکلوخوماکلای ، مسکو ۱۹۶۰ (سه جلد)

۴۶ــ محمد محسن، زبدةالتواریخ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بـریتانیا ، لندن به شمارهٔ or. 34. 98.

۴۷ــ محمود (محمود)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، چاپ دوم، جلدهای ۱ و۲ و۵ تهران ۱۳۳۶

۴۸ــ مرعشی صفوی (میرزا محمد خلیل)، مجمع‌التواریخ درتـاریخ انقراض صفویه ووقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ ه. ق. ، به‌اهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۲۸

۴۹ــ مقتدر (سرهنگ غلامحسین)، تاریخ نظامی ایران، تهران ۱۳۱۷

۵۰ــ منشی بهبهانی (عبدالنبی)، بـدایع‌الاخبار ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مـوزهٔ بریتانیا، لندن به‌شمارهٔ or. 1o. 978.

۵۱ــ میرزا محمد کلانتر فارس، روزنامه، به‌اهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۲۵

۵۲ــ مینورسکی(ولادیمیر)، تاریخچهٔنادرشاه،ترجمهٔ رشیدیاسمی،تهران۱۳۱۳

۵۳ــ نراقی (حسن)، تاریخ اجتماعی کاشان، تهران ۱۳۴۵

۵۴ــ ولد همت‌خان (غلامحسین‌خان)، ذکرالسیر،نسخهٔخطی کتابخانهٔملی‌پاریس به شمارهٔ Suppl. pers. 309

۵۵ــ هدایتی (هادی)، تاریخ زندیه ، تهران ۱۳۳۴

۵۶ــمؤلف‌گمنام ، احوال نادرشاه (اخبارنادرشاه)،نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد دکن‌به‌شمارهٔ ۵۷۳

۵۷ــ مؤلف گمنام، اخبار وقـایع نادرشاه و فرخ‌سیر، نسخهٔ خطی کتابخانـهٔ مرکزی دانشگاه کیمبریج به‌شمارهٔ Add. 316

۵۸ــ مؤلف گمنام، تـاریخ بیست و دوسال حکومت محمد شاه، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس به شمارهٔ Suppl. Pers. 311

۵۹ــمؤلف گمنام، تاریخ‌پادشاهان عجم و غیره که در مملکت ایـران سلطنت کرده‌اند (خلاصهٔ تاریخ احوال سلاطین از ابتدای سلطنت که کیومرث بوده باشد تـا اواخر فتحعلی شاه)، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ، لندن ، به‌شمارهٔor.33.33

۶۰ــ مؤلف گمنام ، تـاریخ هند، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس به شمارهٔ Sup. plPers. 1484

۶۱ــ مؤلف‌گمنام، تواریخ نادرشاهی(حادثهٔ نادرشاهی)، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ

آصفیه حیدرآباد دکن ، بهشمارهٔ ۱۲۱۵۰

۶۲ــ مؤلف گمنام، ذکر احوال نادرشاه ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا لندن،بهشماره Add. 16. 885

۶۳ــ مؤلف گمنام، فتح‌نامهٔ نادرشاه بعد ازفتح هند به‌فرزند خود رضاقلی‌میرزا با نامهٔ احمد پاشا به نادرشاه و جوابی که نادرشاه به‌احمد پاشا نوشته،نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد دکن، بهشمارهٔ ۱۲۱۳۸

۶۴ــ مؤلف‌گمنام، فهرست اسامی‌راجه‌ها و پادشاهان، منقول ازروی‌دستورالعمل کتاب هادی علی‌خان، نسخهٔخطی کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا ، لندن، بهشمارهٔ .Add.65.87

۶۵ــ مؤلف‌گمنام ، کیفیات راهی‌شدن سلطنت پناه نادرشاه به‌سمت هندوستان ، (وقایع تسخیر قندهاروعزیمت نادرشاه به‌هندوستان) نسخهٔخطی کتابخانهٔملی پاریس، به‌شمارهٔ Suppl. Pers. 311

۶۶ــ مؤلف گمنام ، واقعهٔ خرابی دهلی به عهد محمد شاه از ورود نادرشاه ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد دکن ، بهشمارهٔ ۱۲۱۵۲

۶۷ــ مؤلف‌گمنام، وقایع‌جنگ نادرشاه، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آصفیه حیدرآباد دکن ، به‌شمارهٔ ۱۲۱۴۳

مآخذ و مراجع

(به‌زبانهای خارجی)

(نسخه‌های‌خطی Manuscrits)

FRANÇAIS

1- GENTIL

souverains de l'Indoustan ou Empire of Mogol, Paris.

Bibliothèque Nationale. No. Mss. Fr. 24. 219.

2- OLTER (Jean)

Journal de mon voyage de Constantinople à Ispahan.

Paris, Bibliothèque Nationale. No. Nouv. acq. Franç 10.062.

ANGLAIS

1- The Archives of the East India Office (company) at the India Office Library representing the period of Nadir Shah, volume

IV (1728–1737), V (1737–1745) and VI (1746–1752) of the PERSIA-PERSIAN GULF.

TURQUE

1- AUTEUR INCONNU
Tarikh-e Nader Shah, Bibliothéque Soleymaniyah, Istanbul, No. Esat. 217.

(Imprimés نسخه‌های چاپی)

FRANÇAIS

1- De la Mamye de clairac (Louis André), Hìstoire de la Perse, depuis la commencement de ce siècle, 2 vol. Paris 1750.
2- Ducerceau (P.J.A.), Histoire des révolutions de Perse, depuis le commencement de ce siècle jusqu à la fin du règne de l'usurpateur ASZRAFF. 2 vol. Paris 1742.
3- Bazin (Père), Lettres édifiantes et curieuses (mémoires sur les dernières années du règne de Tahmas Kouli Khan et sa mort tragique). 4 ème vol. Paris 1780.
4- Langlès (L.), Voyage de l'Inde â la Mekke, par Abdoul Kerym favori de Tahmas–Qouly–Khan, extrait et traduit de la version anglaise de ses mémoires, avec des notes géographiques littéraires, etc. Paris 1797.
5- Moginié (Daniel), L'illustre paisan ou mémoires et avantures de Daniel Moginié oú se trouvent plusieurs particularités, anecdotes des dernières révolutions de la Perse et de l'Indoustan et de règne de Thamas Kouli Kan. Lausann, 1744.
6- Otter (Jean), Voyage en Turquie et en Perse avec une relation des expéditions de Tahmas Kouli Khan. 2 vol. Paris, S.D.
7- Auteur Inconnu, Histoire du Schach Nadir, Roi de Perse, ci-devant Thamas Kouli Kan. Ecrite sur les mémoires les plus certaines et les plus autentiques. Genéve 1744.
8- Auteur Inconnu, Histoire de Thamas Kouli Kan, nouveau Roi de Perse, ou Histoire de la dernière révolution de Perse, arrivée en 1732. Paris 1742.
9- Auteur Inconnu, Relation historique des révolutions de Perse, sous Thamas Kouli Kan, Jusqu' à son expédition dans les Indes, tirée de différentes lettres écrites de Perse par les Missionnaires Jésuites. Paris 1780.

ANGLAIS

1- Arunova (M.R.), Firmans by Nadir Shah Afshar (1736-1747) as a source for historic studies. Moscow 1960.

2- Browne (E.G.), A literary history of Persia, vol. III. Cambridge 1928.

3- Fraser (James), The history of Nadir Shah, formerley called Thamas Kouli Khan. 2ème edition. London 1742.

4- Hanway (Jonas), A historical account of the British trade over the Caspian Sea, with a journal of travels from London through Russia into Persia and, back again through Russia, Germany and Holland, to which are added, the revolutions of Persia during the present century with the particular history of the great usurper Nadir Kouli. 4 vol. London 1753.

5- Lambton (Miss A.), Landlord & Peasant in Persia. London 1953,

6- Lockhart (L.), Nadir Shah, a critical study based mainly upon contemporary sources, London 1938.

7- Lockhart (L.), The Navy of Nadir Shah, proceedings of the Iran Society, 1st vol. 1 ère part, London 1935.

8- Maynard (Herbert John), Nadir Shah, the Stanhope essay for 18th. Oxford 1885.

9- Sarkar (Sir Judanath), Fall of the Mugal Empire, vol. I. Calcutta 1932.

10- Anonymous, A genuine history of the late Emperor of Persia, formerly called Thamas Kouli Kan, translated from the original Persian manuscript into Dutch by order of the honourable John Albert Sechterman, President of the Dutch Factory of Bengal, and now done into English, 4th edition, London 1747 (1ère edition 1741).